

خطای نامه



- خطای نامه
- بکوشش ایرج افشار
- مرکز اسناد فرهنگی آسیا
- این کتاب در زمستان ۱۳۵۷ در چاپخانه فاروس به چاپ رسیده است
- همهء حقوق برای مرکز اسناد فرهنگی آسیا محفوظ است
- تهران ، خیابان کورش کبیر ، خیابان شریا ، شماره ۱/۳۴
- قیمت ۲۵۰ ریال

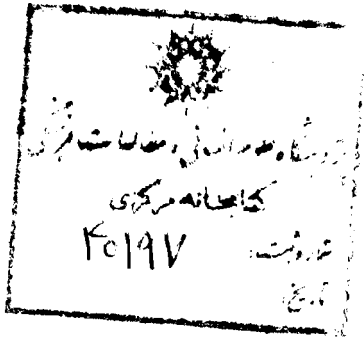
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



کتابهای

فارسی

2040197



مرکز اسناد فرهنگی آسیا که به منظور شناساندن فرهنگهای این قاره‌ی پهناور و در ارتباط با سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بنیاد یافته است، از یاریهای موثر وزارت فرهنگ و هنر ایران بهره می‌گیرد. مساعی این مرکز در جهت معرفی منابع و اسناد، مبادله‌ی اطلاعات و نشر پژوهشهای فرهنگی است، تا از این طریق پژوهشگران بتوانند به وسعت و غنای کارشان بیفزایند.

مجموعه‌ی کتابشناسیها و اسناد فرهنگی با توجه به همین هدف و در راه پاسخ گفتن به نیاز آشکاری که امروزه احساس می‌شود و نیز از میان برداشتن دشواریهایی که بر سر راه پژوهشهای فرهنگی در ایران وجود دارد تنظیم شده است. امید است که با مساعدتها و همفکریهای همه‌ی علاقه‌مندان به امور فرهنگی این اقدام بتواند از تداوم برخوردار شود و به سهم خود در راه هدفی که در پیش است مفید واقع گردد.

مرکز اسناد فرهنگی آسیا

مجموعه کتابشناسیها و مدارك فرهنگي / ۹

مجموعه گزارشها و سفرنامههای آسیائی / ۲

با نظر

عبدالحسين آذرنك ناصر ياكدامن چنگيز يهلوان
حسين دانشي

جمهور معدلت سلوکى بکارم اخلاق و مراسم قوانین و انشاق
 ایلو تحلیه و سیکل الذین نامى متکلیف نیفت کینون بیور و بیحاکم
 حکام نامى غلام شلم حقوبت انجادن تجلیه و تحلیه الیویب
 عدو احسان اسمن و امان الیو تو امان و رالطه اطیان رفاقت
 عالیان اولسین ان اند نامر بالعدل والاحسان یور لشد
 قوانین بیان صیحا نیف افلا که مرقوم اولان همدومو جودات
 و انزه علنده داخل و سواد کز خاک که مرسوم اولان کلیات
 و غیر بنائی پرکار برکار حکمتی شلدر خرابین شیت کالونند
 مخزون اولان جواهر سر اسوره علم شلمی متفاح اولوب
 دو انزار اوت با بهر مسنده مرکوز اولان مضمرات و برون
 شلحق و در فی مصباح در مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سخن بهر ککند مردم دانا بر نام خداوند ببارک و تعالی
 سر دفتر قانون کتب خانایزدانلر حدیث و سننای صمیمت حضرت شلالا
 مشهور سلاطین ممالک نرویش کر تاج نبوت بود بر سر طغندرا
 شایمان جانان سلاطین جهانیش برداشته در حضرت اودست نشینا
 برسد و فائز شهادت سر تسلیم

صالح و مجوس و یهودی نصارا

سپاس موجود است اساس اخلاص لباس اولان کلمه حل حکم شناس
 حضرت که اقدس طیاران اند محبب الحق طایین بیور و وب

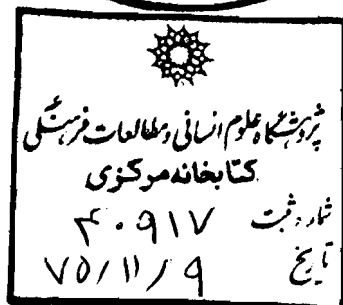
دفتر مجله ایران

محو کمال و اکرام کمال
 نصیب عالم که در کمال
 و جو کمال که در کمال
 که در کمال که در کمال
 بشر از عالمی نیست که
 بصورت که در کمال
 از این زمین که در کمال
 کتاب عالم که در کمال
 نظام کمال که در کمال
 شرفیت که در کمال



خطای نامه

شرح مشاهدات سیدعلی اکبر خطائی معاصر شاه اسماعیل صفوی در چین



به کوشش
ایرج افشار

DS
۷۰۸
۱۲۹۲۶
۱۴۵۷
۱۰۰

اهداء به

صادق عدنان ارزی

(از ترکیه)

و

مینو بو هوندا

(از ژاپون)

فهرست مندرجات

خطبه مؤلف	۲۹-۲۵
مناقب چهاریار	
مدح سلطان سلیم خان	
حکایت	
مقدمه مؤلف	۳۲-۲۶
فصل: در بیان تقسیم دنیا - فصل در بیان	
فاصله ایران و توران - شعر مؤلف	
فهرست ابواب	۳۸-۳۳
باب اول: در بیان راههای خطای	۴۱-۳۹
باب دوم: در بیان دینهای مختلف ایشان	۵۰-۴۲
فصل: سرای خاقان	
شعر در نعت رسول	
بیرون آمدن خاقان از سرای سالی یکبار	
حکایت - قصص	
شعر مؤلف	

باب سیم: در بیان شهرها و حصارها و ترتیب آن ۵۹-۵۱

فصل: در بیان یامخانه‌ها

فصل: طرز بیرون آمدن خادم از سرای

فصل: درباره رفتن خادمان به حکومت مملکت

باب چهارم: در بیان لشکرها که در شهرها گذاشته‌اند ۷۲-۵۲

فصل: در بیان ورزش

فصل: علامات مراتب لشکرهاى ایشان

مراتب میران لشکرها

فصل: در قواعد حرب ایشان

حکایت

باب پنجم: در بیان خزینه‌هائی که در آن شهرها نهاده‌اند ۷۴-۷۳

باب ششم: در بیان ملك شدادى خاقان چين ۹۷-۷۵

فصل: در بیان سرای خاقان چین

فصل: در بیان طبقات سرای و خادمان آن

فصل: در درآمدن خاقان

حکایت

امرا و پادشاهزاده‌ها با خاقان نمی‌توانند مخالفت کنند

فصل: درباره شش‌میر که ضبط دوازده قسم ممالك خطای با آنهاست

باب هفتم: در بیان زندانهای خطای ۱۱۰-۹۸

(به پنج فصل تقسیم شده است)

باب هشتم: در بیان سالی یکبار عید کردن مردمان خطای

در تحول جمله زمستان ۱۱۳-۱۱۱

باب نهم: در بیان دوازده قسم ملك خطای ۱۲۱-۱۱۴

باب دهم: در بیان صحبت و طوی و تعظیم ایشان ۱۲۵-۱۲۲

باب یازدهم: در بیان خرابات و خراباتیان ۱۳۴-۱۲۶

(به چهار فصل تقسیم شده است)

باب دوازدهم: در بیان هنرهای عجیب و رنگ ریزان . . . ۱۳۵-۱۳۸

فصل: در طوط بازی

در بیان علم نجوم

باب سیزدهم: در بیان مقنن خطای و سبب آن چنان ضبط کردن . . ۱۳۹-۱۴۱

حکایت

حکایت منظوم

باب چهاردهم: در بیان مردمانی که از اطراف و جوانب عالم

آمده اند و می آیند ۱۴۳-۱۴۶

باب شانزدهم: در بیان قلماق [و هندیان] ۱۴۷-۱۴۹

باب هفدهم: در بیان زراعت ملك خطای [و قحطی و

آتش سوزی] و عجایب آسیا و هیزم ۱۵۰-۱۵۳

باب هجدهم: بلا تشبیه در بیان کعبه خطای ۱۵۴-۱۵۶

باب نوزدهم: در بیان زر و نقره و پول و کاغذ به جای پول خرج کردن ۱۵۷-۱۵۸

باب بیستم: در بیان قانون نگاه داشتن ایشان ۱۵۹

باب بیست و یکم: در بیان نگارخانه چینی ۱۶۰-۱۶۶

(دارای دو فصل و يك حکایت و دو مثنوی)

[خاتمه]

در شرح گذر از تبریز و ذکر مطالبی درباره قلماق و خطا ۱۶۷-۱۷۶

فهرستهای اعلام و لغات ۱۷۷-۱۹۶

به انضمام متن ترکی قانوننامه چین و خطای ۱۹۷-۲۶۶

مقدمه

یکی از گوشه‌های دریافته‌نی، از بهنه تحقیقات ایرانی، که متأسفانه نسبت بدان بی توجه مانده‌ایم بررسی در تاریخ مبادلات مدنی و فرهنگی میان ایران و چین است.

اگر B. Laufer در شصت سال پیش کتاب بسیار عالی و خواندنی و تحقیقی خود را تحت عنوان Sino-Iranica (شیکاگو، ۱۹۱۹)^۱ نوشته بود و ما را از دامنه وسیع قسمتی از پیوند مدنی (مخصوصاً در خصوص داده‌ها و گرفته‌های گیاهی) که در عصور گذشته میان این دو ملت وجود داشت مطلع نمی‌کرد^۲ نمی‌دانم امروزه درین زمینه چه منبع عالمانه‌ای داشتیم. مقالاتی که در زبان فارسی درین موضوع نوشته‌اند ارزش چندانی ندارد و چیزی نیست که در خور بحث و فحص باشد، مگر مقاله‌ای که مجتبی مینوی در یکی از مباحث خاص این زمینه نوشته است.^۳

درین بیست سال اخیر، مخصوصاً عده‌ای از محققان ژاپنی به تحقیق در روابط

-
- ۱- این کتاب بطور چاپ لوحی در سال ۱۹۶۷ در تایپه تجدید چاپ شده است.
 - ۲- قسمتی از مطالب کتاب او از راه کتاب «هرمزنامه» تألیف ابراهیم پورداود (تهران ۱۳) در دسترس فارسی زبانان قرار گرفته است.
 - ۳- مراد مقاله «ترجمه علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری» است (مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، جلد ۳ ش ۱ ص ۲۶ سال ۱۳۳۴ شمسی).

فرهنگی و سیاسی و تجاری که میان امپراطوری چین و صفحات آسیای مرکزی، یعنی سرزمینهای ماوراءالنهر و ترکستان وجود داشته است - و دنباله آن به ایران هم می کشد - پرداخته اند و تعدادی مقالات بسیار خوب درین باب نوشته اند که خوشبختانه عده ای از آنها به زبان انگلیسی است و من به عنوان یادآوری مشخصات بعضی از آنها را در انتهای مقدمه برای علاقه مندان خواهم آورد.^۱

میان دو سرزمین ایران و چین، از زمانهای قدیم روابط تجاری و مدنی وجود داشت. اشارات و اطلاعاتی که در کتب داستانی و حماسی^۲ و شعری ما درخصوص چین آمده است کم نیست، از قبیل قصه هایی که در آنها ذکر شاهزاده چین و خاقان چین - اگر چه درست نیست و خاقان لقب پادشاهان ترک بوده است و فغفور از آن چین بوده - یا نکته هایی که درباره نگارخانه های چین و صورتگران چین به وفور در اشعار فارسی^۳ دیده می شود.

جز آنها، چند گونه اطلاع تاریخی واقعی هم در دست داریم که به اجمال به ذکر آنها پرداخته می شود.

دسته ای، اطلاعات مربوط به گیاهان طبی است که از چین به دست می آمده است و ایرانیان نیز بمانند اغلب ملل قدیم طالب آن بوده اند. این نوع ادویه

۱- اخیراً کتابی به نام «ایران به روایت چین باستان» تألیف عباس تشکری از انتشارات مؤسسه روابط بین المللی وزارت امور خارجه (تهران، ۱۳۵۶) نشر شده است. در آن اطلاعاتی نسبتاً مبسوط درباره روابط تجاری ایران و چین و مراودات درباری، بانضمام معرفی متون رسمی تاریخ چین درخصوص ایران مندرج است. همه مطالب مرتبط به دوره اشکانی و ساسانی است. مؤلف کتاب را به زبان انگلیسی هم نشر کرده.

۲- بهترین تألیف درین باب کتابی است از J.C. Coyajee به زبان انگلیسی:

Cults and legends of ancient Iran and China (Bombay 1936)

ترجمه فارسی آن به عنوان «آیینها و افسانه های ایران و چین باستان» توسط جلیل دوستخواه نشر شده است (تهران، ۱۳۵۳).

۳- به مقاله «چین در شعر فارسی» از ایرج افشار مراجعه شود. مجله جهان نو، ۳ (۱۳۲۷)

همراه امتعه دیگر از راههای دریائی^۱ یا بر راه خشک به ایران آورده می شد. ذکر این ادویه در کتب طب و مفردات آن (اعم از آنچه به فارسی است یا عربی) توسط ایرانیان شده است. فی المثل خواص «چای» را (که گیاهی چینی است و مطبوخش مرسوم آن سرزمین بوده است) نخستین بار در کتاب «صیدنه» تألیف ابوریحان بیرونی می یابیم. ازین قبیل است ریوند چینی و جز آن.

بی تناسب نیست گفته شود که طب چینی میان مسلمانان و از جمله ایرانیان ناشناخته نبوده است و در کتب و مراجع قدیم اشاراتی از آنها هست، مانند آنچه ابن ندیم از قول رازی نقل کرده است که دانشمندی چینی به خانه او رفت و آمد می کرد. نیز می دانیم که رشیدالدین فضل الله طبیب، طبیب یا طبیبانی چینی را به ایران خواسته بود و یادگار سفر آنان کتاب «طب اهل خطا» (یا تنکسوفنامه) است که از زمره تألیفات رشیدالدین فضل الله است و او آن را به مدد همان طبیبان تألیف کرد. حتی عبارات چینی مربوط به معالجات را به خط فارسی در کتاب

۱- شاید محکم ترین و قدیمی ترین نوع رابطه، میان ایران و چین سفرهای دریائی است که ایرانیان برای تجارت و حمل امتعه از طریق دریای هند خود را به سواحل چین می رسانیده اند و حتی در شهرهای آن ساکن می شده اند. تا آنجا که ابن بطوطه نوشته است که در مجلس مهمانی، مطربان شعر فارسی را به آواز می خوانده اند و آن شعری که نقل کرده بیتی از طبیبات سعدی است (ص ۷۶ و حاشیه ص ۷۷ سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد). این نکته بیشتر گویای آن است که جماعتی ایرانی در آنجا مقیم بوده اند.

لفظ «جنگ» (به ضم جیم) بمعنی سفینه (کشتی بادبانی) یادآور همین سفرهای دریائی است و ایرانیان آن کلمه را از زبان چینی فرا گرفته اند و بر نوعی از نسخه خطی که مجموعه شعرهای پراکنده و نوشته های منشور خواندنی و مطالب پراکنده یادداشت کردنی بوده است اطلاق کرده اند (بمانند سفینه). هنوز هم «جنگ» در زبان چینی به همان نوع از زورق بادبانی اطلاق شود که هزار سال پیش می شده است و در هنگ کنگ و بلاد دیگر مسافران را به تماشای آن می برند. در کارت پستالهای عکسی که از آن چاپ کرده اند نام آن را «جنگ» می نویسند.

گنج‌نایده است.^۱

دیگر اطلاعاتی است جغرافیائی از سرزمین و مردم چین و آداب و رسوم آنها که هم در کتب مسالك و ممالك و عجائب المخلوقات، تألیف جغرافیانویسان مسلمان آمده است و هم آنکه بعضی تألیفهای مستقل‌تر در آن خصوص هست، مانند آن قسمت از کتاب طبایع الحیوان شرف‌الزمان مرورودی که تألیفی از سال ۵۱۴ هجری است و مطالب نفیسی را در خصوص چین در بر دارد (منتخب آن توسط مینورسکی، لندن، ۱۹۴۲).

دسته‌ای از کتب که بیشتر جلب توجه می‌کند، سفرنامه‌هایی است که حاوی مشاهدات رهنوردان سواحل و سرزمین‌های چین است بمانند نوشته سلیمان سیرافی بازرگان که از راه دریا به صفحات چین رسید، و یا سفرنامه ابن بطوطه که از همه معروف‌تر است و در آن نکته‌های خوبی را جمع به چین آمده است. البته یادداشتهای ابودلف خزرچی هم که به همراه هیأتی از جانب نصر بن احمد سامانی برای خواستگاری دختر پادشاه چین به این کشور آمد و چند وقتی را در چین گذرانید و پس از بازگشت به بخارا مقاله اول از یادداشتهای سفر خود را نوشت از همین قبیل است. از همین زمره است کتاب «تحفه سلیمانی» که سفرنامه محمد ابراهیم بن محمد ربیع سفیر شاه سلیمان صفوی به دربار سیام است، و خوشبختانه حاوی مطالبی نیز درباره چین می‌باشد. چینیه‌ها هم، متقابلاً به ایران سفر می‌کرده‌اند و آثاری از آنها درباره ایران بر جای مانده است نظیر یادداشتهای سفر هیون‌تسانگ زائر مشهور چینی که اخباری از عصر ساسانی بر جای گذاشت. یا آنکه یکی از همراهان چنگیز خان مردی دیوانی و منجم بود به نام Yehlü Chhu - Tshai و او کتابی به نام یادداشتهای سفر مغرب Hsi yu lu نوشت. دیگری Chhang Tê است که از جانب منکوقاآن به نزد هلاکو خان آمد و سفرنامه‌ای به نام یادداشتهای سفارت مغرب Hi Shih Chi

۱- نگاه کنید به مقاله محققانه مجتبی مینوی تحت عنوان «ترجمه علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری» (حاشیه شماره ۳) و نیز به مقدمه «تنکسوق نامه یا طب اهل خطا» از مجتبی مینوی (تهران، ۱۳۵۰).

از خود به جای گذاشت^۱. یا مسافرت Fu An که در سال ۱۳۹۵ میلادی از طرف امپراطور چین Hung - wu به سمرقند آمد^۲. این اشارات نشانی است از آنکه در دوره‌های پیشین، چین و تمدن آن نزد ما ایرانیان ناشناخته نبود. هماره میان دو سرزمین روابط بازرگانی موجود بود و راه ابریشم یکی از وسایل این ارتباط بود. تا آنجا روابط داشتیم که تا پنجاه شصت سال پیش مخصوصاً تجارت شیرازی و یزدی و بهبهانی در شهرهائی مثل شانگهای دارای تجارتخانه بودند.

دریانوردی میان سواحل خلیج فارس و بنادر چین همیشه رایج بود و در تمام کتابهای مربوط به این رشته اطلاعات زیاد مضبوط است^۳.

چنانکه گفته شد، راه دریا وسیلهٔ اهمی بود که امتعهٔ چینی به ایران می آمد. جز آن بعضی از مآثر دیگر تمدن چینی هم بماسند قطب نما و باروت و ظروف چینی^۴ مخصوصاً از عهد صفوی ببعد به ایران وارد شد.

1- Needham, Vol 3: p.523.

۲- سمرقند در زبان و خط چینی Sa - ma - êrh - han تلفظ می شود.

۳- مخصوصاً به کتابهای متعدد گابریل فران G. Ferrand و م. رنئو M. Rainaud و هادی حسن و غیر آنها مراجعه شود. از کتابهای گابریل فران نام آنچه مهم تر است آورده می شود:

Relation de voyages et texts géographiques Arabes, Persans et Turcs relatifs à 'l' Extrême-Orient du VIII au XVIII siècle. Paris 1813-14. 2 Vols.

Voyages du Marchand Arabe Sulayman en Inde et en Chine. Rédigé en 851, suivi de remarques par Abu Zayd Hasan (Vers 816). Traduit de l' Arabe avec introduction, glossaire et index. Paris. 1922.

از میان نوشته های م. رنئو نیز یکی را که مرتبط ترست بر می شمردم:

Relation des voyages faits par les Arabes et les Persans dans l' Inde et à la Chine, dans le IX siècle de l' ère chrétienne. Paris 1845. 2 Vols.

۴- یکی از محققان ژاپنی به نام Matshushita مقاله ای محققانه دربارهٔ تأثیر هنر چینی سازی چین در چینی های اسلامی دارد.

وسعت دامنه این نوع ارتباطات را باید در کتاب عظیم، تاریخ تمدن و علم در چین (هفت مجلد) تألیف نیدهام Needham دید. درین کتاب اشارات زیاد به مناسبات فکری و فرهنگی و علمی دو ملت شده است.^۱

گفتیم در کتب شعری ایران از صورتگری چین مکرر یاد شده است. شدت این تأثیر را باید در بعضی از مجالس نقاشی کتب و نقوش دیواری جستجو کرد. اصطلاح «خطائی» که یکی از هفت اصل نقاشی ایرانی شمرده شده است و در مآخذ قرن دهم مکرراً ذکر آن می آید اشاره به آن نوعی است که طبعاً متأثر از نقاشی چینی بوده است. کاغذ خطائی نیز از منسوبات به چین است. لفظ «چینی» که اکنون بر نوعی از جنس ظروف گفته می شود ناشی از آن است که این نوع ظرف

۱- از قبیل موارد ذیل:

شباهت ثنویت در افکار زردشتی و چینی (ص ۴۶۷ جلد دوم) و شباهت آن با نظریه Yin-yang (ص ۲۷۷ جلد دوم).

- گذر کردن نخستین کاروان راه ابریشم که از چین بر راه ایران گذشت در سال ۱۰۶ پیش از میلاد (ص ۱۷۶ جلد اول).

- رسیدن هیأت اعزامی یزدگرد سوم در سال ۶۳۸ میلادی به دربار Thang Thai Tsung برای دریافت کمک (ص ۲۱۴ جلد اول).

- مناسبات میان شمنها و ایرانیها (ص ۱۳۲ - ۱۳۹ جلد دوم). نیدهام نوشته است که Shih - mên شکلی است از تلفظ چینی Shakyamuni. لوفر Laufer معتقدست که شمن در فارسی به صورت «سمن» درآمده است.

H. H. Dubs - (به نقل نیدهام ازو) پیشنهاد کرده است که مقداری از اقدامات Chang Tao - Ling پیشوای نهضت مذهبی Tao ناشی از تأثرات از اصول زردشت بوده است، و Eberhard اگر چه بعضی انتقادات مبنائی برین عقیده دارد گفته است که تأثیر افکار هند و ایرانی از ازمئه قدیمتری در چین دیده می شود، بطور مثال از آنچه در فرقه طبیعی گرایان Tsou Yen دیده می شود یاد کرده است (ص ۱۵۶ جلد دوم).

- شباهت احساس میان چینیهها و druhs ودائی و drug اوستائی. (ص ۵۷۱ جلد دوم).

- وضع تقویم جدید به نام Wan Nien Li برای قویلای قآن در سال ۱۲۶۷ میلادی توسط جمال الدین Cha - Ma - Iu - Ting از منجمان ایرانی (ص ۴۹ جلد سوم).

را در آغاز از چین می آورده اند و طبعاً بدین نام شناخته شده است.^۱ احتمال قوی می رود لفظ «سینی» (نوعی ظرف بزرگ برای حمل ظروف کوچکتر) همان «چینی» باشد، به ملاحظه آنکه «چینی» در تعریب به صورت «سینی» درمی آید. ولی ایرانیان در نوشتن آن، این مورد خاص را به سین بدل کرده اند.^۲

مناسبات ایران و چین در عصر مغل کسترش یافت. درین دوره رشیدالدین فضل الله همدانی برای نخستین بار تاریخ مفصلی از احوال مملکت و پادشاهان چین تدوین کرد، و آن جزئی است از کتاب جامع التواریخ. مسلم است که او این کار

→

– ایجاد رابطه میان سنتهای ریاضی اسلامی و چینی که از سال ۷۱۹ میلادی آغاز شد، یعنی وقتی که Ta - Mu - She از چغانیان به چین آمد. اصطلاحات فارسی در نوشته های چینی بودائی از این قرن به دست آمده. فی المثل نام پلانتها به سغدی در کتاب Hsiu Yao Ching مربوط به سال ۷۶۴ میلادی به دست آمده است (ص ۲۰۴ جلد سوم).

– De Saussure (به نقل نیدهام از او) گفته است که اطلاعات چینیان درباره منازل قمر بیشتر مربوط به منجمان ایرانی است نه آشوری (ص ۲۵۷ جلد سوم).

– ارتباط از طریق رصد های مراغه و سمرقند (ص ۵۰ جلد سوم)، و نیز جلب منجمان چینی به ایران در عهد هلاکو خان قوام گرفت. یکی از منجمان که به رصدخانه مراغه آمد Fu Meng - chi نام داشت. نمونه دیگر کتابت رساله جلد اول حرکات قمر تألیف عطا سمرقندی در سال ۱۳۶۲ میلادی برای یکی از شاهزادگان سلسله Yuan است (ص ۲۱۸ جلد اول). قسمتی از کتاب اقلیدس به گمان Yen Tun - Chieh از طریق شرح خواجه نصیرالدین به چینی ترجمه شده است (ص ۱۰۵ جلد سوم).

– کلمه Nao Sha که در چینی بر نوشادر اطلاق می شود قطعاً از سغدی یا فارسی آمده است (ص ۵۵۵ جلد سوم).

۱- در يك جنگ مورخ به سال ۱۰۸۵ نام ده گونه ظروف چینی رایج در آن زمان از جمله خطائی، قاشقری، غوری ضبط شده است و من آن را در مجله (یغما ۱۵: ۱۳۴۱، ص ۵۵۹) نقل کرده ام.

در کتیبه ای از قرن هفتم که در حرم حضرت معصومه قم از سال ۶۰۲ هجری نصب است لفظ «الصینیة» ضمن عبارتی عربی بجای «کشی» استعمال شده است (نگاه کنید به حسین مدرسی طباطبائی: تربت پاکان، جلد اول، قم ۱۳۳۵، ص ۴۹).

۲- در کارنامه طباحی تألیف حاجی محمدعلی باورچی بغدادی تألیف عصر شاه اسمعیل صفوی مکرراً و مصرحاً از «چینی» در همین معنی نام رفته است. (چاپ ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۷).

مهم را به‌مدد اطلاع دانشمندان چینی و بر اساس مآخذ چینی به‌انجام رسانید.^۱
چینیها در این دوره لغتنامه‌ای چینی - فارسی برای استفاده مسافران و
راهنمایان آنها تنظیم کرده‌اند که خوشبختانه نسخی چند از آن باقی مانده است.^۲
بر آستر بدرقه يك نسخه خطی چینی که متعلق به سال ۱۳۱۷ میلادی است يك
رباعی و دو بیت شعر فارسی ضبط شده است. این سند به نام «نامیان بونجی» مشهور
است و اول بار پ. پلیو P. Pelliot فرانسوی در ۱۹۱۳ مقاله‌ای درباره آن منتشر
کرد.^۳

از دوره تیموری هم اطلاعات خواندنی و خوبی راجع به چین در زبان فارسی
هست و آن شرح مربوط به مسافرت هیأتی است که در سال ۸۲۵ هجری قمری از
طرف شاهرخ تیموری به‌دربار چین رفتند. غیاث‌الدین نقاش تفصیل آن را ضبط
کرده و در کتاب «مطلع سعدین و مجمع بحرین» تألیف عبدالرزاق سمرقندی آمده
است. این مسافرت نامه میان شرق شناسان اروپا شهرت تمام دارد و چندبار مورد
بحث و فحص و ترجمه قرار گرفته است.^۴

۱- این کتاب توسط کارل یان K. Jahn چاپ شده است نگاه کنید به:
Die Chinageschichte der Rashid Ad - Din. Wien 1971. 75+577p.

۲- این لغتنامه را مینوبو هوندا M. Honda به چاپ رسانیده است. نگاه کنید به:
On the Hui-Hui - Kuan I-Yu (Chinese-Persian vocabulary). «Annual
repport on cultural science. Hokkaydo University.» No.11 (1963):
150-222.

۳- نگاه کنید به ایرج افشار: قلم اندازهای سفر ژاپون، مجله یغما سال ۱۳۵۱ و نیز بیاض سفر
(تهران ۱۳۵۵) ص ۱۱۱-۱۱۲؛ ت. کوریاناگی: اعتقاد فردوسی به سرنوشته در شاهنامه،
مندرج در راهنمای کتاب، سال ۲۰ (۱۳۵۶): ۵۷۱ - ۵۷۲. تفصیل مربوط به این ابیات
در مقاله محققانه تورو هاندا T. Haneda آمده است نگاه کنید به کتاب

Recueil des ouvres posthumes de Toru Haneda, Tokyo, 1958

۴- محمد شفیع لاهوری هم «مطلع سعدین و مجمع بحرین» را به چاپ رسانیده است (در
دو جلد لاهور ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸) و هم شرح مسافرت غیاث‌الدین را مستقلاً انتشار داده
است. این سفرنامه به‌ترکی هم در سال ۱۴۰۰ قمری توسط اسمعیل عاصم افندی ترجمه شده و
«عجائب اللطائف» نام گرفته است و به چاپ هم رسیده است (استانبول، ۱۳۳۱ ق).

فهرست بعضی تحقیقات دیگر درباره روابط ایران و چین

Bailey, H. W.

- The culture of the Iranian Kingdome of Ancient Khotan in Chinese Turkastan. *The Memoirs of the Toyo Bunko*. 26 (1971): 17-29.

Coyajee, J. C.

- Cults and legends of ancient Iran and China. Bombay, 1936.

(ترجمه فارسی از جلیل دوستخواه تحت عنوان آئینها و افسانه‌های ایران و چین

باستان. تهران. ۱۳۵۳.)

Enoki, Kazuo

- Fu An's Mission to Central Asia. *The Memoris of the Toyo Bunko*. 35 (1977): 219-231.

Harada, Yoshito

- East and West. *The Memoris of the Toyo Bunko*. 28 (1970) and 29 (1971): 57-79.

Ishida, M.

-The Hu-chi, mainly Iranian girls, formed in China during the T'ang period *The Memoris of the Toyo Bunko*.

- Etudes sino-iranienne. *The Memoris of the Toyo Bunko*. 6(1932).

Laufer, B.

Sino - Iranica. Chinese contribution to the history of civilisation in ancient Iran. With special reference to the history of cultivated Plants and Products. Chicago, 1919. 630p.

Maejima, Shinji

- The Muslims in Ch'u'an-Chou at the end of Yüan dynasty.

The Memoris of the Toyo Bunko. 13 (1973): 27-71 and 32 (1974)

واما خطای نامه

... پس از نوشته غیاث الدین نقاش مهمترین مأخذ فارسی درباره چین کتاب «خطای نامه» نوشته سال ۹۲۲ قمری است که اینک صورت کامل آن برای نخستین بار به چاپ می رسد.

خطای نامه را شرق شناسان بیش از یکصد سال است که می شناسند و در باب اهمیت و فوائد آن مقاله های متعدد نوشته اند. اما در تحقیقات و کتب ما ایرانیان (تا آنجا که جستجو کرده ام) نه نامی از خطای نامه رفته است و نه اشاره ای از مطالعات اروپائیان درباره آن آمده است.^۱

نام کتاب «خطای نامه» است، همانطور که در يك بيت از اشعار مؤلف آمده (ص ۳۲). اگر چه برای رعایت وزن شعر «خطائی نامه» خواندن بهتر می نماید و در نسخه خطی ترکی و رقم و تاریخ خاتمه چاپ شده هم بدین صورت ضبط شده است، صورت مناسب و صحیحی نیست.

مؤلف شخصی است به نام سید علی اکبر که نسبت خود را «خطائی» آورده

۱- البته دکتر محمد امین ریاحی در دوره اقامت ترکیه نسخه های این کتاب را دیده بوده است و وقتی که با او صحبت آن به میان آمد متن را می شناخت. همچنین دکتر حسن جوادی که یک روز ضمن صحبت از آن یاد می کرد و می گفت که قصد تصحیح آن را دارد. اما چون از من شنید که آن را زیر چاپ دارم طبعاً از نیت پسندیده خود انصراف حاصل کرد. ناچار من شرمنده اویم.

و مصرحاً در انتهای نسخه‌های سلیمانیه و پاریس نامش سید علی اکبر خطائی آمده است. اسم او در خطبه کتاب مندرج نیست. در اشعارش هم تخلص او، یا اشاره‌ای به او دیده نمی‌شود.

مؤلف به استناد ذکرى که از سلطان سلیم بن بایزید عثمانی (۹۱۸ - ۹۲۶) در خطبه آمده، کتاب را در زمان سلطنت آن پادشاه تألیف و به نام او مصدر کرده و مدیحه‌ای هم در حق او در همان خطبه آورده است.

به استناد خبری که راجع به صارم کرد در واقعه جنگ میان قوای شاه اسمعیل و او، درین کتاب هست (و فقط نسخه قاهره آن را دارد) (ص ۱۶۷) مسافرت علی اکبر به چین چند سالی پیش از آغاز سلطنت سلطان سلیم انجام شده است. واقعه دفع شرارت صارم کرد طبق نوشته احسن التواریخ روملو مربوط به سال ۹۱۲ هجری است. عالم آرای عباسی آن را ذیل حوادث میان سالهای ۹۰۹ و ۹۱۱ آورده است.^۱ بنابراین تاریخ مسافرت علی اکبر به چین ناچار به پیش از سال ۹۱۰ می‌رسد. محققان قبلی چون نسخه قاهره را در دست نداشته‌اند به این مطلب اشاره‌ای ندارند.

بهر تقدیر، تاریخ اتمام تألیف کتاب چنانکه در انتهای متن آمده و در نسخه‌های سلیمانیه و پاریس نقل شده است او آخر ربیع الآخر ۹۲۲ هجری است. هنوز اطلاعی خارج از آنچه از متن کتاب بر می‌آید درباره مؤلف نداریم. نمی‌دانیم او از کدام شهر بود و به چه نیت و قصدی سفر خاك چین را پیش گرفت تا به مصیبت در افتادن به زندان گرفتار آمد.

۱- عبارت عالم آرای عباسی اینطور است: «و در بهار سال دیگر (پیش از آن اخبار سال ۹۰۹ را آورده) به جانب ییلاق همدان توجه نمود. زمستان را درخوی و سلماش قشلاق کردند و رفع صارم کرد که آغاز فتنه کرده بود و به ولایت اورمی آمده دست درازی به حواشی مملکت می‌کرد به سعی بیرام خان قرامانلو و خادم بیک مشهور به خلیفه الخلفا وقوع یافت. دو برادر و پسر و اکثر سرداران به دست درآمده به عقوبت هر چه تمامتر به سیاست رسیدند و تمامی ایل و اولوس او به تاراج حادثات رفت.» (ص ۳۱، چاپ امیرکبیر). در احسن التواریخ روملو (چاپ لندن، ص ۹۵) ذیل حوادث ۹۱۲ نقل شده است. روضة الصفا هم که تقریباً به همین عبارتست ذیل سال ۹۱۲ به نقل واقعه پرداخته است.

محققانی که در اطراف احوال او تحقیق کرده‌اند او را بازرگانی دانسته‌اند که به‌مرسوم و قواعد حکومت چین در آن عهد، به‌عنوان «ایلچی» سفر کرد و احترامات مخصوص این طبقه در حق او رعایت شد. همه گفته‌اند که او از راه ماوراءالنهر به چین وارد شد تا اینکه خود را به‌خانبالغ رسانید.^۱ دلیل این امر ذکر نام شهرهایی است که چون از آنها گذشته بوده است نام آنها را بطور ردیف آورده است.^۲

از چند جای این تألیف که مؤلف از مدت سفر خود یاد می‌کند برمی‌آید که بطور کلی مدت سفر او و همراهانش از صد روز در نگذشته است. آن موارد چنین است:

«و زیاده از سه ماه در درون خطای راه رفتیم. هر روز منزل ما در شهری بود معظم... و هرگز منزل، در صحرا واقع نشد. نه شب و نه روز در صحرا منزل نکردیم، الا همه پیوسته شهر بود.» (ص ۵۳)

«و صد روز در درون خطای تا خانبالغ رفتیم هر روز با این تجمل آراسته (یام)... و در هیچ منزلی عاجز نشدیم و هم در رفتن بدین ترتیب و هم در آمدن.» (ص ۵۸)

«و در يك قسم از دوازده قسم ملك چین سه ماه راه رفتیم.» (ص ۱۱۴)

«صد روز در درون ملك خطای رفتیم متصل زراعت بود.» (ص ۱۵۰)

«و در سه ماهه راه رفتیم در سایه درختان متصله» (ص ۱۵۰)

مؤلف، و دوازده نفر همراهانش، بنا به اشاره خود او (ص ۱۱۴) درین مدت فقط به سیاحت يك قسم از چین موفق شد و تا حدود سرحد قلماق نزدیک رفت (ص ۱۶۸). او بیست و شش روز از این مدت را با همراهان خود در زندان گذراند. علت زندانی شدن او بنا به نوشته خودش، آن بود که یکی از همراهان با مردی از اهل تب در می‌آویزد، چندان که به کشته شدن آن مرد تبتی می‌انجامد (ص ۱۰۵). ناچار جملگی آنها به زندان گرفتار می‌شوند. چون آوردن عین عبارات

۱- کاله P.E. Kahle در تحقیق خود به این نتیجه رسیده است که مؤلف در سال ۱۵۰۶ میلادی (یعنی ۹۱۱ و ۹۱۲ هجری) در عهد سلطنت Cheng - te درخانبالغ بوده است. (برای مشخصات تحقیق او به‌مآخذ مراجعه شود).

۲- به مقاله جوتن ادا J. Oda مراجعه شود. مشخصات مقاله در فهرست مآخذ آمده است.

علی اکبر بیشتر گویای مطلب خواهد بود به نقل آن می پردازد:

«سرگذشت ما چنان بود که دوازده کس بودیم که به خانبالغ رفته بودیم پیش خاقان چین. از قضا یکی از جهلای ما جنگ کرد با یکی از گروه تبتیان و بسبب جنگ يك کس، جماعتی از آن گناه، بیگناه را بند کرده به سجن درآوردند ولی عنایت حق بود که مردم مسافر را چوب زدن و شکنجه کردن نبود و جریمه دادن نیز بر مسافر نبود. (ص ۱۰۰)

«وما را در بندها و زنجیرها درآوردند تا پنج روز. بعده حکم از سرای خاقان برآمد که مایان را بند و زنجیر بردارند و خالی رها کنند. زیرا که ایشان این نوع عقوبتها ندیده اند گفته و طاقت آن را ندارند. درحالی-مایان- را خالی در زندان رها کردند... و بیست و شش روز- دور از روی حاضران- در آن زندان ماندیم و در آن مدت هر چند روز از زندان به در می آوردند و به طرفی از اطراف شهر خانبالغ از برای تفتیش می بردند به دیوانخانه ای به سیاستی که خیال می کردیم که ما بی گناهان را جای کشتن آنجاست. الحمدلله دو گروه مایان را چوب زدن و شکنجه کردن نبوده... در هر دیوانخانه ای که می بردند يك روز در تفتیش کردن می ماندیم و يك روز درآمدن بودیم و چون قریب به خلاص شدیم- بلا تشبیه به پیش مفتیان ایشان بسرند... و آن اقرارنامه ها که در دیوانخانه های اطراف خانبالغ از ما نوشته بودند جمله آن خطها را پیش مفتیان نهادند... و به خط خطائی نوشته بودند که از این جمله به نام فلان کس جنگ کرده و بر کرده خود اقرار نموده، و این جمله از همراهان او بودند، در گناه داخل اند. از آن سبب که کسی بد را همراه خود آورده اند این جمله را در بند و حبس آوردیم نوشته بودند... و چون آن پیران کهن کار دیده روزگار گذرانیده مکتوبات را بدیدند و احوال ما دریافتند شما را گناه نیست. اما همراه شما يك تبت را به چوب زده و آن تبت هلاک شده. چون همراه شما بد کسی بوده از شما هر يك سه در زن جریمه می باید داده. اما آن کسی که به چوب زدن قتل نفس کرده صورت می دهیم قصاص او که بعد از سه سال او را بکنند. اما او را نگاه دارند تا آن زمان و شما را بزرودی بگذارند و آن صورت را چون مفتیان خطای نوشتند و در سرای پادشاه فرستادند روز دیگر جواب به درآمد که آن شخص که خونی است او را نگاه داشتند و مایان را بگذاشتند.» (ص ۱۰۴ - ۱۰۵)

از اخبار دیگری که مؤلف مربوط به سفر خود و همراهانش می دهد معالجه یکی از همسفران اوست که سالها به درد دل مبتلا بوده است و در آنجا با شکافتن سینه و داغ کردن قسمتی از دل و شش او، از آن درد و رنج خلاصی یافته است (ص ۱۳۵ - ۱۳۶).

مؤلف در راه رفتن به عثمانی، گذارش بر تبریز می افتد. او دوبار از آن شهر در این کتاب یاد کرده است. یکبار آنجا که میان شهر تبریز و دو شهر چین مقایسه ای کرده است (ص ۱۱۴) و بار دیگر هنگام یاد کردن از واقعه صارم کرد. (ص ۱۶۷).

مؤلف از مملکت عثمانی، فقط دو اطلاع به ما می دهد: یکی اینکه در روم گوشت قدید را خام می خوردند (ص ۱۷۱) و این نکته گویای آن است که دیدار روم برای او تازگی داشته و قطعاً از بلاد آن دیار نبوده است. دیگر اینکه هنگام تهیه و تقدیم کتاب، شاه سلیم بر آهنگ سفری بوده است و مؤلف بدین علت به نگارش بعضی از مطالب که می دانسته است اکتفا کرده، یعنی نخواست و نتوانسته است که به تفصیل بیشتر بپردازد.

مؤلف از اشاره ای که به قزلباش کرده است و از آنان به عبارت نفرینی «خذلهم الله» (ص ۱۶۷) یاد می کند، قطعی است که از اهل سنت و جماعت بوده و روی آوردن او به دربار آل عثمان و تقدیم کتاب به شاه سلیم از همین باب بوده است و شاید بدان سبب که چون از سفر چین باز گشته و کلیه مناطق ایران به علت وقوع محاربات در وضع نامطمئنی بوده پس ماندن در ایران را مصلحت ندانسته و خود را به استانبول رسانیده است. او درین کتاب چندبار از سلطان روم به احترام یاد می کند (ص ۲۶ و ۲۷ و ۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۷) و از جدا او هم به اشارتی ذکر کرده است (ص ۲۶).

از میان مؤلفان قدیم کاتب چلبی «خطای نامه» را دیده و بیست و چند صفحه از مطالب آن را در «جهان نما» نقل کرده است. (ماخوذ از مقاله کاله - به ترجمه شفاهی از صادق عدنان ارزی).

کتاب، در دو نسخه سلیمانیه و نسخه پاریس مرتب بر بیست باب است؛ ولی همان مطالب در نسخه قاهره در بیست و یک باب آمده است. یعنی دو باب از نسخه های سلیمانیه و پاریس درهم تلفیق شده است. یا اینکه کاتب نسخه قاهره یکی از ابواب

را به دوپاره کرده است.

نسخه قاهره بر نسخه‌های سلیمانیه اضافات و با آنها اختلافاتی دارد و چون نخست آن را یافتیم و رویهم‌رفته کاملتر است آن را اساس طبع قرار دادیم و اختلاف نسخ را درپاورقی آوردیم.

از طرز بیان و سبک تحریر علی‌اکبر خطائی بر می‌آید که او از مردم ماوراءالنهر بوده است. نمونه کلمات مستعمل در فارسی خطه ماوراءالنهر است که در متون تألیفی همعصر «خطای نامه» مکرر دیده می‌شود؛ از آن جمله است: مایان (ص ۴۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵)، یغنه بمعنای پله (ص ۱۰۴)، گویان (ص ۳۹، ۴۷، ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴)، باشش (ص ۵۲، ۱۳۳)، باشیدن (ص ۴۹، ۵۷، ۱۰۲)، حولی (ص ۵۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۷۱)، پیشان (ص ۷۹، ۱۰۰)، پر کاله (ص ۱۴۴)، شیره (ص ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳)، برج (ص ۱۰۲)، ستان (ص ۱۰۲)، و اگر دیدن (ص ۴۷، ۱۱۳، ۱۳۷)، چیدن در معنای انتخاب کردن (ص ۷۷)، پایه‌تر (ص ۸۹)، کلان (ص ۹۰، ۱۶۳).

اشعاری که مؤلف جای به جای از خود آورده سست و کم مایه است. نه ارزش ادبی دارد نه تاریخی. ظاهراً به تقلید و مرسوم نویسندگان قدیم که نشر خود را به چاشنی شعر گوارتر می‌کردند دیگک هوس را پخته گردانده است. جز این، مؤلف جای جای مقداری از اشعار متقدمین نظیر اشعار عطار و عراقی و سعدی و شیخ محمود شبستری را آورده و ایساتی از «کنز الحقائق و رموز الدقائق» حسین خوارزمی و دریای ابرار نقل کرده است. واغلب آنها حاکی است از صبغه مشرب و فکر عرفانی او.

اطلاعاتی که مؤلف درین کتاب از سرزمین چین در اوایل قرن دهم هجری به دست می‌دهد بسیار مغتنم است و بعضی از مطالب آن منحصر بفرد و کمیاب، بمانند آنچه از اوضاع واحوال زندانهای چین بر اساس مشاهدات شخصی خود و به تفصیل تمام مندرج ساخته است.

اطلاعات دیگر مؤلف مخصوصاً آنچه راجع به «حکیم مذهبی» چینیان و طریقه شکمونی، تقسیمات لشکری و آداب درباری، رسوم شهری و فوائد مدنی از قبیل مقائیس چینی، مسائل مربوط به زراعت و پول کاغذی و بهای اجناس و نوع آنها، وضع خرابات و بازیگریها، فوائد جغرافیائی در خصوص اقوام مجاور چین نظیر قلماق و تبت، طرز معالجه طبی و هنر نمائیهای چینیان در کاغذ بری و نقاشی و چاپ و ساختن داروی توپ (باروت) و توپ بازی به دست می دهد همه مورد استفاده محققان تاریخ چین است و هر يك به جای خویش نیکوست.

در نقل مطالب تاریخی کتاب فقط سه بار با آوردن سند به ذکر حوادث پرداخته شده است، بدین شرح:

- سال ۸۴۰: «و در تاریخ هشتصد و چهل گذشته بود که خانبالغ را بنا کردند.» (ص ۱۱۵).

- سال ۸۵۴: «ویکی از امرای قلماق به نام اسن تیشی... قلماقستان را گرفت... و روی به خطای نهاد و با خان خطای به نام چین خواخان در تاریخ هشتصد و پنجاه و چهار بود که جنگ کرد.» (ص ۶۷).

- سال ۹۰۲: «و قریب تاریخ نهصد و دو بود که قحطی عظیم در يك قسم از دوازده قسم. ملك خطای واقع شد...» (ص ۱۰۸).

مؤلف یکبار هم اشاره ای به گذشتن چهار هزار سال از زمان شکمونی پیغمبر کرده است و این تاریخ در ترجمه ترکی یعنی «قانوننامه چین و خطای» به سال ۹۹۰ هجری بر گردانده شده است.^۱

اشاره دیگر تاریخی که در این کتاب می بینیم مربوط است به اعزام مولانا علی قوشچی از طرف الغ یك به چین (ص ۲۸).

۱- به صفحه ۲۸ متن ترکی که در انتهای چاپ حاضر آورده شده است مراجعه شود. طبیعی است که این تاریخ نامربوط است و نمی تواند از گفتار مؤلفی باشد که مصرحاً سنه ۹۲۲ را سال تألیف کتاب خود گفته است.

نسخه‌های متن فارسی

۱) نسخه دارالکتب والوثائق القومية (قاهره) بخط نستعلیق که مؤلف فهرست دارالکتب آن را به استناد تاریخ مذکور در مواضع دیگر مجموعه‌ای که خطای نامه هم در آن آمده مورخ به سال ۱۲۷۳ دانسته است و از حیث مطلب بعضی مرجحات و اضافات نسبت به نسخ سلیمانیه و پاریس دارد. البته بعضی سقطهای جزئی هم در آن هست. درین نسخه مطالب (چه در فهرست ابواب و چه در متن) بر بیست و یک باب منقسم است. من این نسخه را در چاپ اساس قرار داده‌ام.

وصف این نسخه را نصرالله مبشر الطرازی در جلد اول «فهرس المخطوطات الفارسیه» (قاهره، ۱۹۶۶) چنین آورده است: «لم یعلم مؤلفها کتاب یروی فیہ المؤلف عما رآه فی رحلته الی الصين و قد افه السلطان سلیم خان بن بایزید خان عثمانی... نسخه مخطوطه بقلم فارسی جمیل سنة ۱۲۷۳ هـ. الکتاب الخامس ضمن مجموعه من ورقه ۶۷ - ۱۲۸...» (۱۷ مجامیع فارسی طلعت).

۲) نسخه سلیمانیه به شماره ۶۰۹ (استانبول) به خط نستعلیق درویش احمد در یکصد و ده ورق و در نسخه سال ۱۱۵۴ وقف شده است.

۳) نسخه سلیمانیه به شماره ۶۱۰ (استانبول) به خط نسخ بدون نام کاتب در یکصد و بیست و نه ورق و در نسخه سال ۱۱۵۴ وقف شده است.

۴) نسخه کتابخانه ملی پاریس به نشانه Supplement. Persan 1354 و معرفی شده تحت شماره ۵۲۱ در فهرست نسخ خطی فارسی آنجا تألیف ادکار بلوشه (جلد اول).

این نسخه در فوریه ۱۹۰۰ میلادی در تملک شارل شفر Ch. Schefer مستشرق مشهور فرانسوی بوده است و بعد به کتابخانه ملی پاریس تعلق یافته. شفر وصف آن را در مقدمه‌ای که بر ترجمه فرانسوی سه فصل از آن نوشته است بیان کرده. عبارات پایان این نسخه مطابق است عیناً با آنچه در نسخه‌های سلیمانیه

آمده است و در انتهای آن دارد: «حرره الحقیق الفقییر حسن تبریزی»^۱. از ظاهر خط و زمان کتابت، من تصور می‌کنم که شاید این حسن تبریزی همان شیخ حسن تبریزی باشد که مدتی نزد ادوارد براون سمت معاونت در تدریس فارسی داشت و سالها مقیم کمبریج (انگلستان) بود و تا حدود سال ۱۹۱۵ زنده بوده است و ظاهر آن است که نسخه را در زمان اقامت در استانبول از روی یکی از نسخه‌های موجود در آنجا و به خواهش شارل شفر نوشته بوده است. بلوше در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس (جلد اول، ص ۳۱۹) اشاره کرده است که شفر این نسخه را از روی نسخه موجود در مجموعه عاشر افندی نویسانیده است.^۲

عکسی از این نسخه در اختیار دوست عزیزم کوئیچی هاندا K. Haneda فاضل ژاپنی بود و در ایام تجدید دیدار از او در توکیو دو شبی به من سپرد و من در مقابله و مطالعه از آن استفاده کردم. لذا از لطفش درین مقام به تشکر می‌پردازم. پیش ازین چنانکه اشاره شد، از «خطای نامه» سه باب به توسط شارل شفر با ترجمه فرانسوی انتشار یافته است و آن سه باب عبارت است از: بابهای اول و هفتم و پانزدهم.

خطای نامه فارسی توسط Lin Yih - Min (با اختصار) بعنوان رساله دکتری به ترکی ترجمه و به خط جدید ترکی در شهر تایپه به سال ۱۹۶۷ چاپ شده است. این ترجمه دارای مقدمه و بعضی حواشی و اضافات است که کمی بعدتر معرفی بیشتر از آن گفته خواهد شد.

۱- بلوше به اشتباه حسین تبریزی یادداشت کرده.

۲- زکی ولیدی طوغان نسخه‌ای به شماره ۳۱۸۸ متعلق به کتابخانه ایاصوفیا معرفی کرده است که من ندیده‌ام (دائرة المعارف اسلام).

ترجمه ترکی و نسخه آن

متن خطای نامه با بعضی تلخیصها در عهد سلطان مراد توسط حسین افندی به ترکی ترجمه و به «قانون نامه چین و خطا» موسوم شده است. نسخه ای از آن در کتابخانه ملی پاریس به شماره Supplement Turc 1130 موجود است. این نسخه به خط نستعلیق است و بدون نام کاتب (در ۱۴۹ ورق) و چنین آغاز می شود:

آغاز سخن به کند مردم دانا به نام خداوند تبارک و تعالی

پس از چهار بیت شعر، این عبارت آمده است:

«سپاس عبودیت اساس اخلاص لباس اول حاکم عدل شناس حضر تنه که اقسطوا
 ان الله يحب المسقطين بیوروب جمهور معدلت سلو کی مکارم اخلاق و مراسم قوانین
 و اشفاق ایله تحلیه...»

مطالب و اشعار قسمت مقدمه (خطبه) شباهتی به متن فارسی ندارد و در آن نام سلطان مراد بن سلیم خان بن سلیمان خان آمده است. ترجمه برای او و به نام او تهیه شده است. در مقدمه این بیت آمده است:

محمد خان با رای سنیه که آمد فاتح قسطنطنیه

بالاخره در دنبال آن ده بیت شعر (مثنوی) در ذکر محامد همین پادشاه دارد تا اینکه مترجم به مطلب اصلی می رسد و می نویسد:

«اما بعد بو کتاب مستطاب عنبرین نقاب خطا و ختن و چین ملو کتک
 قانون نامه سیدر که زبان فارسیدن ترکی به ترجمه اولندی و اول دیبارک پادشاه
 عالیجاه ستاره سپاهلری اصلاً قانونلرینه مخالف سر مو تغییر و تبدیله قادر اولوب
 اگر بالفرض قصد ایلسه لر قانونلری اوزره سلطنتدن معزول اولوب سلاطین
 عدالت آیین لری اولادندن پادشاهلغه استحقاقی اولانلردن بریسنی تخت سلطنته
 کچوروب وزراء و امرا و رعایا و برابرا امر و نهینه اطاعت ایدرلر و قانونلرنده
 قانون اولان اعلم خلائق اولمق کدر و اول معزول اولان پادشاهک اولاد و
 انسابلرندن شامتلرندن و عزل سببندن جایز در که اول امر که حاضر اولان صاحب

مشورت وزراء و امرایه انتقام قصد ایده لر دیو اصلاً بریسنی تخته جلوس اندر میوب رجال و نسادن جمیع توابع و لواحقنی بر حصن حصینده جمع ایدوب و اوزرلرینه ثقاتدن موکلر قیوب حفظ ایدرلر و طشردن بر کمیننه اول جماعت ایله جمع اولمغه قومیوب مستوفی اکل و شرب و کسوه لرینی علی جری العاده تعیین ایدرلر تنبیه معلوم اوله که ولایت ایران و تورانده درت مملکت واردر که خلقی مسلمانلر...

ازاین عبارت اخیرست که ترجمه متن فارسی شروع می شود و مترجم عین عنوان فارسی ابواب و شعر فارسی مؤلف را در وصف کتاب خود می آورد و نام کتاب را که در شعر مذکور آمده «خطائی نامه» نقل کرده است، به مانند نسخ فارسی «خطای نامه».

در نسخه ترجمه تصرفاتی از قبیل «شامکونی» بجای «شکمونئی» و «بنکجو» بجای «سکجو» و «شنک» بجای «شنوک». متن ترکی به مانند نسخ فارسی استانبول دارای بیست باب است، نه به مانند نسخه قاهره (که اساس طبع است) و در بیست و یک باب است.

مترجم اغلب متن اشعار فارسی را در ترجمه می آورد. ولی در مواردی هم حذف کرده است. مانند: بیت پنجم از صفحه ۴۳، و بیت سوم صفحه ۴۹ و بیت چهارم ص ۵۰ و بیت های مندرج در ص ۵۹، ۷۳. میان ضبط بعضی اشعار در متنهای ترکی و فارسی تفاوت هست مانند:

«مرد را می پرورد اندر کنار» (در فارسی ص ۳۸) و در ترکی «مرد را می پروراند در کنار» یا «بر تو باد ای عزیز نامور» (در همان صفحه) که در ترکی «بر تو باید ای عزیز نامور» است و از همین قبیل اختلافات جزئی در اشعار دیگر هست: «یک به یک بگزیده بود از ملک چین» که در ترکی به صورت «یک به یک بگزیده آن شاه چین» یا «که نادانی است باشیدن به زندان» که در ترکی به صورت «که نادانی است درماندن به زندان» و یا «یک شتر بار» (ص ۱۲۰) به «رطل

عراقی» برگردانده شده است (ورق ۱۰۷ الف).

یکی از موارد اختلاف نقل مطلب مربوط به تاریخ و زمان شکمونی است که در نسخ فارسی آمده است «این زمان از تاریخ او چهار هزار سال گذشته است»، ولی در ترجمه ترکی دارد: «انك ظهوری زمانی تاریخی سنه ۹۹۰ تسعین و تسعمائه دن متجاوز در دورت بیک بیلدن زیاده اولوب» (ورق ۲۸ ب).

همچنین است ذیل حالات کین طای خان (ص ۷۱) که در نسخه ترکی آمده است: «وانوك زماننده مسلمانلره کلی عزت لر و حرمت لر اولوب. حالاسنه تسعمائه ده اوغلی کین طای خان...» (ورق ۵۲ ب).

مورد استفاده مترجم ترکی، نسخ کنونی موجود فارسی در استانبول نبوده است، ورنه اختلاف در اشعار نبایست وجود داشته باشد. از قرائن دیگر که دال است بر آنکه مترجم نسخه دیگری غیر از نسخ شناخته شده را برای ترجمه در دسترس داشته بعضی نکته‌های اضافی است از قبیل آنکه در عنوان شعر عطار (ص ۴۶) آورده است «مهیج الاسرار شیخ عطارست» (ورق ۲۵ ب) و نیز از آن صفحه ۵۰ که در ترکی آمده است «مهیج الاسرار حضرت شیخ عطار قدس سره» (ورق ۳۰ الف) که درین مورد بلافاصله پس از اشعار عین سه خط مطلب فارسی با عنوان «نثر» در متن ترکی آورده شده است.

در یک مورد هم شعری الحاقی دارد و آن در باب دهم در بیان صحبت و طوی است (ص ۱۲۲-۱۲۳). در متن ترکی این شعر را دارد.

خوبی روی و خوبسی آواز می برد هر یکی به تنهائی
چون شود جمع هر دو در یکجا کار صاحب دلان شود مشکل (؟)

نسخه دیگری از خطای نامه ترکی به شماره ۲۱۰۷ در مجموعه سلیمانیه (استانبول) موجود است (طبق ارجاعی که جو تن ادا در مقاله خود بدان داده است). ترجمه ترکی خطای نامه در سال ۱۲۷۰ قمری در استانبول چاپ شده است و چون نسخ این چاپ نایاب است و می تواند مورد استفاده محققان متکلم به زبان

ترکی باشد «طبع لوحی» آن را در انتهای این کتاب مناسب دانست. از مرکز اسناد فرهنگی آسیا تشکری شود که پیشه‌ام را نسبت به چاپ آن پذیرفته‌اند.^۱

تحقیقات درباره خطای نامه

تا حدودی که توانسته‌ام از مأخذ و منابع دریابم، درباره خطای نامه تحقیقات زیر (به ترتیب تاریخی) نشر شده است:

۱۸۵۱- فلیشر در فوائد آن بحثی کرده است.

H. L. Fleischer. - Breichte der Kgl. Sächs. Gesellschaft der Wissen-schaften. Bd. III. Leipzig: ss. 317-327.

۱۸۶۱- زنکر درباره فوائد آن از لحاظ شناخت امپراطوری چین مقاله

نوشته است.

J. Fr. Zenker.-Das chinesisches Reich nach dem türkischen Khatiname. ZDMG. 15 (1851): 785-805.

۱۸۸۳- شارل شفر سه فصل از آن را به فرانسه ترجمه کرد و مقدمه‌ای

بر آن نوشت.

Ch. Schefer.- Trois chapitres du Khitay Nameh, text Persan et traduction Française, *Mélanges Orientaux*. Paris, 1883. pp 29-84.

۱- در زبان ترکی سفرنامه دیگری هست که قسمتی از آن مربوط به چین و اتفاقاً از اواخر قرن دهم هجری است.

این سفرنامه تحت عنوان «تواریخ پادشاهان ولایت هند و خطای و کشمیر و ولایت عجم و کاشغر و قلماق و چین و سایر پادشاهان پیشین اولاد چنگیزخان و خاقان و قفقور و پادشاهان هندوستان در زمان سلطان مراد بن سلطان سلیم خان من تألیفات دفتردار سیفی چلبی‌المرحوم فی سنة ۹۹۰ تاریخنده» با مقدمه‌ای به فرانسه و ترجمه آن به فرانسه با مشخصات زیر نشر شده است:

L' ouvrage de Seyfi Celebi, Historien Ottoman du xvi Siècle.
Edition Critique' traduction et commentaire par Zoseph Matuy
Paris 1968. 232p.

۱۸۸۸- فلیشر مجدداً مقاله‌ای درباره‌ی آن نشر کرد.

H. L. Fleischer.- Über das türkische Chatai-nâme. *Keleinere Schriften*. Leipzig 1888. Band III: 214: 225.

۱۹۰۵- ادکار بلوشه در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس نسخه

آن کتابخانه را معرفی کرد.

E. Blochet.- Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale. Vol.I.

۱۹۲۲- ف. تشنر در مقاله‌ای راجع به تألیفات جغرافیائی مسلمین از آن

یاد کرده.

F. Taeschner - Geographische Literature der osmanen *ZDMG*. 77 (1923):

۱۹۲۳- کاله در مقاله‌ای محققانه خطای نامه را به عنوان يك مأخذاسلامی

درباره چین معرفی کرد.

P.E Kahle.- Eine islamische Quelle über China um 1500. Das Khietay Name des Ali Ekber. *Acta Orientalia*. 12 (1933): 91-110.

۱۹۳۲- ایضاً کاله.

P.E. Kahle: Islamische Quellen yum chinesischen Poryellan. *ZDMG*. 88 (1934): 1-48.

۱۹۴۰- ایضاً کاله.

P.E. Kahle.- China as described by Turkish Gedraphers from Iranian sources. *Proceeding of the Iran Society*. Vol. 2 London 1940.

این مقاله در Opera Minora (مجموعه نوشته‌های کاله) در لیدن ۱۹۵۶

صفحات ۳۱۲-۳۲۴ تجدید طبع شده است.

۱۹۵۰- احمد زکی ولیدی طوغای ذکری از خطای نامه کرده است:

Z.V. Togan.- Tarihde usul. Istanbul. 1950. p. 269.

۱۹۵۶- ایضاً پ. کاله (ترجمه مقاله مذکور در فوق به‌ترکی توسط

(A. Cevat Eren)

P. Kahle.- Türk Cografiyacilarinin Tasvirne Göre Cin.

Islâm Tetkikleri Enstitusu Dergin: Vol.II Part 1 (1956): 89-96.

۱۹۶۲- زکی ولیدی طوغان مقاله‌ای در تحریر ترکی در دائرة المعارف اسلام (جلد اول) نشر کرد، ص ۳۱۸-۳۱۹.

Z.V. Togan, Ali Ekber. *Islam Ansiklopedisi*. I (1962): 318-319.

۱۹۶۲- لین یه مین رساله دکتری خود را که تحت عنوان «مقایسه و انتقاد اثر علی اکبر به نام خطای نامه با مراجع و منابع چینی» نوشته بود^۱ نشر کرد (به زبان ترکی) و مشخصات آن چنین است:

Lin Yih-Min. Ali Ekber'in Hitayname-adli esersnin Cin kaynaklari ile mukaycse ve tenkidi. Doktora Cabsmasi. Tai-pei, 1967.35lp.

مطالب مندرج درین رساله بدین شرح است^۲:

قسم اول

(ترجمه، تنقید و مقایسه)

صفحات ۱-۲۶ مقدمه:

توصیف عمومی کتاب (خلاصه کوتاه) - نتایجی که بعد از مقایسه و مقابله کتاب با مراجع چینی اخذ کرده.

صفحات ۱۷-۳۴ اختلافات نسخه‌ها:

مؤلف نسخه رئیس‌الکتاب مصطفی، شماره ۶۱۰ را اساس گرفته و با شماره ۶۰۹ و عاشر افندی شماره ۲۴۹ مقابله کرده.

صفحات ۳۵-۱۷۸ ترجمه ترکی کتاب با حواشی. درین حواشی متن کتاب با مراجع چینی مقایسه و نقد میشود.

قسم دوم

(تلموق و مغولان، ۱۶۳۴ - ۱۳۶۸)

صفحات ۱۷۹-۱۹۰ مقدمه:

معلومات عمومی راجع به مناسبات قلموق و مغولان با چین

۱- در دسامبر ۱۹۶۷ در دانشکده ادبیات دانشگاه انقره به اخذ درجه نائل شده است.

۲- این مطالب را دوست دانشمند صادق عدنان ارزی تهیه فرموده است.

در دوره حاکمیت خاندان مینگ (Ming).

صفحات ۱۹۱-۲۱۳ (۱) قلموق یا اویزاتان

ترجمه ترکی از Ming - shih = وقایعنامه چینی با حواشی.

صفحات ۲۱۵-۳۰۰ (۲) تاناران

ترجمه ترکی از همان مرجع چینی با حواشی.

صفحات ۳۰۱-۳۲۵ (۳) مغولان شرقی، ترجمه ترکی از همان مرجع چینی

با حواشی.

صفحات ۳۲۷-۳۳۳ کتابشناسی

صفحات ۳۳۴-۳۵۱ فهرس

- مؤلف از مقدمه علی اکبر هیچ بحث نمیکند.

- ترجمه ترکی از صفحه ۳۹ متن فارسی چاپی آغاز می شود.

- در قسم «آغاز سخن» در يك سطر میگوید که خطای نامه در سال ۱۵۱۶

برای سلطان سلیم تألیف شده است. (ص ۵)

- در مقدمه در يك سطر میگوید که علی اکبر در سال ۱۵۰۰ به چین رفته

است. (ص ۲۰)

- راجع به کتاب و توصیف نسخه های خطی چیزی نمی گوید.

- در مقدمه بعد از تحلیل کتاب می گوید به احتمال قوی علی اکبر به چین

سیاحت نکرده است (تناقض دارد).

- در کتاب علی اکبر نام شهر پکینگ (Peking) بصورت خان بالغ و

دای دو می آید.

اسم خان بالغ در زمان حاکمیت مغولان (Yüan) مستعمل بود. این

صورت در آثاری که بعد از آن دوره نوشته شده نیز هست.

اما دای-دو (Day - du, Ta - tu) که بمعنی شهر بزرگ است مخصوص بود به دوره حاکمیت مغولان و بعد از آن، بخصوص در زمان علی اکبر از میان رفته بود.

علی اکبر بهر حال این نامها را از يك سیاحتنامه یا کتاب دیگر که در دوره حاکمیت مغولان نوشته شده، گرفته است. (ص ۷)

- علی اکبر حادثاتی که در زمان خودش جریان یافته به صورت صحیح و نزدیک به حقیقت نقل کرده است. (ص ۸-۷)

- علی اکبر مناسبات چینیان و مغولان را در حدود سال ۱۵۰۰ به وجه صحیح شرح می دهد. (ص ۱۱)

- ممکن است علی اکبر از يك کتاب یا سیاحتنامه که در دوره حاکمیت مغولان نوشته شده استفاده کرده باشد - یا یکی از دوستان چینی، کتابهای چینی را برای او ترجمه کرده بوده است. (ص ۱۹ و ۲۱)

- علی اکبر نمی گوید که از کدام راه (از سه راه که شرح میدهد) به چین رفته و از کدام راه عودت کرده.

- او می گوید که در داخل چین سیاحت کردم، اما نام شهرها را ذکر نمی کند. این مطالب شبهه می آورد که او به چین نرفته بوده است! (ص ۲۰).

- در خطای نامه معلوماتی مفصل و صحیح راجع به خاقاق چین دیده میشود. این معلومات با احتمال قوی از يك مرجع نقل شده است.

بسبب آنکه چینیان به کسانی مثل علی اکبر (تاجر، در چین حبس شده) اجازه نمی دادند به دیدن سرایها بروند. (ص ۲۱)

- همه معلومات مربوط به قلموقان مطابق است با منابع چینی. ممکن است که این معلومات از يك کتاب دیگر نقل شده باشد. (ص ۲۱).

- به احتمال قوی علی اکبر به چین نرفته است.

- مرجع اصلی او (که بهر حال يك کتاب چینی نبود) حالا معلوم نیست.

او کمی از غیاث‌الدین نقاش استفاده کرده است.^۱

علاوه برین از سیاحتنامه چین علی قوشچی بحث میکند! (ص ۲۲).

۱۹۶۹- جوتن اودا (J. Oda) تحت عنوان نکته‌ای در مطالب تاریخی

خطای نامه نخستین معرفی را به زبان ژاپونی درباره این تألیف منتشر کرد با چند سطری خلاصه به زبان انگلیسی.

Juten Oda.- A note on the historical materials of Khitay-name by Ali Ekbar. *The Shirin (journal of History)*. 52 (1969) No. 6: 90-III.

طبق نوشته کاله (در ترجمه تر کی آن) محمد حمیدالله، خطای نامه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و کاله آن ترجمه را برای استاد چین شناس به نام Chang Hsing-Lang می‌فرستد. اطلاعات مندرج در آن راجع به مسجد مسلمانان خانبالغ، توجه دانشمند چینی را جلب می‌کند. تا بدانجا که آن دانشمند را به مذاکره با خادم مسجد بر می‌انگیزد و معلوم می‌شود که خادم در زمان تحقیق آن دانشمند از احفاد همان خادم چهارصد و چند سال پیش است و خادمی مسجد در خاندان آنها موروثی مانده است.

در حال حاضر جوتن ادا Juten Oda دانشمند (ژاپونی) به ترجمه کردن خطای نامه به زبان ژاپونی مشغول است و امید است هر چه زودتر کتابش در دسترس قرار گیرد.

بجدی که توانائی داشتم در مقابله و مطابقه و تصحیح کوشیده‌ام تا مگر متنی شسته رفته در دسترس دوستان باشد، ولی افسوس که در متن اشکالاتی چند باقی مانده است که اصلاح آنها از توانائی و دانائی من خارج بود.

۱- زکیدی ولیدی طوغان هم در دائرة المعارف اسلام گفته است علی اکبر از سلیمان سیرافی و غیاث‌الدین نقاش استفاده کرده است.

در قسمت توضیحات بدانها اشاره کرده‌ام، کلمات و اصطلاحاتی که چینی است محتاج شرح و تفسیر است و طبعاً از عهد کسانى بر مى آید که چینی بدانند. امیدست محققان دیگر به پیراستگی بیشتر آن بکوشند و اشکالات را از آن دور کنند.

یادی از مساعدتها

این کتاب را در سفر چند سال قبل که به قاهره رفته بودم شناختم و چون مطالب آن را بدیع یافتم ازین حیث که در زبان فارسی کتاب درباره چین کم و سندی عصری و مستقیم مربوط به مشاهدات مؤلف آن از بعضی از بلاد چین است طبع آن را مفید دانستم.

پس از اینکه عکس نسخه دارالکتب قاهره را به دست آوردم به استنساخ آن پرداختم. درین ضمن به لطف پروفیسور صادق عدنان ارزی و به مباشرت ابراهیم الگون به دو عکس از نسخه‌های سلیمانیه دست یافتم و نیز اطلاعات مربوط به آن دو نسخه را از محمد تقی دانش پژوه حاصل کردم. عدنان ارزی طبع ترکی و نیز منابع و مدارك دیگری را که برای کار درباره خطای نامه لازم بود بتدریج در اختیارم گذاشت و آنچه را به زبان ترکی است برایم ترجمه کرد.

با این مقدمات چون متن آماده چاپ شد به شوق ورزی ناصر پاکدامن و لطف چنگیز پهلوان کتاب به دست چاپ سپرده شد و یکی از منابع چین شناسی، هم برای فارسی زبانها و هم محققان دیگر از صورت نسخه خطی به درآمد.

برای به اتمام رسانیدن کارهای آن اوراق چاپ شده را در سفر تازه خود به ژاپون همراه آورده بودم که فهرست و مقدمه تهیه کنم. روزی که دوستم شیمیزو Shemisw کتابدار فاضل کتابخانه شرقی Togo bunko و محقق مؤسسه مطالعات

آسیائی توکیو به دیدنم آمده بود ضمن صحبت با او که از کتب و منابع فارسی درباره چین نام می رفت ازین کتاب یاد کردم. فوراً گفت بله محققان ما این کتاب را خوب می شناسند و یکی از آنها به نام جوتن ادا Juten oda از بوداییان و مقیم کیوتوست که حالا به ترجمه کردن آن از روی روایت ترکی اشتغال دارد و من وقتی در استانبول بودم عکس نسخه ترکی را برای او تهیه کردم.

آنچه شیمیزو گفت اطلاعی و مزده ای بود. برآستی هاج و واج ماندم از وسیع بودن دامنه تحقیقات در ژاپن. بلافاصله متوجه شدم که قاعده چنین متنی باید مورد توجه ژاپونیها قرار گیرد. زیرا اکنون آنها درچین شناسی پا به پای امریکا و شوروی پیش می روند و به مانند مللی که سابقه دوست ساله در مطالعات چین شناسی دارند (مانند فرانسه و انگلیس) بر کلیه زوایای این رشته می نگرند. بجز آن در خطای نامه اطلاعات زیادی درخصوص اقوام مجاور چین مانند تبت و اوغور و مخصوصاً قلماق مندرج است که باز امروزه در تحقیقات تاریخی مورد نظر ژاپونیهاست و باید بگویم که ژاپونیها درباره تبت و مغول و اوغور متخصصان درجه اول و انتشارات و تألیفات زیاد دارند. بهر تقدیر خود را به کیوتو رسانیدم و بهمدد دوست دیرین مینو بو هوندا M. Honda استاد ایرانشناسی و متخصص تاریخ مغول با جوتن ادا ملاقات روی داد و نزدیک به دو ساعت در باب متن خطای نامه و دقائق و مخصوصاً مشکلات آن با هم صحبت کردیم. معلوم شد که در سال ۱۹۶، این آقای ادا مقاله ای به ژاپنی درباره خطای نامه در مجله «شیرین» یعنی مجله انجمن تاریخ ژاپون به چاپ رسانیده است که ذکر آن در کتاب ترکی محقق چینی هم نیامده است و محققان ترکیه هم از آن بی خبر بوده اند.

به لطف آقای ادا عکس یکی از نسخه های ترکی خطا نامه را که متعلق به کتابخانه ملی پاریس است دیدم و آن را در کار خود مفید یافتم و به محبت مینو بو هوندا از آن عکس تهیه کردم.

درین ضمن به توکیو باز گشتم و با کوئیچی هاندا K. Haneda محقق جوان

وفاضل ژاپنی که سابقاً در رشته تاریخ دانشگاه تهران دانشجو بود تجدید دیدار شد و معلوم شد او هم که علاقه‌مند به تحقیق در تاریخ روابط ایران و چین است؛ چند سالی است که این کتاب را می‌شناسد و عکس نسخه‌ای را که از آن شارل شفر فرانسوی بوده است در اختیار دارد و قصد کرده است که ترجمه ژاپونی آن را تهیه و منتشر کند او نیز بشرحی که پیش ازین هم گفته شد دو شبی نسخه را در اختیار من گذاشت و مورد استفاده‌ام واقع شد.

ازین دوستانی که یادشان بر قلم آمد برای محبت‌ها و لطف‌های بی‌کران تشکر می‌کنم و نیز از آقای فرامرز طالبی که در چاپ و نشر رنج‌ها از من دیده است.

کیوتو، هیجدهم خرداد ماه ۱۳۵۷

ایرج افشار

توضیحات، استدراکات و اصطلاحات چاپی

ص ۲۵ س ۳ و ص ۲۷ س آخر - مراد از گلشن همان گلشن راز منظومه عرفانی مشهور شیخ محمود شبستری است که نام کتاب مذکور را در صفحه ۱۳۱ بطور کامل آورده است.

البته شیخ هم در یکی از آیات مثنوی نام آن را گلشن آورده است:
دل از حضرت چو نام نامه درخواست جواب آمد به دل کان گلشن ماست
چو حضرت کرد نام نامه «گلشن» شود زان چشم دلها جمله روشن
ص ۲۷ س ۱ - در نسخه های سلیمانیه و پاریس «سلیمان شاه» آمده است وقاعده و ظاهراً تصحیف سلیمان شأن است. شارل شفر بدون توجه به تصحیف چنین استنباط کرده است که مؤلف اگرچه کتاب را به نام سلطان سلیم تألیف کرد ولی بعد یکبار هم آن را به پسر سلطان سلیم که سلطان سلیمان نام داشت تقدیم داشت و در خطبه به یاد او پرداخت. در حالی که سلطان سلیمان به نام سلیمان شاه شهرت نداشت. اشتباه شفر به ترکی ولیدی طوفان هم سرایت کرده است (دائرة المعارف اسلامی به زبان ترکی).

ص ۲۸ س ۲۰ - مراد از نسبت «شیری» در دنبال نسبت «قوشچی» معلوم نشد.
ص ۲۹ س ۱۳ و ص ۳۷ س ۱۳ - «قلندر از دیده گوید» جزئی است از مصراعی که صورت کامل آن را در کتاب خلاصة البلدان از صفی الدین محمد حسینی قمی تألیف مال ۱۰۷۹ دیده ام. آنجا ضبط شده است: «قلندر آنچه گوید دیده گوید» (خلاصة البلدان، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، قم، ۱۳۵، ص ۲۳۲).

ص ۳۱ س ۱۵ - طرف شرقی کشمیر و ختن، ممالك خطای است (صورت صحیح).
ص ۳۲ س ۱۵ - درباره نام کتاب که «خطای نامه» است یا «خطائی نامه» به مقدمه مراجعه شود.

ص ۳۹ س ۱۳ - «گویان» در صفحات ۴۷، ۴۹ و ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴ نیز استعمال شده است.

ص ۴۰ س ۶ - مراد از «حضرت خداوندگار» سلطان سلیم سلطان عثمانی است که مؤلف در عهد او می زیسته و در مقدمه خود به ذکر او پرداخته است.

ص ۴۰ س ۱۵ - دو آتش بردارند (صورت صحیح).

ص ۴۱ س ۱ - خرد و بزرگ آن ملک داروی توپ بسازند (صورت صحیح).

ص ۴۷ س ۱۸ - «درمیان مردم ما» مکرر چاپ شده و زائده است.

ص ۴۸ س ۳ - «چین خوا» اسم پادشاه و علامت «و» در وسط آن نابجاست. نام او در صفحات ۶۷ و ۷۱ نیز آمده است: «چین خواخان».

ص ۴۹ س ۱۹ - هر رهی را راهروی دیگر دروست (صورت صحیح).

ص ۵۱ س ۹ - و چون جای مناسب یافتند خط نویسند (صورت صحیح).

ص ۶۴ س ۱۰ - «سر» غلط و «سه» صحیح است؛ «روز حرب سه میر معظم» (صورت صحیح). همانطور که در ص ۶۵ س ۸ نیز ضبط شده است.

ص ۷۱ س ۴ - گفت بادی می نبرزد نزد من يك دانهای (صورت صحیح).

ص ۷۷ س ۱۳ و ۱۴ - محفلها غلط و «محفه» درست است.

ص ۸۰ س ۲ - خر دجال و عیسی خیر یکی نیست (صورت صحیح).

ص ۸۱ س ۷ - غرق آهن و پولاد [و] مسلح (ظاهراً صورت صحیح طبق ضبط ص ۸۲).

ص ۸۳ س ۳ - شاید «گر، اندازه» درست باشد. گر انداز ترکیبی است که نظیرش هم درین کتاب هست: تیر انداز (ص ۵۱).

ص ۸۴ س ۱۲ - این نه صد چندین سپاه و لشکرنند (صورت صحیح).

ص ۸۵ س ۱۶ - شصت و نه [درای] نواخته باشند (صورت صحیح تری است).

ص ۹۳ س ۷ - ماهی دوبار به دیوان نیاید معاف است (صورت صحیح).

ص ۹۵ س ۱۳ - و در هر [يك] از آن دیوانخانه يك دخترست (صورت صحیح).

ص ۹۶ س ۱۰ - گرمه دارو [و] هیزم (صورت صحیح).

ص ۹۶ س ۲۲ - و شب و روز را از برای (صورت صحیح).

ص ۱۰۰ س ۱۳ -

ص ۱۰۱ س ۲۲ - چو دریای یقین دانی که این است (صورت صحیح).

ص ۱۰۲ س ۱ - اگر درسرخ میری بی خبردار به سجنیت کنند آنجا نگونسار.

ص ۱۰۹ س ۱۷ - دعوی بر آن سر بکنند (صورت صحیح).

ص ۱۱۷ س ۱۳ - مراد مؤلف از اینجادر این مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه باشد.

- ص ۱۱۸ س ۱ - حقا [آنچه] که آن جماعت گفتند (صورت صحیح).
 ص ۱۱۷ س ۱۳ - مراد مؤلف از «اینجا» در این مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه باشد.
- ص ۱۱۹ س ۹ - در نسخ فارسی جاوه درهمه موارد و در ترکی «چاوه» است.
 ص ۱۲۳ س ۱ - در شب درختان روان [پرورده] (صحیح می نماید).
 ص ۱۲۴ حاشیه ۷ - «ممالك» در بیت نه «مالك».
- ص ۱۳۰ س ۱۰ - يك درهم نقره را هفتاد پول می دهند (صورت صحیح).
 ص ۱۳۱ س ۲۰ - مصاریع این بیت در گلش راز چاپ جواد نوربخش (تهران، ۱۳۵۷) و چاپ قربانعلی محمدزاده (باکو، ۱۹۷۲) همانند نسخه های سلیمانیه مقدم و مؤخرست و مصرع «و با هر ذره ای حق را تجلی است» در چاپهای مذکور «که در هر صورتی او را تجلی است» ضبط شده.
- ص ۱۳۲ س ۱۰ - زاهدان از کجا و ما از کجا ماو دردی کشان بی سرگو (صورت صحیح).
- ص ۱۳۶ س ۸ - به حکمت چرهاماس کی خواهی شده.
 ص ۱۴۳ س ۵ - در ترکی «صوباشی» آمده است.
- ص ۱۴۳ س ۱۲ - همراه صاحب [اسب] پیش پادشاه بفرستند. (صورت صحیح).
 ص ۱۴۴ س ۴ - در صفحه ۱۱۴ س... آهن جامهای زرین آمده، ولی چون هم در آن صفحه و در صفحه ۱۴۴ آن اصطلاح در ردیف رکیب آمده است علی الظاهر آهن جامه (زره) درست می نماید نه آهن جام.
- ص ۱۵۷ س ۴ - که را زهره بود که نگبرد (صورت صحیح).
 ص ۱۶۷ س ۱۵ - نصرالدین غلط و نصرالدین درست است.
- ص ۱۶۷ حاشیه ۵ - اصطلاحی که برای این دسته از جلادهای عصر صفوی در روضه الصفویه آمده «چگینی» است. نصرالله فلسفی در کتاب شاه عباس جلد اول و دوم اطلاعات سودمندی درباره آنها از کتب مختلف به دست داده است. (جلد اول صفحات و جلد دوم)
- ص ۱۶۹ س ۱۲ - از دشمن زحمت بیشایش نباشد (درستر می نماید).
 ص ۱۷۱ س ۱۴ - یا شهری معظم [باشد] ضبط به مرتبه ای است (صورت صحیح).
 ص ۱۷۲ س ۳ - [و] حصاری یا شهری سازند (صورت صحیح).

بسم الله الرحمن الرحيم

جملهٔ اشیاء از ذرات زمین و آسمان مسبِّح حق اند، و ان من شیء الا یسبح بحمده،
تبر کأ من کلام صاحب کلشن:

خداوند منزّه پدایک بی عیب	که عالم را شهادت کرد از غیب
به هر وصفی که خوانی در شریعت	ورای آتش می دان در طریقت
توان اندر صفاتش ره بریدن	ولی در ذات او نتوان رسیدن
یکی گفتا صفات او ندانند	که اندر ذات او چون ابلهانند
هزاران قرن اگر چه علم خوانند	سزاوار صفاتش هم ندانند
به ذاتش از صفاتش ده نیابند	بکلی سوی ذاتش چون شتابند ^۱

نعت سید انبیا^۲

محمد آنکه او را گفت «لولاک»	ز بهر تست این دوران افلاک
نبد ^۳ عالم که نور پاک بد او	مشرف گشته «لولاک» بد ^۴ او
وجودش مایهٔ بود فلک بود	به صورت چون بشر، معنی ملک بود
کسی کورا بشر دانست یا گفت	خطا کرد و خطا دید و خطا گفت

۱- س: این بیت را ندارد ۲- س: در نعت سید المرسلین

۳- ق: نبود ۴- ق: بود

بشر را رهنمائی نیست همراه	بشر هر گز نداند راه از چاه
به صورت چون بشر، معنی ملك بود	به هر معنی ملك را تاج سر بود ^۱
ازان معنیش امی گفت مولی	که آن خط را به حق او بود اولی
کتاب عالم و آدم فرو خواند	معانی جمع کرد و پس سخن راند
به ظاهر گفت باطن را نهان داشت	اگر چه هر دو رازیر زبان داشت
شریعت را رباطی کرد محکم	طریقت را درو بنهاد مدغم [ب]
حقیقت را میان هر دو بنهاد	چو آتش در میان سنگ و پولاد

مناقب چهار یار^۲

مصطفی و مرتضی هر دو یکی است	درا بوبکر و عمر خود کی شکی است
سر ^۳ احمد بود عثمان در جهان	احمدش گفتا رفیق در جنان
مصطفی و مرتضی و یاوران ^۴	جمله را حق دان و برخیز از میان
کر علی بود و دگر صدیق بود	جان هر يك غرقه تحقیق بود
چون صحابه غرق توحید آمدند	نی چو تو پیرو به تقلید آمدند

در مدح مفخر السلاطین سلطان سلیم خان زاد الله تعالی عمره و سلطنته^۵

مدح دیگران کجادر خور آید بر شهریار اسلام پناهی را که جد پا کش ممدوح
و مذکور سید انبیاء شده باشد که همنام من پادشاهی فتح اسلام قسطنطنیه بکند.
گفت همین فخر [و] فضل بس مر سلطان روم را بر همه سلاطین روی زمین زاد الله
تعالی عمره و سلطنته الی یوم الحشر و^۵ القرار،

۱- ق: چهار بیت اخیر را ندارد
۲- س: در مدح اصحاب رسول
۳- س: مصطفی او مرتضی او یاوران
۴- س: در مدح سلاطین روم
۵- ق: «الحشر و» ندارد

در مدح سلطان سلیمان شاه^۱

توی ای علم تو بر فوج فوائد سرور
 نه در اقوال تو يك ذره خطا یافته عقل
 نیست از هبیت تو ظلم [و] ستم تهمت نه
 بر سر راه وجود تو فلك كسره مقام
 نصرت دین توی ای رایت فضلت منصور
 مملکت را نبود از تو قوی تر خسرو
 [ای جهان بان ز تو شد چشم اهالی روشن
 ظل ایام خجل شکل ز تیغ تو چو زر
 خفته از هبیت تو فتنه و شر خسته جگر
 کیست جمشید بر دولت تو يك بنده
 نوع احسان همه بر خاطر تو بسته گذر
 بذل و بخشش ز تو یابد به سزا عقل و هنر
 بعده^۲ سبب جمع ساختن آن وقعه های غریب این بود که هر کس به درگاه
 خسرو اسلام پناه غازی الحق والدین سلطان^۳ سلیم خان بسن بایزید خان از اطراف و
 جوانب عالم به تحفه های غریب می آیند، این فقیر کم بضاعت نیز از ملك چین و
 ماچین و خطا و ختن بیان رسوم غریب و آیین عجیب تحفه آورد.

فرد

پیش شاهان تحفه ای باید نفیس
 مرد بسی تحفه نباشد جز خسیس
 صاحب گلشن در تمثیل جام جم گوید^۴:

۱- ق: بیت ۲- ق: ذلل ۳- ق: شش بیت اخیر را ندارد

۴- س: «بعده» ندارد ۵- س: واقعه های

۶- س: سلطان الحرمین اعنی سلطان ایران و توران

۷- س: این عبارت را ندارد

حکایت ۱

یکی جم نام وقتی پادشا بود
 به صنعت کرده بودندش چنان راست
 چو وقتی تیره، جام از زنگ بودی
 بفرمودی که دانا بآن فن
 چو روشن گشتی آن جام دل افزای
 حکیمی گفت جام آب بود آن
 دگر يك گفت بود آینه‌ای راست
 بقدر علم خود گفتند بسیار
 بسی گفتند هر نوعی ازینها
 چو نفس تیره روشن کرد انسان
 چو انسان گشت اندر نفس کامل
 ز چرخ و انجم و وز چارار کان
 حقیقت دان اگر چه آدم است او
 بدار دوست گفتی پیر خود پاس
 که اندر وی بینی هر دو عالم
 رمت علم است اگر تو نيك دانی

بنی آدم گروهی^۲ بس شریفند

شریفند و لطیفند و ظریفند

بعده، دیگر باعث آن بود که الغ بیک^۳ سلطان مرحوم استاد مولانا علی قوشچی
 شیرازی^۴ [را] به خطای فرستاد و کسان خود را گفت هر چه بینید و بدانید بنویسید که
 تمام اوضاع آن ملک از عجایب است.

۱- ق: این کلمه را ندارد ۲- ق: گروه ۳- س: الوغ بیک

۴- ق: «شیری» ندارد (مراد معلوم نشد)

اگر با کافران چین و ماچین درافتی به که با این نفس پر کین^۱
 نقل کفر کفر نیست. قلندر از دیده گوید. حقا که از عجایبات است. این مرغ
 ضعیف ناطق است از برای بشاشت سلیمان زمان

رباعی^۲

ای کرده نهان رسالت خان^۳ خطا درویره احسان و تمنای عطا
 چون هست دلت به مرکز عدل محیط زان صورت حیف را خطی خواند خطا

۱- این بیت در نسخه «س» بعد از «عجایبات است» و در عبارت بعد آمده است.

۲- ق: عنوان «رباعی» ندارد ۳- س: خوان

مقدمه^۱

در بیان آنکه در ایران و توران چهار پاره^۲ مملکت مسلمانی است در میانه دنیا، همه باقی کفارند در دور او. و آنچه ممالك مسلمانی است اول ملك عربستان، دوم ملك روم، سیم ملك عجمستان. این جمله در ملك ایران است و يك پاره در ملك توران، آن ماوراءالنهرست. و هر چه ملك عجم است یعنی عراق و خراسان قوراغ است و اکثر اوبی آب و علف، و آنچه زمین ماوراءالنهرست زمین فرح بخش^۳ و پر آب و علف و همه باغ و بستان، و کشت کار ماوراءالنهر به آب روان است و همه بیلاغ تا سرحد خطای، و خطای خود تمام زراعت است [الف^۳] متصل^۴ تا کنار دریای مشرق.

فصل

در بیان تقسیم دنیا

هر چه کوههاست و شهرها در میان دنیاست کشیده راست تا کنار دریای مشرق و جانب شمالی دنیا کشیده همواره صحراست بی کوه و بی شهر الا کوه قاف کناری از دریا بر آورده، گوشه او به صحرای قلماق متصل شده. می گویند سد اسکندر

۱- س: بعده ۲- ق: «پاره» ندارد ۳- س: فراخ باش (درستتر می نماید)
۴- ق: متصله ۵- س: در تقسیم دنیا

آنجاست و از آن راه پیش از زمان اسکندر اهل قاف می آمده اند از گروه مرغ - سران و زاغ سران و اشتر سران و سگ سران^۱ و شهر زنان و امثال اینها. از آن راه که آمده اند شهرهایی که در آن راه است صورتهای ایشان را ساخته اند. قاعده خطای است هر گروهی که از هر راه بیایند صورت آن گروه را در دبرهای آن راه بکشند، مثل آنکه صورت رستم در آن راه که رفته و تا آنجا که گرفته و وفات کرده صورت او را کشیده اند. در ماسوای آنجا صورت او نیست. و جانب جنوبی دنیا هند است و همه جزایر او را عمان احاطه کرده است، بل که تمام دنیا را احاطه کرده.

فصل^۲

در بیان فاصله ایران و توران

در نهایت مشرقی ملك عجم آبی است آن را جیحون خوانند. این روی غربی او را ایران خوانند و طرف شرقی او توران، و آنچه ممالك توران است آن روی جیحون است.

اول بخارا و سمرقند، و شرقی اینها بدخشان و ترکستان است و طرف شرقی بدخشان کشمیر و طرف شرقی ترکستان^۳ ختن و طرف شرقی کشمیر و ختن و ممالك خطای است تا کنار دریای مشرق و از آن [ب] روی دریا خبر نیست، و آن دریا نیم روزه راه در کنار خان بالغ، و خان بالغ پایتخت خطا است.

بیت^۴

بس که شنیدی صفت روم و چین	خیز و بیا ملك سنائی ^۵ بین
تا همه دل بینی بی حرص و بخل	تا همه جان بینی بی کبر و کین

۱- س: امتر سران و سگساران ۲- س: عنوان «فصل» ندارد
 ۳- ق: ختن ترکستان ۴- س: حکیم راست ۵- ق، س: ثنائی

پای نه و چرخ به زیر قدم دست نه و ملک به زیر نگین
 زر نه و کان ملکی زیر دست جو نه و اسب فلکی زیر زین
 تقدس و تعالی آفرید کاری را که طرف مشرق را به ملک چین بیاراست و
 چندین هزار امتنان چینی را در اطراف و جوارب هر شهری و از گوشه و کنار [هر
 نگار] خانه چینی به جلوه آورده

[فرد]

آن که خود را می نماید از رخ خوبان چوماه
 می کند از دیده عشاق بر خوبان نگاه
 سبحان الله! آن علیمی که علم مملکت داری به سر^۱ قلم به ایشان داده، از زمان
 آدم تا این زمان کسی خرابی درو نکرده.
 و نیز خطاییان می گویند که طوفان نوح به مانر سیده و طاعون در آن ملک نباشد و
 قحطی و قیمتی را علاج کنند، و بقای ایشان از فترات^۲ به سبب نگاهداشت قانون است
 تا به حدی که خاقان چین نتواند يك سرموی از قانون تجاوز کردن بیان کرده شود.

لجامه^۳

خطای نامه را آغاز کردم در گنج معانی باز کردم
 سخن گویم ز خوبان خطائی نباشد کارشان جز دلربائی
 همه سیمین بران نیک فرجام همه بی مو محلق نازك اندام
 همه چشمان نر گس روی چون گل همه باریك میان و موی سنبل [۴ الف]
 همه خورشید رویان پری زاد نباشد مثلشان در آدمیزاد
 همه شیرین لبان با ملاحت همه طوطی مقال اندر فصاحت

[فهرست ابواب]

باب اول در بیان راههای خطای، و دورملك خطای خندق و دیوار بودن، و میلهای متصله و دیده بانان متعدد، و يك ماهه راه خبر دشمن در يك روز یافتن، و عجائب آنکه از کدام گروه بودن از يك ماهه راه در يك روز بدانند، و در خورد آن دشمن یراق^۱ بکنند گفته آید.

باب دوم در بیان دینهای مختلف ایشان و دین محمدی علیه السلام از همه دینها بهتر بودن در پیش ایشان هم اگر چه برین دین نیستند اما خواهان دین محمداند، زیرا که سید انبیاء را به اصطلاح خطایان بهترین آدمیان گویند^۲ و خود را در دین شکمونی می دارند و شکمونی به نام پیغمبر بوده می گویند، و خارق عادات که از و منقول است گفته شود.

باب سیم در بیان شهرها و حصارها که ساخته اند و می سازند^۳، و ترتیب محله و بازارها و پاس خانه ها و پاسبانان و دیوانخانه های پادشاهی گفته شود.

فصل^۴ در بیان یام خانه ها که از برای اسبان جدا و از برای ارا به جدا ساخته اند و می سازند، و از برای آینده و رونده منفعتها که درو مهیا کرده اند گفته شود.

۱- س: یراغ ۲- س: از «زیرا» تا اینجا را ندارد ۳- س: می سپارند

۴- س: پادشاهی او و در بیان

باب چهارم در بیان لشکرها که در آن شهرها می باشند، و ورزش کردن آن لشکرها که در سپاهیگری و تیمار اسبان، و بر دوام در ملازمت امرای خود حاضر بودن و به مراتب تابع بودن، و متصل [۴ب] آن عسکرها را به کار داشتن و قواعد و قانون ایشان در حرب گفته شود.

باب پنجم در بیان خزینه ها که در آن شهرها نهاده اند از زر و نقره و گر مه دارو و عناب و فندق و [گردکان] نابه حد کاه و هیزم [و] در دخل و خرج او هر چیزی که از پادشاهی است، احسن اقمشه بودن از اطلسه های ملون و کرباس و نقده^۱ و غیره، و هر شش سال دوره آن خزینه ها تمام شدن [و کیفیت آن].

باب ششم در بیان تخت و سلطنت و نشان و مهر [و خط] های او و سرای و دیوان او و دیوانخانه های میران بیرون سرای و دیوانخانه های پادشاهی^۲ درون سرای و خادمان^۳ و دختر خانه ها که با کمرهای یشم^۴ اختصار خط می کنند در دیوانخانه های درون سرای.

فصل^۵ - و چند هزار بودن دختران و خادمان در سرای، و ضبط کردن آن دختران ملک خطای را از درون سرای و ضبط کردن خادمان ملک خطای را از بیرون سرای، و چند هزار بودن لشکرها که درها را نگاه می دارند و چند هزار پاسبان در دور سرای او، و چند تو بودن سرای او و درهای عجیب و دربندهای غریب و کوس عدل و [کیفیت آن].

باب هفتم در بیان زندان او از برای زنان جدا و از برای مردان جدا، و مهمات زندان بر همه امور ملکی پیش ایشان مقدم است. زیرا که کار خون همه جا عظیم است و پیش ایشان عظیم تر.

فصل - در بیان میرانی که در زندان مهمات می پرسند و دیوانخانه ها و باغچه ها [۵ب] و بستانها که در زندان است. شهری است نامش زندان، و چون ملک ایشان دوازده قسم است زندان نیز دوازده فرقه است، و جایهای مجبوسان^۶ و درصندوقها آدم را حبس

۱- ق: نقد ۲- س: امرای ۳- س: که ۴- س: دختر خانه ها اند
۵- س: ندارد ۶- س: از «شهری است» تا اینجا ندارد

کردن و به انواع اهل جرّمش گفته شود.

فصل^۱ - در بیان مهندسان قانون ایشان و بر انواع قتل و قصاص صورت دادن ایشان .

فصل - در بیان تفتیش خاقان چین به نفس خود سالی یکبار مرخونیان را تا سه سال، زیرا که امروز کشتنی را بعد از سه سال بکشند و چندین هزار آدم را در تمام خطای در یک روز قتل کنند و آن روز منتشر شده است به حساب تقویم^۲، و سرهای مقتولان را هر یک در صندوقه جدا گانه کردن و سالی یک بار گروه گروه دفع کردن زندانیان سه ساله گفته شود.^۳

باب هشتم در بیان سالی یکبار عید کردن چینیان در تحویل چله دی^۴ و سالی یکبار در آن روز دعوت و توی دادن خاقان بر امرا و لشکر خاصه را و ایلچیان را که از اطراف و جوانب عالم آمده اند، و در آن توی خاقان بر تخت از درها پیکر نشیند و بر نیم تختی نشیند و به آوازا و سازهای غریب عیش و نوش کردن و خلق را در نظر خود بر سر شیرها نشان دادن^۵ [گفته شود].

باب نهم در بیان دوازده قسم بودن ملک خطای، و نام هر قسم چیست [و نام شهرهای آن قسم چیست و از هر قسم چه متاع حاصل شود مثل مشک و ریوند و فغفوری و مروارید و یاقوت و زر و نقره و غیره] [و کیفیت آن].

باب دهم [ب] در بیان توی و تعظیم عیش و نوش در میان درختان که سرو برایشان هم آغوش شده، باغچه های روان الوان به الوان، عرقها و میوه که از برنج سازند، و درخت فروشهای ایشان موزون شاخچه بندی کرده، و نعمتها و گلهایی که مخصوص آن ممالک است، و مثل امنیت او در ماسوای او نیست گفته شود.^۶

باب یازدهم در بیان [خرابات زنان و] خراباتیان و استسقا مخصوص خراباتیان بودن [و] تعلق دار پادشاه و کس پادشاهی و زرد پادشاهی به خرابات نارفتن، و کسانی که

۱- س: ندارد ۲- س: از «تاسرسال» تا اینجا را ندارد

۳- س: «گفته شود» ندارد ۴- س: زمستان

۵- س: از «و در آن توی» تا اینجا را ندارد ۶- س: بیان کرده شود.

زر به آنجا تلف می کنند و عاقبت ایشان گفته آید، و بازیگرهای ایشان، در دوازده مقام رقص کردن و سازهای عجیب نواختن و به آوازه های غریب خواندن^۱، و معلم خانه های سازنده ها و خواننده ها^۲ و رسن بازی خوبان [او گفته آید].

فصل^۳ - در بیان خوبان [ایشان] عقیقه و ستیره بودن و همه سیاه چشم و نرگس چشم، سرخ و سفید بودن و لطافت اندام خوبان ایشان. دیوانه و مصروع نابودن در آن ملک، و اثر جن به طریق تسخیر بودن [و کیفیت آن].

باب دوازدهم در بیان هنرهای عجیب و علاجه های غریب و توپ بازی و صورت بازیها بر عکس ممالك دیگر.

فصل^۴ - در بیان آنکه علم نجوم پیش ایشان بغایت معتبرست و کاملان آن منجمان [سالها] در حبس^۵ بودن و [سالی یکبار] محل تقویم خزینه را بر تقویم کردن و تغییر وقت و ساعات نگاه داشتن، و از برای نصیحت عام و عبرتها و متاعها علامت نهادن، و شعر و معما [و] چیستان گفته شود.^۶

باب [عالف] سیزدهم در بیان مقنن خطای و سبب آن چنان ضبط کردن خطای چه بود، و چند سالزنی پادشاه بودن و هنوز اثر سرا و بنای او و صورت او بودن [و کیفیت آن].

باب چهاردهم در بیان خطاط^۷ خانه ها و مدرسه ها - نقل کفر کفر نیست - و معلم خانه ها، و شب و روز پیش همه ایشان مقسوم بودن بتخصیص از برای پادشاه که ساعتی از آن قسمت نتواند تجاوز کردن، اگر چه در خواب بود بیدار کنند^۸، و اگر نه پادشاه چون خادمان خود گناهکار بود، زیرا که از قانون تجاوز کردن رسم نیست، گفته شود.

باب پانزدهم در بیان مردمانی که از اطراف مغرب بیایند یعنی از ممالك

۱- س: از «وکسانی» تا اینجا را ندارد ۲- اصل: خواننده ها

۳- س: ندارد ۴- س: ندارد

۵- ق: حفظ ۶- س: بیان کرده شود ۷- س: خطاط

۸- س: از اینجا تا آخر عبارت را ندارد

اسلام از راه خشکی درآیند، و سند درآمدن ایشان و پیشکش ایشان از اقمشه و جواهر و اسبان و شیر و یوز و سیاه گوش، و تعظیم کردن **خطائیان** مرا اینهارا درجایش گفته شود.

باب شانزدهم در بیان **قلماق** به نوبت هر سال بیست هزار کس درآمدن و پیشکش آوردن و بخشش گرفتن و متاعی که از ایشان حاصل شود، و نام شهرهای ایشان و تنکار^۱ روی زمین ایشان بودن و در و مروارید رویدن^۲.

فصل - در بیان ثبت و سکان ثبت و اصل [ثبت] ازان سگ بودن و پیشکش ایشان و معاش ایشان از پادشاه **خطای** بودن، بیان شود.^۳
فصل - در بیان مردمانی که از شرق هند می آیند و پیشکش ایشان و قماش خریدن ایشان [عب] مذکور شود.^۴

باب هفدهم در بیان زراعت و قحطی و قیمتی و آتش شهر را سوختن [و] علاج^۵ کردن ایشان و عجائب آسیاب و هیزم ایشان.

باب هژدهم ^۶ **قلندر** از دیده گوید - نقل کفر کفر نیست - در بیان کعبه ایشان و پرواز کردن حاجیان ایشان و دم داری و از راه ذکر دم زدن اهل ریاضت ایشان و پاپاسان از مرد و زن به چه طریق بودن و بت پرستی کار جهلا بودن پیش اهل دانش ایشان، و کفار مشرق را میل تمام به اسلام بودن چه از شهری و صحرائی گفته شود.^۷

باب نوزدهم ^۸ در بیان زر و نقره و پول^۹، و کاغذ به جای پول^{۱۰} خرج کردن و صراف بودن زن و مرد، و همه شهری و شهر نشین و بیت المال واقچه ساختن، رسم نی و آتش بازی عام است.

باب بیستم ^{۱۱} در بیان قانون و قواعد نگاه داشتن و يك سخن را دوبار گفتن و

۱- س: تنه کار ۲- س: روی دن ۳- س: «بیان شود» ندارد

۴- س: «مذکور شود» ندارد ۵- س: دوا ۶- س: ندارد

۷- س: «گفته شود» ندارد ۸- س: باب هژدهم ۹- س: پول

۱۰- س: نوزدهم

يك كار را دوبار فرمودن نیست. اگر دوبار گفته شود و یا فرموده شود انتقام کنند.^۱
از ترس [فوت] قانون رحم بر یکدیگر نکنند تا به حدی که پدر بر پسر و پسر بر پدر و
مادر روی نبینند.

باب بیست و یکم^۲ در بیان نگارخانه چینی و تکلف در پوشش و بسیار بودن
جامه ها، و کاغذ بریه های عجائب و غرائب، و در برداشت موتی رسوم [و] آیین ایشان بیان
کرده شود.^۳

بیت^۴

این جهان را چون زنی دان خو برو [۷ الف]	خویشمن آراید اندر چشم شو
مرد را می پرورد اندر کنار	مکر و شیوه می نماید بی شمار
چون بیابد خفته شو را، ناگهان	زود گرداند هلاکش در زمان
بر تو بادا ای عزیز نامور	کنز چنین مکاره باشی با حذر

۱- س: از «اگر دوبار» تا اینجا را ندارد

۲- س: بیستم ۳- س: «بیان کرده شود» ندارد ۴- س: مثنوی

باب اول

در بیان راههای خطای

از دیار اسلام از جانب خشکی سه راه است: یکی راه کشمیر، دوم راه مغولستان، سیوم راه ختن.^۱

و آنچه راه ختن و کشمیر است همه مردم به مردم است پر آب و علف، الا در آن سر پانزده روزه کم آب و کم علف، الا در هر منزل بکاوند به قد مرد یا بیش آب به در آید، و بعضی جای يك بدس^۲ که بکاوند آب به در آید.

و آنچه راه مغل^۳ است یعنی ملك چغتی است راه نيك^۴ است. میر تیمور از آن راه قصد رفتن کرده است و فرموده که در هر منزلی قلعه‌ای ساخته‌اند و در هر قلعه‌ای چند هزار لشکر تعیین کرده که زراعت بکنند و غله جمع سازند، و چون لشکر بر آن راه برود تنگی نکشد. گویا عمرش وفا نکرده و چون اجلش رسید تحسر کرده [و گفته] که ما همچون کافران خطای و ایغور^۵ و قلماق و بت را گذاشته تیغ بر ممالك اسلام کشیدیم گویان - درین حسرت جان داده.

۱- س: یکی راه ختن و یکی راه مغولستان ۲- س: بدسك (؟) (بدس همان بدست است)

۳- س: مغول ۴- س: خوب ۵- س: اووی غور

مثنوی^۱

آنکه عالم داشت در زیر نگین این زمان شد تو یازیر زمین [ب۷]
 آنکه بر چرخ فلک خوریز بود گشت در خاک لحد ناچیز زود

فصل

و از کنار جیحون تا [به] سرحد خطای سه ماه راه است، یعنی هر روزی يك منزل [که مقدار دو کوچه عسکر جهانگشای حضرت خداوندگار باشد] تابه دربند سگجو، و درین دربند قلعه‌ای ساخته‌اند بغایت مضبوط. از طرف بیرون این قلعه خندق بریده و دیوار زده و بارو کشیده چند ماهه راه به دور خطای، و ابتدای هر منزل شهر و حصار بودن ازین جاست.

[و] همچنین ابتدای میلها نیز از آنجاست و در بلندی و پستی، در کوه و صحرا همه بر یکدیگر نمایان، و دید بانان متعدد بر سر آن میلها نشسته. [اگر] از طرفی که دشمن پیدا می‌شود - اگر روز باشد دود بیندازند، و اگر شب باشد آتش بردارند بر سر میلها. يك ماهه راه خبر دشمن در يك روز برود.

عجب آنکه به آتش بدانند که کدام گروه و چه سپاه‌اند، زیرا که اگر دشمن از طرف مشرق باشد يك آتش بردارند، و اگر از طرف شمالی بود دو آتش بردارند، و اگر از طرف دیگر بود سه آتش بردارند، مثل هذا.

[و] قوت لایموت دید بانان از پادشاهی است، ماه به ماه. کیفیت حال دید بانان دریان زندان گفته شود.

و دیگر شب و روز میلها را به نوبت پاس می‌دارند و جرس می‌گردانند و چوبك می‌زنند. و آن میلها را بغه نیست الا به نردبانهای رسن شیو^۲ می‌آیند و بالامی‌روند. اگر دشمن بیاید به ایشان کار تواند کرد، زیرا که آب و نوشه و اسباب حرب حاضر دارند [۸ الف]، از امثال سنگ و تفك. و به تفك تیر می‌اندازند به آتش مقدار چهار

انگشت. چوب او، و پیکان بر آهن زهراب داده، و همه خرد^۱ و بزرگ آن ملک داروی
 توپ بسازند و آتش بازی را دانند، گفته شود.^۲
 و چند بار صد هزار لشکر که هستند همه تفک اندازند، و نیز توپ اندازی
 بدانند و با همه سلاح آراسته و ورزش کرده. کیفیت ورزش ایشان در جایش
 گفته شود.

باب دوم

در بیان دینهای مختلف ایشان

و آن چیز که اعتقاد خاقان چین است آن است که خدا را بیگانه گئی^۱ بدانند^۲ و خود را در دین شکمونوی می دارد^۳. منقول است که او پیغمبر بوده است و حضرت محمد را علیه السلام به نام شین چین بخوانند یعنی بهترین آدمیان.

فصل ۴

و در درون سرای خاقان صورت سرور عالمیان را ساخته اند به انواع جواهر مرصع، و آن صورت بر تخت زرین نشسته و لوح سیمین بر کنار آن صورت نهاده^۴ و اندر آن لوح چندین هزار نقطه سیاه نمایان، و آن صورت نظر بر آن لوح دارد. اگر شخصی در آنجا درآید آن صورت^۵ دست به مثابه^۶ دعا بردارد. آن، نقطه ها که بر روی آن لوح است محو گردد و باز چون دست فرو گذارد چندین نقطه بی عدد باز در ظهور آید.

و حال آن صورت تمثیل است بر آنکه چون سید انبیا دست به دعا بر آوردی

۱- کذا (= به بیگانگی) ۳ و ۲ - ق: بدانند، می دارند ۴ - س: ندارد

۵ - سها: از «و لوح سیمین» ندارد ۶ - ق: لوح ۷ - هر سه نسخه: مشابه

آن همه نقطه‌های سیاه عصیان از نامه اعمال امت محو شدی، و چون دست از دعا برگرفتی چندین هزار امت پریشان روزگار هم در ساعت نامه اعمال خود را باز سیاه کردند^۱ و خاقان در ایامهای شریفش به آن صورتخانه مذکور در آید و سری به طریق تعظیم فرود آرد و از برای تعظیم آن صورت به کیش خود ختم و دعوت فرماید.

[شعر در] نعت [رسول ص^۲]

بعثت او سرنگونی بتان	امت او بهترین امتان
بریده ناف پیدا شد ز پرده	ز مادر نیز آمد ختنه کرده
چو آمد بر زمین آن صدرعالی	به طفلی در سجود افتاد حالی
گفت یارب امتم آزاد کن	جمله را در حشر تو دلشاد کن
گفت بخشیدم تمام ^۳ امت	بلکه جمله از کمال حرمت
مصطفی آمد یقین فخر جهان	تاجدار پادشاه جاودان

فصل

[خاقان چین از سرای هرسال بیرون آمدن]

و در بیرون شهر خانبلاغ خاقان چین مسجد^[ی] ساخته خاصه از برای عبادت خود. در سالی یکبار محل قتل زندانیان بر آن برود. و در آن مسجد صورت نیست و در دیوار قبله آن مسجد آیت‌های کلام الله است و اسمای اعظم نوشته‌اند به خط مسلمانان و به خط خطای واضح کرده.

چون قصد طواف آن مسجد بکند چند روز پیش از آن روزه بگیرد و روزه دار بر تخت روان بنشیند و چندین هزار لشکر پیاده^{[همه غرق آهن و مسلح و تیغها}

بر کشیده و بر سر دوش نهاده] پیش پیش خاقان چین می روند و قطار پیلان را ارا به-
های زرین بسته اند و در روی ارا به ها محفه های ملبس به اطلسهای ملون پوشش
کرده اند و [بر] آراسته پیش پیش خاقان چین می کشند. العلم عند الله. کمایش [قرب]
هزار سازنده بود که سازهای عجیب و غریب می نواختند و صف کشیده بودند از چپ
و راست تخت خاقان، و خاقان با خاصگیان خود که تخت او برداشته بودند در میان
صف سازنده های رفت^۱ و سازها می نواختند که از خوشی او هر نفس جان و تن را
الوداع می کرد و از خادمان مسلمان دو کس بودند که بر اسبان سوار پیش پیش تخت
می رفتند از غایت عظمت و حرمت اسلام، و باقی امرا و وزرا همه پیاده بودند.^۲ و چون
خاقان با این همه تجمل چون به آن مسجد مذکور برسد خاقان، چین صایم
و سرو پای برهنه از تخت فرود آید و روی نیاز به درگاه بی نیاز بر آستانه
مسجد بمالد. [و مناجات بکند]

توحید^۳

کرمی که هر کردش سر بتافت	به هر در که (شد) هیچ عزت نیافت
سر پادشاهان گردن فرار	به در گاه او بر زمین نیاز

من عطار

من درین زندان آهن مانده باز	ز آرزوی آب خضم در گداز
خویش را سازم چون سودایی	می روم هر جای چون هر جایی
چون به دست آرم ز آب زندگی	سلطنت دستم دهد در بندگی

و مقدار چهار هزار مردمان عادی بودند که در غایت بلندی و لکی و شجاعت و
پهلوانی. خطائیان آنها بر ما عرضه می کردند و مفاخرت می نمودند^۴

۱- ق: می رفتند
۲- س ها: از اینجا تا ده سطر بعد در صفحه بعد آمده
۳- س: بوستان
۴- س ها: از «خطائیان» تا اینجا را ندارد

فرد

چند هزارش بود مردان این چنین يك به يك بگزیده بود از ملك چین
 عادیان جمله جبه و جوشن زراندود پوشیده و خودهای مرصع بر سر نهاده و
 سر تا قدم در آهن و پولاد مرصع مستغرق شده با همه اسلحه جنگ آراسته، و ازین
 جمله عادیان مذکور هزار او همه تیغهای زراندود بر مثال تخته دکان عطاران بر
 کردن نهاده و پیش پیش خاقان می رفتند^۱ و با هیبت و سیاست هر چه تمام تر. و هزار
 از آن عادیان مذکور مسلح، همه گرزهای زراندود به صورت سر آدم بردوش نهاده
 در عقب تخت خاقان می رفتند^۲ با صلابت تمام. و [هم] از آن عادیان مذکور مسلح
 هزار از چپ و هزار از راست و سنجقهای منقش بردوش نهاده و در غایت سطبری و از
 نوک سنجقهای ایشان فانوسهای رنگارنگ آویخته^۳ و در آن مسجد چون در آید^۴
 او به لفظ خطای سلام بکند و سری به اسماء الله فرود آرد و روی به جانب آیتهای
 کلام الله بایستد و پای راست بر بالای پای چپ بنهد و بر یک پای بایستد و به ناله های
 زار بنالد و به زاری زار بزارد.

مثنوی^۵

نالم او را ناله ها خوش آیدش وز دِ عالم ناله و غم بایدش
 باش چون دولاب نالان، چشم تر تا ز باغ جانت بر روید^۶ خضر
 بگرید و بگوید الهی تو دانائی و تو بینائی و تو مرا بر سر خلق پادشاهی دادی و
 قتل این مقدار خلق در امر من نهادی و من به قدر وسع خود احتیاط کردم [و] شرط
 آن بر جای آوردم. دیگر تودانی.

۱- سها: می روند ۲- سها: می روند

۳- سها: ازین جا ببعد مطالبی است که در نسخه ق پیش ازین آمده است.

۴- سها: و چون سراز آستانه مسجد بردارد در مسجد در آید و ۵- سها: مولانای روم

۶- سها: رویت

فرد^۱

کدام با گناه و کدام بی گناه منم مانده حیران درین چاه چاه

[عطار]

کاشکی صد چاه بودی چاه نی خاشه رویی^۲ بودمی و شاه نی
 بودمی محمود گلخن تاب من تا^۳ نماندم اندرین غرقاب من
 [در جهان چندا نکه جان می یافتی در جهان محمود گلخن تافتی]
 آن ز همت بود کان شاه بلند آتشی در پادشاهی او فکند
 خسروی را چون بسی خسران بدید صد هزاران ملک و صدچندان بدید
 حق که جبار جهاندار آمدست سلطنت او را سزاوار آمدست

کدای درش^۴ خاقان چین در آن مسجد مذکور از آن مقولات مذکور بگوید
 و اظهار عجز و افتقار نماید و ناله ها و گریه های دراز بکند و زاریهای دلسوز
 جانگداز هر زمان تازه به تازه نماید، از صبح تا بیگاه شام. [چون بیگاه شد و شام]
 درآمد [سر] به سجود نهد و به همان طریق سر به سجود نهاده ناله ها و زاریها با
 سوز و نیاز جانگداز دم به دم زیاده کند، راست تا صبح چاشت [و بعد از چاشت] از
 مسجد بیرون می آید به صد نیاز. از برکت ریاضت ملکش بر چشمش حقیر شده و
 دار و گیر او را در نظر همتش رونق نمانده، و اثر ریاضت در چهره او ظاهر، همچون
 هلال ضعیف و نحیف شده.

فرد

عشق هر لحظه بر او چون زور کرد عشق شاهی شیردل را مور کرد
 بعده^۵، و چون به صد عجز و ضعف و نیاز بیرون آید و افطار بکند و بر تخت

۱- سها: لمؤلفه ۲- ق: خوشه چینی ۳- سها: می
 ۴- سها: «کدای درش» ندارد ۵- سها: ندارد

سلطنت بنشینند و به همان آئین که آمده و اگر دد^۱ و به همان طریق برود و روی به شهر و سرای خود بنهد [کانه ملک و سلطنت او شدادی است. از آن سبب گویند] مثلاً^۲ کسی که تمام روی زمین را حکومت داشته باشد آن مقدار تجمل تواند نمودن و خود اعتقاد خاقان چین و خلق او بر آن است که تمام روی زمین در حکم اوست و خلق چین را اعتقاد بر آن است که سوای ممالک ایشان شهر در عالم نباشد، و در خطای نام این ممالک ندانند. از برای آنکه خطائی را رسم نیست از خطای بر آید^۳ و ممالک عالم را ببینند و بدانند [درما] سوای ایشان شهر بودن را.

و نیز همچون اعتقاد کرده اند که سوای ملک ایشان همه عالم صحراست و در فرمان خاقان است. چون اکثر آینده ها [و] دشمن خطای [از] صحرای بیابند، ازین جهت همه عالم را صحرا و صحرایان دانند.

و خاقان چین خود را خداپرست و در دین شکمونی می داند و حکیم مذهب است و بت پرستی کار جهلاست گویان در کتابهای مذکورست، و همه امرای ایشان را نیز طریق اعتقاد همین است. زیرا که پادشاه [در همه علوم] پیش ایشان اعلم ممالک بودن شرط است، و امرای ایشان نیز شرط است که عالم باشند در دین خود و در علم سیاق یعنی در ضبط امور ملکی.

حکایت

امرای خطای پیش خان خطای خط در آورده اند که چندین هزار خانه وار مسلمان مخلوط است در میان مردم در میان مردم [ما]، مثل علف بیگانه در میان گندم. [نمی] شود که اینها را پاک سازیم و دیگر اینها مال نمی دهند. خاقان چین سه جواب فرموده: یکی آنکه پدران ما درین کار هیچ تصرف نکرده اند ما چگونه تصرف کنیم. و دوم آنکه ما را حکم بر ظاهر ایشان است، باطن ایشان را چه کار داریم. و سیم آنکه کاش مایان را هم نصیب شود همچنان مسلمان شویم. از بعضی حرکات خاقان

فهم می‌شود که مسلمان خفی است و از ترس زوال مملکت نتواند ظاهر کردن، زیرا که ملك او را به رسوم [و] قانون کافری ضبط کرده‌اند.

و پدر این پادشاه چین، خوا^۱ به نام این زمان کین طای خان او مسلمانان را بغایت دوست‌داشتی و هفت میر مسلمان از زمان سابق تا این زمان صاحب منصب بوده‌اند و می‌باشند و دیوانخانه‌های آن میران مسلمان را بر سایر امرای خطای مقدم ساخته، و جماعتی از خادمان مسلمان مأمورند بدان که پیش او در همه ایام پنج وقت بانگ نماز بگویند و جامه‌ها بطریق مسلمانان بپوشند و دستارها در سر بینند و در نظر خاقان چین پنج وقت نماز را بر جماعت بگزارند و خاقان را این چنین نماز گزاران بغایت خوش آید و دین مسلمانان را به خطائی^۲ و کنگ زین^۳ گویند یعنی دین پاکیزه خوانند و خطائیان را بلکه همه کفار مشرق را میل تمام است به اسلام و به آن قانون که خطای را ضبط کرده‌اند. ایشان می‌گویند این طریق و دین شکمونی است.

[قصص]

شکمونی را می‌گویند پیغمبر بوده است و در آن حین که از مادر زائیده هفت قدم راه رفت و در هر قدم او گلها شکفت و ریاحین بردمید و با خلق درسخن آمد و به خدای دعوت کرد و خلق قصد کشتن او کردند و اشارت بر کوه کرد. کوه بشکافت و او در دل سنگ [درآمد] و کوه التیام یافت و سنگ بر طور^۲ بلور تراوت^۳ پیدا کرد و شکمونی پیغمبر علیه السلام در میان سنگ می‌نمود که به عبادت مشغول بود و کافران پاس آن می‌داشتند که چون بیرون آید بکشند و او بعد از مدتها برآمد به صورت شیری و بر آن خلق حمله کرد و آن خلق از او در می‌دند و او از میان ایشان به در رفت و مدتی ناپیدا بود و بعد از آن باز به ظهور آمد و خلق را دعوت کرد، و ازو بسیاری خارق عادات منقول است، و عاقبت آن خلق به دین او در آمدند

و کتاب او را قبول کردند و به شریعت او در عمل آمدند. این زمان از تاریخ او چهار هزار سال گذشته است و دین او را تغییر داده، گروهی بت پرست و گروهی آتش پرست و گروهی آفتاب پرست و گروهی ماه پرست و گروهی کوساله پرست از کرده یهود و ترسا در زمان سابق رفته اند و آنجا باشیده این زمان بسیارند.

و قانون خطای بر آن است که از اطراف و جوانب عالم از هر گروه که بیایند و گویند که ما خاقان چین را گفت آمدیم و درین دیار می باشیم گویند می گذارند اگر ابدی درو باشند، و اگر در اول حال به این سند نیایند و به سند تجارت وایلچی بیایند نگذارند ابدی درو باشند.

لاتشییه^۱ گروه مسلمان نیز بسیارند [که] پادشاه خطای را گویان رفته اند و ابدی درو مانده. و در یک شهری که کنجان فو گویند سی هزار خانه وار مسلمان دارد و درو مشک زرچه حاصل می شود. و از هر گروه که در خطای برای باشند در آیند از ایشان هر کز مال نگیرند بلکه منصب و بخشش از پادشاهی بدهند.

و خاقان چین در خانباغ [چهار] جامع ساخته از برای مسلمانان [و] از پادشاهی نود مسجد ساخته اند در ممالك خطای از برای مسلمانان و از برای هر طائفه در زمان سابق جایهای عبادت از پادشاهی ساخته اند. این زمان نیز به همان قانون است. هر گروه را نشانها و علامتها و دیرهای جدا گانه از پادشاهی ساخته اند.^۲

و لجامه^۳

چون به ملک چین روی ای نیک ذات	صد هزاران خلق بینی جمله مات
فرقه های مختلف بی هر دروست	هر دهی را هر روی دیگر دروست
هر یکی گوید که اسلام این ره است	هر که جوید غیر این ره گمراه است
آن یکی گوید که اسلام این بود	هر که جوید غیر این بی دین بود

باز بعضی حکمتی در ساخته	در حکمت را ثمین پرداخته
باز بعضی راه خود کرده بیان	از ره تقلید داده صد نشان
باز بعضی بت پرست [و] بی خبر	بیخبر از راه و دور از راهبر
سر به سر از راه بیراه آمدند	از ره حق کور ^۱ و گمراه آمدند
سر به سر چون کافر [و] گمراه شدند	در ره توحید او بی ره شدند

[عطار]

باز بعضی مؤمنان ره شدند	از طریق راه حق آ که شدند
[باز بعضی صادقان ره شدند]	از طریق ذوق حق آ که شدند]
باز بعضی واله و حیران شدند	اندر آن دریای بی پایان شدند
گر تو اندر راه حق عاشق شوی	راه حق را آن زمان لایق شوی

بعده^۲، و هر کس به هر دین که هست دین دیگران را دشمن ندارند و با ایشان عداوت ندارند، بتخصیص [مردم] آن^۳ همه دینها مسلمانی را پسندند و هر کس به دین محمدی در آید و دیگران او را منع نکنند بلکه پسندند^۴ و رغبت کنند.

۳- سها: این

۱- س ۶۰۹: کر ۲- سها: ندارد

۴- س: از «وهر کس» تا اینجا را ندارد

باب سیم

در بیان شهرها و حصارها و ترتیب آن

آن چنان است که در حصار ادنای ایشان پانصد خانه وار کس است و هم ازین ده حصار تابع شهری است که نام او هن، و ده هن تابع شهری است که نام او شن، و ده شن تابع شهری است که نام او کو، و ده کو تابع شهری است که نام او کوتای، و ده کوتای تابع شهری است که نام او جو، و ده جو تابع شهری است [نام او] دنک جو و ده دنک جو تابع شهری است که نام او فو، و فو عبارت از مصر جامع است و در قانون خطای آن است که در هر قلمرو امین و مفتش گذاشته اند که دائم در تفتیش و پرسش اند که کجا توان حصار ساختن و یا شهر ساختن. و چون جای مناسب که یافتند خط نویسند به پادشاه و آن خط چون به پیش پادشاه برسد در خورد آن خط پادشاه لشکر تعیین می کند از برای شهر ساختن و در چند گاه سازند و در کدام روز و در کدام ماه تمام شود.

و به این حکم لشکر بیایند و کار کنند و شهر را مربع طرح^۱ بیندازند و دیوارهای او را از خاک بسازند و همه برج و باروی او را بسازند و درون و بیرون او را بیندایند و همه تیراندازها را در پیچه های منقش و در روی باروسنگ توده های طوپ در چیده به صورت میل [و] از روی باروی حصار [نمایان] و در هر کرد برج^۲

حصار چوبی بر مثال تیر کشتی بس بلند نشانیده و بر کمر آن چوب «کیله‌ای» گذرانیده و در نوک^۱ آن چوب «شنوک» نشانیده و آن علامت اعلام و تنبیه است بر خلق که هر روز به «کیله» حاصل سازید و به «شنوک» خرج خود سازید تا معاش توانید کرد. و بعد از آن طرح دیوانخانه‌های پادشاهی و طرح محلاتها^۲ و بازارها را بپندازند و حوлиها و دكانها و عسس خانها، همه این جمله را طرح بیندازند و در [و] دیوار اورا بسازند و پیوشند. اگر کسی در بلندیاها بر و دمحلها را و حوлиها را و دیوانخانه‌ها را این همه را توان شماریدن، زیرا که بغایت به ترتیب ساخته‌اند.

و مردمانی را که به سر قلم از شهرها نوشته‌اند از برای آن چند هزار خانه‌وار و از هر شهری چه مقدار و از اهل هر صنعت گروه گروه در کدام ماه و در کدام روز شهر پر شده و از هر چیز که طلبند همه دكانها پر شده. اما چون خلق شهر پر شدند [در شهر] و محله و خانه و بازار قرار گرفتند و حوлиها و دكانها و خانه‌ها را از پادشاهی به بهای ارزان به ایشان بفروشتند و آنان که قوت خریدن ندارند به کرایه ارزان به ایشان بدهند از برای آنکه^۳ همه شهر و محله و حولی و دكان و خانه و بازار همه از پادشاهی عمارت کرده‌اند و لشکر درو کار کرده‌اند و در بالای هر دروازه‌ای طبلی نهاده‌اند و پاسبانان موکل کرده‌اند. [از] اول شب تا صبح به نوبت پاس می‌نوازند^۴ و در پنج پاس روز می‌شود و پاسبانان در بازار و محله در همه جای دهه دهه‌اند و به نوبت پاس می‌دارند و جرس می‌گردانند و چوبك می‌زنند و هیچ گذر از پاسخانه و پاسبانان^۵ خالی نیست.

اما دیوانخانه‌های پادشاهی از آن قبیله^۶ است که در هر شهری چه مقدار از اهل قلم و از اهل علم صاحب منصبی که هست دیوانخانه‌ای در خورد [منصب او] از پادشاهی عمارت کرده‌اند. و در هر شهری به میری که منصب داده‌اند جای باشش او و دیوانخانه او و خدمتکاران او و زر و غله او همه از پادشاهی است. و از برای ضبط چه نوع مهمی که تعیین کرده‌اند شب و روز در پی آن است از جهت شغل [به] ضبط مملکت.

۱- س:ها: نوک
 ۲- س:ها: محله‌ها
 ۳- س:ها: چنانکه مذکور شد
 ۴- س:ها: می‌زنند
 ۵- س:ها: پاسبان
 ۶- س:ها: بعده
 ۷- ق: قبیل (؟)

در قانون خطاییان نه سیرست نه شکار و نه شرب، الا در وقت طعام خوردن دو سه پیاله^۱ [عرفی] به کاربرد. هست و لایعقل شدن در قانون ایشان گناه است. و در ضبط مهمات چنان ترسان و لرزان اند که ناگاه مبادا که برو نکته بگیرند که از منصبش بیفتد و به حبس و قتل برود [و] نوعی گناه باشد که زن و دختر او در خرابات نشینند و پسران او لشکری شوند. هرگز روی مادر و خواهر نبینند و نام [و] نشان^۲ ایشان گم شود، و خانمان خراب آن است. و قانون ایشان درین مرتبه نازک است و باریک و پرهول.

[بعده]، و زیاده از سه ماه در درون خطای راه رفتیم. هر روز [منزل] ما در شهری بود معظم و یا در حصاری که از همه چیز آراسته بود و هرگز منزل ما در صحرا واقع نشد. نه شب و نه روز در صحرا منزل نکردیم. الا همه پیوسته شهر بود. و در هر مابین منزلین ده فضولی است به طریق کاروانسرا. آن را نیز از پادشاهی ساخته اند. اگر بر فی یا سرمایی سخت شود آنجا در آیند. و حصار زواید را حساب نیست. و اکثر چنان است که در جایهایی که از دشمن پر خوف باشد مردم منعم قلعه‌ای [از برای پادشاهی] یا میلی که دیدبانان بر و توانند بودن می سازند و خط به پادشاهی می دارند و خط عرض حال او به پادشاه معلوم می شود و در خورد کار او به او منصب می دهند یا بخشش. اگر منصب زیاده شود بخشش نیست و اگر بخشش دهند منصب فی، و هر ساله بخشش بدهند به امرا یا منصب را ترقی بدهند.

فصل^۲

در بیان یام خانه‌ها^۳

که در آن شهرها و قلعه‌ها ساخته اند و می سازند از برای آینده و رونده مثل ایلچیان و اولاغچیان [که] بیایند و حکم و نشان بیارند، و اگر اسب و آدم^۴ خواهند

۱- س:ها: ندارد ۲- س:ها: بعده ۳- س:ها: یامها

۴- س:ها: و اگر آدم خواهند بدهند و اگر اسب خواهند بدهند.

بدهند و اگر ارابه خواهند بدهند، و هرگز^۱ امرای خطای و خطائیان به هر ملک و مملکت که بروند ایشان را اسبان و کسان خود نباشد و هر چند میر معظم باشد کسی خود یکی دارد یادو. الا در هر منزلی همه تنعم و تجمل او و اثاث^۲ او از پادشاهی حاضر. و هرگز امرای خطای براسب ننشینند و بار خود بر ارابه بار نکنند الا در محفه^۳ بنشینند و قرب پنجاه کس محفه^۴ او را برداشتن رابه نوبت متعین اند و گروهی گرزهای طلا و نقره بر پشت بسته و گرزهای زرا اندود به قد سنجقه^۵ در دست بر هوا برداشته پیش پیش او می روند. و گروهی^۶ تیغها [ی] عملی بر مثال تخته دکان عطاران زرا اندود و سیم اندود بر سر دوش نهاده از پیش و پس می روند. و گروهی سنجقه های رنگارنگ فانوسهای رنگارنگ از نوك سنجقه در آویخته از چپ و راست او می روند. اگر در راه شب شود آن فانوسها را روشن کنند و در روشنائی او بروند. غرض و مقصود تجمل است، و اگر نه در شب در راه ماندن محال است و به این حشمت محفه^۷ او را می برند منزل به منزل و صندوقهای رخت او [را] هر صندوق را دو کس از چوب آویخته و به گردن برداشته و پیش پیش او دو اندیده می برند، و باین تجمل به هر منزل که برسد در خورد منصب او دیوانخانه ای از پادشاهی ساخته اند به آنجا فرود آید و جامه خوابها از پادشاهی از اطلس منقش [و در تختی از برای خوابگاه او بر آراسته] و پرده ای از اطلس منقش از پیش تخت منقش آویخته و نیم تخت منقش دیگر بیرون در ایوان آن سرای نهاده و همه اسباب معاش و عشرت او را حاضر ساخته و همه خدام و خدمتکاران آن دیوانخانه در پیش او حاضر استاده و همه امرای آن شهر مرتبه مرتبه در خورد مراتب و منصب خود به دیدن او بیایند، از برای آنکه از پیش پادشاه می آید و یا می رود. درین هر دو لازم تعظیم او و به هر منزل که برسد خبر به آن منزل دیگر بفرستند که این چنین کس به این چنین مرتبه آمد و می آید و آن مردم در خورد آن کس یراق^۸ بکنند و آن شخص به آن همه تجمل ملک خطای را بگردد و کار و حکومت که به او متعلق است بسازد

۱- س:ها: و «هرگز» ندارد ۲- هر سه نسخه: اساس ۳- س:ها: محافه
 ۴- ق: سنجاق ۵- س:ها: ندارد ۶- س:ها: محافه ۷- س:ها: یراق
 ۸- س:ها: محافه

و به همان تجمل و^۱ا گردد. به همان دستور آمدن^۲ می رود تا خانباغ و چون به نیم روزه خانباغ برسد همه رخت خود به کرایه بهارابه بار کند و آن دارو گیر او همه پنهان شود و خود [براستری] یا مرکبی به کرایه به شهر درآید، زیرا که قانون چنان است و در خانباغ هر چند میر معظم است یک سوار می گردد الا خادمان.

[فصل^۳]

[اگر خادمی] خواهد که از سرای برآید از برای مهمی اول پای او برآید یک روز پیشتر و این پای لوحی است منقش [مهر کرده] که درو گاهی حکم می نویسند و بیرون می فرستند. آن روز که ازین پایها برآید همه [اهل] شهر خبردار [می] شوند. همه کس سگ و مرغ و خوک خود را بر بندند و همه شهر را برو بند و پاک سازند و راههای پادشاهی عمارت کنند و ازین پایها خادمان معتبر را می باشد یعنی به آن درجه رسیده که مملکت تواند ضبط کردن. چون آن خادم برآید همه شهر واقف باشند و پیش از برآمدن آن خادم از سرای همه مردمان و خدمتکاران او که از برای خدمت خادمان سرای متعین اند حاضر شده گروه گروه جماعتی^۴ همه لباسهای پاک پوشیده و گرزهای زراندود در سردوش نهاده، [و گروهی گرزهای زر اندود و سیم اندود در پشت بسته و چوماقهای زراندود] در سر سنجقها تعبیه کرده و لباسهای منقش پوشیده و آن چوماقها را در دست گرفته، و گروهی لباسهای زربفت پوشیده و تیغهای زراندود بر دوش نهاده، و گروهی کمرنده ها چوبها و بندها و زنجیرها همه حاضر ساخته و منتظر ایستاده تا چه فرماید، و گروهی تخت روان مزین به اطلسهای ملون بر آراسته و برداشته ایستاده اند بر دسرای پادشاه، و چون آن خادم از سرای برآید بر آن تخت روان بنشینند، و گروهی از آن ملازمان به یک ساعت نجومی بهی هی تمام پیش از او رفته اند و مردم آن راه و بازار آمدن آن خادم خبردار شده همه گریخته و پنهان شده و اگر کسی و یا سگ و مرغ و خوک در نظر او آید آن کس را و یا صاحب

آن حیوانات را حاضر سازند بفرمایند^۱ هفتاد چوب بزنند و به حبس بکنند از جهت آنکه قانون نگه^۲ نداشته اند.

فصل ۲

و اگر ازین خادمان به حکومت مملکت می رفته باشند^۴ به آن اساس و تجمل مذکور به هر منزل که برسد و یا به هر شهری که در آید همه اهل قلم و اهل علم همه پیش ازو بیایند و به تعظیم تمام به شهر در آرند، و چه نوع پادشاه را و حکم پادشاه را^۵ حرمت و تعظیم می کرده باشند آن خادمان را نیز همچنان حرمت بکنند.

و بعد از گذشت پادشاه حکم آن خادمان بر امراء ممالك بغایت جاری است و به هر دیار که بروند و پای آن خادم پیش ازو به دو منزل [و] سه منزل در رفتن است و به هر شهر و منزل که آن پای در رسد خلق آن منزل یا آن شهر همه در اضطراب شوند و همه چیز بسیار شود و روی به ارزانی نهد و دزد و حرامی کم شود و سرداران و متغلبه^۶ ترسان و لرزان شوند و آن خادم چون به آن شهر یا منزل در آید آن شهر تمام^۷ و بر کمال در نظام [آمده] باشد و همه جا منادی در دهند که کجاست مظلوم؟ [و] کیست ظالم؟ اگر مثل این ندا در دادند لازم شد مظلوم را عرض حال خود کردن. اگر دادخواه نخواهد گناهکار شود و از آن که خادم غمازان آن شهر را طلب کند و از کدام زمان که مفتش نیامده او تفتیش کند و غمازان را و غیره را زهره دروغ گفتن نباشد زیرا که خادم مفتشان نهانی نیز در آن شهر در کار کند و داد دل مظلوم از ظالم بستاند.

و يك سبب آباد [و] معمر و محفوظ ماندن ملك چين آن خادمانند که و کیل نفس خاقان چين اند که به جای فرزند اویند، و اکثر آن خادمان مسلمانند و هر خادم را که به [حکومت] مملکتی [که] بفرستند به آن تجمل مذکور برود

۱- سها: بفرماید ۲- سها: نگاه ۳- ق: ندارد ۴- سها: با

۵- سها: «و حکم پادشاه را» ندارد ۶- سها: سرداران متغلب ۷- سها: تمام بر کمال

و [آن] مملکت را ضبط کند و آن مقدار که بگذرانند در آنجا حکومت کند. چون به جای او دیگری را تفویض کنند به همان صفت و تجمل خادم اول و اگر دو و باز^۲ به همان حشمت و سلطنت با مال و نعمت خود به اساس هر چه تمامتر منزل به منزل بیاید راست تا سرای پادشاه، [و] چون به دسرهای برسد همه مال و نعمت خود را به سرای درآورد و او را رسد کم‌ریشم در میان بستن و یکی از خادمان خاص پادشاه او باشد. [بعده]، باز آمدیم به آنکه یا مخانه‌ها را چنان ساخته‌اند که بعضی آینده و رونده را که منصب ادنی بود به یام اسب فرود آرند و بار و مال او را در یام ارا به فرود آرند، و همه مردم که از اطراف و جوانب خطای درآیند به رسم ایلچی درآیند و اگر نه نگذارند در آمدن، و چون به رسم ایلچی در آیند همه^۳ دهه دهه شوند.

از متاعهائی که ازین جانب برده‌اند بعضی را پیشکش پادشاهی بکنند و اسبان را مطلقاً پیشکش پادشاهی کنند و همه متاعها [را] خطائیان قبول کنند و بنویسند و مردمان هر دهه را بنویسند با متاعی که پیشکش کرده‌اند، و از ده کس دو کس به خانباغ بفرستند و باقی را در ده روز درون خطای شهری است [که] آن را قمچو^۴ گویند در آنجا نگاه دارند. جای باشیدن ایشان یام اسب، و ماه به ماه همه اسباب معاش ایشان از پادشاهی بدهند.

و در خانباغ همه [این] خلق را بخشش بدهند از اطلس و تافته و کرباس و غیره، سوای بهای آنکه پیشکش کرده‌اند و [نیز] بهای پیشکش آنها^۵ بدهند بتمامه [به] آنها که خانباغ رفته‌اند، و بعد از سه سال آنها که خانباغ رفته‌اند بیایند. تا آن زمان همه [آن خلق را که در سرحد نگاه داشته‌اند مذکور شد که] ایشان را^۶ از پادشاهی بدهند اسباب معاش و غیره. و آن گروه را که به خانباغ بفرستند عیش و عشرت مرا ایشان راست، زیرا که هر روز پنج کس را يك گوسفند بدهند از یام اسب، و هر روز هر کس را پنج «شنوک» برنج سفید کرده^۷ بدهند و آرد و هیزم و همه اسباب

۱- سها: باز ۲- سها: «باز» ندارد ۳- سها: ندارد ۴- سها: کنجو
 ۵- سها: برآید ۶- ق: پیشکشها ۷- سها: «ایشان را» ندارد
 ۸- شاید: کرده

طبخ و خدمتکاران، و هر کس را ده تا بستر و بالین و لحاف و غیره [و] در روی تختی از
اطلسهای ملون بر آراسته آن جامه خوابها نوبودن را - جهت آنکه بزررداری چهار
پنج ساله تحمیل کرده اند که از اطلس و کمخا و غیره جامه خوابها حاضر دارد
[و خدمت بکند] و با آینده و رونده آن منزل بدهد و به خدمت حاضر باشد^۱، و چون
مدت او بگذرد^۲ جامه خوابهای خود را بگیرد و به دررود و قرنهای کسی را با او کاری
نباشد [ما] سوای خراج چهل درهم نقره، و دیگری به جای او بیاید به جامه خوابهای
نو به صد لطافت نوع اول و کفشهای منقش در پیش پای نهاده هم از اطلس [و] از
برای روی ساق موزه پوشیدن از اطلس منقش دوخته، و اسبی به زین و لگام^۳ و
کپنکهای رنگارنگ [و کله بارانیهای رنگارنگ] و دو خطائی پسری کا کل
پریشان در رکاب، هر یکی دوان، و صراحی فغفوری خود عرقی^۴ بدهند، و این
جمله در یام اسب بدهند. و گاه باشد که صد کس یا دوست کس را اسب و ارابه
[و آدم] این جمله حاضر بدهند و هیچ غوغا در میان نیاید.

اما در یام ارابه، ارابه بدهند - بر هر کسی دو سه ارابه و در خورد بار، و کس
باشد که زیاده از ده ارابه بدهند. بارهای این مردم را بار کنند و ارابه چنان منزل
به منزل می برند.

و صد روز [در] درون خطای تا خانبالع^۵ رفتیم. هر روز با این تجمل آراسته همه
شهر و حصار آراسته بود از همه چیز و در هیچ منزلی عاجز نشدیم از برای آنکه
همه شهر و حصار از همه چیز پر بود، و هم در رفتن بدین ترتیب و هم در آمدن.
و درین صد منزل جمله^۶ پیوسته [شهر] بود که یک [روز] منزل در صحرا واقع
نشد، و در همه منزلها این اشیای مذکوره حاضر [و مهیا] بود^۷ و بعضی در خانبالع زیاده
می شود امثال قاز و عرق و عنباب و فندق و گردکان و چای بدهند.

و درین یامهای اسب و ارابه [و] از برای خدمت امرا و مطلقاً در خدمت زواید

۱- سها: از «وبا آینده» تا اینجا ندارد ۲- سها: به سرآید ۳- ق: نظام

۴- ق: عرق ۵- سها: تا خانبالع ۶- سها: «جمله» ندارد

۷- سها ۱۰۶: دارند

و در خرج زواید از منعمانی که در ممالك خطایند که سالها با فقرا برابر، هر^۱ ساله
چهل درهم^۲ نقره خراج دادماند و پس [بر] هر يك از آن نوع مردم را از آن خرج و
خدمت که عقل^۳ در بیان قانون و شرح آن عاجزست حواله کنند پنج ساله یا شش
ساله. چون از آن خدمت خلاص یافت^۴ قرنهای با او کاری ندارند سوای خراج چهل
درهم نقره، و لشکریان را درین جمله خرج و خدمت نباشد.

بیت^۵

ای درهوس رویت گل چاک زده دامان بر یاد لبّت خلقی خون جگر آشامان

۴- سها: شود

۳- سها: زبان قلم

۲- سها: درم

۱- سها: همه

۵- سها: فرد

باب چهارم

در بیان لشکرها که در آن شهرها گذاشته‌اند

مکمل به همه اسباب حرب مثل طوپ و تفنگ^۱ و غیره، مسلح و غرق آهن، و علوفه هریکی^۲ ماهی بک تغار^۳ برنج سفید کرده^۴ و بک تغار^۵ گندم و بیست درهم^۶ نقره مرسوم بدهند، و اسبان را در روی بازار و محله در نظر مردم نمایان، چندین هزار اسب را در طویل^۷ [لشکریان] کشیده^۸، سالی دوازده ماه و هر روز دوبار کاه و جو از پادشاهی بدهند، و اگر یکی را اسب تلف شود صد چوب بزنند و از پادشاهی اسب بدهند.

فصل

در بیان ورزش ایشان در سپاهیگری و چندین هزار لشکر که در تمام ملک خطای است ماسوای خانباغ

هر سحر^۹ به جملگی [امرا و لشکری] سوار شوند به تمام سلاح حرب

۱- س‌ها: تفنگ ۲- س‌ها: يك ۳- س‌ها: مت (= مد) ۴- شاید: گرده
۵- س‌ها: درم ۶- س‌ها: بسته‌اند ۷- س‌ها: و ۸- س‌ها: همه

آراسته و در آهن و پولاد مستغرق شده و به میدان ورزشگاه حاضر شوند و دو صف برکشند و از هر دو جانب نعره‌ها بزنند و بر همدیگر حمله کنند و بی محابا هردو صف برهم بزنند. و رای کشتن هر چه توانند بکنند و به گرز و کویال و نیزه حرب کنند. [بزنند و بیندازند و اسیر کنند] و از زخم زدن و شکستن هیچ باک ندارند و حال آنکه بغایت چست و چابک و سلحشورند^۱ که رد و بدل می کنند.

و اگر نه بازی خطائیان بغایت سخت است و به مرتبه‌ای که [ما] سوای کشتن زخم و ضرب را بازی گویند، قبول می کنند و جرم نمی کنند، از برای آنکه هفتاد قبیلۀ ایشان سپاهیگری را در میدانگاه هر روز ورزش کرده‌اند، بی محابا زدن و خوردن و انداختن و شکستن و بستن و اسیر کردن^۲، و بردوام برین طریق هر روز ورزش کردن ایشان در تمام دنیا کس نشان ندهد ما سوای ملک چین [یعنی خطای].

و ضبط خطائیان^۳ در لشکر کشی به مرتبه‌ای است [که] اگر بفهمائید در يك ساعت نجومی پنجاه هزار کس سوار شده به همه سلاح [حرب] آراسته حاضر ایستاده باشند از برای آنکه پیشۀ ایشان شده هر روز که سحر بر خیزند و به ورزشگاه حاضر شوند به همه سلاح آراسته و دو صف بر کشیده و بر هم زده چنانکه مذکور شد، و^۴ چون از ورزشگاه^۵ باز گردند در سلاح خانه‌ها سلاح بیندازند و اسبان را در طویله‌ها^۶ بیندازند^۷ و در خدمت امرای خود حاضر شده صف صف در خور مراتب خود بایستند و امرا ایشان را خدمت نفرمایند، الا خدمت اسبان خود می کنند.

۱- س‌ها: سلاح شاورند ۲- س‌ها: در میدانگاه بی‌دهشت به ضرب زدن و زخم

خوردن و انداختن ورزش کرده‌اند. ۳- س‌ها: ایشان

۴- س‌ها: از «پیشۀ ایشان» تا اینجا را ندارد ۵- س‌ها: میدان ۶- ق: طبیله‌ها

۷- س‌ها: از اینجا تا سطره صفحه بعد باین نسخه تفاوت دارد، لذا نقل می‌شود.

«و پیاده به درمیران خود به خدمت حاضر شوند و شب و روز را به خدمت چه نوع تعیین کرده‌اند ساعتی از آن نتوانند تجاوز کردن و این چنین و ازین ضبط و ازین ضابطه در لشکر کسی درما سوای خطای معلوم نیست. و نگاه داشت قانون و قواعد خطای در ما سوای خطای نیست و اگر خلق اسلام بلامتشبه شریعت را چنان بگیرند به عنایت حق بی شك همه ولی شوند.»

و در زمان کار و ورزش نباشد، و کار آن لشکریان چیست، شهر و حصار ساختن و محله‌ها و بازارها و پاس‌خانه‌ها و عس‌خانه‌ها ساختن و دیوان‌خانه‌ها و یام‌خانه‌ها ساختن، و اگر آن شهر تمام شد در همان ایام به سر قلم مردم را به شهر بر ساختن، و اگر آن لشکرها کار نداشته باشند چه مقدار که در شهرها بیکار بوده‌اند به ورزش روز کار گذرانیده‌اند، آن گروه را بفرستند تا آن مقدار مدت در خندق دور خطای کار می‌کنند.

و در هیچ حال خطایان بیکار نباشند، و شب و روز از پادشاه و گدا را متعین است به مقسوم، و از آن ضابطه و ربط در روی زمین هیچ کس نشان ندهد در ما. سوای خطای. بلا تشبیه اگر اهل اسلام شریعت را همچنانکه حق اوست بگیرند بی‌شک همه ولی شوند به عنایت حق

فرد

رعیت نوازی و سرلشکری نه کاری است بازیچه سرسری
[و در همه ممالك خطای هر روز کار همین است. بلا عذر يك روز ترك نتوانند کرد.]

در پایتخت همه امرا و لشکری هر صباح به^۱ دیوان خاقان چین حاضر شوند [و حاضر شدن به میدان گاه در ماسوای پایتخت به منزله دیوان خاقان است، و طریق دیوان خاقان چین در جایش مذکور شود] و هر گز روزی تعطیل نباشد^۲، و [در هیچ شهری نباشد که از پنج هزار و ده هزار] و بیست هزار و سی هزار و چهل هزار [تا پنجاه هزار لشکر درو] حاضر نباشد و شب و روز منتظرند که تا چه فرمایند^۳، و این لشکرها در همه این شهرها چنان است که [اگر بفرمایند در يك ساعت جمله^۴ مسلح حاضر شوند^۵

۱- س‌ها: و در خان‌بالغ هر سحر در ۲- س‌ها: «و هر گز روزی تعطیل نباشد» ندارد

۳- س‌ها: «و شب و روز منتظرند که تا چه فرمایند» ندارد ۴- س‌ها: همه

۵- از اینجا بعد «س‌ها» اختلاف دارد: «و دائماً در خدمت حاضرند و زهره غیبت ندارند و سیر و شکار در قانون ایشان نباشد.»

چنانچه مذکور شد، و از آنچه بر آن لشکرها تعیین کرده اند هیچ ذره ترك و تاخير و غیبت [و] شکار و فراغت در قانون ایشان نباشد.

فصل^۱

و علامات مراتب لشکریهای ایشان

و هر ده کس را يك «توغ» است و يك خیمه و در سی کس سه توغ و سه خیمه و يك سنجق^۲ سرخ^۳، بدین ترتیب تا هزار^۴، و هر هزار کس را يك علم سرخ و توغ^۵ و کوس و کره نای و توغها و سنجقهای مذکور، و هر پنجاه هزار کس را پنج هزار توغ و قریب^۶ دو هزار سنجق^۷ و پنجاه علم سرخ و يك علم زرد از همه بزرگتر و پنجاه کوس و پنجاه توغ و پنجاه کره نای و پنجاه جفت^۸ سنج و کوس و کبر که^۹ و پنج هزار ارا به طوب و پنجاه هزار لشکر را پنجاه هزار تفك^{۱۰} [است، از بهر آنکه هر کس که لشکری است يك تفك لازم است که به او تیر اندازند به آتش] و این جمله [اسباب و] علامات پنجاه هزار کس بود. این جمله لشکر حاضر^{۱۱} يك قسم از دوازده ممالك چین بود^{۱۲}.

عطار^{۱۳}

این دو صد چندین سپاه و لشکرند	سر به سر میر اجل را چا کردند
روز [و] شب پیوسته لشکر می رسد	یعنی از پی میر صادر می رسد
چون در آمد از همه سوئی سپاه	هم تو باز افتی و هم نفست ز راه
هر که خورد او را اجل يك تیغ دست	هم قلم شد تیغ و هم دستش شکست
گر منم میر اجل در کار و بار	چون اجل آید بمیرم زار زار

- ۱- سها: ندارد ۲- ق: سنجاق ۳- سها: ندارد ۴- و تمام لشکر ایشان بهمین قانون است ۵- س: ۶۱۰: بوغ ۶- سها: ندارد ۷- ق: سنجاق ۸- سها: «پنجاه جفت» ندارد ۹- سها: و از هر جنس پنجاه جفت چنانکه مذکور شد («کوس و کبر که» ندارد) ۱۰- سها: تفك ۱۱- سها: است که لشکر ۱۲- سها: ملك خطای است ۱۳- سها: مثنوی

[پادشاه فقر را در ملك جان
چرخ كجلى كرده افسر خاك پاش
تاج خود كرده ملوكان خاك پا
جمله را دلجوى و ره بردست گير
هست پى در پى لوا خورشيد سان
بوده دريا يك غم از ابر عطاش
بوده خيل سر كشان او را گدا
فيض بخش عالم از نور ضمير]

و مراتب ميران لشكرها^۱

سردار ده كس را «شيجن» گويند، و سردار صد كس را «باى خو»، و سردار هزار كس را «سنخو» گويند، و سردار ده هزار كس را «جو خو» گويند، و سردار بيست هزار كس را «يان سمزن» گويند، و سردار سى هزار كس را «سمزن» گويند، و سردار چهل هزار كس را «يان ذنبن» گويند، و سردار پنجاه هزار كس را «ذنبن»، و سردار پنجاه هزار لشكر در روز حرب سر مير معظم است: اول «طى كن»، دوم «دوتانگ»، سيم «ذنبن».

«طى كن» خادم است. از سراى پادشاه برآمده و به جاى پسر پادشاه است. و كيل نفس خاقان است و در يك قلمرو ضبط همه شهرها بدو تعلق دارد و صاحب اختيارست و بر همه امرای اهل قلم و اهل علم آن قسم مقدم است. و بعد^۲ او «دوتانگ». [واين] «دوتانگ» ديوان كل يك قسم است و بر همه امرای اهل قلم آن قسم مقدم است و همه خزينه ها و حسابهاى آن قسم به دست اوست و به طريق مجبوسان او را نگاه مى دارند، واين «دوتانگ» را زن و فرزند نيست. اين همه احتياط از براى آن است كه مال پادشاه اسراف نكند.

و ديگر خادم را نيز سردار معظم ساخته اند از بهر آنكه مال پادشاه اسراف نمى شود.

«طى كن» و «دوتانگ» از عوام خلق اند كه به آن مرتبه رسيده اند. «طى كن»

به واسطه آن که خود را بریده و خدمت سرای خاقان کس کرده به آن مرتبه رسیده، و «دوتانگ» از جهت علم و کمال به آن مراتب رسیده. و آن خادم و «دوتانگ» چون بمیرند اثری از ایشان نماند زیرا که مال ایشان از آن پادشاه است و ایشان را ذریات نباشد و مرتبه و منصب ایشان به کسان ایشان نماند.

و سیم «ذبن» است که او میر لشکر پنجاه هزار کس است و ضبط و حساب آن لشکر در دست اوست، و او را اولاد و ذریات هست و بعد از فوت او اولاد او را مرتبه و منصب بدهند.

پس دوازده قسم ملک خطای را هر قسم او را سه سردار ضبط می کند: اول خادم که ضبط همه شهرهای آن قسم به او تعلق دارد که [او را] «طی کن» گویند، و دوم دیوان کل آن قسم که ضبط همه خزینه ها و حسابهای مالیه آن قسم به او تعلق دارد که او را «دوتانگ» گویند، و سیم میر لشکر آن قسم که ضبط همه لشکرهای آن قسم بدو تعلق دارد که او را «ذبن» گویند.^۱

۱ - از «سردارده کس را» (سطر عرض صفحه قبل تا اینجا) از نسخه های «س» نقل شد زیرا در نسخه «ق» تلخیص و تحریف شده است. صورت مندرج در «ق» اینک در حاشیه آورده می شود: «و هر ده کس را یک کس سروصد راده و هزار راضد علی الترتیب تا پنجاه هزار و پنجاه هزار کس را سه سردار معظم، یکی خادم که ضابط یک قسم از دوازده قسم شهرهای خطای بود که او از سرای برای ضبط آن قسم برآمده بود به جای پسر خاقان چین بود، و کیل نفس ناطقه پادشاه بود. اختیار آن قسم او دارد و بر همه امرای اهل قلم و اهل علم اختیار [دار] است.

و دوم میر دیوان است. کل یک قسم از دوازده قسم ملک چین را دیوان کل است و خزینه های آن قسم در ضبط اوست و او را زن و فرزند نباشد و دائماً به طریق محبوسان نگاه می دارند که مال پادشاه اسراف نکند و خادمی را که نیز سردار و معظم ساخته اند سبب آنکه زن و فرزند ندارد و مال پادشاه اسراف نمی شود.

و سیم میر لشکر است که در قلمروی یک قسم هر لشکر که هست در ضبط اوست و او را اولاد بود و اولاد او را مراتب و مناصب بود و به خلاف خادم و دیوان، و خادم هر چه حاصل می کند عاقبت به سرای رود. میر دیوان اگر بمیرد نه دنیایی دارد و نه اولاد. ولی ازان کار اگر ترقی کند مراتب عالی یابد و یکی از آن شش ضابط خطای شود و مال و نعمت فراوان یابد.

و ضبط دوازده قسم ممالک خطای را به همان طریق کرده اند.»

و^۱ جنگ کردن [لشکرهای خطای را] نادرالوقع است، زیرا که طمع به ملک کس ندارند و دائماً در ضبط ممالک خوداند^۲ و نیز لشکر^۳ بیکار نگذارند. [ویوسته بر کار دارند مثل آنکه شهر سازند یا میل سازند یا حصار سازند و یا در خندق دور خطای در کارند] می گویند اگر [لشکر] بیکار بود فتنه بود^۴.

[فصل]

[در قواعد حرب ایشان]

اما^۵ حرب خطائیان بغایت سخت بود. قواعد حرب ایشان چنین بود که اگر قریب دشمن شوند عقب و چپ و راست لشکر را خندق سازند و راههای ارا به گذارند و از پیش روی ارا به درچینند. و ابتدای حرب ایشان به طوپ بود و هفت صد هزار مرد خطای را هفتصد هزار تفنگک باشد، و همه آن لشکر مثل آن به همه اسباب حرب آراسته و هیچ چیز نباشد که دریکی نباشد و دریکی باشد. همه با همه اسلحه حرب برابر مستعدند، زیرا جمله را از خزینه داده اند و جمله آن لشکر در کار و ورزش برابرند و آن هفتصد هزار لشکر همه به یکبار تفنگک اگر بگشایند کوه بود پست گردد. و نصرت [اهل اسلام] بر ایشان در آن است که لشکر خطای^۶ در سر کوچه بود^۷، زیرا که [ایشان] تا یسل نکشند^۸ و اجازت ندهند جنگ نکنند. روز حرب

- ۱- ق: جنگ کردن خطائیان ۲- سها: «زیراکه» تا اینجا را ندارد ۳- سها: ایشان ۴- سها: بیکار گذاری فتنه کنند ۵- سها: چون عبارات این قسمت بسیار متفاوت است نقل می شود: «در قواعد حرب ایشان و چون هر جا که فرود آیند دور لشکر را پاره ای خندق بزنند و پاره ای ارا به درچینند و خندق زدن دور لشکر را پیش ایشان در يك ساعت نجومی است. لشکر خطای و جنگ خطائیان بغایت گران است. در روز جنگ عقب و چپ و راست لشکرگاه خود را خندق بزنند و از پیش روی لشکر طوپ درچینند و چندین هزار کس تفکهای تیرانداز در سدرست حاضر، بتمامه لشکر خطای تفک دارند و در روز حرب اول طوپ اندازند، و دوم جمله به یکبار تفک اندازند و اگر عالمی سپاه باشد که طاقت تفک ایشان نیارد از برای آنکه هفتصد هزار تفک به یکبار بگشایند - اگر کوه بود طاقت نیارد.» ۶- سها: ایشان ۷- سها: کوچ باشند ۸- ق: زیرا که محل جنگ تا یسل کنند

هنوز ایشان یسل^۱ نکرده بودند خود را برایشان باید زد^۲، همچنان که^۳ اسن تیشی پادشاه قلماق بوده بغایت حسرت اسلام داشته.

حکایت^۴

[قصه] اوچنان بود^۵ که از طرف مشرق صحرای قبیچاق، و درازی صحرای قبیچاق هفت ماهه راه است و پهنای او سه ماه راه، و در آن صحرای شهر و کوه نیست الا همه خلق صحرانشین مثل تاتار و اوزبیک و توقماق [و] اوینغور و مغول و قلماق و تبت و غیره، و از دریای مشرق کوه قاف سر بر آورده و گوشه او به صحرای قلماق متصل شده و راهی از آنجا بر قاف بوده که پیش از زمان اسکندر اهل قاف از آن راه را زاغ سران و سگ سران و مرغ [سران] و استرستران از آن راه می آمده‌اند. اسکندر علیه السلام آن راه را سد بسته و آن سد که در مشرق می گویند آن است، و در دامنه آن سد خاکی سفید است تنکار گویند اصلش داند، و در آن خاک مروارید مثال روید از گیاه مثل نخود زرد بیقدر و کم بها و در دامن آن سر هفت بار صد هزار قلماق هست^۶.

و یکی از [۱] مرای آن قلماق به نام اسن تیشی به صد هزار قلماق خروج کرد^۷ و به ضرب تیغ چند ماهه راه قلماق استان^۸ را گرفت و خان قلماق را اسیر کرد و تمام تبتستان^۹ را گرفت و ممالک اوینغورستان را گرفت و مغولستان را [گرفت]، و روی به خطای نهاد و با خان خطای [به نام چین خواخان] در تاریخ هشتصد و پنجاه و چهار بود که جنگ کرد^{۱۰} و هنوز لشکر خطای در لشکر آرائی بود که با ششصد هزار قلماق یک طوپ شد. اسن تیشی خود را زد بر هفتصد هزار

۱- ف: یس ۲- س: ها: پس باید که نگذارند که یسل بکشند و به یکبار خود را برایشان باید زدند

۳- س: ها: چنانکه ۴- س: ۶۰۹: قصه ۵- س: ها: است

۶- س: ها: از «ودرازی» در سطر چهارم تا اینجا را ندارد و بجای آن دارد: «از پای آن سدی که اسکندر در مشرق بسته در دامنه قاف در راه قاف سد کرده.» ۷- س: ها: از آن دامنه

به نام اسن تیشی میری از امرای قلماق با شصت هزار کس خروج کرد

۸- س: ۶۱۰: قلماق ایستان ۷- س: ۶۱۰: تبت ایستان ۸- س: ها: مقابل شد

لشکر خطای و خان خطای را اسیر گرفت و واگشت. زیرا که زیاده از آن با خطائیان نتواند کردن. زیرا که گریختن خطائیان رسم نیست و به کشتن تمام نشوند و هر که بگریزد در قانون ایشان واجب القتل بود. اگر چه ده هزار و بیست هزار و چندان که بود جمله را بکشند از ترس فوت قانون. پیش خطائیان در جنگ کشته شدن و گریختن هر دو یکی است.

و چون پادشاه قلماق خان خطای را اسیر کرد و واگشت لشکر خطای برهم زده شد و بماند.^۱

فرد

ز ما يك سوار و ز گبران هزار سیاهی لشکر نیاید به کار در قانون [نامه] خطای مذکورست که تمام لشکر خطای در سربك حصیر^۲ زمین کشته باید شدن^۳، آن مقدار^۴ زمین به دشمن نباید داد. و در صحرای قلماق دو شهرست یکی قراقوروم و یکی قونارای و طرف شمالی آن دو شهر ظلمات را نشان می دهند و در آن دو شهر مذکور بازرگانان می باشند و در بیرون آن شهرها خلق صحرائشین.

و چون خاقان چین را اسیر بردند بازرگانان که در شهر قراقوروم بودند اسن تیشی با ایشان سپرد و گفت خاقان را شما نگاه دارید و تیمار و تربیت او را شما بکنید که او شهری و شهر نشین و شما نیز شهری و شهر نشین. بازرگانان قبول نکردند و جای

۱- سها، عبارت زیاد تفاوت دارد: «وشضت هزار کس خاصه خود را آراسته کرد و يك طوپ شد. هنوز خطائیان در لشکر آرائی و در یسل کردن بودند که پادشاه قلماق خود را برایشان زد و خان خطای را اسیر کرد و بازگشت. دریای لشکر خطای برهم زده شد و بماند، از برای آنکه در قانون خطائیان گریختن نیست و اگر از خطائیان صد هزار کس گریخته باشند که همه را لازم می آید گردن زدن.»

۲- س ۶۱۰: خانه ۳- سها: شد ۴- سها: حصیر

تخت مثال برای خاقان ساختند و به دعوت‌های گوناگون تربیت اومی کردند. بره‌های بریان و برنج‌های مزعفر و شیر و شربت و غیره [به] تعظیم تمام خدمت اومی کردند.^۱ بعد از چند گاه اسن تیشی که پادشاه قلماق بود^۲ دختر خود را بدوداد و خاقان چین را داماد خود ساخت و رسول به خطای فرستاد و گفت خاقان چین را من به فرزندی قبول کردم و داماد خود ساختم. معلوم شما باد که من او را به جایش می‌فرستم. شما نیز او را قبول کنید و تخت او را با او دهید.^۳ امرای خطای [چون این خبر شنیدند] در جواب فرستادند^۴ که ما [دیگر] او را قبول نمی‌کنیم و پادشاه نمی‌سازیم و او دولت ندارد.^۵ و او را اگر دولت می‌بود اسیر نمی‌افتاد [و ما پادشاهی دیگر برداشتیم].^۶ و چون این خبر به پادشاه قلماق رسید خبر به خطای^۷ فرستاد که جنگ را حاضر باشید که رسیدم.^۸ چون امرای خطای این خبر شنیدند بفرستادند از برای آنکه^۹ ضرب [جنگ] قلماق را دیده بودند.

[بعده] امرای [خطای] تدبیر کردند که خان تور را دفع کند.^{۱۰} خط نوشتند [به درون سرای فرستادند] از برای خاقان نو که باید بداند که در درون سرای در قلعه چهارم باغی است در غایت لطافت^{۱۱} و در درون آن باغ نگارخانه‌ای هست به چنین زینت [های] غریب مزین و مصور به صورتهای عجیب^{۱۲}.

۱- س‌ها، تفاوت بسیار دارد: «و در صحرای قلماق شهری است که نام او قراقریم. چون این تیشی خان خطای را اسیر برد به آن شهر که نام او قراقریم است بازرگانان می‌نشینند. خان خطای را به ایشان سپرد و گفت که او مرد شهرنشین است و شما مزاج شهریان را می‌دانید. خان خطای را شما نگه دارید و تربیت سازید تا ببینیم که چه می‌شود. بازرگانان خاقان را تربیت می‌کردند و مسند نشست او را تخت مثال ساخته بودند و لباسهای بتکلف بر و پوشانیده و دعوتها و نعمتهای رنگارنگ از برای او مثل بریانها و برنجها [ی] مزعفر و طعامهای رنگارنگ می‌پختند.» ۲- س‌ها: «که پادشاه قلماق بود» ندارد

۳- س‌ها: از شما این می‌خواهم که من او را بر شما بفرستم و شما او را پادشاه بردارید و تاج و تخت او را بدو دهید. ۴- س: نشستند، نوشتند ۵- س‌ها: و دولت او رفته است ۶- س‌ها: و مادگیری را پادشاه برداشتیم. ۷- س‌ها: خطائیان. ۸- س‌ها: آدمم ۹- س: زیرا ۱۰- از برای دفع آن پادشاه که نو برداشته بودند. ۱۱- س‌ها: «در غایت لطافت» ندارد ۱۲- س‌ها: به صورتهای عجیب مصور

باید که چون خاقان نو در آمده است آن باغ را تماشا کند و سیر آن نماید و آن نگارخانه را نظاره مصورات او سازد^۱ که از عجایبات است به ظاهر، از برای خاقان نو آن نوشتند و در نهان از برای خادمان و دختران که درسرای سردار [بودند] نوشته بودند که تدبیر و مصلحت در آن است که چون خاقان نو^۲ در آن باغ در آید باید که در آن باغ^۳ را ببیندند و خاقان نورا محبوس گردانند. قضیه چنین و چنین است^۴، و چون خاقان نو آن خطرا بخواندهای سیر آن باغ درسراو افتاد و ذوق نظاره^۵ آن نگارخانه در دل او نقش بست و با خاصگیان خود [به] سوی آن باغ روانه شد. و چون خاقان نو در آن باغ در آمد با خواص خود [و او] در سیر و تماشا بود که در را از بیرون بستند و در مقابل^۶ در تخته گرفتند و سرب ریختند و دیواری شد از سرب به روی در^۷. از برای طعام دادن مقدار يك صحن [طعام] در آمدن^۸ سوراخ کردند و خاقان نو خود [با] خواص خود محبوس شد^۹.

[فرد]

دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد

فرد

ملك سلیمان مطلب کان هوی است ملك همان است سلیمان کجاست؟

حکایت

حال عالم را پیرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت یا خواب است، یا بادست، یا افسانه‌ای

- ۱- س‌ها: باید که خاقان آن باغ را سیر کند و آن نگارخانه را تماشا کند ۲- س‌ها: ندارد
- ۳- س‌ها: آن در ۴- س‌ها: «قضیه چنین و چنان است» ندارد ۵- س‌ها: تماشای
- ۶- ق: مقابله ۷- س‌ها: به روی دراز سرب ۸- س: در آید
- ۹- س‌ها: و خاقان نو خود با خاصگیان خود را اندرون باغ محبوس ماند.

گفتم اندر نعمت او دل که بندد گو بگو
 گفت یا مستی بود، یا کول، یا دیوانه ای
 گفتم از دنیا بها خواهد، چه باشد قیمتش
 گفت باری می نیرزد نرد من نه دانه^۱ ای
 گفتمش پس چیست دنیا، یا چه را شاید بگو
 گفت یکدم با دو همدم در یکی ویرانه ای
 [بعده] خاقان پیشین^۲ را از قلماق قبول کردند و بیاوردند و بر تخت^۳ بنشانند و
 جام چین خواخان گویند^۴. و در زمان او مسلمانان را [بسیار] حرمت بوده. اینجا^۵ اثر آن
 حرمت باقی است و این زمان بسر چین خواخان پادشاه است^۶ به نام کین طای خان^۷
 و چون کین طای خان پادشاه شد قانون داد که پادشاهان خطای به جنگ لشکر
 فرستند و خود روند.

[و از آن] زمان [باز] خان خطای خود به جنگ نرود [و] لشکر بفرستد و
 خطائیان به جنگ مایل نیستند و اگر دشمن قوی بود^۸ بر مال صلح کند. [پیش ایشان
 کانه مفت است] نیز چون بیاید (۹). از برای آنکه خطائیان را [به همه] عالم صلح است. بلا
 ضرورت با کس جنگ نکنند^۹. از آن است [که] چندین هزار سال است که ملک
 ایشان خرابی ندیده و طاعون نیز در آن دیار نشود^{۱۰}.

و عسکریان^{۱۱} خطای در پیش امرای خود هیچ نوع خدمت نکنند، الا همه
 محل دیوان حاضر شوند و در خورد مراتب خود صف در پیش امرای خود بایستند.
 و خدمتکاران امرای خطای را از اهل شهرها به طریق صالغون از دنیا داران
 می گیرند و قرنی باید که یکی را نوبت رسد، هر چند میر معظم باشد. چون معزول

۱- س: بمدانه (۹) ۲- ق: چین ۳- سها: تختش ۴- سها: «و جام چین
 خواخان گویند» را ندارد ۵- سها: و هنوز ۶- سها: و این زمان پسر
 او خان است. ۷- سها: از «و چون کین طای خان» تا اینجا را ندارد
 ۸- سها: «قوی بود» ندارد ۹- سها: ندارند ۱۰- سها: نباشد
 ۱۱- سها: لشکر

شود او بر کس خود نداشته باشد، زیرا که خلق خطای همه در دفترند و خارج دفتر کسی نیست که از آن خود سازد، و آنچه در دفترست جمله از آن پادشاه، و کار و خدمت پادشاهی کنند^۱.

فرد

این چه ضبط و این چه ربط^۲ [و] این چه کار
عقل را گز مرد راهی پای دار

۱- سها، عبارت فرق دارد: «ولشکر خطای [را] در خانه میروا امرای خود خدمت کردن رسم نیست. سوای آنکه هر کس در خورد مراتب خود گروه گروه صف کشیده در پیش امرای خود بر پای بایستند و خدمتکاران امرای ایشان اهل شهرند. به نوبت از برای هر نوع خدمت و میری که شهری را حکومت دارد و یا بیست و سی هزار کس را سردارست چون معزول شود هیچ کس [با] خود ندارد. از برای آنکه همه خلق شهری و لشکری همه از پادشاهی است، زیرا که همه در دفتر است و خارج دفتر کسی نیست که از آن خود سازند.»

۲- سها: این چه ضبط است و چه ربت (?)

باب پنجم

دربیان خزینه‌هایی^۱ که در آن شهرها نهاده‌اند
از زر و نقره^۲ و قماش و کرباس و غیره امثال برنج و گندم و جو و
عذاب و فندق و گردکان و گرمه دارو و کاه و هیزم

[و] خزینه‌های کاه و هیزم چنان است که در هر طرف شهر کوه‌هاست^۳ درچیده
از^۴ کاه پشته‌ای بر مثال کوهی. کارگران^۵ در بالای او بر مثال مرغی می‌نمودند.

فرد

عزیزا کاه برگی کاه منت گرانتر آمد از صد کوه محنت
و در غایتی است که اگر کسی ببیند پندارد که دیوان سلیمان کار کرده‌اند،
و هر يك از آن کوه کاه شش ماهه^۶ چند هزار لشکر را متعین است که از برای اسبان
آن لشکریان^۷ هفته‌ای يك بار از آن کاه می‌دهند.
و کوه‌های هیزم نیز همچنان است که کاه، و هیزم هفته‌ای [يك] بار به آینده و

۱- س‌ها: خزینه‌ها ۲- س‌ها: واز برنج و گندم ۳- س‌ها: «کوه‌هاست» ندارد
۴- س‌ها: درچیده‌اند ۵- س‌ها: کاری‌گران ۶- س‌ها: لشکری

رونده^۱ می‌دهند، و به لشکریان می‌دهند. اگر یکی تمام شود دیگری به جای او می‌نهند. برنج و گندم و جو نیز در هر شهر مثل او^۲ در انبارهای پادشاهی است. در ماهی یکبار با بزرگان^۳ که به صفت ایلچی آمده باشند هر روزه ایشان را بدهند تا سه سال از برنج و آرد و گندم و گوشت و عرق و هیزم^۴ و عنب و فندق و گرد کان و گرمه دارو، و هم لشکریان را نیز بدهند و هر شش سال^۵ دوره آن خزینه ها تمام شود. [واز زر و نقره و اطلسهای ملون و غیره] هر جنس^۶ که از پادشاهی برآید احسن و افضل اقمشه بود.

و هیچ شهری و حصاری نبود که در آن [ازین] مخزنها نبود، و لایق قطع در دخل و خرج اینها مشغولند [و] مضبوط. و دخل آن خزینه ها جریمه گناهکاران^۷ است زیرا که زرنگیرند اصلاً و چندان هزار انبار در ملک چین از جریمه است.

۱- سها ۶۰۹، آیند و روند. ۲- سها: هذا ۳- سها: به صورت
۴- سها: «وهیزم» ندارد ۵- سها: ساله ۶- سها: چیز ۷- سها: گناهکاران

باب ششم

در بیان ملك شدادی و تاج و تخت جمشیدی خاقان چین
اگر چه او دعوی سلیمانی می کند، بلا تشبیه

حکایت

نشسته بود کیخسرو چو جمشید	نهاده جام جم در پیش خورشید
نگه می کرد پیر هفت کشور	وز آنجا شد به سر هفت اختر ^۱
نماید از نیک و بد چیزی نهانش	که نه در جام جم می شد عیانش
طلب بودش که جام جم ببیند	همه می دیدند تا آن هم ببیند
نباشد آنچه در عالم، نمی دید	ولی در جام، جام جم نمی دید
بسی زیر و زبر آمد در آن راز	حجایی می نشد از پیش آن باز
به آخر گشت نقشی آشکارا	که در پاکی توانی دید ما را
چو ما فانی شدیم از خویشتن پاک	که ببیند نقش ما در عالم خاك
چو فانی گشت از ما جسم و جان هم	زما، نی نام ماند و نی نشان هم

تو باشی هر چه بینی، ما نباشیم
 چو نقش ما به بی نقشی بدل شد
 همه چیزی به ما زان می توان دید
 وجود^۱ ما اگر يك ذره بودی
 نبیند کس ز ما يك ذره جاوید
 اگر [از] خویش می جویی خبر تو
 چو آمد چشم را مرگ تودر گوش
 اگر خواهی تو نقش جاودانی
 اگر خواهی تو نقش جاودان یافت
 کنون گر همچوما خواهی زما شو
 حصاری از فنا باید درین کوی
 چو کیخسرو از آن راز آگهی یافت
 یقینش شد که ملکش جز فنا نیست
 چو در صحرای خود شد چو خود دید
 چو مردان کم زدو خود را فنا گفت
 مگر لهراسب^۲ آنجا بود خواندش
 به غاری رفت برد آن جام باخویش
 کسی کو غرق شد از وی اثر نیست
 تو هم در عین گردابی بمانده
 که [تو] همچو یخی در آفتابی
 چو بی کشتی تو در دریا نشستی

که ما هرگز دگر پیدا نباشیم
 چه جویی نقش ما چون با ازل شد
 که ممکن نیست ما را در میان دید
 هنوز آن يك ذره در خود غره بودی
 که آن ذره نگر در غرق خورشید
 بمیر از خود، مکن در خود نظر تو
 به مرگت گشت پیش از تویی پوش
 کمال زندگانی مرگ دانی
 چنان نقشی به بی نقشی توان یافت
 به ترك خود بگو از خود فنا شو
 و گرنه بر تو زخم آید زهر سوی
 ز ملک خود دو دست خود نهی یافت^۳
 که در دنیا بقا را پس بقا نیست
 فنای بی خودی بر قد خود دید
 شهادت گفت و بر قدرت ثنا گفت
 به جای خویش در ملکش نشاندش
 به زیر برف شد دیگر میندیش
 از ساحل نشینان را خبر نیست
 نمی دانی که در آبی نمانده
 و یا کف گلی در پای آبی
 بگوید با تو دریا آنچه هستی

[بعده] تخت خاقان چین از زرسرخ است و به صورت ازدهاست که او راپیچ
 در پیچ کرده اند و بر بالای سراو جای نشست خاقان چین است و دور آن تخت مقدار

ده ذراع باشد و بلندی اوشش ذراع و درون آن تخت [مجوف است].

فصل

در بیان سرای خاقان چین

سرای خاقان چین [هفت] حصارست و در روی^۱ همدیگر کشیده‌اند و از همدیگر محکمتر، و درنوی هر طبقه‌ای باغهاست و بوستانهاست و بتخانه‌هاست و نگارخانه‌هاست و دیوانخانه‌هاست^۲، و ساکنان آن جایها خادمان و دخترخانه‌ها اند که طبقه طبقه ترقی می‌کنند. جمله دختران [آن] سرای دوازده هزار و جمله خادمان سرای هفت هزار؛ و از آن جمله که به خدمت درمی‌آیند و به صحبت او می‌رسند سه هزار خادم و سه هزار دخترست که هر روز به نوبت از برای خدمت خاقان چین گروهی از دختران و گروهی از خادمان درمی‌آیند.

و بعضی از آن کهنه دختران که پدران خاقان را خدمت کرده‌اند و قانون می‌دانند و در درون سرای مملکت ضبط کرده‌اند از برای دختر چیدن به ممالك می‌فرستند و از آن دختران که ایشان بیسندند هر يك را در محفل^۳ جداگانه نشاندند با تجمل تمام محفلها^۴ را برداشته شهر به شهر و منزل به منزل گروه گروه می‌برند و باحشمت هر چه تمامتر خیل خیل در سرای درمی‌آرند و پیش مادر پادشاه یکان یکان عرض آن پری پیکران حوری نژاد^۵ می‌کنند و آنها را که پسند [د] در طبقات می‌گذارند و از آنجا ترقی می‌دهند و آنها را [که] نپسند و آنان که در سرای پیر شده باشند جمله ایشان را با خلعتها و بخششها بر نهجی که آمده‌اند به جای خویش واپس فرستند.

فرد

هر روز به منزلی و هر شب جائی چون زورق اشکسته به هر دریائی

- | | |
|----------------|--|
| ۱- س‌ها: دور | ۲- س‌ها: باغها و بوستانها و بتخانه‌ها و نگارخانه‌ها و دیوانخانه‌هاست |
| ۳- س‌ها: محافه | ۴- ق: نه زاد |
| | ۵- س‌ها: می‌گزارند. |

اما خادمان همه خوش‌پسران صاحب‌حسن‌اند که در حین طفولیت اگر خواهند پدران ایشان که خادم سازند پیش امرای آن شهر پسر را ببرند و عرض حال بکنند و از ایشان اجازت نامه‌ای حاصل بکنند، و آلات پسر را روی خاک بزنند همچون کف دست هموار و تیمار او بکنند و چون نیکو شود و خود را بداند به پایتخت برود و اجازت‌نامه‌ای با خود ببرد و مدتها از بیرون سرای خدمت خادمان درون سرای بکند تا یکی از خادمان درون سرای او را به پسری قبول کند و در سرای درآورد [و] مدتی تعلیم قواعد و قانون می‌کنند. چون کمال یافت در طبقه اول اگر محلی محلول افتد به او دهند و از آنجا ترقی می‌کند.

فصل^۱

و هر طبقه [ای] را مراتب او کاری است. و پرورش باغها و بوستانها [ی] درون سرای خادمان طبقه اول می‌کنند.

و در طبقه دوم خادمانی‌اند که کار ایشان آغوش آغوش خط در آوردن و بر آوردن است، و جهت کثرت خط [و کاغذ] در محلس گفته آید.

و در طبقه سوم خادمان معتبر [می] باشند که در دیوانخانه‌های درون سرای خود دختران معتبر [سرای] اختصار خط می‌کنند و در پیش پادشاه می‌درآرند و خاقان چین را در قسمت شب و در قسمت روز که از برای خط نگاه کردن و نشان کردن تعیین کرده‌اند از آن هر کدام [ترك و تاخیر] نتواند کردن و چون آن^۲ خطها را یکان یکان پیش خاقان بیاورند^۳ و او در اختصار او نظر کند و ما حصل او را [بداند] اگر قبول است به دست بگیرد و به قلم سرخی بر بالای کردی خط بکشد، علامت قبول اوست، و اگر قبول نکند علامت نکشد. این است سخن گفتن خاقان با خلق بیرون یعنی به خط.

و هر قسمی از دوازده قسم ملك خطای را دیوانخانه‌هاست متعین در درون

سرای، همچنانکه در بیرون سرای و آن خطها همچنان قبول و ناقبول آغوش آغوش و بند بند بسته و سر به مهر از دیوانخانه‌های آن قسم که در درون سرای است به دیوانخانه‌های هر قسم ملك خطای که بیرون سرای است به درآید، و در هر يك از آن دیوانخانه‌های بیرون سرای^۱ سه میر معتبر نشسته و آن خطهارا [بر گیرند و یکان یکان] واکنند و قبول و ناقبول را بدانند، و بعد از آن نظر به آن حکم نوشتن و مهر کردن مهمات عوام است و از آن [خواص] حکم نوشته مهر کرده از سرای بر آید^۲.

و در طبقه چهارم سرای خاقان چین دیوانخانه‌های دوازده^۳ مملکت ملك چین است که در آنها از يك طرف خادمان معتبر و از طرف درون دختران معتبر کاردان مهم گزار^۴، همه کمرهای یشم بر میان بسته و تاجهای غریب [و] مرصع بر سر نهاده و از اطلسهای خطائی لباسهای زربفت پوشیده و از هر دو جانب آن هر دو گروه بیایند با تخت روان با تجمل تمام و در آن دیوانخانه‌ها بقدر مراتب خود فرو در آیند و به قدر مرتبه بنشینند، و در پیشان يك دختر و در چپ و راست آن دختر دو خادم نیز با کمرهای یشم بر کمر بسته بنشینند، و از پیش روی گروه دختران صف بر کشیده و به خدمت بر پای چون اصنام مصور ایستاده و بر چپ و راست گروه خادمین خطای به حسن صورت مشهور صف بر پای ایستاده و آن دختران و خادمان کاردان مهم گزار^۴ و ضابطان ملك خطای در آن دوازده طبقه^۵ دیوانخانه‌های درون سرای جمله به مراتب بنشینند و اختصار [ر] خط بکنند [و] به علم و فراست و فیلسوفی از فحوای^۶ خطها چیزها فهم می کنند، و طریق ضبط مملکت از آنجا می نمایند.

کنز الحقایق^۷

به جان از طالبان راه دین شو گر اینجا نیست سوی شهر چین شو
به علم عیسوی کن چشم روشن که تا باشد که بتوانی تو دیدن

۱- سرها: نوشتن ۲- ق: حکم نوظ مهر کردن باشد ۳- ق: و از آن چهار ملك
۴- اصل: مهم گزار. ۵- سها: طبقات ۶- سها: فحوای ۷- ق: مثنوی

اگر در جهل خود دائم نشینی
 خرد و دجال و عیسی جز یکی نیست
 اگر دانا بود عیسی است بر خر
 مثال تن خر و عیسی است جانت
 چو جان نادان بود دجال باشد
 ز نطق عیسوی گیرد نشان جان
 چو دانستی یقین عیسی و دجال
 نشان مؤمنی دانسته‌ای چیست؟
 بروجان پدر رویت به راه آر
 بروجان پدر رویت به راه آر
 و در طبقه پنجم خزینه ملک چین است از زر و نقره و جواهر و کمخا و
 اطلسهای ملون خطای و قلفی^۲ و پای برگ و تافته و کرباس و غیره، و پیوسته این
 خزینه‌ها را به کار برند و به جای او دیگری بنهند.
 و بعضی از دختران و خادمان هستند که در درون سرای خانه‌ها ساخته‌اند
 خشتی از زر و خشتی از نقره. مثل هذا خزینه‌های غریب و عجیب در درون سرای
 هست که گفته شود درجایش.
 و هم در طبقه پنجم است جای شیران و پلنگان و یوز و سیاه گوش و سگان
 تبت، و [این] سگان تبت پر پشم است و پر هیبت. از روی صلابت باشیر برابر [ی] می‌کند.
 و در درگاه عالی مفخر سلاطین روی زمین سلطان روم را از آن سگان هستند
 که رومیان سگان ساسانی گویند ولی اصلاً از سگان تبت است و آن سگان تبت در
 کوه‌های خطای می‌باشد و حصول آن سگان از آنجاست.
 و در طبقه ششم دوازده هزار خانه دخترست و جاهای نشست آن دختران در
 خور مراتب و منصب ایشان است.

و در طبقه هفتم سرای، خاقان چین خود و عیال خود و خاصگیان خود
 می‌باشد؛ و در اندرون سرای که عبارت از هفت قلعه هست که در درون^۳ همدیگر

ساخته‌اند. و رای خاقان چین درو يك مرد نیست، و بلندی دیوارهای آن سرای به مرتبه‌ای است که مرغ بلند پرواز باید که در گاه پریدن از بالای او تواند گذر کردن، العلم عندالله. به آن بلندی^۱ و سطبری^۲ دیوار در روی زمین کسی ندیده باشد در ما سوای آن ملك، و از بیرون دیوار آن هفت حصار بر دور آن سرای هزار پاسخانه است و در هر پاسخانه‌ای ده کس اند. یعنی ده هزار کس پاس دیوار سرای خاقان چین می‌دارند، سوای آن لشکر که در دیوان گاه تخت او را نگاه می‌دارند. [آن لشکر] ده هزار کس اند، همه^۳ غرق آهن و پولاد مسلح و به همه سلاح آراسته [و پشت بر پشت هم نهاده از اول شب تا صبح نشینند و پاس تخت مذکور و آن درو در بندهای يك جانب را پاس ایشان می‌دارند و نظر به آن درها و در بندهای جانب دیگر را چند مقدار کس اند که نگاه می‌دارند و آن سرای مربع است. در دور او هزار پاسخانه است. گفته شد، و در هر پاسخانه ده کس همه مستغرق آهن و پولاد و به همه سلاح آراسته.] شب تا روز خواب نکنند. در همه جا چراغ می‌سوزد و چوبك و جرس و فانوس گرد سرای می‌گردانند.

حکایت

پاسبانی بود عاشق گشته زار	روز و شب بی خواب بودش بی قرار
گاه می‌رفت و چوبك می‌زدی	که ز غم بر روی، تارك می‌زدی
همدهی با عاشق بی خواب گفت	کی خراب خواب يك دم خوش بخت
گفت چون شد پاسبان را عشق یار	خواب کی آید کسی را زین دو کار
پاسبان را خواب کی لایق بود	خاصه مرد پاسبان عاشق بود
پاسبان و عشق با او یار شد	خواب از چشم به دریا بار شد
پاسبان را عشق او نغز افقاد	کار بیخوابیش در مغز افقاد
پاسبانی کن بسی در کوی دل	زان که دزدانند در پهلوی دل

هر که را این پاسبانی شد صفت زود یابد اندر آنجا معرفت
و آن ده هزار پاسبان در دورسرای خاقان چین لاینقطع در چوبك زدن و جرس و
فانوس گردانیدن اند پیوسته، [و در همه حصارها و شهرها در بالای دروازه‌ها طبل
پاس^۱ می‌زنند و در دیرها درای می‌نوازند^۱ و در سر گذرها و عس خانها چوبكهای
عجیب و غریب می‌نوازند. و يك شین و غوغای در این شهرهاست در شبها که صفت
نتوان^۲ کردن. در همه ملك چین پاسبانی بغایت مضبوط است. در همه شهرهای آن
نه از ترس دشمن است بلکه اظهار تجمل پادشاهی و ضبط مملکت است.
و از چهار جهت آن سرای درهاست و از جانب هر دری هفت دربند است. نیز^۴
دیوار هر حصاری [را] دربندی است، و درو در بند هر جانب [از برای] کاری متعین است و
از يك در و دربند او خزینه درمی‌آید که حاصل دوازده قسم ملك چین است که
آورده‌اند، و در بیرون آن درو در بندها برارابه‌ها نگاه می‌دارند. مدتها می‌باید که
نوبت رسد که به خزینه در آرند و از در دیوانگاه خرج آن خزینه‌ها می‌کنند و در
دربندهای يك جانب متعین است از برای خط در آوردن^۵، و درین در و دربند
نیز کوس عدل نهاده‌اند. و از درو در بندهای يك جانب دیگر خلق سرای درمی‌آیند و
می‌بر آیند و آن يك درو در بندهای يك جانب دیگر از برای دیوانگاه است.
خاقان چین گاهی که خواهد از سرای به درآید از آن درها و در بندهای دیوانگاه
به درآید در سالی يك بار یا دو بار بانجمل عجیب و غریب [که مذکور شد] و در همه
امور ملکی بغایت وزین^۶ است [و کران سر و متأمل و دوراندیش] و در آن وقتی که
و^۷ اگر در باز به همین درها و در بندها درآید.

و چون از چهار جانب درهاست و از جانب هر دری هفت دربندست و در هر دربندی
پنج جفت^۸ درست - و دو در طر فین و سه در میان، و آن دو که در کنار [ها] است از و امر او

۱- ق: می‌زنند ۲- س ۶۱۰: توان ۳- س: ها: جانب ۴- س: ها: نظر به دیوار

۵- ق: در آوردن و بر آوردن. ۶- س: ها: و زمین (تصحیح قیاسی است) ۷- س: ها: باز

۸- س: ها: دو طبقه

لشکرها به دیوان^۱ درمی آیند، و آن سه که در میان است خاصه پادشاه است که خود [و] خاصگیان خود از آن درها درآید و برآید. و بلندی هر دری مقدار يك كز انداز باشد. و آن درهای مذکور که گذرگاه پادشاه است از پولاد خطائی ریخته اند عجب. اگر از آن درها در روی زمین بوده باشد مگر در خطای کار کرده باشند.

و در بیرون هفت دربند، پیش روی هر دری يك حصار مضبوط ساخته اند^۲ و در سه طرف آن حصار درهاست که به رسم دربندهای درون سرای ساخته اند و غرابت آن درها مذکور شد.

و در درها و دربندها فانوسهاست به عدد ستاره های آسمان رنگارنگ، روشن کرده اند و از سرسنبجها آویخته و از هر دری و دربندی چنان نماید که نظاره کننده داند لطافت آن فانوسها را، و از هم دوری آن دربندها را. و در نیم شب همه اهل قلم و اهل علم حاضر شده اند و در بیرون آن درها و دربندها^۳ خیل خیل طلب [طلب] و سنجق سنجق^۴ همه انتظار می برند از برای آنکه گاهی خاقان پیش از صبح به دیوان به درمی آید^۵. هر کس که اهل آن دیوان بوده باشد حاضر نباشد گناهکار^۶ است و در بند و حبس برود.

فی زمانها، یکبار خاقان در صبح به دیوان به درآمد و در آن ساعت سه هزار امرا کم آمد. که به دیوان حاضر نشده بودند. همه گناهکار^۷ شدند و از منصبها بیفتادند و در بند و حبس رفتند.

و اکثر به دیوان [به] درآمدن خاقان پیش از آفتاب برآمدن است، و از آن ترس مذکور همه آن خلق حاضر شده و بر آن درها و دربندها انتظار می برند، و چون آن درها و دربندها را که مخصوص امرا و لشکری^۸ است به یکبار^۹ وا کنند و همه آن خلق ما خلق الله گروه گروه و خیل خیل در خورد مراتب خود در آیند از آن

۱- س: «به دیوان» ندارد ۲- س: از «پیش روی» تا اینجا را ندارد.

۳- س: «و دربندها» ندارد ۴- س: سنجاغ سنجاغ ۵- س: به درآید

۶- س: گناهکار ۷- س: لشکر ۸- س:ها: باز

درهای مذکور که مخصوص عوام است^۱ و دربانان و چاوشان از برای نمایش اند، و اگر نه آن خلق ماخلق الله که در آن دیوان حاضر می شوند هیچ حاجت منع و تأدیب و تعلیم نیست بلکه همه خلق چین از خواص و عوام بغایت ادیب و معلم اند. ادب و حرمت و عزت را در تمام دنیا کس برابر ایشان مداومت^۲ نتواند کردن، زیرا که از چندان هزار خلق که در دیوان درپیش خاقان چین برپای ایستاده اند کس را زهره نطق نباشد چه جای منع و تأدیب چاوش و دربان! خطائیان از آن مضبوط ترند که کسی بر^۳ ایشان راه تواند گرفت. [و] چون در آمده شود چندین هزار لشکر بینند که همه غرق آهن و مسلح نشسته پشت بر پشت هم نهاده، و نه خوردن و نه خفتن. و همه بیدار، پیش ازین مذکور شد، و پاس آن درها و دربندها که تحت خاقان چین بر آن جانب است می دارند.

مثنوی^۴

این دوصد، چندین سپاه و لشکرند	سر به سر میراجل را چا کردند
روز [و] شب پیوسته لشکر می رسد	یعنی از پی میر مسادر می رسد
چون در آمد از همه سوئی سپاه	هم تو بازافتی و هم نفست ز راه
هر که خورد او را اجل يك تیغ دست	هم قلم شد تیغ و هم دستش شکست
گر منم میراجل در کار و بار	چون اجل آید بمیرم زار زار

و آن جماعت مذکور که نگهبان تخت اند ده هزار کس اند - پاس تخت و دربندهای دیوان نگاه می دارند ما سوای دربانان و لشکری که از بیرون پاس سرای می دارند. و آن درها و دربندها که از جوانب دیگرست بقدر حال لشکر متعین است از برای پاس آن درها و دربندها.

مشهور چنان است که پنجاه هزار کس شب و روز از درون و بیرون سرای مشغول خدمت پادشاه خطای اند و از آنکه تعیین کرده اند در خدمت ساعتی

۱- سها: «از آن درهای» تا اینجا را ندارد ۲- سها: ندارد ۳- سها: با

۴- ق: مقاله

احتمال ترك و تأخير ندارند. و چون نزد يك بر آمدن خاقان شود به دیوان دو فانوس لعلی و صندلی و طشت و آفتابه - این جمله زرین - از بیرون جماعتی اند که می آرند، و آن جماعت وقتی که خاقان از سرای بیرون خواهد که رود تخت خاقان چین را ایشان بردارند. و چون آن جماعت که بیایند به دربندسیوم باشند و آن فانوسهای لعلی [در] درون سرای در رود و به دربند چهارم و در بالای [او] کوسی بزرگ است مقدار پنجاه کس به دور او ایستاده در نوازش آرند و بسیاری بنوازند، و چون از نواختن کوس ساکن شوند، و هم در پهلوی آن کوس درای آویخته اند بر مثال گنبدی^۱ معلق در هوا از سقف طاق در آویخته [اند] و بعد از نواختن کوس آن درای را نوازند.

و طریق نواختن آن درای چنان است که چهارصد خادم از برای نواختن موکل آن در آیند و چوبی^۲ بر مثال تیر کشتی بس بلند^۳ [که] در مقابل درای به يك پهلوی [ی] از سقف^۴ در آویخته به زنجیرها و آن چوب را به آن عظمت عقب عقب ببرند مقدار چهل گام و رها کنند و سر آن چوب بیاید و به آن درای بخورد، چنان به ضرب صدائی از او به در آید که تمام شهر خائبه آن آواز را بشنوند [و] آن درای را با آن صفت در نواختن [آر]ند.

و خاقان در آمدن بر تخت نشستن و در آن حین که شصت و نه نواخته باشند خاقان به تخت بنشیند، و چون بر آن تخت زرین ازدها پیکر قرار گیرد يك ضرب دیگر نوازند. جمله آن نواختن درای هفتاد بود. و در آئینای نواختن درای خاقان و کسانی که با اویند به سرعت هر چه تمامتر به سوی تخت و دیوان شتابند و خاقان را هیچ زهره تأخیر و توقف نباشد، زیرا که از قانون تجاوز کردن رسم نیست.

و در آن حین که خاقان چین بر تخت زرین ازدها پیکر قرار گیرد و آن درها و دربندها را [که مخصوص خاقان چین است] به یکبار^۵ واکنند و در مقابل تخت خاقان چین آن درو دربندهای پولاد با صداهای^۶ با هیبت عجیب و به آوازه های

۱- س ۶۰۹: گنبدی، س ۶۱۰: گنبندی ۲- س ۵: چوب ۳- س ۵: بزرگ

۴- س ۵: «از سقف» ندارد ۵- س ۵: باز ۶- س ۵: سداهای.

با سیاست غریب همه به یکبار و از شود چنان بلند آواز که تمام شهر خانبالغ با آن عظمت آواز آن درهای مذکور و آن درای مذکور و آن کوس مذکور شنوند و بشناسند و بدانند که خاقان چین بر تخت نشست.

و در هر دربندی سه فلاخن انداخته اند و آن فلاخنهارا بر صورت مار ساخته اند از سر تا دم ده «قولاج» باشد و حلقه حلقه ساخته و [سر] هریک فلاخن در دست میری است و جملگی آن فلاخنها هر ده عددست، و چون آن درها و دربندها همه به یکبار و از شود^۱ و آن امرا و لشکری و ایلچیانی که از اطراف و جوانب عالم آمده اند همه روی خاقان چین را ببینند که بر تخت از دهایبکر نشسته بر نشاط روی او آن فلاخنها را به یکبار در حرکت بیارند و بر افشانند، [و] بر مثال طوپ و تفنگ^۲ آوازه‌های با هیبت به یکبار به در آید که تمام شهر خانبالغ گوش به آن آواز دارند و چون آن آوازه‌ها را بشنوند بدانند که خلق در دیوان روی پادشاه را بدیدند، و همه خلق آن شهر تحسّر کنند از آنکه ایشان روی پادشاه را نتوانند دیدن. و هفتاد پشت خلق بازار ندیده است روی خاقان چین را. از آن است که خلقی که به دیوان خاقان چین در آیند در بانان و چاوشان هیچ نگویند، زیرا که هیچ کس را زهره نباشد که خلاف قانون و ادب در درون سرای [ره] رود و قدم نهد. هر کس پیش از تخت نشستن خاقان آمد خوش [آمد] و اگر نه نگذارند [در دیوان در آمدن] و او^۳ گناهکار است.

و چون خاقان خواهد که به سیر و تماشای صحرا به در رود تمام خلق شهر دکانها ببندازند و پنهان شوند، از برای آنکه آداب ایشان چنان است اگر خاقان به صحرا به شکار رود دور از روی حاضران. اگر از اسب بیفتد و یا در پی شکار اسب دواند درین هر در صورت گناهکار باشد^۴ و از پادشاهی معزول شود و سلطنت از اولاد او منقطع شود، زیرا که خلاف قانون کاری کرده است.

و در بسیاری از شهرهای خطای است که در هر يك از آن شهرها [از برای] پادشاهزا- ده هاسرای با تکلف ساخته اند بغایت مزین تا [به] حدی که پوشش دیوارها و خانه‌های

۱- ق: و ۲- سرها: شد ۳- سرها: تفنگ ۴- سرها: آنکس

۵- سرها: صفت گنهکار

آن سرایها از سفالهای فغفوری سبزست. و حاصل خرابات آن شهر را با آن پادشاهزاده‌ها تعیین کرده‌اند، یعنی قجبه خانه‌ها را حاصلش را. و بسیاری دیگر از پادشاهزاده‌ها هستند که رنجبری می‌کنند و روز خود می‌گذرانند. و اگر خاقان چین به سبب گناهی از پادشاهی معزول شود سلطنت از اولاد او منقطع شود، و یا خاقان وفات کند دور از روی حاضران ذریات نداشته باشد از آن پادشاهزاده‌ها که نگاه داشته‌اند در آن شهرها کدام که قابلتر بود بیاورند و بر تخت بنشانند.

فصل^۱

و چون خاقان چین خواهد که به دیوان به‌درآید همراه او سازها می‌نوازند که از همه انواع غریب، و نایها می‌نوازند که همه نوع او عجیب [است]، چنانکه از الحان آن سازهای عجیب و از خوشی آن نایهای غریب هر نفس جان تن را الوداع می‌خواست، و در زمان استماع آن آوازه‌های قاغ‌نوس مثال ارغنون^۲ ایثار و در آن اثنا بیکان ضرب‌دهل کریمه [آوازی می‌نواختند که از کراحت] آواز آن دهل خوشیهای آن نایها و سازها ناخوش می‌نمود.

از دریای ابرار

زشت هم خوب است که آواز حمار گم شده
 ار غنون آید به گوشم خصم اگر چه انکرست
 و آواز زشت آن طبل ناخوش تنبیه بوده مر خاقان چین را که هان مغرور و
 مشغول آن سلطنت نشوی و فریفته^۳ این الحانات نباشی که در عقب این خوشیها
 ناخوشی هست که آن مرگ است.

مثنوی^۱

مرک بنگر تاچه راه مشکل است کاندین ره کورش اول منزل است
 پند گیرای دل که گرداب بلاست زنده دل شو زانکه مرکت در قفاست
 ورازین گرداب سر بیرون کنی هر نفس جمعیتی افزون کنی
 ور درین گرداب ماننی مبتلی سر بسی گردد ترا چون آسیا
 چیست دنیا سرنگون پایدار بقراری دائماً بر یک قرار
 کر همه دنیا مسلم آیدت کم شود تا چشم برهم آیدت
 ملک دنیا خاکساران را دهند عافیت پرهیز گاران را دهند
 و لذت نوای آن سازها موقوف است به سماع، [و] زبان قلم از تعریف^۲ آن
 سازها و ساز قاغ نوی عاجزست وقاصر،

عراقی^۳

از خرابات مرا دوش به دوش آوردند
 بیخودم از در^۴ آن باده فروش آوردند
 شهسواری که نیامد به همه کون فرو [د]
 بر در خانه خمار فروش آوردند
 مطربان زیر لب از پرده اسرار نبی
 تا چه گفتند که نی را به فروش آوردند
 و از آن سازها بعضی مخصوص سرای خاقان چین است که در ما سوای آن
 سرای ننوازند - حکم است.

و چون خاقان چین به آن حشمت بر آن تحت ازدها پیکر نشیند بر آن خلقی
 که در آن دربندها توقف کرده اند [از] امرا و لشکری و ایلچیان که از اطراف و

۱- ق: بیت ۲- سها: بیان ۳- س ۱۰۶: ندارد، س ۶۰۹: مثنوی ۴- ق: پیش

و جمله آن خلق به مراتب خود و به سرعت هر چه تمامتر گروه گروه در آیند و هر گروه را مراتب و جای اومتعین است، و مردمانی که ازین طرف دنیا یعنی ازدیبار اسلام رفته باشند بر همه مقدم و دو سه قدم ماند [ه] نزدیک خاقان چین باشند^۱ و حرمت مسلمان را بر همه مقدم می دارند، و از مسلمانان پایه تر مردمان ثبت باشند و از تبتان پایه تر قلماقان^۲ باشند و از قلماق پایه تر اویغوران^۳ باشند و از اویغوران پایه تر گروه اوجد و جوجرت باشند و از اوجد [و] جوجرت پایه تر گروه گروه و نوع نوع هندیان باشند.

و هر گروه از مملکتی آمده اند و هر گروهی به نوعی لباسها پوشیده و به زبان دیگر گونه سخن می کنند [و] به هفتاد و دوزبان در خطای سخن می کنند، و نامعدود و بسیار بودن زبانها را شبه نیست و بسیاری لغت الفاظ مختلفه می دانیم که در روم یکی موافق نیست.

و طرف راست خاقان چین لشکر و امرای اهل علم او باشند و طرف چپ [او] امرای اهل قلم باشند و طرف عقب تخت خاقان اهل سرای او باشند. بعضی در میان خادمان بوده باشد که دختران نیز بصورت خادمان بودند.

[و] هیچ کس راز هرّه آن نباشد که در دیوان خاقان چین سر بر آرد و در روی خاقان و یا غیره نگردد. و در پیش روی خاقان امرایی که از ممالک خطای آمده اند از برای طلب مراتب و منصب [و] گروه گروه پاپاس و امرای پاپاس و ایلچیان که از اطراف و جوانب عالم آمده اند جمله صف در پیش روی خاقان ایستاده و آن درها و دربندهای مذکور در غایت لطافت سز او و مناسب سلطنت دنیا در پیش روی خاقان نمایان، و در آن دربندها صف لشکرها و پیلان^۴ ایستاده و در آن هفت [دربند] مذکور آن همه خیل و حشم سلطنت خاقان چین در پیش روی او نمایان، و در آنجای^۵ [دیوانگاه خاقان] چین چندین هزار زاغ بلخی سرخ پای و سرخ [منقار] و مرغایان و انواع مرغان عجیب و غریب^۶ هر صباح به دیوان او حاضر می شوند

۱- ق: بایستند (همه موارد) ۲- س ۶۰۹ و ق: قلماق ۳- سها: اوی غوران
۴- سها: فیلان ۵- ق: اثنای ۶- سها: «و غریب» ندارد

و در بالای سرای به سفال پوشیها به فغفوری سبز در محل دیوانگاه می نشینند بی غوغا و بی ترك و تأخیر.

و در ماسوای دیوان و دیوانگاه [در سرای] اگر شرط ببندند نیابند، شبهه^۱ نیست که طلسم است و يك سبب دعوی سلیمانی خاقان را به دیوانگاه هر صباح حاضر شدن آن مرغان است.

و در نهایت آن هفت دربند کوس عدل نهاده اند. و در ردف آن در هر دربندی يك کوس عدل نهاده اند، و بر آن کوسها نگاهبانان موکل کرده اند، و اگر کسی را ظلم [رسیده بود] بیاید و آن کوس که بیرون هفت دربند است آن مظلوم ظلم رسیده يك ضرب بنوازد که آواز آن کوس به دربند دوم رسد و موکل [کوس] دربند دوم بنوازد. آواز آن به سیوم رسد و در سیوم بنوازد به چهارم برسد و مثل هذا در پنجم و ششم و هفتم. نزد خاقان چین کوس عدل را يك ضرب بنوازند. اگر آن کوس عدل نواختن در محل دیوان بود بسیاری از امرا بودند که عقلاشان زائل شود و بعضی بیهوش شوند و بعضی بمیرند از ترس. و گرده آن امرا که شکایت از ایشان بود یعنی به کوس عدل نواختن جمله ایشان دربند و حبس و قتل بروند. زیرا که قانون بر آن طریق است.

و کسی راز هر يك سر موی از قانون تجاوز کردن نباشد و مبالغه نیست. حقا که بیان واقعی است. زیرا [که] امرا از خاقان چین بغایت ترسانند و باقی خلق از امرا ترسانند و خردان^۲ و خلق از کلانتران ترسانند. از برای آنکه قانون ایشان بغایت باریك است و نگاهداشت اولانم.

حکایت

یکی از امرای او را در دیوان در حضور خاقان چپ و راست کمر او از هم وا^۳ شد و کمر بر زمین افتاد و گیرند [ه]ا که عسسان سر دیوانند او را گرفتند. خاقان

چین از روی تخت نمره زد که «با!» یعنی بخشیدم. گیرند [ه] ها او را بر زمین گذاشتند. او بیفتاد. نگاه کردند از ترس مرده بود.

و آن کس که کوس عدل بنوازد امرا را ترس ازو از آن است که آن کوس عدل نواختن شکایت می شود از امرائی که مهمات آن کس تعلق به ایشان دارد یعنی به داد من نرسیدند. آمدم و کوس عدل نواختم، و چون آن شخص کوس عدل نوازد هر دو زانو بر زمین نهد و بر سر زانو باسد^۱ و آن نگاهبانان کوس بیرون درجهند و کردن آن کس را که کوس را زد یعنی نوازنده آن کوس را کردن بیندند و منتظر بایستند، و موکلان در بندها در هر در بندی که هستند یعنی نگاهبانان کوس [های] هر گروه کوس خود را يك ضرب بنوازند و چون در هفت در بند هفت ضرب بر آن کوسها بزنند و آواز کوس هفتم به گوش خاقان برسد در حال خادمان خاص خود را بفرستند و از آن شخص تفتیش احوالش بکنند و از زبان او تذکره ای بگیرند و خط او را نیز بگیرند. که خطای بی خط سخن نکند. و از آن دادخواه ضمان^۲ بستانند و رها کنند و اگر ضمان^۲ نداشته باشد در حبس بکنند، زیرا که مهمات او کلی باشد از جهت آن در حبس کنند، و آن خط و تذکره دادخواه پیش خاقان در آرند و آن خط و تذکره را خود بخواند و تفتیش آن حال به خواص خود بفرماید. و از سبب نواختن آن کوس بسیار کسان به حبس و قتل بروند، زیرا که قانون ایشان بغایت باریک است و نگاهداشت او لازم. چنانکه در تمام ملک چین اگر کسی يك چیز از قانون ترك کند او را بگیرد و توابع و لواحق او را [هم] بگیرند [و] جمله را در بند و حبس بکشند و جرم کنند.

باز آمديم بر آنکه چون خاقان چین بر آن تخت ازدها پیکر قرار گیرد و تاج و تخت جمشیدی و درها و دربندها [ی] سرای شدادی و دیوان سلطنت خاقانی خود را ملاحظه کرده بعده^۳ کانه دانسته که اینها را بیش بقا نیست، زیرا که در روی تخت بغایت مظلومانه نشسته [بود].

مثنوی

پادشاهان جهان در بندگی^۱ بو نبردند از شراب زندگی^۲
 ورنه ادهم وارسر گردان و دنک ملک بر هم می زدندی بی درنک
 روی در دیوار بنشینند زرد روی یکدیگر نبینندی زرد
 آن طرف که عشق می افزود درد بو حنیفه شافعی در سی نکرد
 و امرای زبان دان هستند از برای هر طائفه ای جدا به جدا و امرای زبان دان
 مسلمانان هفت میر مسلمان اند که از برای مسلمانان متعین اند.

و چون خواهند که ایلچیان را اجازت بدهند آن زبان دانان بیایند در حضور
 خاقان چین عرض حال هر گروه بکنند و گویند محل آن شد که بخشش داده شود و
 ایشان را اجازت داده شود. خاقان چین در جواب گوید که دانستم، و خزینه چیان می دانند
 ماسوای آن مقدار سخن از خان خطای - امرای بیرون سرای و خلق بیرون - نشینده اند و
 آن مقدار تکلم خاقان گویا از برای آنست که خلق بیرون بدانند که او را زبان هست، و
 قانون نیست مکالمه کردن خاقان [با امرای بیرون، و امرا نیز با او جز به خط
 سخن نکنند. و در حضور خاقان] نیز قانون نیست خط داشتن و در و در بندهای یک جانب
 سرای مخصوص است از برای خط در آمدن و بر آمدن، گفته شد.

و گاه باشد که خاقان چین در در بند سیم بر تخت بنشیند و امرا و وزراء و ایلچیان
 که از اطراف و جوارب عالم آمده اند و لشکر و غیره و آن همه خیل و حشم مذکور گروه
 گروه و صف صف در آن در بندها تادربند چهارم بایستند، و خاقان از طرف درون بر آید
 به آن ترتیب مذکور و به در بند سیم بر تخت بنشیند. و نه خاقان ایشان را ببیند و نه
 ایشان خاقان را. و از برای چنان حالت گروهی از امرا متعین است از برای عرض
 کردن آن خلق. و آن امرا را در دست تخته ها باشد از دندان پیل^۳ تراشیده و
 منقش، و در آئینای عرض کردن آن تخته ها را در پیش روی بدارند و نمره ای در^۴ غایت
 بلندی بزنند به صدای غرب و آواز [ی] عجیب و در آن نمره بگویند که چندین هزار امرا و
 ۱- ق: زندگی (مثنوی: از بدرگی) ۲- ق و مثنوی: بندگی ۳- س: ها: فیل ۴- س: ها: به

چندین هزار لشکر و چندین هزار خاق که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند این جا همه^۱ [به دیوان] حاضرند و آن را بکوبد و خاموش کند و از درون سرای از پیش تخت خاقان در جواب خادم بلند آواز گوید که خاقان [دانست]. چون اندکی [به دیوان] مکت^۲ می‌کنند يك میر دیگر باز از بیرون به آوازی عجیب و غریب بگوید که فرمان چیست؟ از درون سرای^۳ جواب آید که اجازت است.

[فصل]

اگر خاقان چین در ماهی دوبار به دیوان به دیوان در نیاید معاف است. اگر سه بار ترك کند، بلاعذر [گناهکار شود و يك گناه بر خاقان بنویسند و] گناه پیش ایشان ترك قانون است، و اگر خاقان چین سه گناه کند از پادشاهی معزل شود و اولاد او نیز گناهکار^۴ شوند و پادشاهی از نسل او منقطع شود و از آن پادشاه زاده‌ها که در بعضی^۵ شهرها گذاشته‌اند [و] حاصل خرابات آن شهر و وجه معاش او بود یکی را که اعلم^۶ همه خلق بود بیارند و پادشاه سازند و خاقان پیشین را عزل کنند^۷ از برای آنکه امرا و لشکری و خلق تابع اویند. در آن احکامی^۸ که به طریق قانون باشد و در خلاف قانون فرمان نبرند.

و همه عمر خاقان و امرا و خلق را اهتمام ایشان در آنست که از ایشان کاری خلاف [قانون واقع نشود]، از برای آنکه امرا و خلق به يك گناه مؤاخذ و معاقب شوند و پادشاه به سه گناه.

[فصل]

بعده^۹ امرا و پادشاه زاده‌ها با خاقان چین نتوانند مخالفت کردن از دو سبب: یکی آنکه همه لشکر و خلق از آن خاقان است و همه در دفترست و بیرون از دفتر

۱- س‌ها: جمله ۲- هر سه نسخه: مکس ۳- س‌ها: ندارد ۴- س‌ها: گناهکار
۵- ق: از برای ۶- ق: از آن علم ۷- ق: وقت ۸- س‌ها: ندارد

کسی در خطای نباشد، و هر چند میر معظم و یا پادشاهزاده باشد چون از منصب بیفتد يك كس یاد و کس خود داشته بود، چون مخالفت کند؟ و دوم آنکه در خلاف قانون زهره اطاعت ندارند.

به تاریخ مشهور میانه ایشان چهار هزار سال است که نه آفت طاعون دیده اند و نه خرابی از سپاه، از جهت نگاهداشت قانونی که در امور ملکی بغایت نافع است. از آن جهت^۱ که در امور ملکی و در ضبط ممالك بغایت و کمال رسانیده اند تا به حدی [که] هیچ خلل در ملک ایشان یافت نشود و هیچ دشمن به ملک ایشان رخنه نتواند کرد. از آنکه قانون و قواعد را ایشان بغایت مضبوط گرفته اند.

[و چون ملک ایشان دوازده قسم است مهرهای خطای نیز دوازده است و بر هر يك قسم مهری است یشم^۲ از سفید مقدار کف دست و بر پشت آن مهرها صورت اژدر از سنگ یشم تراشیده اند، و مهر کردن ایشان از سرخی بود و ده تو «نشان» بر روی هم بنهند و مهر کنند. هر ده مهر کرده شود. زیرا که کاغذ ایشان حریر است.

و تعظیم نشان خاقان چنان است که اگر پادشاه را پسر شود یا خوابی با هولی ببیند حکم بفرستد به دوازده قسم ملک چین از برای خلاصی محبوسان و آن حکم را در محفه^۳ بنهند و دو محفه^۲ خالی از برای تعظیم او در عقب آن محفه^۲ با حکم همه از اطلسهای ملون پوشش کرده و آراسته، قرب صد کس آن محفه^۲ ها را برداشته و به هر شهری و منزلی که برسند خلق آن شهر پیشواز بر آیند گروه گروه [و از برای هر گروه] به مراتب جایها ساخته اند تا آنجائی آیند و حکم را سر می نهند و به تعظیم تمام به شهر درمی آرند و به دیوانخانه عالی می برند و همه امرا و خلق هر صباح حاضر آنجا مثل دیوان خاقان تا آن حکم را بخوانند و مهم آن حکم از هم گذرانند.]

و چون آن امرا و خلق از دیوان خاقان چین بر آیند هر کس به دیوانخانه خود بیایند، و هر کس را درخور^۴ مراتب او دیوانخانه ای است و چندین هزار امرا

۱- ق: + است ۲- ق: یشب ۳- س ۶۰۹: محافه ۴- س ها: خورد

را چند هزار دیوانخانه است.

و در همه شهرهای خطای به همان ترتیب مراتب دیوانخانه‌هاست که جمله آن را از پادشاهی ساخته‌اند و هیچ میری رازهره نباشد که از برای خود دیوانخانه‌ای سازد، زیرا که قانون نیست.

و چون امرا به دیوانخانه‌ها بنشینند در هر دیوانخانه‌ای سه میر بنشینند: یکی حاکم و یکی امین و یکی دیوان، جمله تعلق دارخان خطای‌اند. و همه از همدیگر ترسانند و هیچ کدام رازهره خیانت تقصیر نبود. از برای آنکه همه غماز یکدیگرند [زیرا که به اخبار تقصیر و خیانت یکی خلعت و منصب می‌یابند، چون غمازی که دیگر نباشند]. و به همین طریق در دیوانخانه‌های سرای نیز دختران و خادمان از همدیگر ترسانند.

و دیوانخانه‌های درون سرای به چه ترتیب است؟ [و دیوانخانه‌های بیرون سرای نیز به همان ترتیب است]، و در درون سرای دوازده دیوانخانه است مقدم بر باقی دیوانخانه‌های سرای، و در هر از آن دیوانخانه یک دخترست صاحب اختیار مقش که يك قسم از دوازده قسم ملك خطای را اوضبط می‌کند و دو خادم معتبر: یکی در دست راست آن دختر [و یکی در چپ آن دختر و آن خادم که در دست راست آن دخترست امین است و آن که در چپ دختر] است دیوان [و آن دختر و خادمان را - هر يك را - مرکب و قلم و دفتر بر کرسی نهاده درپیش بردوام.

و پادشاه و امرای اهل علم و اهل قلم را در تمام ملك چین حال این است. و در ضبط قانون خطای هر قسم از دوازده قسم ملك چین را از پادشاهی مهر و قلم و خط دگر گونه است. اهلش داند.]

و در آن دوازده دیوانخانه مقدم درون سرای همه به همان ترتیب است، و حساب دوازده قسم ملك چین در آن دوازده دیوانخانه مقدم درون سرای درپیش آن دوازده دختر صاحب اختیار کامل با فراست باکیاست^۲ به نهایت می‌رسد.

۱- س‌ها: «دیوانخانه مقدم درون سرای درپیش آن» ندارد ۲- س‌ها: سیاست

بر آن تقدیر، اگر گویند در خطای دختر راست است بود، از بهر آنکه چون دوازده دختر اند در درون سرای که احکام و ضبط دوازده قسم ممالك خطای در دست ایشان است و بر همه خادمان درون و بیرون سرای و بر همه امرای خطای در علم و کمال و در ضبط مملکت بر همه مقدم اند.

فصل

و در بیرون سرای شش میراند که ضبط دوازده قسم ممالك خطای در دست ایشان است:

ویکی ضابط^۱ قانون ممالك [خطای] است،
 و یکی ضابط خزینة زر و نقره و قماشهای ممالك خطای،
 و یکی ضابط خزینة برنج و گندم و جو و عنب و گردکان و کرمه دار و هیزم و کاه تمام ملك خطای است،
 و یکی ضابط تمام [لشکر ملك خطای] است،
 و یکی ضابط تمام [شهرها و حصارها که ساخته اند و می سازند و مرمت آن و دیوانخانه ها و غیره و یامخانه ها]^۲ - چه یاماسب چه یام ارا به تمام ممالك خطای است،
 و یکی ضابط تمام سجن ممالك خطای است.
 و از بیرون سرای آن شش میرکاردان مهم گذار در خانه خاقان چین ضبط دوازده قسم ممالك چین بر آن طریق مذکور می کنند و حساب آن را سال به سال به خط و دفتر با آن دختران که در دیوانخانه های درون سرای اند بدهند و آن دختران جمله آن را به خاقان به اختصار خط [منقح] به عرض برسانند و خاقان جمله يك سال احوال آن ممالك را بداند. زیرا که از برای هر مهمی خطی به خاقان رسانیده اند به کرات، و اکثر آن واقعات معلوم اوست.

و شب روز را از برای خاقان چین به سه قسم ساخته اند: در يك قسم عیش و نوش

کند، و دريك قسم خواب رود،^۱ و درقسم سيم خط نشان کند. و درقسم عيش و نوش و خواب اختیاری دارد، آن مقدار که مقسوم است. اما درقسم خط نشان کردن هیچ قدرت تقصیر و تأخیر ندارد. اگر زیاده خواب کند بیدار کنند از برای خط نشان کردن. از برای آنکه تجاوز از وقت معین ترك قانون است.

و به ترك آن چنان، خاقان و دختران که آن روز نوبت خدمت از ایشان بود خود خادمان نوبتچی جمله گناهکار^۲ شوند، و اگر خاقان چین سه از آن گناه کند درقانون ایشان از پادشاهی معزول است و امرای چین به يك گناه مؤاخذ^۳ و معاقب شوند و از مرتبه [و] منصب خود بیفتند و در بند و حبس بروند.

و اگر امرا از پادشاه یکان گناه عفو کنند جایز، و اگر پادشاه از امرا نیز عفو گناه کند جایز، و آن نادر الوقوع است. و جائی که از خاقان چین و امرای او نگاه داشت قانون آن چنان بود دیگر که را زهره ترك قانون است.

از جهت نگاه داشت قانون است که مملکت^۴ ایشان چندین هزار سال است خرابی ندیده است و هر روز در زیاده شدن است.

باب هفتم^۱

در بیان زندانهای خطای-نعوذ بالله

و در خانباغ دو زندان است: یکی را شین بو گویند، و یکی کمبو .
و آنکه کمبو گویند عقوبت اوسخت و بندهای [او] گران. زنده بر آمدن از
آنجا نادر الوقوع است.
و آنکه شین بو گویند بند و عقوبت او خفیف تر و بیشتر [خلق] از آنجا به
سلامت زنده بر آیند.
و در هر دو زندان زنان جدا به جدا. و هر یکی شهری است نامش زندان. و هر
نوع گناهکار را که بیارند نظر به گناه آن گروه دیوانخانه‌ای است در بیرون زندان
و در آن دیوانخانه‌ها گناه هر گروهی را که ثابت کنند و به کردن ایشان لازم
سازند در حال بیان حادثه ایشان را خط سازند و پیش پادشاه در آرند و ایشان را به
زندان در آرند.

فصل

و چون به در زندان برسند سه میر معظم به در زندان دیوانخانه‌ای^۱ دارند و به در

زندان نشسته‌اند و آن میران دربان زندانند. چون پیش آن میران برسند نامهای گناهکاران^۱ را بنویسند و سبب گرفتاری ایشان را بنویسند و تاریخ گرفتاری ایشان را بنویسند.

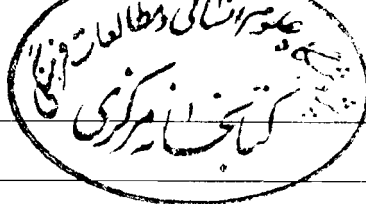
و مملکت غیر خطای [را] ندانند. پیرسند که از کدام قسم مملکت خطای آمدید و نام آن قسم را بنویسند و تاریخ عمر هر يك بنویسند. آنها که سال خود ندانند دهان ایشان را و^۲ ا^۳ کنند مثل سایر حیوانات و از دندان آدم سال آدم را حکم کنند. و بر روی هر يك مهری از مر کب بنهند و به زندان در آورند.

و چون ملك خطای دوازده قسم است زندان نیز دوازده قسم است و هر گروهی^۴ که بیارند به نام آن قسم مملکت طبقه‌ای متعین است [یعنی حصارى جدا جدا] و گروه آن قسم را بر آن طبقه ببرند. و اگر یکی گناه کند مثلاً جنگ کرد بسبب يك جنگ کننده ده پانزده^۵ کس را از قوم و قبیله او گردن بسته به زندان می‌برند. اگر زن و اگر مرد باشد که جمله را به زندان می‌برند. و هر گروه را از کدام دیوانخانه که گناه بر کردن ایشان لازم ساخته در قید و بند می‌آرند. باز وقت نجات ایشان به همان جای می‌برند و رها می‌کنند و گروه گروه در می‌آرند و گروه گروه می‌بر آرند.

و در همه ممالک^۶ خطای هیچ میری یا سوباشی رازهره نباشد که يك آنچه از هیچ گناهکاری بگیرند ماسواى پادشاهی. و جریمه‌ای که از برای پادشاهی بگیرند در خورد گناه آن کس، و قبیله او را نیز جرم بکنند و چند مد برنج سفید او بدهد و قبیله او چند مد^۷ کندم و ارزن بدهند. در تمام ملك خطای جریمه به همین طریق است. زر گرفتن رسم نیست.

چون به زندان در آرند پیرسند که از کدام قسم خطای آمده‌اید. چون جواب بگویند که از فلان قسم اشارت کنند به طبقه آن قسم. از برای آنکه خطایان را

۱- س‌ها: گناهکاران ۲- س‌ها: باز ۳- س‌ها: گروه ۴- س‌ها: پونزده
۵- س‌ها: مملکت ۶- س‌ها: مت



تصور چنان است که از مشرق تا مغرب همه در فرمان خاقان چین است. ماسوای ممالك ایشان مملکت در عالم نمی باشد.

فصل ۱

سرگذشت ما چنان بود که مادوازده کس بودیم که به^۱ خانباغ رفته بودیم پیش خاقان چین. [از قضا]^۲ یکی از جهلای ما جنگ کرد با یکی از گروه تبتان و به سبب جنگ يك کس ما، جماعتی از آن گناه بی گناه را بند کرده به سجن در آوردند. ولی عنایت حق بود که مردم مسافر را چوب زدن و اشکنجه کردن نبود و جریمه دادن نیز بر مسافر نبود.

و چون ما گروه بی گناه را در آوردند در طبقه ای که به نام يك قسمی از دوازده قسم ممالك خطای است که او را قلمرو دوشنک سی گویند. در طبقه قسم او ما را در آوردند. چون در آمدیم مارا کاویدند که زرو نقره و دنیائی به خود نیارد^۴ گویان. از برای آنکه قانون ایشان بر آن است.

چون در آمدیم در رفقه ای از دوازده فرقه زندان خطای می بردند در راهی که از رفتن بسیار در درون زندان مانده شدیم و در درون زندان در آن رفتن می دیدیم دو رویه دیوانخانه ها نوع نوع ساخته بودند از برای پرسیدن انواع گناهکاران. در هر دیوانخانه ای سه میر معتبر نشسته: یکی در پیشان و دو در طرفین. و آنکه در پیشان است او پرسنده و حاکم^۵ است، و آنکه در راست او نشسته او امین است، و آنکه در چپ او نشسته او دیوان است [یعنی نویسنده]، و هر سه میر معتبرند. از برای آنکه از غایت دانش و اعتبار ایشان است در زندان مهمات پرسیدن.

و در همه آن دیوانخانه های دو رویه امرا به همین قانون باشند و در آن دیوانخانه ها باغها و باغچه ها و بوستانها ساخته اند از برای امرا، و در زیر آن درختان و میدانها در محل عیش و نوش زمانی فراغت کنند.

فصل

و هر روز صباح که از دیوان خاقان که^۱واگردند همهٔ امرا در همهٔ ممالک چین کرده کرده همه در دیوانخانه‌ها [ی خود] در آیند و مهمات می‌پرسند و هیچ یک راز هرۀ تأخیر و نقصیر نباشد. چون امرای زندان در آن باغها و بوستانها کرده کرده به دیوان-خانه‌های خود بنشینند از زندانیان انواع گناهکاران را در آن دیوانخانه‌ها به مراتب در خور گناه در می‌آرند، و گروهی را به در می‌برند، و گروهی را شکنجه می‌کنند، و گروهی را چوب می‌زنند، و گروهی را در بندهایی که خلاف این ممالک است می‌کشند، و گروهی را تخته‌های سرب [ناک] در گردن ایشان گذرانیده، و گروهی را تخته‌های جنازه مثال در گردن ایشان کرده و در پاییهای ایشان کندهای سرب انداخته، و گروهی را از مویهای سر آویخته و انگشتان دستهای ایشان را در تاب-خالها کشیده و در خمهای ران ایشان می‌نخهای شکنجه کشیده و بر روی رانهای ایشان دو رویه چپ [و] راست می‌زدند از عقوبت و از سختی عقوبت جمله بیهوش شده بودند و ما را اعتقاد چنان بود که جمله مرده‌اند.

اگر صدسال در دوزخ نشینی	ز مالک غیر آزدن چه بینی
چو دنیا مؤمنان را هست زندان	مَشوسا کن درین زندان چو دزدان
چو دانستی سجن ^۲ بر مؤمنان است ^۳	کسی کورا نخواهد مؤمن آن است
بین تا از کجائی در حقیقت	چو ما آنجا روی اینک طریقت
وطن گاه تو گر دنیاست باری	دوسه روز آمدی اینجا به کاری
اگر دنیا ترا همچون بهشت است	یقین دان کافری کین از تو زشت است
بدائی کرشوی عارف درین جای	که در سجنی، تو داری بند بر پای
بسکوشی تا ازو یابی نجاتی	نجاتی کاندرو باشد حیاتی
حیات جان تو از علم دین ^۴ است	چو دریا بی یقین دانی که این است
به سجن اندر کسی شادان نباشد	اگر باشد به جز نادان نباشد

۱- سها: باز ۲- ق: سخن ۳- شاید: چو دانستی که سجن مؤمنان است

۴- ق: دین علم

اگر درسجن میری بی خبروار به سجننت کنند آنجا نکوسار
بکن جهدی و بیرون شوز زندان که نادانی است باشیدن به زندان

وما جماعت بی گناه آن دیوانخانه‌های زندان و باغها و بوستانهای زندان را و
امرای زندان را و گروه گروه خلق را در آن دیوانخانه‌ها در آوردن و گروه گروه
بر آوردن و گروهی انواع اشکنجه کشیده را و آن همه عجایب را می دیدیم و
ترسان و لرزان می رفتیم تا رسیدیم به جایی که آن دیوانخانه‌ای بود بر همه دیوانخانه‌های
زندان مقدم.

آن امرایی که در آن دیوانخانه بوده اند به منزله نفس طائفه خاقان [چین
بوده اند] و آن دیوانخانه از برای گناهکاران خواص خاقان چین بوده.

چون مردمان مایان^۱ را در دیوان خاقان چین نزدیک تخت ایستاده می کنند
از برای آن از خواص بوده ایم، و گروه ما را در آن دیوانخانه در آوردند در پیش آن
امرا نشستیم. از برای آنکه ایشان مردمان ما را صحرایی و روستایی اعتقاد
کنند از مردم ما ادب و حرمت و عزت و قانون طمع نکنند و ماسوای ممالك خود
شهر در عالم ندانند.

و چون در پیش آن امرای نشستیم بر دست و پای بندها نهادند و به حبسگاه در آوردند و
دروازه حبسگاه نیز کلویدند بغلها و آستینهای ما را از برای آنکه مبادا^۲ که تیغ و
زر و مال خود در آورند گویان دور از روی حاضران. چون در آوردند می بینیم دو
رویه یعنی^۳ دو طرفه خانه‌های طولانی است پوشانیده. گروه گروه خلق را در تخته‌ها^۴
کشیده [و] چار میخ و پنج میخ^۵ بر روی تخته به ستان خوابانیده دستها و پایهای
ایشان را با وجود بند و زنجیر به زنجیرها در میخهای آهنین بسته و از مویهای سر
ایشان کشیده و در میخ بسته.

و گروهی را در بند و زنجیر کشیده و با وجود با آن نگذاشته و پایهای
ایشان را از تخته‌ای گذرانیده و به ستان خوابانیده و از روی سینه ایشانها به زنجیر

۱- سرها: ما ۲- ق: نبادا ۳- سها: «دو رویه یعنی» ندارد
۴- سها: تم لقاها (۹) ۵- ق: + یعنی ۶- ق: استان

صد گری به اشکنجه‌ها کشیده، بیم آن است که استخوانهای سینه ایشان بشکند و ایشان در فریادند^۱.

و گروهی را دربند و زنجیر کرده و در صندوقها کرده‌اند، و کفی بالله شهیداً. غرض مبالغه نیست بیان واقع است، و آنها را که در صندوق می‌کنند کشند [ه] های پدر و مادرند و آن صندوقها مثلثه بود، یعنی سه برجه در غایت تنگی و پستی، و بلندی او به مقدار يك بدست^۲ بود. سبحان الله! چگونه گنجیده بود آن شخصی که سر صندوق را و^۳ کردند! يك کس دیدیم که در درون صندوق با وجود بند و زنجیر اعضای او را خورده و در آن صندوق تنگ و پست به زور گنجیده و همه اعضای او با بلندی سر او برابر شده و در صندوق چسبیده^۴. گویا اعضای او همچون گوشت شده بود که در آنجا گنجیده بود. چون سر صندوق را و^۳ کردند آن شخص با آن بند و زنجیر از آن صندوق برخاست، بطوری که هیبت [او] در ماثر کرد.

و ما [را] در بندها و زنجیرها در آوردند، تا پنج روز. [بعده] حکم از سرای خاقان بر آمد که مایان را بند و زنجیر بردارند و خالی رها کنند. زیرا که ایشان این نوع عقوبتها ندیده‌اند گفته و طاقت آن ندارند. در حال مایان را خالی در زندان رها کردند.

و گروه گروه در زندان خلق بی حساب بودند که خالی رها کرده بودند، در خورد کناه ایشان.

[فصل]

پنج‌جره در مثالی بود به سوی زندان. زنان عورات می‌نمودند. از یکی در بانی پرسیدیم که چه مقدار زن مجبوس‌اند. گفت پانزده هزار زن در زندان شین‌بو است. ویست و شش روز. و دراز روی حاضران. در آن زندان ماندیم. و در آن مدت هر چند روز از زندان به درمی‌آوردند و به طرفی از اطراف شهر خان‌بالغ از برای تفتیش

می بردند به دیوانخانه ای به سیاستی که خیال می کردیم که مابی گناهان را جای کشتن آنجاست.

الحمد لله که گروه مایان را چوب زدن و اشکنجه کردن نبوده، و گروه خطائیان را گروه می آرند و چوب می زنند و اشکنجه می کنند، نعوذ بالله. و از بزرگی شهر خانباغ بود که در هر دیوانخانه ای که می بردند يك روز در رفتن و يك روز در رفتیش کردن می ماندیم و يك روز در آمدن بودیم، و چون قریب به خلاص شدیم - بلا تشبیه - پیش مفتیان ایشان بردند و دیوانخانه آن مفتیان هم در زندان بود. و هرگز از خاطر نرود خوشی آن باغ و بوستان که در زندان در دیوانخانه آن مفتیان بود.

و چون پیش آن مفتیان بردند و آن اقرار نامه ها که در دیوانخانه های اطراف خانباغ از ما نوشته بودند جمله آن خطها را پیش آن مفتیان نهادند و بزرگی کاغذ آن خطها مثل حصیر مصلی که از کاغذ خطائی بود و به خط خطائی نوشته بودند که ازین جمله به نام فلان کس جنگ کرده و بر کرده خود اقرار نمود و این جمله از همراهان او بودند. در گناه داخل اند از آن سبب [که کس بد را همراه خود آورده اند]. این جمله را در بند و حبس آوردیم گویان نوشته بودند - بلا تشبیه.

آن مفتیان پیران کهن^۱ بودند. از برای آنکه بعد از ضبط مملکت تمام و کمال قانون را دانسته علمی و عملی^۲ او را به کار آورده، و امارت^۳ امرای خطای را نهایت امرای دیوانخانه های زندان بودن است. زیرا که پیش خطائیان بند و حبس و قتل بغایت عظیم است و برین جمله خطای را ضبط کرده اند.

و چون آن پیران کهن کار دیده روزگار گذرانیده مکتوبات را بدیدند و احوال ما دریافتند گفتند شما را گناه نیست. اما همراه شما يك تبت را به چوب زده و آن تبت هلاک شده. چون همراه شما بد کسی بوده از شما هر يك سه مد^۴ ارزن جریمه می باید داد.

اما آن کس که به چوب زدن قتل نفس کرده صورت می دهیم بر قصاص او که بعد از سه سال او را قتل بکنند. اما او را نگاه دارند تا آن زمان و شما را بزودی بگذارند. و آن صورت را چون مفتیان خطای نوشتند و در سرای پادشاه فرستادند روز دیگر جواب به در^۱ آمد که آن شخص که خوئی است او را نگاه داشتند و مایان را بگذاشتند. از برای آنکه در خانباغ همه مهم جزوی و کلی را به پادشاه باید عرض کردن. اما در ماسوای خانباغ به خادمی که هر قسم [ملک خطای] را به آن خادمان^۲ تفویض کرده اند، اگر مصلحت جزئی باشد خادم حکم کند. اگر کلی بود به خاقان عرض بفرستند و هر چه سازند به علم اوست.

و بعضی زندانیان را بعد از بند و عقوبت بسیار چون روی به خلاصی نهند گروه گروه از زندان بیرون آرند و سر بازارها و گذرها کندهای سرب ریخته در کردن ایشان گذرانیده و در دست و پای ایشان بندهای آهن و از شیب^۳ بغلهای ایشان آویخته چنانکه پایهای ایشان به زمین نرسد [و آن عقوبتها از برای ترسانیدن خلق بود، و]^۴ در آن سختی اگر ماهی به سر بردند و زنده ماندند بعد از آن فرود آرند و هر يك را صد چوب بر کون برهنه^۵ ایشان بزنند، زیرا که قاعده خطای است. اگر مرد بود تنبان او را بکنند [و] بر کون برهنه او چوب بزنند، و اگر عورت بود بر بالای تنبان او چوب بزنند. و تحمیل جریمه کنند و جریمه او چند مد^۶ برنج سفید و یا کندم و یا ارزن، و اگر قوت جریمه را دادن ندارد بر و چند ساله تحمیل میل بانی و یا پاسبانی و یا عسسی و غیره از برای جرمانه او در جای او^۷ بفرمایند. و چون مدت آن خدمت به سر آید پیش ضابط آن شهر برود و عرضه داشت خود را ببرد و بر احوال او مطلع شوند و صد چوب بر کون برهنه او بزنند و بعد از آن خط خلاصی او بدهند. و جریمه خطائیان همه ازین نوعها بود، و زر و نقره جریمه ستانیدن رسم نیست.

۱- سها: بیرون ۲- ق: به خادمی ۳- سها: شیو ۴- ق: که به
آن عقوبت ۵- س ۱۰۶: کون بدنه ۶- سها: مت ۷- سها: ندارد

و چون آن گروه را رها کنند گروهی دیگر^۱ به جای آن جماعت پیشینه به همان نوع عقوبت [ها] بیاورند و گروهی را چارمیخ کنند^۲ و انواع عقوبت ایشان بسیار است. و در همه شهرهای خطای در چارسوها و دربندها و گذرها و راهها گروه گروه به انواع عقوبتها در عس خانه ها [ی] آن زندانیان گرفتارند و زندانیان چون به آن عقوبتها برسند شاد شوند، زیرا که آن عقوبتها علامت نزدیک شدن خلاصی ایشان است.

بعده^۳، و آن خلقانی که در آن زندانهای عالی اند لا ینقطع هر روز گروه گروه و هر گروه^۴ را به دیوانخانه دیگر کون می برند و تفتیش حال ایشان می کنند و چوب می زنند و اشکنجه می کنند و اقرار از ایشان می گیرند.

و هر گناهکار را ماهی یکبار نوبت تفتیش اوست، اگر چه سالی دوازده ماه به همان نوع تفتیش کرده اند و به تکرارها از او اقرارنامه گرفته اند. زیرا که کار زندان را بر همه امور ملکی مقدم داشته اند. و از حالهای زندانیان، پیوسته خاقان تفتیش کند.

و فی زماننا در زندان شین بوسه کس بمردند [در یک روز] از سختی بند و عقوبت. زیرا هر کس که می میرد از برای تلف شدن او خطپیش خاقان در^۵ می آرند که در زندان چنین کسی وفات کرد. از خاقان خط بر آمد که شما مگر در مهمات زندان تقصیر می کنید که سه کس در یک روز تلف شدند. امرای زندان بترسیدند و همه به یکبار در زندان درآمدند و گرد آن محبوسان و بندیان برآمدند و بعضی را بندها تخفیف کردند و بعضی را خالی گذاشتند و بعضی را به طعام بیشتر دادن^۶ امر کردند.

و طعام زندانیان از پادشاهی می دهند روزی یکبار، و آنها که کس دارند از برای محبوسان خود از بیرون نیز طعام فرستند و آن طعامها را در زنبیلها با علامتها و خطها بیارند و در میانه^۷ هر حبس خانه ای توده کنند. که رازهره باشد که در

۱- س ۵۹: دیگر ۲- س ها: «و گروهی را چهار میخ کنند» ندارد ۳- س ها: ندارد ۴- س ها: «و هر گروه» ندارد ۵- س ها: ندارد ۶- س ها: ندارد ۷- س ها: میان

طعام یکی خیانت کند. حکم است که هر که مقدار يك نخود خیانت کند دزد و خاین باشد.

روزی دوبار مجبوسان را رها کنند از برای قضای حاجت و از برای طعام خوردن. و هر کس بیاید^۱ علامت خود بداند و خط بخواند و طعام خود را بگیرد. چون طعام خوردند در بند و حبس می کشند.

اما از حالهای زندانیان پیوسته خاقان باخبر باشد. زیرا که هر گناهکاری را ماهی يك بار نوبت اومی رسد که در يك دیوانخانه‌ی او را تفتیش کنند و دیوانیان آن دیوانخانه خط بیان حال او را و اقرار و انکار و اشکنجه او را و مدت انواع تفتیش او را و جمله واقعات او را در ماهی يك بار در پیش خاقان درمی آورند، و از آن است که خاقان چنین جمله اهل^۲ زندان را از زن و مرد ایشان را نام به نام می داند و بر احوال واقعات اکثر ایشان مطلع است و از حال جمله اهل زندان خبر.

و هر خط و دفتر که در دیوان خانه‌های بیرون سرای است در تمام ممالك [و در درون سرای است مثل آن از تمام ممالك] خطای.

سبحان الله! چه قانون و چه نگاه داشت قانون است که به سبب ضبط قانون و نگاه داشت قانون چندین هزار سال است که ملك ایشان خلل ندیده و دشمن بر ایشان ظفر نیافته. از هفت ساله تا هفتاد ساله، و از درویش و پادشاه، هیچ کس را سرموئی زهره ترك و تأخیر قانون [نباشد].

فصل

و آن گناهکار [ان] که واجب قتل اند خاصه از برای تفتیش ایشان خاقان [چین] سالی یکبار دیوان کند و چندین هزار خونی را، مفصلش را، دمه^۵ [در] دست گیرد و یکان یکان را به نام می خواند، و آن خونیان بر کردار خود پیش پادشاه

۱- ق: بیاید ۲- ق: بیگناه کاری ۳- ق: جمله حال ۴- س:ها: ندارد

۵- س:ها: دمه

اقرار می نمایند و می گذرند و هیچ يك را زهره انکار نباشد. نقل کفر کفر نیست، از برای آنکه جهلای خطای از بسیاری حرمت، پادشاه خود را به خدائی می پرستند و پادشاه به آن راضی نیست^۱، و کفره خطای می گویند دور از [روی] حاضران خدای سه صد^۲ است و می گویند [از آن جمله] یکی خاقان چین است و آفریننده آن سه صد^۳ خدای یکی است که الله است. و کفر کفره خطای درین رنگ است.

و از آن سبب خونیان^۴ زهره دروغ گفتن و انکار ندارند، و اگر چه خاقان چین آن چنان اعتقاد ایشان معلوم است که راضی نیست از برای آنکه خود را خدا پرست می داند و از بعضی افعال او معلوم است و مذکور شد.

و دیگر آن خونیان را از آن سبب زهره انکار نباشد زیرا ماهی یکبار در هر دیوانخانه ای بر کردار خود اقرار داده اند تا سه سال، و خطهای ایشان جمله کی به خاقان رسیده و خاقان چین جمله گناهکاران را که در زندان اند نام به نام می داند و اکثر را از راه خط می شناسد، خاصه مرخونیان را که سالی یکبار از پیش خاقان می گذرانند و به کردار خود اقرار می دهند و خاقان چین به قلم سرخ علامت خود نشان می کند تا سه سال. و هر آن جمله را که سه سال ایشان رسید حکم بر قتل ایشان بکند. آن روز قتل، [چندین هزار] خونی را علمهای سرخ بر سر ایشان نشانده خیل خیل و گروه گروه از سرای خاقان بیرون آورند و به قتلگاه ببرند و محل قتل ایشان در سالی یکبار بود. و در تمام خطای از تقویم محل قتل می دانند و چندین هزار سال است که قتل به روز می کرده اند.

و قریب تاریخ نهصد و دو (۹۰۲) بود که فحطی عظیم در يك قسم از دوازه قسم ملك خطای واقع شد که آن قسم را قلمرو شنکسی گویند. خلق بیحد تلف شد. عاقبت به حکمت علاج کردند.

۱- سها: «و پادشاه به آن راضی نیست» ندارد ۲- سها: سیصد ۳- سها: ندارد

۴- سها: ندارد

وبعد از آن حکمت شناسان فرمودند که [آن ضرر از خون ریختن بی وقت است به روز. بعد از آن] روز قتل را به شب بدل کردند و در يك شب چندین هزار خونی را در تمام ملك چین قتل کنند بتخصیص در خانه السخ. چون صباح شود به نظاره بیایند و بینند جمعی را [پیوند] از پیوند جدا کرده و جمعی را گردن زده و به روی هم پشته کرده و جمعی را پاره پاره کرده و هر گروهی را به نوعی کشته^۱ و جمعی را پوست کنده و سرنگون آویخته، و هر گروه گناهکار را به نوعی قصاص کرده اند.

و عجب تر آنکه سر چندین هزار مقتول را - هر يك در صندوقچه ای^۲ جدا [به] جدا محکم کرده اند و صاحب آن سر را بیان [حال او] کرده [اند] و نوشته که صاحب این سر چنین کس بود و از کدام محله بود و نام [او و] پدر او چه بود و گناه او چه بود و چند سال در حبس بود و در هر ماهی در کدام دیوانخانه ها کدام میران تفتیش کردند؟ و در هر سال پیش خاقان چه نوع اقرار کرد. آن خطها را بدان انواع نوشته در گردن آن خونیان آویخته به قتلگاه می آرند.

و چون سر از تن آن خونیان جدا شود سرهای مقتولان را در صندوقچه ها محکم سازند و خط هر کس را به صندوقچه^۳ سر او بچسبانند^۴ و تا سی سال در خزینه نگاه دارند از برای آنکه اگر کسی دعوی کند که چنین کس من به ناحق کشته شده حکم از پادشاهی بر آید که سر آن مقتول را از خزینه حاضر سازند. اگر کسی دعوی بکند بر آن^۵ سر بکند آنچه احوال آن مقتول است بتمامه در کاغذ نوشته اند و در صندوقچه چسبانیده^۶. تا سی سال آن سرها در خزینه باشد. بعد از سی سال کسی را دگر دعوی نباشد سرها از خزینه بیرون آرند و به دریا اندازند. - و از آن نوع عجایبات در خطای بسیار است.

و سالی یکبار زندان را از زندانیان سه ساله پاک سازند. بعضی را گروه کرده به کشتن برند، و بعضی را گروه کرده [به میل بانی و دیده بانی فرستند، و بعضی را

۱- سها: «وهر گروهی را بنوعی کشته» ندارد ۲- ق: صندوقی

۳- سها: بچسباندند ۴- ق: برای

گروه گروه [به عسسی و عسخانه‌ها فرستند، و بعضی را گروه گروه برپاسبانی و پاسخانه‌ها فرستند، و بعضی را گروه گروه در سر چارسوها و گذرها و راه‌گذرها و دربندها و اشکنجه‌های عجیب و عقوبتهای غریب نگاه دارند از برای عبرت و ترسانیدن خلق] چنانکه پیش ازین مذکور شد.

و چون میعاد آن گرفتاران به سر آید آن بندها و عقوبتها از آنها دور سازند و هر يك را صد خوب بزنند و در خورد گناه او از گندم یا برنج سفید یا ارزن و یا نخود و یاجو چند مد بگیرند و رها کنند.^۱

باب هشتم

در بیان سالی یکبار عید کردن مردمان خطائی در تحویل چله زمستان

و سر سال و حساب سال [ایشان] از تحویل چله زمستان است، و چون چله تحویل کنند [عید کنند] در تمام ملک چین^۱ تا مدت يك ماه در عیش و نوش باشند و در آن روز خاقان چین را دیوان و تجمل او دو چندان شود و چندین هزار امرا گروه گروه و خیل خیل و هر گروهی نوعی رنگ^۲ از انواع رنگها از اطلس خطائی پوشیده چنانکه ادنی پوشش خطائیان ده تو قماش بر روی^۳ هم بود. و از آن امرا گروهی همه اطلس سبز و گروهی همه اطلس سرخ و گروهی همه اطلس^۴ زیتونی. و آن امرا را اجازت بدهند گروه گروه و خیل خیل در صحن سرای خاقان چین درس خوانها^۵ و شیرها بر روی صندلیها صف بکشند [و ابلجیان و خلقی که از اطراف و جوانب عالم آمده اند همه را اجازت بدهند بر سر خوانها و شیرها صف بکشند] و خاقان بر صفة [ایوان] بلند [ی] برایوان سرای بر نیم تخت مزین بنشینند^۶ با تجمل تمام به ساز و صحبت به عیش و عشرت مشغول و آن صحن سرای در نظر خاقان از انوار و انواع اطلسهای ملون آن امرای مذکور چون بزمستان

۱- سها: خطای ۲- سها: رنگی ۳- سها: به روی ۴- سها: ندارد
۵- سها: خانها ۶- ق: نشسته

بزار بهار و نگارستان چین^۱ می نمود. و آن طوی^۲ و شیلان از برای امرای خدش^۳
درسالی یکبار بود.

کنز الحقایق^۴

بهشت اندر مثل چون مطبخی دان
که باشد اندرو مرغان بریان
بهشت پرطعام از بهر عام است
تو عامی میل تو سوی طعام است
به دنیا خوردن و در^۵ آخرت هم
جوی خوردن نخواهی عمریک دم
بهشت صورت ارچه دلپذیرست
به نسبت با حقیقت زمهریرست
بهشت خاص نه^۶ ذوق طعام است
که ذوق جان بحق مالا کلام است
به صورت چون نت خورد این جهان را
به دست آور به معنی ذوق جان را
مشو شاد از بهشت و نعمت او
مترس از دوزخ و از^۷ نکبت او
چو صدیقان زهر دو کون آزاد
بجز در بندگی حق مشو شاد
و از برای ایلچیان هر بار که به دیوان بیایند به مطبخ پادشاهی درآرند و
بر سر خوانها و شیرها بنشانند، و در آن مطبخ آشپچیان مسلمان جدا و از آن کافر جدا.
و در در بند سیوم سرای در یک جانب دیوانگاه پسر خاقان چین است. درسالی سه بار
بعد از ادای دیوان خاقان به دیوانگاه پسر او حاضر شود: [جمله آن خلق که به دیوان
پدر او حاضر بوده باشند] در پیش آن پسر صف بایستند و آن پسر خورشید
طلعت ماه سیما که پدر او وفات کرده و این زمان او پادشاه شده و او سید انبیا را
در خواب دیده و ایمان آورده و چون بیدار شده کلمه شهادت را دیده که در دیوار
حجره او به خط سبز نوشته شده -- یوشعبان می گویند.
در میان مسلمانان خانباغ مرد عالم است. او را به سرای در آورده.

۱- سها: «و نگارستان چین» ندارد ۲- سها: توی ۳- ق: امرای خودش
۴- ق ۱۰۶: در صفت بهار ۵- سها: خوردن و وز ۶- سها: نی
۷- سها: وز

و روز دیگر امرای خطای پیش خاقان چین خط در آوردند که خلاف قانون است آنچه تو کردی! او در جواب گفته که قانون بر ظاهرست. ظاهراً مخالفت ندارم به قانون، و شما بر باطن من چه کار دارید! چون مرا نیز بر باطن شما قانون نیست، [و ما باقی درجایش گفته شود] و مسلمان شده.

ومی گفتند بعد از پدر او به کمال او در ملک چین کسی نیست و آن پسر بر بالای نیمتخت زمائی بر پای بایستد و بعده در حرم خود در آید و آن خلق از دیوان او وا کردند.

و در دیوانگاه آن پسر مقدار [بیست] خانه بود که از در او به زنجیرها آسیا سنگها آویخته بودند. می گفتند همه آن خانهها پر خشت نقره است و هیچ احتیاج به آنها نداشتند، و از آن انواع خزینهها در آن سرای بسیار است.

باب نهم

در بیان دوازده قسم ملك خطای

و در يك قسم از دوازده قسم ملك چين سه ماه راه رفتيم.
قسم اول را شنگ سی گویند و شهرهای آن قسم مذکور کنجان فو و کنجو،
و سو جو، دنك جو، و در جمله این شهرها مشك حاصل شود - و در غیره مشك نیست.
و هم درین قسم است جولان فو و کلان فو و خونان فو، و در [ین] جمله شهر مذکور
ریوند اعلی حاصل شود - و در غیر این شهرها ریوند نبود.
و جندی فو^۱ و جندی فو^۲، و جمله این شهرهای مذکور در يك قسم است که
در سر راه بود. آنکه در اطراف اوست عدد او را خدا دادند. بلا تشبیه آن جمله شهر
مذکور هر یکی [او] مصر جامع است، ادنای او مثل تیروز.
و قسم دوم از دوازده قسم ملك چين دیگر منراستان است، و درین قسم
جناقهای عجایب و رکیبهای غرایب مرصع و آهن جامهای زرین و سیمین و غیره
[است]. و نام شهر مذکور^۳ نمطای^۴ و این نمطای پایتخت قدیم ملك چين است. فغفور چين و
پادشاهان پیشین را پایتخت نمطای بوده است. و در آن شهر چارپانگه نمی دارند الا عرابه^۵

۱- سها: جندی فو به فتح اول و سوم ۲- به کسر اول و سوم ۳- سها: مشهور

۴- ق: خطای ۵- سها: چاروا نمی درآید ۶- سها: ارا به

پیاده. همه چیز [ی] را با عرابه^۱ [پیاده] درمی آورند.

و در آن نمطای تخت و تاج فغفور چین و پادشاهان پیشین همچنان ایستاده و هر صبح چندین هزار لشکر و امرا که در آن شهرند به طریق دیوان پیش آن تخت حاضر شوند. و اگر يك روز ترك و تأخیر کنند جمله گناهکار شوند و از منصبها بیفتند و به حبس و قتل بروند.

و در تاریخ هشتصد و چهل (۸۴۰) گذشته بود که خانبالغ را بنا کردند و ترك تخت نمطای کردند و پایتخت را خانبالغ ساختند، از برای آنکه دشمن ایشان از این جانب است که آن را قلماق گویند. گذرگاه دشمن را مضبوط گرفته. آن دشمن بر خطائیان هرگز کار نکرده. زیرا که مملکت داری خطای^۲ بغایت معقول و مضبوط است. و قسم مییم از دوازده قسم ممالك خطای دیگر خانبالغ است.

[و در درون شهر خانبالغ در طرف شمالی او کول آبی است که مقدار دو میل از کنار تا کنار دیگر پهنای اوست که لشکر خطای از قعر زمین بریده به در آورده اند. چنان کارها از لشکر خطای عجب نباشد. زیاده از ده آسیا آب ازو می جوشد و رودخانه عظیم می شود و به سرای خاقان چین درمی آید و آن هفت حصار را سیر می کند و از طرف دیگر^۳ او بیرون می رود و به شهر خانبالغ پیریشان می شود، و بر هر طرف شهر رود آبی روان.]

[و این] خانبالغ لفظ او یغورست و [کر نه] خطائیان به نام دیدو گویند یعنی پایتخت.

و متاعی که از آن مملکت حاصل شود نقره بود. و يك چشمه^۴ دارد مثال آب روان و چاهی دارد مثال سرکین کبوتر.

و نقره جبلی را خود نهایت نیست. از آن است که نقره در خطای ارزان است. اگر در باقی ممالك دنیا نقره نماید ربع نقره خطای همه روی زمین را بس بود. یعنی ربع نقره [ملك] چین با نقره تمام ممالك برابری می کند.

و از همه اقمشه ممالك چین در خانبالغ بسیار است.
 و آن کانه‌های مذکور از قسم خانبالغ در شهری است که اورا دی تنک گویند.
 و سنگی که به جای هیزم می‌سوزند در خانبالغ [است].
 زنجیل و مامیران چینی و کبابه چینی و غیره آنجا می‌کارند.
 و قسم چهارم از دوازده قسم ملك خطای، حیزا است و نام شهرهای آن ملك
 خوی جو و سالارفو^۱ [و غیره].
 و در آن ملك گرمه دار و بسیار می‌شود، امثال^۲ دارفلقل [و قرنفیل] و فلقل^۳ و غیره.
 و در آن ملك تنبل و سباری می‌خورند.
 و در آن دیار نمک بغایت قیمت است، چنانکه پنج درم [نمک] به يك درم
 نقره می‌دهند.

و قسم پنجم از دوازده قسم ملك خطای را^۴ فوکن سی گویند، واقمشه که
 در این قسم حاصل از می‌شود از کتی‌ها^۵ و از کمخاها و اطلسهای ملون خطای که مشهور
 است و کتانه‌های نازک و جنسی و غیره.
 و قسم ششم از دوازده قسم ملك خطای لمصین^۶ است و هر قسم را سه ماهه
 راه قلمرو است.

و در قلمرو لمصین همه فغفوری کار می‌کنند و اصل فغفوری از سنگی
 است بغایت سفید و باطراوت، و آن سنگ را آرد می‌کنند و می‌بیزند و
 حوضها ساخته‌اند^۷ از سنگ یکپارچه^۸ تراشیده‌اند، و اندر آن حوضها سنگ
 آرد کرده را بخیسانند و بر مثال رنگریزان چوب زنند و همچنان آب ریزند
 و چوب زنند تا مدتی که حل شود و در رسد و بعد از آن هم برهم زنند
 [و به حوض دوم رها کنند و از آنجا نیز برهم زنند] و به حوض سیم رها کنند و بعده
 گذارند تا آب او خشک شود و کلی صافی بماند و آن کل را به مشت و لگد بردوام

۱- ق خوی کین فو و خوی جو، س ۶۰۹: خوجو سالارفور ۲- س‌ها: مثال
 ۳- س‌ها: بیبل ۴- س‌ها: و یکی دیگر ۵- س‌ها: کبی‌ها ۶- ق: لمصین
 ۷- س‌ها: کرده‌اند ۸- س‌ها: یکپاره

می‌مالند مدنی مدید و ایام بعید. و آن فغفوریان اکثر چنان است که آن گل را میرائی کار می‌کنند. پدر می‌رساند و پسر کار می‌کند. و آنچه در زمستان کار می‌کنند از گلهای زمستانی دروکار می‌کنند مثل برگ نی و غیره، و آنچه بهار کار می‌کنند گلهای بهاری دروکار می‌کنند. یعنی در چهار فصل چهار نوع و چهار خیل کار می‌کنند، و مخلوط کار نمی‌کنند.

و مذکور شد که گل را در سه حوض صاف می‌کنند، و در حوض اول گل ادنی بود و هر چه از وسازند بر گل و لك بود و زمین و ادنی بود، و از گل میانه میانه بود، و از گل اعلی اعلی شود.

و ده ده در حقه‌های آهن خطائی بنهند و در «داش» گذارند و «داش» را پر سازند و بیزند و همچنان بفروشد به ده هزار سیر یعنی صد هزار درم نقره. مشتری «داش» را سر بسته بخرد به طالع خود هر چه بر آید، و از اشکسته و درست. و آنچه دستگاه^۱ پادشاهی است در شیب^۲ کعب او علامت است. و بعضی فغفوری باشد که هم در چین به هزار درم نقره بفروشد و از آن جنس را نگذارند اینجا آوردن^۳، و بعضی را به وزن طلا برابر می‌فروشند.

و در فغفوری سه خاصیت است که در هیچ جوهر نیست [مگر در بشم]: یکی آنکه هر چیزی که دور بریزند در حال دردا و را شیب^۴ بنشانند و صاف گرداند. دوم آنکه هر گز کهنه نشود، و سوم آنکه هیچ چیز او را نخراند جز الماس و الماس را به او شناسند. و در او طعام خوردن و شربت خوردن طبع را زیاده کند، و هر چند لك بود در آتش یا در چراغ یا در آفتاب بدارند نقش بیرون از درون نماید.

و قسم هفتم از دوازده قسم ملك چین یعنی ملك خطای و نام شهرهایی که در قسم هفتم است یکی خنسای، و کلانی خنسای را [یکی می‌گفت] پانزده کس بودند که خنسای را دیده بودند. یکی از ایشان گفت بزرگی خنسای به مرتبه ای [است] که صباح از [کنار] شهر کوچ^۴ کردیم شب را میانه شهر منزل ساختیم و روز دگر از میانه

۱- سها: دست که ۲- سها: شیو (مترجم ترکی «سبو» آورده) ۳- ق: آمدن ۴- سها: کوچ

شهر روانه شدیم. شب را با آن کنار شهر منزل کردیم. حقا که آن جماعت گفتند که راست است، و اکثر شهرهای خطای همچنان است، و خانبالغ نیز بغایت معظم است. پیش خطای حساب خردی^۱ و بزرگی شهرها مثل حساب ابجدست و به حساب خانبالغ بیست و پنج «شن» است. هر «شن»، لاتشبیّه، الله اعلم، پنج برابر کلاته^۲ بوده باشد. و درغلبه کی و بزرگی شهرهای خطای سخن نیست.

و قسم هشتم از دوازده قسم ملک چین، یونن گویند و دور یونن از دو طرف دریاست و از یک طرف خشکی^۳ و گویند طرف خشکی او را خندق بریده اند و دیوار زده اند. مقدار دو ماهه راه است. جهت دوماهه راه را دیوار زدن و خندق بریدن آن بود که بسیار زمانها پادشاه^۴ جدا داشته، و هر دو [سر] دیوار و خندق را به دریا وصل کرده اند. این زمان خطائیان گرفته اند و ضبط کرده.

و از دریای [او] استخراج مروارید می کنند، و مروارید در آن دیار بغایت ارزان است. چنانکه در خانبالغ دودانه که با وزن یک درهم^۵ بود به سه درهم^۶ نقره بدهند. و از انواع جواهر کیله کیله ریخته اند - از امثال مروارید و یاقوت و پیروزه و غیره. درغایت ارزانی می فروشند. و هیچ حولی و خانه و دکان نبود که قفسی از جواهر نبود.^۷

و قسم نهم از دوازده قسم ملک چین^۸، کولی گویند و این^۹ کولی استان^{۱۰} ملکی است درغایت معموری و پر مال^{۱۱}، چنانکه^{۱۲} ادبی بازرگان ایشان ده بار صد هزار سیر نقره دارد و هر سیر او ده درهم نقره بود، و گاه باشد [که] یکی یا دو کولی استانی همه متاعهای مردم ما را بخرند.

و از خزینۀ خاقان چین به لشکریان خطای چندین هزار تافته^{۱۳} خام از خزینۀ

۱- اصل: خوردی ۲- سها: ندارد ۳- ق: قلاته

۴- سها: مملکت یونن در کنج دنیا واقع است. دو طرف او دریا و یک طرف خشکی.

۵- سها: پادشاهی ۶- سها: درم ۷- سها: «او هیچ حولی» تا اینجا را ندارد

۸- سها: خطای ۹- سها: ندارد ۱۰- سها: کولستان ۱۱- سها: «و

پر مال» ندارد ۱۲- سها: چنانست که

می دهند و به چندین هزار قلماق همچنان، و به چندین هزار هندیان همچنان، و جماعت مسلمانان در عدد از همه^۱ کمترند و در عزت مقدم و در بخشش گرفتن بیشتر و کرده ثبت و کرده اویغورو کرده اوجد و کرده جورجت و غیره. و چندین هزار خلق را چندین هزار تافته خام بدهند و اطلسهای ملون [با آغوش و هر کس راسه جامه زر بفت] به روی هم بپوشانند و انواع قماشها نیز بدهند. و آن جمله مذکور را کولی استانیان بخرند و در بهای آن جمله متاعها زر و نقره بدهند. و آن همه تافته خام را «قلفی» سازند که باب شرف هند است و هندیان مشرق همه «قلفی» پوشند. و متاعی که از کولی استان حاصل می شود همه طلاست و کتانهای نازک.

و قسم دهم از دوازده قسم ملک چین، جاوه است و جاوه بندر است و از مکه و از همه بندرهای هند به جاوه می آیند و می روند و همه بندرهای خطای در تعلق جاوه است و طرف جنوبی و مغربی او هند است.

و متاعی که ازومی آید همه [آن] متاع هند است امثال شکر و گرمه دارو و قماشهای هند و یا قوت و غیر آن^۲. [و همه آن] متاعها به خانباغ می آید.

و قسم یازدهم از دوازده قسم ملک چین، ختن است و در زمان سابق سرحد خطای بوده است. این زمان سرحد اسلام است و اسلام تا آنجا فتح شده است، و قسمی که به نام ختن است و شهرهایی که در تعلق اوست از آن خطای است.

و متاعی که از و حاصل شود یشب^۳ است. و در ختن دورودخانه است یکی را آق قاش^۴ گویند، ازو یشب سفید حاصل می شود و یکی را قره قاش^۵ گویند، ازو یشب سبز و سیاه حاصل می شود. و در محل داس جو که آبغیز شود یشب را آب می آرد و چون آب پست شود ده روز [دو رویه] در کنار او یشب بچینند و هر چه بیابند بزرگ آن^۶ از آن پادشاهی باشد و خردها^۷ از آن غلامان [پادشاه]، و کان یشب^۸ غایب

۱- س:ها: ندارد ۲- س:ها: غیره ۳- س:ها: یشم (در همه موارد)
 ۴- ق: آق قاشق ۵- ق: قره قاشق ۶- س:ها: او ۷- اصل: خوردها

است. کس نداند و یکی از رجال^۱ را کشف شده دیده که از سنگ می زاید و در زائیدن^۲ او کوه ناله می کند و چون از کوه زائیده^۳ شود بر مثال پنیر تر بود و چون بر زمین افتد از اثر باد و هوا سنگ شود به فرمان اله، و در خطای هیچ متاع به از شب نیست.

و قسم دوازدهم از دوازده قسم ملک چین، ییلان فو است، و^۴ در نهایت انقطاع ارض در خطای در کنار دریای مشرق دوشهر معظم است وان. یکی از آن دو وان سی کویند و [آن] دیگر [را] وان دون. و مذکور شد که شهرهای خطای بغایت بزرگ می باشد.

و متاعی که از و حاصل می شود شکر بود، و نیشکر در آن دیار^۵ بسیار بود و پنج درهم^۶ نقره را یک شتر بار شکر^۷ می دهند. و آن قسم خطای بغایت گرمسیر^۸ است. و در همه شهرهای خطای هر چه خواهند هست^۹ و بسیار [و ارزان].

کنز الحقایق^{۱۰}

درد فقر از هر که پرسیدم نشان	گفت اگر پرسی پیرس از بحر جان
سالومه چون در طلب بی یاور سر	باشی از فقر اندکی یا بی خبر
درد فقرت چون گریبانگیر گشت	رایت جاهت ز کردون بر گذشت
پادشاه فقر را در ملک جان	هست پی در پی لوا خورشید سان
با الهش دل دل از یاد جهان	بر گرفته آشکارا و نهان
تاج خود کرده ملوکان خاک پا	بوده خیل سرکشان او را گدا
دایم از خلق نکو دلجوی خلق	سوی خالق روی او، نه سوی خلق

۱: س:ها: رجال ۲- س:ها: زایدن ۳- س:ها: زایده ۴- س:ها: «ییلان فواست و» ندارد
 ۵- س:ها: ملک ۶- س:ها: درم ۷- س:ها: یک شتر شکر سفید ۸- س:ها:
 گرم سیل ۹- ق: بسیار است ۱۰- ق: بیت

دل سلامت دیده آخر خویش را
 لوح خالی ساخته از نقش خویش
 جای دل آخر همان باید بدان
 افکنند دل را امل در خاک راه

در پناه فیص او از صد بلا
 دیده فانی خویش را از فوت خویش
 کعبه کویشت بهشت جاودان
 از فراز بارگاه عز و جاه

باب دهم

دربیان صحبت و طوی^۱ و تعظیم ایشان

همچون^۲ طوی و صحبت خطائیان در عالم کس نشان نداده^۳، زیرا که چون مجلس آراسته کنند خواه در باغ، خواه در حولی، درختهای روان پرورده در ظرفها^۴ بعضی پر گل و بعضی پر میوه بی عدد حاضر سازند و به ترتیب بنهند و در شیب آن درختان شیرها^۵ بر پای سازند و در روی آن شیرها انواع نعمت و دعوت بر چینند و آراسته سازند و صندلیهای زرنگار در دو طرف آن شیرها در چینند و خوبان خطای در آن صندلیها صف صف بنشینند، و از طرفی انواع سازنده ها و خواننده ها بنشینند صف صف، هر کس به جنس خود^۶ به ساز و صحبت مشغول. سازنده ها و خواننده ها اکثر دختران بکر^۷ باشند و آن پیشه خوبان است و اگر خوب نباشد برو تعلیم نکنند^۸، از برای آنکه اهلیت هر کار را در ذات آن کس ملاحظه می کنند و بعد از آن تعلیم می کنند^۹. و آن سازنده ها به سازندگی و خوانندگی مجلس را گرم سازند و گروه

۱- سها: توی (در همه موارد) ۲- سها: و چون ۳- ق: داده ۴- سها: ظرف ۵- سها: در ۶- سها: شیو ۷- ن: شیرها ۸- سها: هر کس به جنس خود صف صف بنشینند و به ساز و صحبت ۹- سها: باکره ۱۰- سها: نگویند ۱۱- سها: «و بعد از آن تعلیم می کنند» ندارد.

گروه خلق در شیب^۱ درختان روان در روی صندلیها نشسته به عیش و عشرت مشغول
 آن درختان را همه موزون [بسته اند]، شاخچه بندی کرده اند، مثل چارطاقها و
 رواقها و منظرها و گوشکها^۲ و راهروها و پنجره ها و طاقها، و آن همه موزون
 سبز شده و در گل و میوه دمیده^۳ و [در سرو بر] خوبان مجلس هم آغوش شده و
 شاخ و برگ و میوه بر روی شیرها فرو گذاشته و آن سازنده ها گروه گروه در
 ساز و خواننده های خوش آواز^۴ و گروهی رقاص از برای هر خیلی، و بازیگران
 نوع نوع همه خوبان، و همه [به] یکبار به ساز و صحبت و [به] عیش و تنعم مشغول.
 نظار گیان دانند ذوق آن مجلس را، و دنیا را جفت کافران گفته اند مگر آن
 طویهای^۵ خطا ست^۶،

کنز الحقایق^۷

مرنج از من اگر گویم تباهی	بجز خوردن اگر چیزی بخواهی
که میل نیست جز سوی علفزار	که حیوانی، نه انسانی، به مقدار
که باشد اندرو مرغان بریان	بهشت اندر مثل چون مطبخی دان
که پای مرغ خود بریان کنی تو	اگر طاعت برای آن کنی تو
ز بهر حق سزای آن جیجم است	اگر طاعت ترا بهر نعیم ^۸ است
نجدوید مطبخی الا ز الله ^۹	هر آن کس را که باشد عقل همراه
که مطبخ جوئی و زانت خبر نیست	نشان ابله‌ی چیزی دگر نیست
رها کن خوی بد زیرا که زشت است	چودانستی که خوی خوش بهشت است
به دست آور به معنی ذوق جان را ^{۱۰}	به صورت چون تنت خورد این جهان را

۱- سها: شیو ۲- سها: کوچکی‌ها ۳- سها: پرو ۴- سها: هر گروه
 خیلی ۵- سها: توی ۶- سها: خطائیان است ۷- سها: بیت
 ۸- سها ۹۰۶: تعظیم ۹- سها: حضرت الله ۱۰- ق: سه بیت اخیر را ندارد

ترا گفته است رزق^۱ جان به دست آر که رزق تن دوان^۲ آید به خروار
وانکور ولایت چین^۳ مزه ندارد، و همه شراب او از برنج بود، و ده نوع
شراب و عرق دارد و جمله از برنج.
و در سرای خاقان چین در قلعه دوم، از مرمر سفید حوضی است به نه در و
بالای آن حوض را به گنبدی پوشیده اند، و از دوازده قسم ملک چین شراب برنج
درومی ریزند و از پنج درواز چهار در خرج آن شراب می کنند. روزی باشد که
هزار «فوجی» خرج سازند. زینسان خرج آن شراب چرا بود^۴ از برای آنکه
چندین هزار خلق که از اطراف و جواب عالم آمده اند فوجی فوجی^۵ به ایشان
می دهند و با چندین خادم و دختران سرای بدهند^۶ و با چندین هزار امرا بدهند.
و خاصیت آن شراب برنج آن است که هر کس خورد فر به و تندرست شود.
از همه ممالک که می آرند يك طعم و يك رنگ بود.^۷

فرد

شرابی را که سرمستی صفات است حرامش [دان اگر آب حیات است]

رباعی

قدر گل و مل باده پرستان داند نی تنگدلان و تنگدستان داند
ای بیخبر از بیخبری معذوری سری است درین شیوه که مستان داند

رباعی^۸

يك جرعه می از مملکت^۹ جم خوشتر دور قدح از غذای مریم خوشتر

- ۱- ق: ذوق ۲- ق: روان ۳- سها: آن ولایت ۴- سها: و این جمله
از خرج آن شراب بود ۵- ق: فوج فوج ۶- سها: و با چندین هزار خادم و خانه دختر
که در سرای است ۷- سها: از «از همه مالک» تا اینجا را ندارد ۸- ق: ایضاً
۹- سها: ملکت

آه سحر از سینه هر خماری از ناله بایزید وادهم خوشتر

فصل

[و] تعظیم و آداب^۱ خطائیان به مرتبه‌ای است که گویا ادب و عزت و حرمت را از همه عالم جمع ساخته‌اند و به زن و مرد خطای داده‌اند.

بیت

ادب ناجی است از نور الهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی

باب یازدهم در بیان خرابات و خراباتیان

و در هیچ شهری از شهرهای خطای نباشد که محله‌ای جدا از برای زنان خرابات و اهل خرابات و خراباتیان نباشد.

و در بعضی شهرها^۱ پانصد خانه و ارو هزار خانه وار، صد هزار خانه وار^۲ باشند، و اکثر دختران میرانند که به سبب نوع نوع گناه - می باشد در قاتون ایشان - که از پدران ایشان ظاهر می شود و به واسطه آن گناه به حبس و قتل می روند و پسران آن امرالشکری می شوند [و] در پایه ادبی، و زن و دختران ایشان عورات خرابات می شوند، و روی پسران خود را مادر و خواهر هرگز نبینند.

و آن امرال [را] خان مان^۴ خراب شده و اثر و نشان او کم شده.

و انواع [آن] گناه آن است که حکم پادشاه را دور از روی حاضران نکرفته باشند و یا جنایت^۵ و خیانت اندیشیده باشند^۶ و یا در خرابات با زنان مجلس کرده باشند.

و اگر ازین انواع گناه [بعضی را] خلق شهری و بازاری کرده باشند به حبس و قتل بروند و پسران او را [نیز] لشکری سازند و زن و دختران او را بفرشند، و در گناه ما سواى خرابات^۷.

۱- سها «و در بعضی شهرها» ندارد ۲- سها: «صد هزار خانه وار باشند» ندارد.

۳- سها: بودند ۴- ق: خان و مان ۵- سها: شکایت ۶- سها: بودند

۷- سها: «و در گناه ما سواى خرابات» ندارد

فصل

و استسقا مخصوص خراباتیان بود.^۱ سبب آنکه اگر باران نبارد از آن دیار خط پیش پادشاه بفرستند و از دوازده قسم ملک چین در همه فصول لاینقطع خبر [به] خط به خاقان چین بفرستند که برف چه مقدار [بارید و باران چند بارید و در هر باریدن چه مقدار] در زمین کار کرد.

و از همه امور ملکی همچنان خبر لاینقطع به خط پیش خان خطای بفرستند، و جواب خط آن امرا نیز لاینقطع از پیش خاقان به ایشان می‌رسد.

و در آن دیار که باران نشده باشد از خان خطای خط^۲ بر آید که در آن دیار استسقا کنند، و استسقا را عورات خرابات کنند، و جای استسقای خراباتیان دیرهای خطای بود. و خراباتیان چون عزم استسقا کنند همه توابع و لواحق خود را الوداع کنند و وصیت کنند، زیرا که ایشان طایفه‌ای زانیه‌اند و واجب القتل و قتل ایشان را موقوف کرده‌اند نظر به حکمتی، و دیگر آن که [از] اولاد خائنین‌اند و اگر باران نبارد و استسقای ایشان قبول نشود چندین هزار به حبس و قتل بروند، زیرا که از زمان سابق و از روز اول^۳ بر گردن ایشان تحمیل کرده‌اند [که اگر به استسقای ایشان باران نبارد از ایشان] می‌کشند، هر چند [که] خواهند و هر کدام را که خواهند، [و] از مال اوقاف آن دیرها از برای اهل استسقای عورتها سازند بلا حیوانی تا زمان مقصوده.

و چون آن قوم بی باک غارتگر دلها و دینها را از برای استسقا به دیرها حاضر سازند،

بیت^۴

می‌دهم صورت تغیر می‌گذارم موی سر تا نپوشد روز من ماه خراباتی دگر^۵

۱- سها: بودن ۲- سها: خاقان ۳- سها: حکم ۴- سها: و از زمان سابق ۵- سها: بکشند ۶- سها: فرد ۷- سها: این بیت پس از «بت رویان خراباتی» در دو سطر بعد آمده است.

ایشان نیز ترك جماع دادن بکنند و همگنان را الوداع بکنند و باصد ترس و لرزان [آن] بترویان خرابانی بیایند گروه گروه [و] جای و مقام خود دیرها [را سازند] تا زمانی که باران بیارد.

و طریق استسقا کردن ایشان آن است [که] گروه گروه بنشینند [و] جماعه در سازندگی و خوانندگی آیند. و گروهی برخیزند و به مقام سازها اصول نمایند، و رقص می کنند در دوازده مقام و بازیها و لعبهای عجیب و غریب می نمایند، و آن گروه به در آیند [و] گروهی دیگر در آیند و در پیش [بت] رقص می کنند و بازی می کنند و سرمی زنند و زاری می کنند.

[و] چون آن گروه به در آیند گروهی دیگر در آیند، همچنان تادیرگاه از ترس جان، نه خفتن و نه خوردن و نه آسودن! شب و روز در زاریهای جانسوز و [ناله های] دل افروز.

مثنوی^۱

ماز آدم درد دل می خواستیم تا جهانی را بدو آراستیم
و چندانی از آن نوع زاریها بکنند که اجابت شود و باران بیارد^۲، و حکمت [شناسان] خطای فرموده اند که اجابت استسقا به ناله جانسوز می شود و آن خراباتیان را پیدا کرده اند و به قتل ایشان را ترسانیده اند. و چون زاری ایشان از سر ترس و سوز بود به نادانی ایشان حضرت او نظر نکند و قبول کند و باران بدهد به مرتبه ای که دیده شد کوهها واری سیل آمد و بسیاری از شهرهای معظم را خراب کرد. کریمی که^۳ از حضرت او هیچ کس نومیثد نشد.

۱- سها: فرد ۲- سها: «و باران بیارد» ندارد ۳- سها: «کریمی که» ندارد

بیت^۱

به نادانان چنان روزی رساند که صد دانا درو حیران بماند

[فرد]

جمله را روبه‌ره کعبه مقصود یکی است رند و سجاد نشین، زاهد و خورشید پرست
و اگر زاری ایشان درنگیرد و باران نبارد و از مجلس تجاوز کند چندین
هزار [را] بکشند [و] اگر قحط شود^۲ و اگر قیمتی شود بعضی را بکشند و بعضی
را رها کنند ولی چوب زنند.^۳

و در کوی خرابات معلم خانه [ها] است که اولاد اهل خرابات را که دختر بود
سازند کی و خوانند کی تعلیم کنند، و اگر پسر بود بازیگری تعلیم کنند.
و دیگر عجایب آنکه آن خراباتیان، خورشید رویان پریزاد، خیل خیل سازها
را در گردن حمایل کرده و صراحیهای پرمی برداشته و ساغرهای فغفوری پرمی
بر سر دست گرفته و سازها را ساز کرده به خوانندگی حزین آواز کرده و ملبس^۴،

[مثنوی]

جمله موسیقار زن، بر بطن^۵ سرای لحن دادی از ایشان جان فزای
بر کشیده آن بتان یک سر سماع عقل جان را کرده جان فن را وداع^۶
رقص کنان به شین و شور، تمام طلب طلب^۷ بر مثال قلندران، در بازار پرسیه^۸
در آمده.

[بعده] و کسانی که زریادشاهی می‌خورند در خرابات عورات نتوانند رفتن.
اگر بگیرند بکشند.

۱- س ۶۱۵: شعر، ۶۰۹: فرد ۲- س‌ها: بجای «اگر قحط شود» فقط دارد اگر «قیمتی شود» یعنی اجناس گران شود. ۳- س‌ها: بکشند و بعضی را بگذارند. ۴- س‌ها: «و ملبس» ندارد. ظاهر آن در «ق» هم باشد. ۵- س‌ها: بر بت ۶- ق: عقل و جان را کرده جان و تن وداع ۷- ق: تیب تیب، س‌ها: تلب تلب ۸- ق: پادشا، س‌ها: برسه (ظاهر آن همان پرسیه و پرسیه زدن لغت عامیانه فارسی است.)

و کسانی که زر به آنجا تلف می کنند بازار گانانند و اهل حرفت.
و در هر شهری چندین عرابه^۱ هاست از پادشاهی. کرد بازار و محله می گردند
و مرد [ه] های کسانی که زربه خراباتیان^۲ تلف کرده اند و از کرسنگی مرده می برند و
به دریا می اندازند و هیچ کس رحم برایشان نکند و از کرسنگی بمیرند و چندی
هستند^۳ که درس و برو چشمشان^۴ شپش افتاده.

و بعضی از ترس جان، هر دو کس به هم جمع شده اند و برهم مشت زنی می کنند
و دکان به دکان گدائی می کنند و مشت^۵ بی دریغ بر سر و روی یکدیگر می زنند به
مرتبهای که سرهاشان شکسته و سر و روی ورم کرده، و با آن راضی اند که در هر
دکانی يك درم طعام بدهند تا نمیرند.

و با وجود آنکه ارزانی به مرتبهای است که يك درهم^۶ نقره را هفتاد پول پول^۷
می دهند و يك پول را يك کاسه آش می دهند، و با وجود آن ارزانی^۸ چندان از آنها که زردر
خرابات ضایع کرده اند از کرسنگی بسیاری مرده اند و می میرند و کسی چیزی
نمی دهد.

و آنان که مشت زنند در آن دکان که چیزی ندهند بگذرند^۹ و برهم می زنند
چندان که صاحب دکان بترسد مقدار طعام بدهد. زیرا که اگر ندهد از آنها یکی
کشته شود و بر صاحب دکان غلبه بیابد، و در بعضی دکانها مقدار نخودی طعام بدهند
راضی شوند.

و بعضی از آن طایفه تنها باشند. از کرسنگی بی طاقت شده و [يك] دست خود را
در گل و گندگی آلوده کند و با هر کس برسد که جامه های پاك دارد^{۱۰} از چیزی
طلبد. آن کس ترسد و^{۱۱} چیز کی بدهد، مثل يك فندق يك بادام و اگر يك دانه

۱- سها: ارابه ۲- سها: خرابات ۳- سها: چندان اند ۴- سها: سرو به
۵- سها از « زنی می کنند » تا اینجا را ندارد ۶- سها: درم
(در همه موارد) ۷- سها: پل ۸- سها: ارزان ۹- سها: نگذرند
۱۰- سها: ندارد ۱۱- سها: آن کس از ترس جامها چیز کی بدهد.

تلخ زرد آلو باشد] که [قانع است، و اگر چیزی ندهد بزند بر جامه‌ها] و [رسوا کند و از کس ترسد، زیرا که] در [هول جان است. ولی همچون کرده عاقبت بی‌قوت می‌شود و می‌میرد و هرگز بر و رحم نکنند، زیرا که او بر خود رحم نکرده است. و در اثنای مش‌زنی ایشان شخصی طشت خاکستر بر چشم و روی یکی از ایشان^۱ زد، چنانکه نتوان گفت، و یک‌گوز^۲ داد و او^۳ هیچ‌نگفت و در گذشت. و از جهت خرابات به آن درجه رسیده‌اند.

و [اندر آن] شهرها رسم چنان است که بعد از پیشین که از کار بر خیزند همه به خرابات روند و آن خراباتیان همچون اصنام مصور خیل خیل همه ملبس و [مزین و] مذهب نشسته‌اند در چادرها^۴ و پنجره‌ها و منظرها [و] مشتری می‌خواهند. اگر کسی به دام ایشان افتاد به حولی درآورند که از باغ ارم نفس می‌زند و یکی را قبول کرده‌اند، دهی دیگر به خدمت او ایستاده‌اند: گروهی سازنده و گروهی خواننده و گروهی رقاص. و بر روی تخت منقش بنشانند که بسترها و بالینها همه از اطلس و کمخا، و صفای آن اشیاء را چگونه بیان کنم که زبان قلم قاصر است.

و ساعتی که در آن جای عیش و عشرت کردند، باز به جائی بروند که زیاده از اولین مقام و^۵ از همه اسباب صحبت آراسته و در لطافت و صفا از مقام سابق^۶ عشرت انگیزتر بود. همچنان از آنجا باز به جای دیگر مثل [هذا]، چنان بفریبند که آن کس هرگز یاد وطن خود نکند.

گلشن‌راز^۷

شراب و شمع و شاه‌دراجه معنی است	خراباتی شدن آخر چه دعوی است
که با هر ذره‌ای حق را تجلی است	شراب و شمع و شاهد عین معنی است ^۸

- ۱- س‌ها: «از ایشان» ندارد ۲- س‌ها: جوز ۳- س‌ها: «و او» ندارد
 ۴- کذا، ظاهر آ در معنی چهاردری ۵- س‌ها: «زیاده از اولین مقام و» ندارد
 ۶- س‌ها: باز به جائی بردند که از همه اسباب صحبت آراسته و در لطافت و صفا از مقام اول
 زیاده بود همچنان... ۷- ق: بیت ۸- س‌ها: مصراع اول و دوم جابه‌جاست.

و چگونه بیان کنم ساز کردن آن زهره جبینان را، [و] چون شرح دهم
رقص کردن آن پریزادان را، [و] چون تقریر کنم خوانند گیهای حزن ایشان را، و
چون بگویم ساقی گریهای آن سیمین بدنان را، و به چه عبارت تقریر کنم پاک و بی مو
و محلق بودن اندام ایشان را!

بیت^۲

مطرب از قول عاشقان برگو غزلی خوش، ترانه‌ای ترکو
سخن عاشقان بخواهی گفت^۳ به عبارات همچو شکرگو
دف به صوت تو پای می‌کوبد این حدیث را بازم از سرگو
[تو حدیثی^۴ ز راه صوفی پرس نکته‌ای از ره قلندر گو]
ما و دردی کشان بی‌سروپا زاهدان از کجا و ما ز کجا^۵
و رسن بازی در خطای کار دختران باکره^۶ صاحب جمال است، و خوش طبعی^۷
خطایان از اینجا فهم می‌شود.

[فصل]

وعورات امرا و خلق شهر را کس روی و موی وقد نبیند. از برای آنکه در
غایت عفت و ستراند^۸ و جمله سرخ و سفید و نر کس چشم و سیاه چشم^۹، سر و قد سیمین
بر و شوخ و شنگ و شیرین لبان حاضر جواب.

بیت^{۱۰}

دلبری شوخ و شنگ می‌باید با دو لب همچو قندمی باید

- ۱- س ۱۰۶: «ساز کردن» ندارد ۲- س ۹۱۰: ندارد ۳- س ۶۰۹: سخنی به عاشقان
بخواهی گفت ۴- س ۶۰۹: حدیث ۵- س ۶۰۹: مصراعهایش و پیش است
۶- س ۱۰۶: پاکیزه ۷- س ۱۰۶: خوش طبع ۸- س ۱۰۶: عقیقه و ستیره اند ۹- س ۱۰۶:
چشم سیاه ۱۰- س ۱۰۶: فرد

و آن غنیمت‌های مستوره چون خواهند که جائی روند به آفتاب محفای بگیرند و آن حمالان در محفه به درحولی بنهند و آن مستوران^۱ چنان در آیند و بر آیند که قد^۲ ایشان را کس نبیند. و از آن محفه‌ها در شهرهای خطای در کوچه و بازار خیل خیل^۳ می گردانند با اطلسهای ملون بر آراسته. در یفا که آن رسم در شهرهای اسلام بایستی!

[و] مرد و زن در آن ملك همه سفید پوست و سیاه چشم بودند و زرد و کبود چشم در آن دیار ندیدیم^۴.

فصل^۵

و اثر جن در آن دیار به طریق تسخیر می باشد. مثل آنکه عورتی در آب برهنه در آمده بود و چون^۶ از آب سر بر آورده دید که جامه‌هایش در جای^۷ نیست و در جای دیگر دوید که جامه‌ها بگیرد. او صورتی دید در پیش جامه‌ها و آن صورت^۸ با زن درسخن درآمد و گفت من دیوام^۹ و بر تو عاشقم^{۱۰}. اگر ترك شوهر خود می کنی من جامه‌های توبه تو بدهم. [و مال بدهم]. عورت از ترس^{۱۱} جان با آن دیو عهد بست و آن دیو همراه عورت به خانه عورت آمد و عورت^{۱۲} قصه با شوهر بگفت و شوهرش^{۱۳} بت رسید و ترك عورت کرد و آن عورت در خانه بالغ جای و منزلی داشت [و] آمد و رفت خلق بسیار بود و آن دیو با مردم از مغیبات خبر می داد. مثل هشت هشت آوازی می آمد [و کس فهم نمی کرد]. آن عورت با مردم ترجمه می کرد. و از برای باشش آن دیو، تخته^{۱۴} بندبها کرده بودند. جای آن دیو بوده و از پیش او پرده‌ها آویخته بودند و از عقب پرده‌ها با خلق سخن می کرد چنانچه مذکور شد.^{۱۵}

و آن زن در اندك زمان فقره بیحد جمع ساخت. مردمان با آن زن^{۱۶}

- ۱- س:ها؛ ستیران ۲- س:ها؛ ندارد ۳- ق:خیلی ۴- ق: ندیدم ۵- س:ها؛ حکایت ۶- س:ها؛ «بود و چون» ندارد ۷- س:ها؛ جامه وی جایش ۸- س:ها؛ «و آن صورت» ندارد ۹- ق: دیوانه‌ام ۱۰- س:ها؛ و بر تو عاشق شده‌ام ۱۱- س:ها؛ ندارد ۱۲- س:ها؛ «و آن دیو همراه» تا اینجا ندارد ۱۳- س:ها؛ شوهر آن زن ۱۴- س:ها؛ تخت ۱۵- س:ها؛ از «بودند و از عقب» تا اینجا ندارد ۱۶- س:ها؛ با او

گفتند وای بر آن زمان که او از تو درخشم شود. عاقبت زرها از تو ببرد. باری
 [اسباب و] ملك بخر. [و] آن زن ملك و اسباب بسیار خرید.
 روزی که آن دیو از آن زن^۱ خشم گرفت همه چیز آن عورت را برده
 بود و خانه‌ها و حوله‌ها را، جمله درو دیوار آن را، خراب ساخته بود^۲ و باغها و
 بوستانها^۳ را درختها بر کند [و] زمینهای آن املاك را چنان سنگ بارانیده^۴ و
 سنگلاخ کرده بوده که هیچ قابل تیمار و زراعت نبود.
 و اثر جن در آن دیار این چنین بود. غیر ازین نوع مصروع^۵ نبود.



۱- س‌ها: «زن» ندارد ۲- س‌ها: خراب ایترا کرده ۳- س‌ها: باغستانه
 ۴- س‌ها: سنگ باران کرده ۵- کذا در هر سه نسخه، شاید «مسموع» بوده.

باب دوازدهم

در بیان هنرهای عجیب و ریگ ریزان^۱

از جوین صورتی ریخته بودند^۲ بر مثال میلی، درون او مجوف و دیگر صد دانه زمر کب در یک هاون^۳ می کوبند. صدر گک غازه به یکبار شود. آن را غازه زرین گویند و هیچ برهم نچسبد.^۴ و آن هنر خاصه خطای بود و در ماسوای آن ملک^۵ کس نشان ندهد و لطافت آن سرخی به مرتبه ای است که مقدار پر ذباب^۶ یک کف دست را سرخ زراندود کند.

[بعده] و دیگر به سنگ آسیا^۷ قماش پردازند که زبان قلم از [شرح] آن قاصر است.

فصل

[بعده] از جمله علاجهای غریب آنکه سینه یکی را شکافتند^۸ و سختی دل او را بیرون کشیدند^۹ و بشکافت و زرد آب آن را در کاسه ای کرد^{۱۰} و زخم او را دوخت و باز به جایش نهاد و زخم سینه او را دوخته.^{۱۱}

و دیگر همراهی داشتیم که سالها به درد دل^{۱۲} مبتلا بود. چون به خطای در

۱- سها: «وریگ ریزان» ندارد ۲- سها: ریخته اند ۳- ق: او ان ۴- س: ۶۱۰: نچسند
۵- سها: آنجا ۶- نسخه ها: زباب ۷- سها: آسیاب ۸- سها: شکافتن
۹- سها: کشیدن ۱۰- سها: گرفت ۱۱- سها: بدوخت ۱۲- سها: دل درد

آمدیم پیش حکیم بردند. سینه^۱ او را شکافته^۲، دل و^۳ شش او را گوشه اش برون آورده و مقدار درهمی^۴ بیرون آورده را بیرید و به صحرا انداخت^۵ و به جای زخم^۶ داغ کرد و به جایش نهاد و زخم سینه او را بدوخت و او نیز از آن الم خلاص یافت^۷، و از آن نوع [عجایب] بسیار است.^۸

اعتقاد فقیر آنکه اگر قرئی کسی در ملک چین بگردد همه روز عجایب دگر گونه ببیند که ندیده است.^۹

مثنوی^۸

به حکمت چو جاماس خواهی شدن	مدتی در طاس کی خواهی شدن
عاقبت عقرب مراو را نیش زد	او ندید از پس ولی از پیش زد
هم حکیمان جهان حیران شدند	اندر آن دریای بی پایان شدند

[فصل]

و طوپ^۱ بازی ظاهر^۲ کار خراباتیان است. آبدان گاو را طوپ ساخته اند و جماعتی خوبان و پری پیکران خراباتی دور^۳ ایستاده و طوپ در میان به سرپا می زنند، چنان نازک و با اصول که نمی گذارند که در میان به زمین افتد و دست را درودخل ندهند و به سرپا زدن در هوا^۴ در دورنگاه می دارند و نمی گذارند که از دایره بیرون رود. و صورت بازیهای غریب بر مثال شیر و ببر و پلنگ صورتها را بر روی بسته هر زمان دهنها و^۵ کنند و پنجه ها بکشانید، و بازیهای غریب و اصولهای عجیب^۶ نمایند و آن گروه فرو روند و باز به صورتها، نوع نوع بر آیند و [دم و]

۱- سها: شکافتند ۲- سها: «دل و» ندارد ۳- سها: درمی ۴- سها: «وبه صحرا انداخت» تا اینجا را ندارد ۵- سها: شد ۶- سها: بود ۷- سها: از اول عبارت تا اینجا را ندارد ۸- ق: بیت ۹- سها: درهمه موارد «توب» ۱۰- سها: «ظاهر آ» ندارد ۱۱- سها: جماعتی دختران خرابات ۱۲- سها: «در هوا» ندارد ۱۳- سها: باز ۱۴- سها: «غریب و عجیب» ندارد

چهار دست و پای پنجه‌دار و روی و پوز بر مثال ددان تعبیه کرده حملهای غریب به دست و پای اصول نمودن عجیب، و غرابت آنها موقوف است به نظر.

فصل

در بیان آنکه علم نجوم پیش ایشان بغایت معتبرست

بهمر تبه‌ای که چهار تن از کاملان^۱ ایشان سالها در طبقه^۲ اول سرای خاقانی^۳ محبوس‌اند و هر يك در باغ و بوستان جداگانه در محلی که چله زمستان تحویل کند و آفتاب^۴ و اگرد از آن چهار کس چهار تقویم به در آرند و در آن اقوال که اکثر موافق بود آن را قبول کنند و از آن چهار تقویم يك تقویم استخراج کنند [بهمر خاقان] و پیش پادشاه برند.^۵

و خاقان همه را بداند و^۶ امر کند که از این تقویم بنویسند و اهل تقویم ده تو ده تو کاغذ بر روی هم بنهند و بنویسند. [از آن است که اوراق آن تقویمها از يك رو خوانده می‌شود و يك روی او خالی است. چون ده کس بنویسند صد شود و صد بنویسند] هزار شود. از برای [آنکه] کاغذ پسندیده^۷ خطا^۸ حریرست. چون بر یکی بنویسند به هر ده درست بگذرد و ده صد شود و چون صد کس بنویسد هزار شود و چون ده هزار کس بنویسند صد هزار شود^۹ [و] در يك هفته خزینه را پر تقویم کرده باشند، و ارا به ارا به به حکم خاقان^{۱۰} به شهرها قسمت کنند و به اهل علم و اهل قلم قسمت کنند^{۱۱}، به حدی که^{۱۲} هر کس که ده کس را حکومت کند یکی^{۱۳} بدهند.

و از جمله بخششهای سالیانه خاقان چین سالی یکبار تقویم است^{۱۴} و چندین هزار تقویم به چندین هزار کس بدهند و احکام تقویم در تمامی^{۱۵} خطای منتشر شود. و ساعات را به عبیر نگاه دارند. يك عبیر سوختن يك ساعت بود، مثل هذا.

۱- س‌ها: کملاي ۲- س ۶۰۹: ندارد ۳- س‌ها: باز ۴- س‌ها: پیش
خاقان در آرند ۵- س‌ها: «همه را بداند و» ندارد ۶- س‌ها: «پسندیده خطا» ندارد
۷- س‌ها: چون بر يك نویسد ده شود و ده صد شود ۸- س‌ها: و او را به ارا به
۹- س‌ها: بدهند ۱۰- س‌ها: «به حدی که» ندارد ۱۱- س‌ها: ندارد
۱۲- س‌ها: از «واز جمله» تا اینجا را ندارد ۱۳- س‌ها: تمام.

و طوافان^۱ نعره و فریاد نکنند^۲ و از برای هر متاعی نوعی چیزی نوازند و مناسب اوعلامت بنهند و آن موضوع است به قانون و کس را زهره ترك و تغییر نبود. و در بیان معانی غریب شعر گفتن ایشان.^۳

بیت^۴

سالها در خون دیده پروریدم دیده را تا ز بهر دیدن رویت به کار آید مرا

[و درین معنی نیز گفته اند:^۵

فرد^۶

به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به گر نکوئی صواب
چو انسان نداند بجز خورد و خواب کدامش فضیلت بود بر دواب

و درین معنی چیستان گفته اند.^۷

بیت^۸

چیست آن خانه ای که هست دو در^۹ کاندرو مار ازدها پیکر
همچو عیسی بود به يك نفسی مرده را^{۱۰} زنده می کند به نظر

۱- سها: توافان ۲- ق: کنند ۳- سها: از «مناسب او علامت بنهند» تا اینجا را ندارد. فقط در انتهای عبارت آمده است «بیان شعر گفتن ایشان». ۴- سها: فرد
۵- فقط در نسخه ۶۱۰ آمده ۶- سها: شعر ۷- سها: عبارت را ندارد
۸- سها: قطعه ۹- سها: بود به دو در ۱۰- سها: مرده ای.

باب سیزدهم

[در بیان] مقنن خطای که بود^۱
و سبب آن چنان ضبط کردن خطای چه بود و
چند سال زنی پادشاهی کردن

فصل

ضابط و^۲ مقنن خطای شخصی بوده به نام بوجین گزین^۳. [و] پادشاه آن زمان
عاجز آمد از ضبط خطای.

و در آن زمان بوجین گزین حکیمی بوده در علم سیاق بر کمال آمده و باخان
خطای گفته اگر اجازت باشد ضبط خطای بکنم و مضبوط سازم. خاتون^۴ بدو
تفویض کرده و او قانون نهاده و ضبط کرد.

و سبب آن چنان [ضبط، آن] بود که در آن زمان پادشاه خطای زنی بوده به نام
لوزی خاتون. اثر دیوانگام او ویسل امرای او و لشکر او همه از سنک تراشیده، و
صورت آن عورت مقدار شصت گز هست که بر کوهی نقش کرده اند و دیوی بوده به
صورت خری می آمده و با او مجامعت می کرده و صورت آن خر را نیز در آن دیوانگام

۱- س.ها: «که بود» ندارد ۲- س.ها: «ضابط و» ندارد ۳- س.ها: بوجین گزین،
ق: فوجین گزین (در همه موارد) ۴- س.ها: «ومضبوط سازم. خاتون» ندارد

او از سنگ تراشیده‌اند، و ازو يك پسرى زائیده به صورت آدم و پای او بر مثال پای خر و گوش او [نیز] بر مثال گوش خر. [و] چون از مادر زائید هر دو مشت او گره بود و چون وا کرده‌اند^۱ در يك دست او چوب پاره‌ای بود و در دست دیگرش^۲ کاغذ پاره‌ای. نوشته این بود که: کشتن و راندن و زدن. حکما معنی آن چنان کردند^۳ که ضبط خطای با این سه چیزست یعنی به کشتن و راندن و زدن. بوجین گزین با این سه چیز ملك خطای را ضبط کرد و قانون نهاد.^۴

حکایت

بوجین گزین خود [با] شاگردان خود بر عرابه‌ها^۵ سوار شده گرد مملکت می‌گشت و قانون می‌نهاد و ضبط می‌کرد، و بر راهی گذشتند^۶ که کود کان خانه‌ها ساخته بودند از گل. گفت ای کود کان خانه خود [را] دور کنیدا عرابه‌ها^۵ بگذرد. [یکی از] کود کان گفت چه^۷ خوش مقننی که از خانه عرابه^۸ دور نکند و گوید که خانه از عرابه^۵ دور سازید! و آن چنان حکیمی به يك معقول از کود کی ملزم شد. و او تا زنده بود خطای مضبوط بود و چون او بمرد باز نامضبوط شد و آخر عاجز آمدند و گفتند [که او به چه چیز ضبط می‌کرد. یکی گفت او دفتری داشت با آن ضبط می‌کرد. پرسیدند که آن دفتر او کجاست؟ گفتند کسی نمی‌داند. گفتند] پسر او کجاست؟ در زمان پسر او [را] حاضر ساختند. از او پرسیدند [که دفتر کجاست؟] [نگفت، و] چون صد چوب زدند اقرار کرد و گفت در گور با او نهادیم. گفتند که گور او وا^۹ کن و دفتر [بیرون آر، و چون گور او باز کرد دفتر بیرون آورد، و چون دفتر] را کشادند در اول دفتر نوشته بود که هر که این^{۱۰} خواهد که ملك خطای مضبوط شود هر چه در این دفتر است با آن عمل کند. اول آن کس که این

۱- س‌ها: باز کردند ۲- س‌ها: و در یکی ۳- س‌ها: حکما تعبیر کردن

۴- س‌ها: «و قانون نهاد» ندارد ۵- س‌ها: ارابه ۶- س‌ها: گذشتن

۷- ق: گفتند ۸- س‌ها: ارابه از خانه ۹- س‌ها: باز ۱۰- س‌ها: ندارد.

دفتر را از گور بیرون آورد باید او را^۲ کشتن، و بیرون کننده پسر بوجین گزین بود.

بالفعل او را کشتند و این اشارت بود بر آن که در امور ملکی اگر چه پسر تو بود نباید روی [او] دیدن و رحم کردن، تا مملکت توانی ضبط کردن^۳.
و بعده، هر چه در آن دفتر گفته بود^۴ با آن عمل کردند، تا ملک^۵ خطای مضبوط شد^۶.

و آنچه درین کتاب^۷ مذکور شده از ضابطه قانون اوست [ذکر کرده شد].

حکایت^۸

چار صد سالش عبادت بیش بود	بلغمی کسومرد عهد خویش بود
جمله در توحید در رفع حجاب	کرده بود او چار صد پاره کتاب
غرقه کرده بود در بای وجود	چار صد روز و شبش در یک سجود
روی خود برداشت از خاک زمین	یک شب از شبها شبی بس سهمگین
شمع گردون را خدای خویش گفت	صد دلیل نفی صانع بیش گفت
سجده کردش هار کلیبی از ^۹ کلاب	روی خویش آورد سوی آفتاب
بلغمی کرد ز ایمان بگذرد	عقل کس از حد امکان بگذرد
فارغ از مدح و ملامت بایدت	عقل در حد سلامت بایدت

۱- سها: ندارد ۲- سها: کرده او را باید ۳- سها: از «بالفعل» تا اینجا را ندارد.
۴- سها: ندارد ۵- سها: «تا ملک» ندارد. ۶- سها: منضبط
۷- سها: دفتر ۸- در نسخه «ق» این حکایت منظوم در فصل هجدهم نقل شده است.
چون چهار بیت کسر دارد برای نشان اختلاف در هر دو موضع نقل شد. ۹- سها: من، ق: کلباً از.

باب چهاردهم

در بیان خطاط^۱ خانه‌ها

بلا تشبیه معلم خانه‌های علم سیاق و مدرسهای علوم^۲ ایشان که^۳ در همه ممالک ساخته‌اند از پادشاهی است^۴. دیگر کسی [را] ساختن قانون نیست.

فصل^۵

و هر کس که آنجاها کسب کمال می‌کند^۶ از امرای اهل قلم خطای اوست و تحصیل علم^۷ قانون [ایشان کرده‌اند] و ضابط [قانون بل که] ممالک ضابط خطای ایشان‌اند.

و شب روز پیش همه اهل خطای^۸ مقسوم است، به تخصیص از برای پادشاه که^۹ ساعتی از آن قسمت نتواند تجاوز کردن^{۱۰}. و قانون در دو قسمت شب و روز به مرتبه [ای] است که اگر پادشاه در خواب از قسمت تجاوز می‌خواهد بکند نگذارند و بیدار کنند از برای خط [و کاغذ] نشان کردن، و اگر نه‌امور ملکی تعطیل می‌شود. حقا که خاقان چین و امرای خطای به سر قلم ضبط درامور ملکی [بجد تمام] اقدام^{۱۱} و اهتمام غریبی^{۱۲} می‌نمایند. از بیان آن معنی زبان قلم قاصر است^{۱۳}.

۱- س ۶۰۹: خطاط
۲- ق: علم
۳- س‌ها: ندارد
۴- س‌ها: می‌کنند
۵- س‌ها: خطائیان
۶- س‌ها: و
۷- س‌ها: تجاوز کردن رسم نیست
۸- س‌ها: ندارد
۹- س‌ها: بجد تمام اهتمام غریب
۱۰- س‌ها: ندارد

باب پانزدهم

در بیان مردمانی که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند و می‌آیند

اول مردمانی که از راه خشکی می‌آیند. از ممالك اسلام مطلقاً به نام ایلچی باید در آمدن پیش خطائیان، از کوی [یا] شهری معظم از سوباشی یا پادشاهی معظم، خواجه و غلام همه برابرند. زیرا که [ما] سوای مملکت خود شهری و علوفه^۱ خوری در عالم ندانند.

و [تحفه] مردم راه خشکی متاعی که ببرند اسب^۲ و الماس و صوف و چو خا^۳ [یعنی سقرلات و بشم و آس] و قاقوم^۴ و مرجان و شیر و یوز و سیاه گوش. این جمله باب آن دیار است.

و اسبان بارگیر را جمله قبول کنند و به لشکر [یان] آن سرحد بدهند. و اسبان خوب را همراه صاحب پیش پادشاه بفرستند، و هر اسب را دوازده کس خدمتکار [از] منزل تا [تا منزل]، صد منزل^۵ بدهند.

و از آن دوازده کس^۵: شش [او] فانوسهای رنگارنگ در سرچوبهای رنگین منقش آویخته از پیش و پس و چپ و راست آن اسب می‌روند^۶، و شش دیگر: سه کس^۵ او خدمتکار جانب^۵ افسار^۷ و سراو، و سه کس او خدمتکار جانب^۵ دم او.

۱- سها: علفه ۲- سها: خشکی اسب ببرند ۳- سها: شوف و جوقا

۴- (= قاقم)، سها: ندارد ۵- سها: ندارد ۶- سها: راست اسب می‌برند

۷- سها: اوسار.

وشیر را ده برابر اسب تجمل است و علوفه، و یوز و سیاه گوش را نصف شیر حرمت و علفه است، و صد منزل همه ازین قبیل^۱ است.

و بخشش^۲ که از برای شیر بدهند سی صندوق مال بدهند^۳ و در هر صندوق هزار پرگاله قماش بود از اطلس و کمخا و پای برگ و رکیب و آهن جامه زین و چناق خطای^۴ و مقراض و کارد و حتی که^۵ سوزن، یعنی از هر جنسی يك پرگاله از جمله هزار پرگاله^۶ در هر صندوقی. بر شیر سی صندوق و بر یوز و سیاه گوش پانزده و بر اسب عشر شیر، [و] از آن آدمیان هر کس راهشت جامه و از اطلس با آستر قماش با آغوش بدهند^۷ و سه جامه اطلس^۸ رنگارنگ بر روی هم پوشانند^۹ و هر جامه [او] دو کس را جامه شود [و] نائی کرباس که پهنای کرباس يك قلاج^{۱۰} بود و موزه و غیره. این جمله بخشش [که مذکور شد] مساوی بهای پیشکشهاست، و این جمله بخشش و [انعام خاقان چین از برای هر يك مسلمان که الله تعالی او را الان فی هذا الزمان ایمان عطا کرده] [و در دین] به اسلام در آمده، اگر چه آبای او چندین هزار سال است که در طریق کفر سلطنت کرده اند.

زیرا که خطائیان اولاد قابیل^{۱۱} اند، و این پسر کین طای خان که این زمان مسلمان شده است^{۱۲} حضرت سید انبیاء را در خواب دیده، دل او را بیرون آورده و شسته و برو ایمان تلقین کرده و او مسلمان شده و چون بیدار شده در دیوار حجره [دیده] که کلمه شهادت نوشته شده به خط سبز، و چون آن واقعه را بدید کلمه شهادت را تازه کرد و همه اهل سرای را اعلام کرد و بسیاری از خواص و عوام اهل سرای به تبعیت او مسلمان شدند و خط [نوشت یعنی کاغذ^{۱۳}] و بیرون سرای فرستاد و امرا و عوام خلق را از واقعه خود خبر داد که چه می گوئید؟^{۱۴} بعد از چندین هزار سال در ظلمات کفار مشرق بر دل من نور ایمان تافت و این سعادت

۱- س ۶۱۰: قبيله ۲- س ۶۱۰: بخشيك، س ۶۰۹: بخشش ۳- س ها: ندارد

۴- س ها: «چناق خطای» ندارد ۵- س ها: «حتی که» ندارد ۵- س ها: ندارد

۶- س ها: «با آغوش بدهند» ندارد ۷- س ها: که ۸- س ۶۱۰: قولا ج

۹- نسخه ها: قابل ۱۰- س ۶۱۰: کاغت ۱۱- س ۶۰۹: گویند

درجد و آباء و نسل و اولاد فغفور چین نصیب من شد، و اگر دانش شما را کمالی و اصلی هست باید که به اسلام بیایید.

و چون امرا و خلق آن [خط] بخواندند و آن سخن بشنیدند جمله متحیر بماندند و در جواب نوشتند که از پدران تو هیچ کس مسلمان نشده و قانون نبوده که پادشاه خطای مسلمان بود.

و چون آن خط امرا را خاقان چین بخواند گفت معلوم شد که شما قانون نمی دانسته اید! دلیل آنکه پدران ما قانون بر ظاهر نهاده اند، و بر باطن شما هیچ قانون نیست و شما نیز بر باطن من چه کار دارید [و مسلمانی امری است معنوی]. و چون امرا و خلق [عوام] آن سخن بشنیدند از آن سخن ملزم شدند و بترسیدند. زیرا که امرا را نادانستن قانون در یک مسئله گناه عظیم است و از آن سبب بسیاری از امرا و عوام و خواص در اسلام آمدند. زیرا که کفار مشرق را چه شهری و چه صحرا بی - میل تمام است به اسلام.

و چون خاقان چین به اسلام آمد آن خلق چین را ضروری به اسلام می باید آمدن^۱، زیرا که همه آن خلق پادشاه پرستند. هر چه او^۲ بگوید قبول کنند، و چون آن نور از جانب مشرق قوت گیرد کفار مشرق در اسلام خواهند درآمد^۳ بلا نزاع، زیرا که ایشان را خصومت دینی نیست.

و چون^۴ افضل الغزاة العالم و مفخر السلاطین روی زمین، ظل الله فی الارض ممدوح النبی فی الاجداد^۵ سلطان روم چراغ در شب افروز او دلیل هدایت [ظلمات] کفار مغرب شود و به نور معرفت [ایمان سپاه] جهانگیر او نور مغربی را به نور مشرقی پیوندند و ظلمات کفر از روی زمین برداشته شود و معنی «اذا جاء نصر الله والفتح» آن زمان تمام^۶ به ظهور آید بحرمة النبی و آله و انعام او رسید و گذشت و چشم امید بر انعام تست، اللهم ارزقنا.

۱- س ۶۰۹: آمدن ۲- س ها: آمد ۳- س ها: ندارد ۴- س ها: خواهند آمدن ۵- س ها: «ممدوح النبی فی الاجداد» ندارد ۶- س ها: بتمامه

بیت^۱

ای سخی طبعی که همچون آفتاب حال مسکینان به پیش‌ت روشن است
و آن همه که مذکور شد ما سوای ایشان مذکور است یعنی ما سوای...^۲
پیشکش‌هاست.^۳

۱- س‌ها: شعر ۲- يك كلمه از نسخه «ق» خوانده نمی‌شود و در عکس سیاه شده
است ۳- س‌ها: از «و آن همه» تا اینجا را ندارد

باب شانزدهم

در بیان قلماق

هر سال بیست هزار کس از انواع قلماق گروه کرده می درآیند و بخشش می گیرند و می روند، و پیشکش ایشان یکان بیر [و] اسب^۱، و متاعی که از قلماق حاصل شود سمور باشد.^۲

و تنکار^۳ در صحرای ایشان بود به مثال مروارید. در آن خاک می روید به شکل نخود زرد و بی آب و کم بها.^۴

دو شهر است در صحرای قلماق یکی را قره قوروم گویند و [یکی را] قونارای و آن هردو شهر از آن بازرگانان است. و گویند ظلمات بر جانب شمالی آن شهرها است.^۵

فصل

در بیان تبت و سگان تبت^۶

و این تبت قبیله اند بی حد^۷ در کوههای خطای می بوند^۸ [و تبت گروهی است از کفار صحرائی].

پادشاهان خطای از زمان پیش^۹ آن کوهها را با ایشان داده اند. جهت دادن

۱- س ۵۹: بیر است س ۱۰۶: بیر اسب ۲- سها: بود ۳- سها: تنه کار

۴- سها: از «به مثال مروارید» تا اینجا را ندارد ۵- سها: یکی را قراقریم

گویند و گویند ظلمات بر جانب شمالی آن شهرست [و] یکی قونارای ۶- سها: او

۷- سها: مردم تبت ۸- سها: باشند ۹- سها: سابق

کوههای خطای با تبت^۱ آن بوده که یکی از پادشاهان خطای را دشمنی با عسکر [ی] قوی روی نمود. چون از هر [دو] جانب صف بر کشیدند و مقابل شدند سگی بر مثال هر بر در میان آمد و پیش پادشاه خطای رسید و به زبان آمد و گفت اگر [تو] دختر خود را به من دهی من سر پادشاه آن لشکر را از برای تو بیارم. خاقان با آن سگ عهد کرد که بدهم.

و گویند^۲ کوشهای آن سگ بر مثال سپری بود، و آن سگ گویند چند خیزی زد و به صف دشمن رسید و خیزی زد و سر پادشاه آن لشکر را از تنه بر کند و پیش پادشاه [خطای] آورد و انداخت، و خاقان چین بر عهد خود وفا کرد و آن دختر را به آن سگ^۳ داد و آن سگ آن دختر را همراه خود برد با کوهها.

و آن دختر را از آن سگ فرزندان شد. و چون آن سگ بمرد و آن دختر خاقان با فرزندان [خود] خط [کاغذ]^۴ داد که پیش خان خطای برده این نوشته بود^۵ که قضیه چنین و چنین بود [و چنین شد] و این جماعت فرزندان من اند. پدر چه فرمائی؟^۶ چون آن جماعت خط با^۷ خاقان دادند و خاقان را احوال معلوم گشت^۸ و بخششها داد و آن کوههای خطای به ایشان داد^۹ و گفت شما.... مائید... سال بیا ئید و بخشش خود بگیری د.

و این زمان نیز به همان قانون هر ساله می آیند و از انواع قماشها می دهند. الحق از همه طایفه قماش بهتر به ایشان می دهند و چندین هزار خانه وار تبت را هر ساله قماش و غله سالیانه می دهند. و در کوههای هر مملکت خطای که هستند قانون چنان است که خزینه های آن مملکت از نقره و قماش و غله سالیانه به همه تبت می دهند.

و تبت مردمانی اند^{۱۱} از نسل آن سگ و از دختر خا [ق] خطای و از آن جنس

- | | | | |
|------------------------------|--|---------------------------------|-------------|
| ۱- سها: «با تبت» ندارد | ۲- سها: ندارد | ۳- سها: با او | ۴- سها: ۶۱۰ |
| کاغذ | ۵- سها: پیش خاقان فرستاد و گفت معلوم پدر باشد که | ۶- سها: | |
| فرماید | ۷- سها: به | ۸- سها: و خاقان احوال معلوم کرد | ۹- سها: از |
| اینجا تا شش سطر بعد را ندارد | ۱۰- ق: در هر مورد يك کلمه خوانده نمی شود | | |
| ۱۱- سها: مردمان اند | | | |

سكانند كه در كوههاي خطاي صحرائي و خانگي هستند. تبتيان از آن سگك و از آن سكان پيشكش مي آرند براي پادشاه خطاي.
و در درگاه عالي سلطان روم از آن سكان هستند كه آن^۲ را سكان^۳ ساساني كويند در روم، ولي اصلاً سگك تبت كويند.
و آهوي مشك را آن سكان شكار كنند و پيشكش تبتيان^۵ آن سكان اند، و طلای جبلی به خان خطای.^۶

فصل

در بيان گروهی از هندیان^۷

پيشكش ايشان پيل^۸ بود و به صورت به عورتان مانند [بودند] و ما را نكذاشتند^۹ كه آنها^{۱۰} را بدانيم كه زن يا مردند، از براي آنكه نگهبانان^{۱۱} هستند. نكذارند اختلاط كردن.^{۱۲}

۱- سها: «صحرائي و خانگي» ندارد
 ۲- سها: تبتان.
 ۳- سها: او
 ۴- سها: ندارد
 ۵- سها: تبتان
 ۶- سها: «به خان
 خطاي» ندارد
 ۷- سها: «گروهي از» ندارد
 ۸- سها: فيل
 ۹- سها:
 نكذاشتن
 ۱۰- سها: آن
 ۱۱- سها: نگاه بانان
 ۱۲- سها: «اختلاط كردن»
 ندارد.

باب هفدهم

در بیان زراعت ملك خطای

صد روز در درون ملك^۱ خطای رفتیم. متصل^۲ زراعت بود. کوه و صحرا و ریگستان و کوههای سنگ خاره را با عرابه خاک آورده بودند و ریخته^۳ و زراعت کرده، به مرتبهای که در آن شهر^۴ چاروا به صحرا به چرا رها نکنند، دائماً در خانه نگاه می دارند^۵، و غلبه کی خلق و معموری مملکت از زراعت می توان دانست، و شهریت را از چاروا رها نکردن به صحرا^۶.

و دو سه ماهه راه رفتیم^۷ در سایه درختان متصله، و دو رویه^۸ در راه نشانیده بودند به حکم پادشاه، و تمام ممالك خطای ازین قبیل است^۹.
و همه زراعت خطای با آب باران است. اگر باران نبارد قیمتی و فحطی شود. حکم از پادشاهی بر آید که علاج قیمتی بکنید. امر^{۱۰} بکنند که^{۱۱} هر کس زیاده از يك ماهه توشه داشته باشد بفروشد^{۱۲}، و جمله مردم گندم و برنج و آرد زیاده خود را به در آرند و بفروشند. اگر پنهان کنند به قتل بروند. از برای آنکه هر چه خریده اند همه در دفتر است.

۱- سها: ندارد ۲- سها: متصله ۳- سها: ریگستان و سنگستان را خاک با
ارابه در آورده اند ۴- سها: دیار ۵- سها: دارند ۶- سها: از «و غلبه گی»
در سطر قبل تا اینجا را ندارد ۷- سها: «رفتیم» بعد از «متصله» ۸- سها:
طرفه ۹- سها: «به حکم» تا اینجا را ندارد ۱۰- سها: حکم ۱۱- سها:
ندارد ۱۲- سها: بفروشند.

و اگر قیمتی به آن دفع نشود^۱ به ده روزه حکم بکنند. اگر دفع نشود خلق فقرا را از انبارهای^۲ پادشاهی توشه بدهند و بگویند بروید به جایها و شهرهای^۳ سیری، و اگر دفع نشد و قحطی شد، نعوذ بالله، حکم بر ممالك بفرستند که هر کس که صد مد^۴ گندم بیاورد و بفروشد از برای خود^۵ او را [منصب] سرداری ده کس بدهیم و اگر دوست مد^۶ گندم بیاورد سرداری^۷ بیست کس بدهیم^۸ و اگر خواهد، و اگر نه سردار ده کس باشد و بر يك پشت او میراث باشد، و اگر سیصد مد بیاورد و بفروشد سه پشت از قبل او میری بکنند، و اگر چهارصد مد^۹ بیاورد چهار پشت میراث و با مراتب او بیفزایند^{۱۰}، مثل هذا چندان غله بیاورند در آن^{۱۱} مملکت که سیر شوند. گویند دیگر میارید^{۱۲} که بس شد.

^{۱۱} و امثال خانباغ و بعضی شهرهای معظم را از ترس قحطی و قیمتی حکم است که زیاده از ده روز معاش نگیرند و اگر بگیرند سیاست بکنند. و مطلقاً چندین هزار لشکر را در تمام ممالك خطای نقره و گندم و برنج و پوشش و آب و جو و کاه و هیزم و روغن و نمک، این همه ماه به ماه از پادشاهی می دهند. هیچ احتیاج به بازار ندارند، و چندین هزار انواع خلق که از اطراف و جوانب عالم آمده اند مثل هذا می دهند.

و آن چنان مملکت مضبوط در ماسوای خطای ندیدم و کس نشان نداده، و دزد و حرامی کس کشتن و حرامیگری کس نشان نداده و کس نداند. از برای آنکه هیچ کس بی نشان و بی علامت در شهر و صحرا نتواند راه رفتن. و تمام ممالك را به طریق عقل به سر قلم ضبط کرده اند.

فصل^{۱۲}

آتش شهر سوختن را به سه چیز علاج کرده اند [از برای محافظت او].

- ۱- سها: و اگر به آن نوع قیمتی دفع نشود ۲- سها: انبار ۳- ق: شهرهاری، سها: ندارد نمی شود ۴- سها: مت، ق: مط ۵- سها: «و بفروشد از برای خود» ندارد ۶- سها: سردار ۷- سها: بعد ۸- سها: از «و اگر خواهد» در سطر پنجم تا اینجا افتاده است. ۹- سها: در آرند بر آن ۱۰- ق: دیگر نیارید ۱۱- سها: از اینجا تا اول فصل در این صفحه افتاده است. ۱۲- س ۱۰۶: ندارد، س ۶۰۹: بعده.

یکی آنکه پاسبان آتش بر کار کرده اند بغایت مضبوط، و شب و روز جرس می گردانند و چوبك می زنند و حاضر باش می گویند.^۲

دوم حکم است که در [هر] خانه ای هر يك^۳ شب و روز يك^۴ «فوجی» آب حاضر داشته باشند.^۵ وای بر آن کس که آب حاضر نداشته باشد. نعوذ بالله^۶، چون آتش در گیرد همه کس جهد کند^۷ فوجی آب رسانیدن و آتش نشانیدن را. و اگر نتوانند آتش را کشتن، بازار و محله چنان به ترتیب ساخته اند که [به] يك طرف بازار و محله سوزد، نتواند که به جانب دیگر گذشتن. امکان ندارد.^۸ و از برای آنکه^۹ هر بازار و محله جدا به جداست از ترس آتش.

فصل^۸

عجایب آسیاب^۹ [و هیزم]

آنك [در خان بالغ هیزم سنگ است. و در^{۱۰} تمام خطای آسیا را] سنگ زیر او^{۱۱} می گردد^{۱۲} و آورده را با آب می یزد و آرد بیخته را جدا و سبوس را جدا بگیرند. و اگر کسی چنان سازد که سنگ بالا بگردد او را بکشند، از برای آنکه^{۱۳} تغییر قواعد و قانون ایشان^{۱۴} امکان ندارد. مثل آسیا تمام قواعد و قانون ایشان عکس قواعد و قانون ممالك عالم است^{۱۵}.

عجایب هیزم^{۱۴}

آنکه در خان بالغ کوهی است سیاه، و هیزم خان بالغ سنگ آن کوه است. ولی

- ۱- سها: «بغایت مضبوط و» ندارد ۲- سها: «و حاضر باش می گویند» ندارد
 ۳- سها: ندارد ۴- سها: ۶۰۹ بوند ۵- سها: کنند ۶- زائد بنظر می آید
 ۷- سها: زیرا که ۸- سها: بعده ۹- سها: آسیا و هیزم ۱۰- ق: +
 آنك در خان بالغ هیزم است (زائد می نماید) ۱۱- سها: ندارد ۱۲- سها: از
 اینجا تا آخر عبارت ندارد ۱۳- سها: این سطر را ندارد ۱۴- سها: این بند را ندارد.

از برای پادشاهی هیزم چوب به کار کنند و مردم ما را، و چندان هزار خلق اطراف
را، و تعلق دار پادشاه را، همه هیزم و غیره - پیش از این مذکور شد.^۱

۱- نسخه های س ۶۰۹ و ۶۱۰ از سه سطر آخر صفحه قبل تا اینجا را ندارد

باب هژدهم^۱

بلا تشبیه در بیان کعبه خطای

چهار هزار سال است که دیری ساخته اند.^۲ می گویند^۴ در زمان شکمون^۵ علیه السلام بوده^۶، و مردمانی که از برای طواف او می روند در راه او انواع^۷ ریاضات غریب و چله های عجیب می بر آرند.

آخرین ریاضت ایشان^۸ آن است که کوهی است در غایت بلندی ریگک انداز^۹ و بر کمر او میخی زده مثل ران آدمی از پولاد، و آن کس که ریاضت او به نهایت^{۱۰} رسیده بود بر میان او رسنی [بر] بندند و فرو گذارند^{۱۱} تا بر آن میخ سوار شود و رسن از کمر بگشاید^{۱۲} و بر آن میخ چسبیده^{۱۳} با صد ترس و لرز [ه] نشسته. اگر پائین نگاه می کند چشم او^{۱۴} سیاه [می] شود، و اگر بالا نگاه می کند مثل هذا^{۱۵}. چهل [روز و] شب اگر در آنجا خواب نرود^{۱۶} و نترسد پرواز کردن آن کس را میسر^{۱۷} شود و از آن میخ پیرد و بر سر کوهی بنشینند و از کوه به کوه پرواز می کند و هر جا

۱- س ۶۱۰: این باب در دنباله باب قبل آمده است و عنوان باب هجدهم مربوط است به «در بیان زر و نقره» که در نسخه «ق» باب نوزدهم است، س ۶۰۹: عنوان «فصل» دارد
۲- سها: ذکر ۳- سها: ساخته ۴- سها: «می گویند» ندارد ۵- ق: شمعون ۶- ۶۱۰: «علیه السلام بوده» ندارد ۷- سها: ندارد ۸- سها: ندارد ۹- سها: «ریگ انداز» ندارد ۱۰- سها: بر کمال ۱۱- سها: بگذارند ۱۲- سها: و رسن باز کند ۱۳- سها: چسبیده ۱۴- سها: چشمش ۱۵- سها: آن ۱۶- س ۶۰۹: خاب ۱۷- سها: مسلم.

می‌خواهد می‌رود، و اگر بر آن میخ نتواند^۱ نشستن و یا به‌خواب رود و بترسد^۲ بیفتد و پاره شود، و آن طایفه اهل پرواز را ورای پوست و استخوان در بدن چیزی نبود و خوردن آنها شربت آبی جوشانیده بادویه^۳ چای - که خاصیت و اعتبار او مذکور شد.^۴

حکایت منظومه^۲

چار صد سالش عبادت بیش بود	بلعمی کو مرد عهد خویش بود
جمله در توحید و در دفع حجاب	کرده بود او چار صد پاره کتاب
غرقه کرده بود دریای وجود	چار صد روز و شبش در بیک سجود
روی خود برداشت از خاک زمین	یک شب از شبها شبی بس سهمگین
شمع گردون را خدای خویش گفت	صد دلیل نفی صانع بیش گفت
سجده کردش هار کلبی من کلاب	روی خویش آورد سوی آفتاب
بلعمی گردد ز ایمان بگذرد	عقل چون از حد امکان بگذرد
فارغ از مدح و ملامت بایدت	عقل در حد سلامت بایدت
از چنان صد عقل دم بریده پیش	گر تو عقلی ساده می‌یابی ز خویش
لیک مقصود تو گرداند تمام	گر چه عقل ساده باشد بی‌نظام
وی عجب، مقصود یابد زودتر	دورتر باشد چنین عقل از خطر

[و دم‌داری] اهل ریاضت ایشان چنان است که نه خوردن و نه گفتن و نه خفتن. همچون چوب شده‌اند و در سه شب و روز یکبار نفس زنند و شربت آب مذکور بخورند و باز حبس نفس بکنند.

و بعضی دیگر چنان ورزش کرده‌اند که از راه نکر نفس زنند مثل آنکه صحن خاکستر در میان پای خود بگیرند و تنبان را مقدار سفت^۵ سوزن بزرگ

۱- س‌ها: نتوانست ۲- س‌ها: خواب برد ۳- س‌ها: «که خاصیت و اعتبار او مذکور شد» ندارد ۴- هشت بیت این منظومه در نسخه‌های «س» در فصل سیزدهم آمده است و آنجا نقل کرده‌ایم. ۵- س ۶۱۰: سوف.

سوراخ کرده و از آن راه معهود^۱ در آن زمان که می خواهد نفس زند^۲، نظار گیان را^۳ اشارت به سوی صحن خاکستر کند. چون نگریسته شود [خاکستر] گرد می شود.

۱- سها: ندارد

۲- سها: بزند

۳- سها: «نظار گیان را» ندارد.

باب نوزدهم^۱

در بیان زر و نقره و پول^۲ و کاغذ به جای پول خرج کردن

چنان است که در شهری که پول را نیک نگیرند حکم از پادشاهی بر آید که به این چنین [مهر کاغذ] مهر کنید و به جای پول بگیرید. که از زهره بود که بگیرد و آن کاغذ مهر کرده را می گیرد و خرج می کند.^۳ چون پاره شود [یا ویران شود] نگیرند.

[چون خلق عاجز آیند راضی، شوند با آنکه پول را] رایج نگیرند و پول روان شود.

و زر و نقره خالص را سکه زنند و آنچه ببرند. مثل قلعی به گزایرند و به درم خرج می کنند. ادنی زر دار ایشان صد هزار سیر و دوست هزار سیر می گویند، و هر سیری ده درم نقره است. صد هزار سیر آنجا مثل صد هزار آقچه اینجا وزن دارد.^۴

و مرد ایشان همه صراف و مبصر، و ده نوع نقره می گیرد.^۵ همه را بداند و بشناسد و [به] مراتب قیمت او بداند.

و زن و مرد و خرد^۶ و بزرگ همه واقف و شهری و شهر نشین، چنانکه در

۱- سها: باب هجدهم ۲- سها: پل (در همه موارد) ۳- سها: می گیرند و
خرج می کنند ۴- سها: ندارد ۵- سها: می گردد ۶- سها: «بداند و»
ندارد ۷- سها: خورد.

تمام خطای يك كوی نبود الا [در حصاری و] همه محله و بازار آراسته.
و آتش بازی عام است. خرد^۱ و بزرگ^۲ همه داروی طوپ^۳ را بسازند و همه
آتشبازی می دانند.^۳

باب بیستم^۱

دربیان قانون نگاه داشتن ایشان

به مرتبه‌ای است که اگر پدر را از پسر، و پسر از پدر و مادر سرموی خلاف قانون ببیند بلا توقف برود و غمز کند و خلعت و بخشش بپا بد و به کشتن بدهد و باک ندارد.

و از خرد^۲ و بزرگ چنان مطیع یکدیگرند که يك کار دوبار فرمودن و يك سخن دوبار گفتن نبود.

دریغ این در مملکتهای اسلام بایستی!

اگر دوبار کاری را فرموده شود و یا گفته شود در قانون در خورد گناه او انتقام می‌کنند و رحم نمی‌کنند از ترس فوت قانون.

باب بیست و یکم^۱

در بیان نگارخانه چینی

و در همه ممالك چین هیچ شهری و محله‌ای و بازاری نبود که درو نگارخانه‌ها
نبود در خورد هر يك، بعضی بغایت معظم^۲، مصور به صورتهای عجیب و منقش به
نقشهای غریب^۳.

[و] در تمام ملك خطای هیچ حولی نبود که درو نگارخانه‌ای در خورد آن
حولی نبود.

و عیب نگارخانه چینی صورت چند درو بودن است، و اگر نی بغایت جایهای
یا صفا و مقامهای فرح بخش^۴ روح افزای جان آساست^۵.

فصل

در خانبالغ سه طوی^۶ بدهند از برای هر طایفه‌ای^۷ که از اطراف و جوانب عالم
به خطای درآمده اند مذکور سه (۴) به نام ایلچی است و اگر نه نگذارند.
چون طوی بدهند از برای هر جماعت جدا جدا سه کرات و در آن طوی

۱- س‌ها: بیستم ۲- س‌ها: نگارخانه‌های معظم نبود ۳- ق: عجیب ۴-
س‌ها: «مقامهای فرح بخش» ندارد ۵- س‌ها: جان فرا ۶- س‌ها: توی (همه
موارد) ۷- س‌ها: ازینجا تا «و در آن طوی» دو خط بعد ندارد.

میوه‌های رنگارنگ و لوت‌های^۱ کونا کون در همه خوانها در چیده.
و از همه سازند[ه]ها و خوانند[ه]ها که خاص سرای خاقان چین‌اند
خیل خیل حاضر شده^۲ و از همه بازیگران که در شهر خانبالغ است گروه گروه
حاضر ایستاده^۳ و هر گروه به جنس خود^۴ صف بر کشیده و در آن اثنا یکی خادم از
درون سرای [ویکی] میرلشکر از بیرون سرای و آن هر دو میرمعظم با تجمل^۵
مذکور با کمرهای یشم^۶ بر میان بسته‌اند^۷ بیایند از برای طوی دادن آن مردم.
چون از تخت روانهای آن دو سردار پنجاه هزار کس فرود آیند و بنشینند
و کمرهای یشم^۸ از میان بکشایند^۹ و کمرهای زر مرصع به انواع جواهر بر میان
بندند و بنشینند و به عیش و طرب مشغول شوند و مهمانان را اشارت به عیش و^{۱۰}
نوش بکنند سازنده‌ها درساز در آیند و خواننده‌ها در ناله بیایند با آوازهای حزین
دردناک. به یکبار فغان بر کشیده و سازها را مناسب آن نغمه‌ها ساز در ساز کرده.
مغنیان خوش الحان هم مناسب هم آواز کرده^{۱۱} [و] بازیگران گروه گروه در
انواع بازیها در آمده^{۱۲} اکثر چنان است از خوشی آن عیش و عشرت [که] عقلها
زایل شده مثال مدهوشان نظار گیان از خود رفته.

بیت

میان مجلس می مطربی مرا باید که از ترانه او روح در سماع آید
و در اثنای آن ساز و صحبت به یکبار نه دانه دختران^{۱۳} نه ساله همه همقد و
همسال^{۱۴} و همزاد، جمله اطلسهای زربفت پوشیده [و سرها برهنه] و کاکلها
پریشان ساخته و زلفها حلقه حلقه انداخته، و آن لعبتان چینی چون درناسته^{۱۵}
و آن گل غنچه‌های نوباوه نورسته نوشکفته به صدناز و شیوه^{۱۶} از آن چاک نمایان

- ۱- س‌ها: لوطهای ۲- س‌ها: ایستاده ۳- س‌ها: شده ۴- س‌ها: «و هر
گروه به جنس خود» ندارد ۵- س‌ها: هر دو با تجمل ۶- ق: یشب ۷-
س‌ها: ندارد ۸- س‌ها: واکنند ۹- س‌ها: «و طرب مشغول شوند و مهمانان
را اشارت به عیش و» ندارد ۱۰- س‌ها: از «به یکبار» در سطر قبل تا اینجا ندارد
۱۱- س‌ها: از اینجا تا آخر عبارت را ندارد ۱۲- س‌ها: دختر ۱۳- س‌ها:
همسن ۱۴- س‌ها: «چون درناسته» ندارد ۱۵- س‌ها: «به صد ناز و شیوه» ندارد.

شوند. همه در اصول می آیند و در مقام سازها^۱ قدم می نهند. چون اصول کنان بیایند و رقص کنان روی خدمت بر زمین نهند و در دوازده مقام رقص کنند و در بیست و چهار شعبه اصول نمایند که غریب از آن مجلس برخیزد، و همچنان اصول کنان و به مقام سازها رقص کنان بیرون روند.

و بعد از آن دختران^۲، نه دانه پسران همه همسن^۳ چهارده ساله همزاد پریرویان^۴ خورشید طلعت حوری نژاد و به صد لطافت و طراوت و ظرافت. گروه اول بیایند و در دوازده مقام اصول نمایند و رقص کنند^۵ و شورشوری در آن مجلس اندازند که جمله اهل مجلس را به هوش باز آرند و حلاوت نظاره ایشان و حرارت سماع ایشان و طراوت عذار^۶ آن خوبان و حالت هیأت مجموعی آن مجلس موقوف است به سماع و نظر.

فصل

و سه چیز در دیار ملک چین^۷ است که به ازو مگر در جنت^۸ باشد. یکی عنب در غایت بزرگی و شیرینی. به ازو مگر در جنت^۹ باشد. و دو نوع گل یکی گل نیلوفر و یکی گل خشخاش، و هر يك مثل صحن كوچك و هر يك صد [برك] و صد رنگ. به ازو مگر در جنت^{۱۰} باشد،^{۱۱} و فرق میان آن دو گل دشوار بود. الا بحسب مکان و برک توان فرق کردن. و یکی عنب در بزرگی مثل گردکان و در غایت شیرینی، و در هیچ ملک به ازو نبوده و آن مگر به اقتضای زمان و هواست و تمام قلمر و خطای از آن عنب مملوست و از آن عنب در شهری خزینه هاست. برای پادشاهی می رود. و عنب خطای را به ممالک

۱- سها: ندارد ۲- سها: بعد ایشان ۳- سها: نه پسر ۴- سها: «همزاد پریرویان» ندارد ۵- سها: «طراوت و» ندارد ۶- سها: ازینجا تا «حلاوت» در سطر بعد را ندارد ۷- سها: طراوت عذار ایشان موقوف است به سماع و نظر ۸- سها: در آن ملک ۹- سها: بهشت ۱۰- ق و س ۱۱- سها: فاقد این عبارت است ۱۲- سها: ازینجا تا «جفت باشد» در سطر دوم صفحه بعد را ندارد.

عالم تحفه می‌برند و به‌ازو مگر درجنت باشد.

و خطائیان^۱ در پوشش بسیار تکلف می‌کنند و هر کس را دویست و سیصد جامه بود و سی سال جامه‌ای را بپوشند و هنوز نو بود^۲، و^۳ در هر ماهی نوعی جامه بپوشند - ده تو بر روی هم و درغایت پاکیزگی.

روز در کارند و هر گز دست به‌طعام نرسانند الا در قصه‌های صغیر، و صحنهای صغیر در سر دست گرفته به جو که بین (۹) بخورند و شوربا را به صحرا ریزند و نخورند. می‌گویند از خوردن شوربا شکم کلان می‌شود.

و مردم حکیم مذهب‌اند و طعام و شراب بسیار نخورند و آب سرد هر گز اباعن جد نخورده‌اند، سوای آب جوشانیده با ادویه چای.

فصل

و در برداشت موتی و رسوم و آئین‌ایشان از آن مسلمانان نیز^۴ پنج شش ساله یراق^۵ بکنند، مثل آنکه کشتی سازند از کاغذ و درون او پر گل و گل بری و مثل منارها سازند از کاغذ بری درون [او] پر گل بری مثل آکنده از سر تا پای او به بزرگی و به بلندی و صورت^۶ مثل مناره بلند^۷ از چوب تیر کشتی مثال گذرانیده و بر روی گردون نشانیده و غیر آن صورتهای عجیب و غریب مثل شیرویل و غیره زر اندود متصل در حمله و حرکت اند.

و از آن کاغذ بریهای مذکور به‌غرابت [و] لطافت آنها در ماسوای آن ممالک ندیده‌اند^۸ و کس ساختن نداند^۹، و در هر ماهی یک بار در آرند و گرد بازار و محله و شهر گردانند به‌سازها و نایهای عجیب و غریب و باز به‌جایش برند.

۱- س‌ها: خطای ۲- س‌ها: باشد ۳- س‌ها: ازینجا افتاده است تا «فصل» در هفت سطر بعد. فقط درینجا يك جمله دارند: «از آنك دست به‌طعام نرسانند» ۴- «از آن مسلمانان نیز» ندارد ۵- ق: یرق ۶- س‌ها: «و صورت» ندارد ۷- س‌ها: ازینجا تا «و به‌غرابت» در سه سطر بعد ندارد ۸- س‌ها: پیدا نشود ۹- س‌ها: ازینجا تا آخر عبارت را ندارد.

مثنوی^۱

مائی آخر جاودان و لم یزل	الفت ارگیری به تصویر اجل
جان اگر صد ره بر آید درالم	زنده جاوید را آخر چه غم
در میان صد غمش باشد خوشی	چون بود دل در قضای سرکشی
از صفا و وز جلالی دل نشان	می دهد دود دل محنت کشان
از دل اولمعه افتد سوی ماه	هر که باشد در دلاش نور اله
می نگر هر سوی خورشید و قمر	چون گشادی روی دل ای دیده ور
آخر از فضل خودت ای رهنما	با اجل گردان دل ما آشنا

حکایت^۲

مگر در ابتدا عزمش چنان بود	فلاطون آنکه استاد جهان بود
ز مس سفسه کند اکسیر سازد	که استخراج زر تدبیر سازد
ز قشر بیضه و از موی مردم	چوپنجه سال شد در گوشه ای کم
که اندک کیمیا بسیار زر کرد	چنان اکسیر کرد و معتبر کرد
به قیمت خاک و زربکسان شد او را	چو زر کردن چنان آسان شد او را
که اکسیری کنی در جوهر خویش	به خود یک روز گفت ای دل بیندیش
ز جهدت کیمیائی شد دل فروز	چو قشر بیضه و موی سر امروز
بود آن کیمیا از عالمی بیش	گرا اکسیری کنی در جوهر خویش
نه موی سر فروز گشت از روانت	نه کم آمد ز قشر بیضه جانت
نخفتی روز و شب تدبیر کردی	چوپنجه سال این اکسیر کردی
دو عالم در ره این کیمیا باز	کنون گر عاقلی این کیمیا ساز
ز خلق عالم آمد بر کنار او	چو عزمش جزم شد سالی هزار او

۲- ق: سراسر این حکایت در انتهای رساله

۱- ابیات این مثنوی در نسخه ق نیست آمده است.

چنان از جوهر خود کیمیا کرد
 ز پیشش محو شده تا به ماهی
 دو پانصد سال در اسرار بنشست
 زمستان دارویی بودیش در پیش
 برستی موی همچون پر بر اعضاض
 سرشته بود يك داروی دیگر
 بریزیدی از و آن موی اندام
 یسکی دارو دگر بر کار کردی
 باستادی مزاج او به تعدیل
 اگر چه افضل روی زمین بود
 برش رفت ارسطاطالیس ناگاه
 نشسته بود افلاطون در اندوه
 درختی بود زیرش چشمه آب
 سکندر گفت آخر يك سخن گوی
 جوابش داد آن استاد ایام
 چو خاموشیست رنگ جاودانی
 سکندر گفت اگر خواهی طعامی
 چنین دادش جواب آن مرد مردان
 مخور کاین خوردن آن کردن نیرزد
 شکم چون باشدم جای نجاست
 سکندر گفت ای مرد جهان تو
 جوابش داد پیر حکمت اندیش
 که نتوان گفت کان چندست و چون است
 چو هر دم می دهندم تازه جانی

که از نورش دو عالم پریا کرد
 برو شد کشف اسرار الهی
 شبها روزی ر درد کار نشست
 که مالیدی ز سر تا پای درخویش
 زمستان دفع این بودی ز سر ماش
 که تابستان بمالیدی به خود بر
 بدادی تف تابستانش ایام
 به هرش سال ازو یکبار خوردی
 نیفتادی رطوبت هیچ تحویل
 خور و پوشش دو پانصد سال این بود
 سکندر بود با او نیز همراه
 به غاری سهمگین در جنبش کوه
 فلاطون مانده آنجا سینه پر تاب
 که هر دو آمدیم اینجا سخن جوی
 که خاموشیست نقد ما سرانجام
 به رنگ جاودان شو تا بمائی
 مرا باشد از ان عالی مقامی
 که ای خسرو! تنم مبرز مگردان
 به مبرز رفتنت خوردن نیرزد
 درو، نی علم گنج دنی فراست
 بنخت آسایشی کن يك زمان تو
 که چندان مرا خوابست در پیش
 مرا خود عمر پنداری کنون است
 روا نبود اگر خفتم زمانی

چو گشت از گفت و گویش دل پریشان
سکندر و ارسطاليس هشيار
به کوهی بر شد و بگریخت زیشان
به هم بگریستند از درد بسیار

اگر تو کیمیای عالم افروز
چو سازی کیمیای سیم و زر هم
نمی دانی ز افلاطون در آموز
ز قشر بیضه و از موی سر هم
تنت را دل کن و دل درد گردان
کزین سان کیمیا سازند مردان

مثنوی^۱

چون بلا را دل ز بهر روی یار
عالمی بسی چشم سر بینی عیان
در طریقت کسرد از جان اختیار
هر که اوشد در بصیرت بر کمال
جمع بینی صورت روحانیان
ماند در کنج ریاضت متصل
بر کمال آمد دلش از روی حال
ای خوش آن کو زاد این ره بر گرفت
اهل دل پنهان سوی حق میل دل
آنکه خواهد رهبر این راه جست
کشت يك رو دامن رهبر گرفت
هست مطلوب از دل و جان رونهان
دل بکسل از غیر پسر دازد نخست
دل جلا گر یابد آخر روی یار
زان سبب دل بیخود آمد در جهان
سالومه چون در طلب بی پا و سر
زان جلا ظاهر شود بی انتظار
درد فقرت چون گریبانگیر گشت
باشی از فقر اندکی یابی خبر
پادشاه فقر را در ملک جهان
رایت جاهت ز گردون بر گذشت
چرخ کحلی کرده افسر خاک پاش
هست پی در پی لوا خورشید سان
زرا گر گیر دبه کف باشد چو خاک
بوده دریا يك نم از ابر عطاش
جمله را دلجوی رهبر دست گیر
نیست چون با آن دل او را زان چه باك
فیض بخش عالم از نور ضمیر

[خاتمه]

^۱ و هر چیز که در این کتاب مذکور شد همه^۲ را دلیل او را و عبرت و حکمت او را گفته آمد.

و آن که چند ماهه راه دور خطای خندق گفتیم آن گذرگاه دشمن بود^۳ که قلماق است. مشهورست به آدمی خوری. حاشا که ایشان آدمی خور باشند و سگان ایشان شرف دارد بر طایفه قزلباش بی دین خذلهم الله^۴.

و هیچ طایفه کفار ندیدیم آدمی خورند و نشنیدیم سوای قزلباش و توابع آن.^۵ و چون راه گذرما بر تبریز افتاد و در آن حین صارم کرد با قزلباشان درغزات بود که برادر او و پسر او اسیر آن بی‌دینان شد و پسر صارم کرد را گفتند که در مجلس کباب فرمودند او را زنده. اول لقمه‌ای از خود خورد و به تبعیت او توابع و لواحق او خوردند و برادر او را زنده در دیگ جوشانیدند و پختند و فرزندان مسلمانان را و سگ و کربه را تول و رمه کرده خوردند. حسابش را خدای داند. و ممدوح النبی فی الالباء والاجداد یعنی سلطان سلیم خان غازی را حق تعالی نصرت و قوت دهد که آن بیدینان را قهر کند و نام و نشان ایشان را از روی زمین پاک کند و شریعت محمدیه را احیائی بدهد، اللهم انصر من نصر الذین ، اللهم اخذل الله من خذل الدین. آنچه دعای يك فقیر بکند سپاه گران نتواند کرد.

۱- س: ۶۱۰ ازینجا تا اول عبارت «و از کارهای عجایب لشکر خطای» ندارد ۲-
 س ۶۰۹: اکثر ۳- سها: ازینجا تا ۲۷ سطر بعد را ندارد ۴- چون نویسنده
 از اهل تسنن بوده است چنین بی ادبی را روا دانسته است. ضمناً چون فقط در نسخه
 «ق» آمده است ممکن است که الحاق کاتب نسخه باشد ۵- اشاره است به آن
 دسته‌ای که «حلال خور» به آنها می‌گفته‌اند.

گر بود در مائمی صد نوحه گر آه صاحب درد آید کارگر
و چون دشمن خطائیان خلق صحرائی اند قلماق و غیره و چند ماهه ...^۱ يك
جانب خطای را ایشان دارند و آن جانب را که در مقابل ایشان است چند ماهه راه
خندق بریده اند و دیوار زده اند و چندین هزار سال است چندین هزار لشکر خطای
درو کار کرده اند و می کنند.^۲

و سبب آنکه قلماق را آهن و یراق آن نباشد که هر بار تواند ویران کردن،
اگر هم که جائی رخنه سازند زیاده به خطای نتوانند ضرر رسانیدن. زیرا که در
همه اطراف و جوانب میله است و دیدبانان آتش بردارند و خلق... که به صحرا اند،
یعنی در زراعتها همه واقف شوند و به شهرها و حصار... روند.

و چون قلماق را کرد خطای آن رخنه را چنان مضبوط کرده اند که دگر بار
نتواند از آنجا در آمدن.

زیرا که قاعده خطای چنان است که همه جای که دشمن است و راه یابد
آنجا را اکل مسدود گردانند.

و اگر چه عقل قبول آن مقدار ده روزه راه را احتیاط کردیم و در کنار او
رفتیم همچنان دیوار و خندق بود که در کوه و صحرا می رفت. خدای داند نهایتش
را. و آنچنان کارها از لشکر خطای عجب نبود.

و از کارهای عجایب لشکر خطای آنکه خطای را خطائیان می گویند در
دوازده^۳ هزار سال به این کمال رسیده، زیرا که پیش خطائیان شب و روز محسوب
است. مثل آنکه پانصد سال را هزار سال می گویند و چندین^۵ هزار سال را يك
قرن و دوازده هزار قرن را دوازده هزار سال می گویند.^۶

و اصل بنای خطای را دوازده^۴ قرن است می گویند و هر قرن او هزار
سال ایشان معمور شده^۷ و به این کمال رسیده.

۱- موارد نقطه چین بعثت سیاهی عکس قابل خواندن نبوده است ۲- از «و چندین
هزار» تا آخر عبارت در نسخه س ۹۰۶ در اوائل «خاتمه» آمده است ۲- سها:
«خطای را ندارد» ۴- سها: سیزده ۵- سها: چنین ۶- سها: «از دوازده
قرن» تا اینجا را ندارد ۷- سها: بود (واژین پس تا آخر جمله را ندارد).

و [دلیل] آن که خطای دوازده قسم و هر قسم او در هزار سال ایشان معمور شده. و طریق معمور ساختن [خطائیان] خطای را چنان بوده که در اول حال که خطائیان کم بوده اند کنج دنیا را اختیار کرده اند، زیرا که چون قایل^۱ کشته شد اولاد قایل را راه ندادند^۲ و اولاد قایل رو به جانب شرقی ارض رفتند تا رسیدند به انقطاع^۳ ارض و آن مقام مذکور را اختیار کردند یعنی برج دنیا را که^۴ ارض خطای است و جانب جنوبی و شرقی او دریاست و جانب شمالی و غربی او صحراست. و چون در روی زمین ارض خطای را اختیار کردند و قرار گرفتند [و] تا رسیدند^۵ اتفاق کردند که ما را جایی باید ساختن که اگر دشمن بیاید بر ما دست نیابد. هر کس چیزی گفت و آخر بر آن قرار دادند و گفتند: دو طرف دیوار ما دریاست و دو طرف او خشکی، و آن دو طرف خشکی^۶ او را باید که خندق و دیوار بسازیم تا مردم ما را و چاروای^۷ مردم ما را و کشت و کار ایشان را از دشمن زحمت پیشاپیش نباشد و از کنار دریای مشرق^۸ ابتدا کردند. طول او سه ماهه راه و عرض او قریب يك ماهه خندق و دیوار ساختند.

و يك قرن که هزار سال ایشان است در آن خندق و دیوار کار کردند و در آن زمین شهر و حصار ساختند بی حد^۹ و ممالك خود را آبادان و معمور کردند^{۱۰} و آن را قسم اول گویند.^{۱۱}

و در قرن دوم مثل هذا دیوار و خندق بریدند^{۱۲} و عرض و طول از مثل زمین اول و

۱- نسخه ها: قابل (همه موارد) ۲- سها: اولاد قابل کافر شدن و چون کافر شدن فرزندان آدم از میان خود اولاد قابل را راندن ۳- سها: نهایت ۴- سها: «برج» دنیا را که ندارد ۵- سها: «تا رسیدند» ندارد ۶- سها: «و آن دو طرف خشکی» ندارد ۷- سها: چاروای ۸- سها: دریا ۹- سها: ندارد ۱۰- سها: ساختند ۱۱- سها: «و آن را قسم اول گویند» ندارد ۱۲- سها: چون عبارات تلخیص شده و به شکلی دیگرست نقل می شود: «طول او سه ماهه راه و سر او به دریای مشرق متصل و عرض او قریب يك ماهه به خندق غربی متصل ساختند و آن قسم دوم است که در قرن دوم ساخته اند و قرن مذکور شد که پیش خطای هزار سال بود و تمام شهرها و حصارهای او را نیز ساختند و قسم سیم را در قرن سیم مثل هذا ساختند. قسم سیم بر که رسید. بعد از آن دشمنانشان که خلق صحرائند بسیار شده بودند و از قسم چهارم ابتدا کرده اند. زمین آن قسم را از دشمن گرفتند و از آن خود ساختند چند بار صد هزار لشکر» (پس ازین، از سطر ۹ صفحه بعد اختلاف ها نقل می شود).

سر خندق از شرقی و متصل به دریای مشرق و يك سر خندق غربی به خندق غربی اول متصل ساختند و آن را قسم دوم گویند، و در آن زمین نیز شهری و حصارى بی حد ساختند و آن را نیز در يك هزار سال خطائی معمور ساختند.

و قسم سیم را نیز به طریق قسمین اول ساختند ولى از آنها محکمتر و مضبوطتر، و ابتدای دید [ه] با ثنان و میلهای متصله دید [ه] با ثنان در آن زمان شد. از برای آنکه خلق صحرائی بسیار شده بودند و زحمت به خطای می دادند.

و چون خواستند که زمین قسم چهارم را از دشمن بگیرند و از آن خود سازند حکم از پادشاهی که چند بار صد هزار لشکر^۱ چند ساله یراق بر گیرند همهاز پادشاهی و هیچ چیز احتیاج خریدن الا^۲ از بازار نباشد و چند هزار سال است که بر همان قانون مانده تا این زمان^۳.

و از آن لشکر و یراق شمه هائی دیدم که جای شهر ساختن می رفتند. چند هزار ارا به فوجی و بیل و کلنگ و [قازمه و] میتین بار کرده بودند، سوای^۴ طوپ^۵ و تفنگ^۶ و از همه اسلحه حرب مکمل و آن چندان هزار ارا به به دور آن لشکر همچون شهر روان به صحرای قلماق و قلماق را چنان ترسانیده اند به طوپ و تفنگ^۶ که در هر کوه و صحرا به سبب آبهای روان و غلزارها و مرغزارها که قلماق بیلاق و قشلاق کرده اند وطن خود ساخته^۷.

و چون دانست لشکر خطای آمدن را کوچ و بنه خود را بار کند و بهایم خود را براند و ترك وطن کند و برود، از برای آنکه داند که خطائیان با [آن] زمین ایشان طمع کرده اند.

و قلماق با خطای نتواند حرب کردن، زیرا که قلماق را آلات حرب نباشد [ما سوای تیر و کمان. و اکثر پیکان تیر قلماق از چوب گز باشد، و نعل اسب از چوب] و مینخ [نعل] اسب از چوب، و اکثر دیگر قلماق نیز از چوب.

۱- سها: تا اینجا ملحض شده است. ازین پس اختلافات نسخ نقل می شود. ۲- سها:

ندارد ۳- سها: ار «و چند هزار سال است» تا اینجا را ندارد ۴- سها: و مثل

۵- سها: توپ (همه موارد) ۶- سها: تفک (همه موارد) ۷- سها: مرغزارها

که قلماق وطن کرده است.

و چون خواهد که در دیکه چوبین گوشت پزد در دیکه چوبین آب ریزد و گوشت اندازد و سنگها را تفسایند در درون دیکه چوبین اندازد. آب و گوشت جوشی چند بزند و بیزد و آن را «تر کی جوش» گویند.

و خام خوردن در هیچ جای ندیدیم الا در روم. گوشت قدید [را] خام می‌خورند. و پوشش قلماق پوستین سمور^۱. زمستان روی پشم او را می‌پوشند، و تابستان روی نحت^۲ او را می‌پوشند، و انواع پوستینها را همه همچنین می‌پوشند و بستر و بالین همه از پوست، و از پی کوسفند رشته، و سوزن میان ایشان بغایت قیمت [است]. يك سوزن را يك کوسفند می‌دهند.

و قلماق را اسب و شتر و کوسفند او را حساب نباشد. و خورش قلماق گوشت آهو و اسب صحرائی، و شتر صحرائی بسیار است.

و بر مال قلماق، خطائیان را هیچ طمع نیست الا بر زمین ایشان. و چون قسمی از اقسام زمین قلماق را خطائیان قصد گرفتن بکنند^۳ و آن چندان هزار لشکر با آن یراق مذکور بهر آب و زمین که برسند مبصران ایشان چه نوع فرمایند و اگر حصار [ی] کوچک و یا شهری معظم ضبط به مرتبه‌ای است که در دو سه ساعت نجومی خندق او را کنده و با چندان هزار فوجی به يك ره آب ریختن دیوار گلین او را تمام سازند [و هر چند شهری باشد که معظم بود به دوره آب ریختن دیوار خاک کل او را تمام سازند در دو روز تمام برج و باروی او را تمام سازند] و در [و] بند او را بنشانند و در درون او لشکر گذارند برای نگاه داشتن^۴.

و عمارت درون از امثال بازارها و محله‌ها^۵ و حویلیها و دیوانخانه‌ها [و دیرها و پاسخانه‌ها و یامخانه‌ها] و غیره همه را در و دیوار او را بسازند.

و از همه اهل حرف^۶ از هر طایفه‌ای در ایام معهود شهر پر شده و معمور از همه چیز، پیش ازین مذکور شد.

و با آن زودی و آسانی ساختن دیوار شهر و حصار و بازار و محله از آن است

۱- س ۶۰۹: ثمور ۲- یعنی طرف طبیعی ۳- س‌ها: کنند ۴- س‌ها: نگاه داشت ۵- س‌ها: ندارد ۶- س‌ها: حرفت ۵- س‌ها: «روز و» ندارد.

که همه آن دیوار ممالك از خاك است.

و دیگر قاعده آن لشکر دیوکار آدم صورت چنان است که در هر منزل که روز [فرو^۱د آیند] و شب باشد [و] یا حصار یا شهری سازند و اگر هیچ کاری نباشد در آن منزل آن منزل را بی نشانه نگذارند مثل آنکه دور لشکر را خندق زنند^۲ و اگر سنگلاخ بود دیواری از سنگ بر کرد لشکر گاه در چینند و یا سنگ نود [ه] ها سازند که نشانه ماند. بعد از قرن^۳ها هر کس که بیند داند که لشکر خطای آنجا رسیده و^۴ منزل کرده بوده.

و در وادیهای هولناک شهر ساختن و یا يك ماهه و دوماه راه را خندق بریدن و دیوار ساختن^۵ لشکر خطای را کار روزمره بود.

[و آنچه از طرف دریاست دور اوشش ماهه راه در هر منزل شهر و حصار متصل است و در همه لشکر و کشتیها و اسباب جنگ دریائی حاضر. تا اگر دشمنی از طرف دریا بیاید جواب او بگویند]

و چنانکه^۶ مذکور شد لشکر خطای هر قسمی از زمین قلماق که بگیرد و گرفته^۷ دُرسر دو سه سال آن قسم را در ضبط خود در آرد و به مرور باقی شهر و حصار و خندق او را کار کنند تا پانصد سال مسلمانی که هزار سال خطای بود که در معموری هر قسمی سعی کرده [اند].

و دوازده قسم ملك خطای را بیان کردیم و [سیزدهم موقوف است تا اختصار همه فهم شود، زمین خطای را همچنین گرفته و] معمور کرده اند.

درین زمان کار به جائی رسیده که بر قلماق زمین را تنگ گردانیده اند و جهت جنگ قلماق با^۸ خان خطای ازین جهت بود، و آن جنگ پیش ازین مذکور شد و خان خطای شرط کرد صلح کرد که بعد از این قصد زمین قلماق نکند. زیرا

۱- س ۶۰۹: فروز ۲- س:های کنند ۳- س:ها: «رسیده و» ندارد ۴- س:ها: «و دیوار ساختن» ندارد ۵- س:ها: همچنین ۶- س:ها: «و گرفته» ندارد ۷- س:ها: خطائیان و.

که^۱ خلق صحرائی بسیار شده اند. و هر سال به سبب علفزارها گروه گروه با همدیگر در حرب اند.

[از طایفه قلماق چابک سوارتر در ترکستان و توران زمین هیچ طایفه ای نباشد. مثل آنکه تیر را چپ و راست بیندازند و اسب گریز پای را و آهو را به کمند انداختن بگیرند، و درین همه فنون و لشکر کشی مرد و زن و دختر همه یکسان اند. مثل آنکه دختران قلماق پنج هزار و ده هزار لشکر جدا گانه بروند و سرداران ایشان دختران پادشاه و دختران امرا باشند و با عسکر دشمن حرب بکنند و غالب آیند و به غنیمت به قبیله خود باز آیند.

و به صورت و پوشش مرد و زن و دختر همه یکسانند و موی دار. بر سر کلاه قلماقی و جلاغوی سرخ به بالای او، و اکثر مردان قلماق بی ریش و کوسج،] و اگر بیان آن فرقها و حرب ایشان بکنم سخن دراز شود.

[فرد]

آن کجا اینجا توان پرداختن باید آن را نو کتابی ساختن
و از جهت عجله سفر خسرو اسلام پناه صاحبقران بعضی مذکور شد.^۲
و دیگر خطائیان می گویند از ابتدا تا این زمان ملک ما خرابی ندیده و طوفان نوح به ما نرسیده، و رای ممالك ما همه روی زمین خراب^۳ است و مثل ضبط و ضابطه ما در امور ملکی در روی زمین کس ندارد و نداند.^۴ حقاً که در امور ملکی هیچ کس^۵ به ضبط ایشان ندیدیم [و نشنیدیم] و کس نشان ندهد.
و از ادنی ضابطه قانون خطای این بود که به سر در طعام و آب نخورد و هیچ کس را زهره ترك و تغییر نباشد.

۱- سها: جهت آنکه ۲- سها: این عبارت را ندارد ۳- سها: در انقلاب
۴- س ۱۰۶: هیچ پادشاهی را نباشد و نبوده است، س ۶۰۹: هیچ جای نیست
۵- سها: هیچ جای این عبارت را ندارد ۶- س ۶۰۹: نشنودیم.

واز ادنی ضبط ایشان^۱ آنکه^۲ در هیچ قرنی حرامی کسی را کشتن نشنیده‌اند^۳
 [و قطعاً طریق نباشد من کل وجوه. مملکت را از اهل خیانت خلاص کرده‌اند و
 و حرامی نباشد و دزد اگر پیدا شوند] جان نبرند.
 و عجائبات ضبط خطای [یعنی ملک چین و ماچین] از آن بیشتر است که شرح
 توان کردن.

[مثنوی]^۴

چون که گل‌رفت و گلستان در گذشت نشنوی دیگر^۵ ز ببل سر گذشت

فرد

مجموعهٔ مجموع کمال است که در وی ساقی بتوان یافت چو در ساغر ما می
 [و هر چیز که درین کتاب مذکور شد اکثر را دلیل اورا و عبرت و حکمت او
 را گفته آمد، والله اعلم بالصواب.]

تمت الكتاب علی ید عبدالضعیف

سید علی اکبر خطائی

فی آخر^۶ شهر ربیع الاول

سنة اثنی و عشرون و تسعمائة

بود که خطائی نامه را تألیف کرد

در شهر قسطنطنیه،

والله الموفق والمعین^۷

۱- س ۶۰۹: فرد ۲- س ۶۰۹: زان پس ۳- س‌ها: از «وکس» در سر سطر
 قبل تا اینجا را ندارد. ۴- س‌ها: زیر که ۵- س‌ها: نشنوده‌اند ۶- س
 ۶۰۹: فرد ۷- س ۶۰۹: زان بشنوی پس ۸- س ۶۰۹: اواخر ۹- در انتهای
 نسخهٔ ۶۰۹ آمده است: کتبه درویش احمد.

فهرستهای اعلام و لغات

فهرست لغات و اصطلاحات و مدنیات

ارابه (عربه) ۱۳۰،۶۶۶،۵۸،۵۵،۵۴،۴۴
 ۱۷۰،۱۵۰،۱۴۰
 ارابه پیاده ۱۱۵،۱۱۴
 ارابه چلی ۵۸
 ارابه طوپ ۶۳
 ارزانی ۱۳۰
 ارزن ۱۱۰،۱۰۴،۹۹
 ارغنون ۸۷
 اژدر ۹۴
 اژدها (و اژدها پیکر) ۹۱،۸۸،۸۵،۷۶
 اسب ۱۷۱،۱۴۷،۱۳۳،۷۳،۶۱،۶۰
 اسب بارگیر ۱۴۳
 اسب صحرائی ۱۷۱
 استخراج تقویم ۱۳۷
 استسقا ۱۲۸،۱۲۷
 اشکنجه (= شکنجه) ۱۰۴،۱۰۳،۱۰۲،۱۰۰
 ۱۱۰،۱۰۷،۱۰۶
 اصول (در موسیقی) ۱۶۲،۱۲۸
 اصول کنان ۱۶۲
 اطلس ۷۹،۷۴،۵۸،۵۷،۵۵،۵۴،۴۴،۳۴
 ۱۳۱، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۱، ۹۴، ۸۰
 ۱۶۱، ۱۴۴، ۱۳۳

الف

آب باران ۱۵۰ (به باران نیز نگاه کنید)
 آب جوشانیده ۱۶۳
 آبدان گاو (طوپ) ۱۳۶
 آتش بازی ۱۵۸، ۴۱
 آتش برداشتن ۴۰
 آتش سوزی ۱۵۱
 آرد ۱۵۲، ۱۵۰، ۷۴، ۵۷
 آس ۱۴۳
 آسیا سنگ ۱۳۵، ۱۱۳
 آسیاب ۱۵۱
 آش ۱۳۰
 آشچی ۱۱۲
 آغوش ۱۴۴، ۱۱۹
 آغوش آغوش ۷۹، ۷۸
 آفتابه ۸۵
 آقچه ۱۶۸، ۱۵۷، ۱۳۳، ۹۹، ۳۷
 آهن ۸۴، ۸۱
 آهن جامه ۱۳۴، ۱۱۴ (ظاهرآ مراد زره است)
 آهن خطائی ۱۱۷
 آهو ۱۷۱
 آهوی مشک ۱۴۹

بشخانه ۷۷
 بخشش ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۳۷
 بخشش سالیانه ۱۳۷
 بدس (بدست) ۳۹
 برج و بارو ۱۷۱، ۵۱
 برجه ۱۰۳
 برداشت موتی ۱۶۲
 برف ۱۲۷
 برنج ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۲۴، ۹۶، ۷۴، ۷۳
 برنج سفید ۱۱۰، ۱۰۵، ۹۹، ۶۰، ۵۷
 برنج مزعفر ۶۹
 بزازستان ۱۱۱
 بستر ۱۷۱، ۵۸
 بند ۱۱۰، ۱۰۶
 بند آهن ۱۰۵
 بوستان = باغ
 بیل ۱۷۰

پ

پاپاس ۸۹
 پادشاهزاده ۸۶ تا ۹۴، ۹۳، ۸۹
 پاسبان (وپاسبانی و پاس داشتن) ۸۱، ۵۲، ۴۰
 ۱۱۰، ۱۰۵، ۸۲
 پاسبان آتش ۱۵۲
 پاسخانه ۱۷۱، ۱۱۰، ۸۱، ۶۲، ۵۲
 پای ۵۵
 پای برگ ۱۴۴، ۸۰
 پرده ۵۴
 پرده ۱۲۹
 پرگاله ۱۴۴
 پرواز کردن ۱۵۴
 پسر ۱۶۲، ۱۲۹، ۱۲۶
 پغنه (پله، نردبان) ۴۰

اطلس با آغوش ۱۱۹
 اطلس خطائی ۱۱۱، ۸۰، ۷۹
 اطلس زربفت ۱۶۱
 اقرارنامه (و اقرار) ۱۰۶ تا ۱۰۹
 اقمشه = قماش
 الماس ۱۴۳، ۱۱۷
 انبار = خزینه
 انگور ۱۲۴
 اوقاف ۱۲۷
 اولاغچی ۵۳
 اولینه ۱۳۱
 اهل سرای ۸۹
 اهل علم ۱۳۷، ۹۵، ۸۹، ۵۶، ۵۲
 اهل قلم ۱۴۲، ۱۳۷، ۹۵، ۸۹، ۶۴، ۵۶، ۵۲
 ایلچی ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۷۴، ۵۷، ۵۳، ۴۹
 ۱۶۰، ۱۴۳، ۱۱۲، ۱۱۱

ب

بادام ۱۳۰
 باران ۱۵۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷
 بارانی ۵۸
 بارو ۱۷۱
 بارو کشیدن ۴۰
 بازار ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۳۰، ۱۰۵، ۸۶، ۶۲
 ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۸
 بازارگان ۱۴۷، ۱۳۰، ۱۱۸، ۷۴
 بازی (بازیگر و بازیگری) ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۳
 ۱۶۱، ۱۳۶
 باشش ۱۳۳، ۵۲
 باشیدن ۵۷، ۴۹
 باغ (بوستان) ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۲۲، ۷۸، ۷۷
 باغ زندان ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰
 بالین ۱۷۱، ۵۸
 بای خو ۶۴
 ببر ۱۴۷، ۷۰

تذکره ۹۱	پلنگ ۸۰
ترکی جوش ۱۷۱	پنج میخ ۱۰۲
تسخیر جن ۱۳۳	پنجره ۱۳۱، ۱۲۲
تعظیم ۱۲۵	پوستین سمور ۱۷۱
تعلق دار ۱۵۳، ۹۵	پوشش ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۳، ۱۵۱، ۸۶، ۴۴
تغار ۶۰	پول ۱۵۷
تفتیش (و مفتش) ۱۰۳، ۹۵، ۹۱، ۵۶، ۴۹	پول پول (ریزریز) ۱۳۰
۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴	پول کاغذی ۱۵۷، ۳۷
تفک (= تفنگ) ۶۳، ۶۰، ۴۱، ۴۰	پولاد ۸۵، ۸۳، ۸۱، ۶۱
تفنگ (تفل) ۱۷۰، ۸۶، ۶۶، ۶۳، ۶۰	پولاد خطائی ۸۳
تقویم ۱۳۷	پولاد مرصع ۴۵
تنبان ۱۵۵، ۱۰۵	پیروزه ۱۱۸
تنیل ۱۱۶	پیشان ۱۰۰
تنکار ۱۴۷، ۶۷	پیشکش ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۴
تو (تا؟) ۱۶۳، ۱۳۷، ۱۱۱، ۹۴	پیشین ۱۳۱
توپ اندازی = طوپ اندازی	پیکان تیر ۱۷۰
توپ بازی ۱۳۶	پیل ۱۴۹، ۹۲، ۸۹، ۴۴
توغ ۶۳	پیشواز ۹۴
توقماق ۶۷	
توی دادن = طوی دادن ۳۵	
تیر انداز ۵۱	
تیر و کمان ۱۷۰	
تیغ زراندود ۵۵، ۴۵	
تیغ عملی ۵۴	
	ت
	تاب خال ۱۰۱ (ظ = تبخال)
	تاج ۷۹
	تاریخ ۹۹، ۹۴
	تافته ۱۱۸، ۸۰، ۵۷
	تافته خام ۱۱۹، ۱۱۸
	تخت (و تخت ازدها پیکر) ۷۶، ۶۹، ۲۸، ۵۴
	۰، ۱، ۸۹، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۱
	تخت روان ۱۶۱، ۷۹، ۵۵، ۴۳
	تخت و تاج ۱۱۵
	تخته ۹۲
	تخته بندی ۱۳۳
	تخته دکان عطاران ۵۴، ۴۵
	تخته سرب ۱۰۱
	تخته شکنجه ۱۰۲، ۱۰۱
ج	
جامه خواب ۵۸، ۵۴	
جبه ۴۵	
جرس ۱۵۲، ۸۲، ۸۱، ۴۰	
جرس گرداندن ۱۵۲، ۵۲، ۴۰	
جرمانه ۱۰۵	
جریمه ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۹، ۷۴	
جلاغوی سرخ ۱۷۳	
جماع دادن ۱۲۸	

حساب سال ۱۱۱،۹۶
حصار ۵۱ ببعده ۶۶،۶۲،۶۷،۷۴،۷۷،۸۲،۸۳،
۱۷۲،۱۷۱،۱۶۸،۱۵۸،۱۱۵،۹۶
حصیر ۶۸
حصیر مصلی ۱۰۴
حکم نوشتن ۷۹
حکیم (و) حکیم مذهب ۴۷،۱۳۹،۱۴۰،۱۶۳
حوض مرمر ۱۲۴
حولی ۵۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴،
۱۷۱، ۱۶۰

خ

خاصگیان ۴۴، ۸۰، ۸۳
خاقان: در اغلب صفحات
خاکستر ۱۳۱، ۱۵۵، ۱۵۶
خال ۱۰۱
خانه وار ۴۹، ۵۲
خرابات (و خراباتیان = قعبه خانه) ۳۵، ۵۳
۸۷، ۹۳، ۱۲۶ تا ۱۳۴، ۱۳۶
خراج ۵۸، ۵۹
خزینة (انبسار) ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۸۰، ۸۲، ۹۶
۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۱
خشخاش ۱۶۲
خط ۷۸، ۷۹، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶
تا ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸
خط خلاصی ۱۰۵
خط در آوردن ۷۸، ۸۲، ۱۱۳
خط ساختن ۹۸
خط عرض حال ۵۳
خط نشان کردن ۷۸، ۹۷، ۱۴۲
خط نگاه کردن ۷۸
خطاط خانه ۱۴۲
خندق ۴۰، ۶۲، ۶۶، ۱۱۸، ۱۶۸ تا ۱۷۲
خندق بریدن ۴۰
خوان ۱۱۱
خوانندگی (و خواننده) ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸،

جناق = چناق
جن ۱۳۳، ۱۳۴
جنسی (پارچه) ۱۱۶
جنگ کردن ۶۶
جو ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۹۶، ۱۱۰، ۱۵۱
جوخو ۶۴
جوشن ۴۵
جوین ۱۳۵

چ

چادر ۱۳۱
چارپا (چاروا) ۱۱۴، ۱۵۰، ۱۶۹
چارسو ۱۰۶، ۱۱۰
چارطاق ۱۲۳
چارمیخ ۱۰۲، ۱۰۶
چاوش ۸۴، ۸۶
چای ۵۸، ۱۵۵، ۱۶۳
چله دی ۳۵
چله زمستان ۱۱۱، ۱۳۷
چله گرفتن ۱۵۴
چناق ۱۱۴، ۱۴۴
چوب زدن ۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۶
چوبك زدن ۴۰، ۵۲، ۸۱، ۸۲، ۱۵۲
چو خا ۱۴۳
چوماق ۵۵
چیدن (انتخاب کردن، دست چین کردن) ۷۷،
۱۱۹

ح

حاضر باش گفتن ۱۵۲
حرامی ۵۶، ۱۵۱، ۱۷۴
حریر ۹۴، ۱۳۷

دیگ چوبین ۱۷۱،۱۷۰	۱۶۱،۱۳۲،۱۳۱،۱۲۹
دین خطا ۴۲ ببعد	خود مرصع ۴۵
دیو ۱۳۳	خورش ۱۷۱
دیوار زدن ۱۷۱،۴۰	خونیان ۱۰۷ تا ۱۰۹
دیوان (و دیوانخانه) ۷۷،۶۴،۶۲،۵۴،۵۲	خیمه ۶۳
۱۷۱،۱۱۵،۱۱۲ تا ۸۳،۷۹،۷۸	
دیوانخانه زندان ۱۰۲	د
دیوانخانه عالی ۹۴	دار فلفل ۱۱۶
دیوان کردن ۱۰۷	دارو گیر ۵۵
دیوان کل ۶۵،۶۴	داروی توپ (ظ=باروت) ۱۵۸،۴۱
دیوانگاه ۸۱ تا ۱۱۳،۱۱۲،۹۰،۸۹،۸۴	دانش ۱۱۷
۱۳۹	دختر (دخترخانه) ۷۷ ببعد
ذ	دختران ۱۶۱،۱۲۹،۱۲۴
ذنب ۶۵،۶۴	دختران باکره ۱۳۳،۱۳۲،۱۲۲
	دختران میران ۱۲۶
	دختر چیدن (انتخاب کردن) ۷۷
ز	درای ۸۶،۸۵،۸۲
راههای خطا ۳۹ ببعد	دریان ۱۱۲،۱۱۰،۱۰۶،۱۰۳،۸۶،۸۴
رسن بازی ۱۳۲	دربند ۸۳ تا ۹۱
رقص (و رقاص) ۱۳۱،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۳	درخت روان پرور ۱۲۳،۱۲۲
۱۶۲،۱۳۲	درم ۱۵۷
رکیب ۱۴۴،۱۱۴	دروازه ۸۲
رنگریز ۱۱۶	دزدی ۱۷۴،۱۵۱،۵۶
رواق ۱۲۳	دققر ۱۴۱،۱۴۰،۱۰۷،۹۶،۹۵،۹۳،۷۲
روغن ۱۵۱	دکان ۱۳۰،۸۶،۵۲
ریاضت ۱۵۴ تا ۱۵۶	دم داری ۱۵۵،۳۷
ریگ انداز ۱۵۴	دم زدن ۳۷
ریگ ریزان (?) ۱۳۵	دندان پیل ۹۲
ریوند ۱۱۴،۳۵	دوتانگ ۶۵،۶۴
ز	دهل ۸۷
زاغ بلخی ۸۹	دهه (دهه دهه) ۵۷
زبان ۸۹	دیدهبان (ودیده بانی) ۱۷۰،۱۰۹،۵۳،۴۰
	دیر ۱۷۱،۱۵۴،۱۲۸،۱۲۷،۸۲

سکه ۱۵۷	زبان دان ۹۲
سنگ تبتی ۱۴۷،۸۰ تا ۱۴۹	زر (طلا) ۱۰۰،۹۹،۹۶،۸۰،۷۴،۷۳،۵۲،
سنگ ساسانی ۱۴۹،۸۰	۱۵۷،۱۴۹،۱۱۹،۱۱۷،۱۰۵
سماع ۱۶۲	زر سرخ ۷۶
سمرن ۵۴	زراعت ۱۶۸،۱۵۱،۱۵۰
سمور ۱۷۱،۱۴۷	زردالو ۱۳۱
سنج ۶۳	[زغال سنگ] (= هیزم سنگ) ۱۵۲،۱۱۶
سنجق ۸۳،۶۳،۵۵،۵۴،۴۵	زن خراباتی ۱۲۶ ببعد
سنجق سنجق ۸۳	زن زندانی ۱۰۳
سنجق سرخ ۶۳	زنبیل ۱۰۶
سنجق منقش ۴۵	زنجیل ۱۱۶
سنخو ۶۴	زنجیر ۱۰۳،۱۰۲
سنگ آسیا (آسیا سنگ) ۱۳۵،۱۱۳	زندان (سجن) ۹۸،۹۶ ببعد
سنگ ففوری = ففوری	
سنگ هیزم = زغال سنگ = هیزم سنگ	
سویاشی ۱۴۳،۹۹	
سوزن ۱۷۱،۱۵۵،۱۴۴	
سیاق (علم) ۱۴۲،۱۳۹،۴۷	
سیاه گوش ۱۴۴،۱۴۳،۸۰،۳۷	
	س
	ساز ۱۶۲،۱۲۹،۱۱۱،۸۸،۸۷،۴۴
	سازندگی (وسازنده) ۱۲۸،۱۲۳،۱۲۲،۴۴،
	۱۶۱،۱۳۲،۱۳۱،۱۲۹
	ساعت ۱۳۷
	ساعت نجومی ۱۷۱،۶۱،۵۵
	ساغر ففوری ۱۲۹
	ساقی گری ۱۳۲
	سال خطائی ۱۷۰،۱۶۸
	سباری ۱۱۶
	سبوس ۱۵۲
	ستان ۱۰۲
	سرای خاقان ۷۷ ببعد، ۱۳۸،۱۲۴
	سرب ۱۰۱
	سر به مهر ۷۹
	سرخ (قلم سرخ) ۱۰۸،۹۴
	سفال پوشی ۹۰
	سفال ففوری ۹۰،۸۷
	سقرلات (سقرلاط) ۱۴۳
ش	
شاخچه ۱۲۳،۳۵	
شاخچه بندی ۱۲۳،۳۵	
شبو روز ۱۶۸،۱۴۲	
شپش ۱۳۰	
شتر ۱۷۱	
شتر بار ۱۲۰	
شتر صحرائی ۱۷۱	
شراب ۱۲۴	
شراب برنج ۱۲۴	
شعبده ۱۶۲	
شکر ۱۲۰،۱۱۹	
شکنجه = اشکنجه	
شن (نوعی مقیاس) ۱۱۸	

ط

طاعون ۹۴
 طاق ۱۲۳
 طبل ۸۷، ۸۲
 طشت و آفتابه ۸۵
 طلا = زر
 طلای جبلی ۱۴۹
 طلب طلب (دسته دسته) ۱۲۹، ۸۳
 طلسم ۹۰
 طواف ۱۳۸
 طوپ (اسباب بازی) ۱۳۶
 طوپ (اسلحه) ۵۱، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۸۶،
 ۱۷۰، ۱۵۸
 طوپ اندازی (توپ) ۴۱
 طوپ بازی ۱۳۶
 طوی (وطوی دادن) ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۶۰،
 ۱۶۱
 طویله ۶۱
 طی کن ۶۴، ۶۵

ع

عبیر ۱۳۷
 عبیر سوختن ۱۳۷
 عراقه = ارابه
 عرق (عرقی) ۵۲، ۵۸، ۷۴، ۱۲۴
 عسخانه ۵۲، ۶۲، ۸۲، ۱۰۶، ۱۱۰
 عسی ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۰
 علاج طبی ۱۳۵
 علم زرد ۶۳
 علم سرخ ۶۳، ۱۰۸
 علم سیاق ۱۳۹، ۱۴۲
 عناب ۳۴، ۵۸، ۷۳، ۷۴، ۹۶، ۱۶۲
 عید ۱۱۱

شنوک ۵۱، ۵۷

شوربا ۱۶۳

شهر ساختن ۵۱ بعده، ۶۲، ۶۶

شهر نشین ۶۸، ۱۵۷

شهری ۶۸

شیجن ۶۴

شیر ۸۰، ۱۴۳، ۱۴۴

شیره (نظیرمیز) ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳

شیره (خوردنی) ۶۹

شیلان ۱۱۲

ص

صالفون ۷۱
 صحبت ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱
 صراحی ۱۲۹
 صراحی فنفوری ۵۸
 صراف ۱۵۷
 صندلی ۸۵، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 صندوق ۵۴، ۱۰۳، ۱۴۴
 صندوقچه ۱۰۹
 صورت ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۳
 صورت بازی ۱۳۶
 صورتخانه ۴۳
 صوف ۱۴۳

ض

ضابط ۷۹، ۱۳۹، ۱۴۲
 ضابطه ۶۲
 ضبط ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۶۴ تا ۶۶، ۷۲، ۹۶
 ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۳۹ تا ۱۴۱، ۱۷۲ تا ۱۷۴
 ضبط امور ملکی (سیاق) ۳۷

غ

غازه ۱۳۵
غلبه گی ۱۵۰
غله ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۸، ۵۲، ۳۹

ف

فانوس ۸۱، ۵۴، ۴۵ تا ۱۴۳، ۸۳
فانوس لمعی ۸۵
فغفوری ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۹۰، ۸۷، ۵۸، ۳۵
فلاخن ۸۶
فلفل ۱۱۶
فندق ۱۳۰، ۷۴، ۷۳، ۵۷
فوجی (کوزه مانند) ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۵۲، ۱۲۴

ق

قاز ۵۸
قازمه ۱۷۰
قاغنوس ۸۸، ۸۷
قاقم ۱۴۳
قانون ۶۸، ۶۳، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۵۱، ۴۹، ۳۲
۹۰، ۸۶، ۸۵، ۷۷ تا ۱۰۷، ۱۰۴، ۹۷
۱۳۸، ۱۲۶، ۱۱۳ تا ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۴۲
۱۵۹، ۱۵۲
(تمام باب)، ۱۷۳، ۱۷۰
قحبه خانه = خرابات
قحط (تخطی) ۱۵۰، ۱۲۹ (به قیمتی نیز نگاه کنید)
قدید ۱۷۱
قرن خطائی ۱۶۹، ۱۶۸
قرنفل ۱۱۶
قشلاق ۱۷۰
قفس ۱۱۸
قلاج (= قولاج) ۱۴۴، ۸۶

قلمه ۸۰، ۵۳، ۴۰، ۳۹

قلعی ۱۵۷
قلعی (تافتة خام) ۱۱۹، ۸۰
قلم ۹۵
قلم سرخ ۷۸
قلندر ۱۳۲، ۱۲۹، ۳۷، ۲۹
قماش (اقمشه) ۱۱۶، ۱۱۱، ۹۶، ۷۴، ۷۳
۱۴۸، ۱۴۴، ۱۳۵
قماش هندی ۱۱۹
قماش با آغوش ۱۴۴
قوراغ ۳۰
قولاج (قلاج) ۱۴۴، ۸۶
قیمتی (= تخطی) ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۲۹، ۳۷، ۳۲

ک

کارد ۱۴۴
کاروانسرا ۵۳
کاغت (= کاغذ) ۱۴۴
کاغذ ۱۶۳، ۱۴۴، ۱۳۷، ۱۰۴
کاغذ (بجای پول) ۱۵۷
کاغذ بری ۱۶۳، ۳۸
کاغذ حریر ۱۳۷، ۹۴
کاغذ خطائی ۱۰۴
کاه ۱۵۱، ۹۶، ۷۳، ۶۰
کبابه چینی ۱۱۶
کبرکه (= کورکه) ۶۳
کپنک ۵۸
کشان ۱۱۹، ۱۱۶
کتی (نوهی پارچه) ۱۱۶
کرباس ۱۴۴، ۸۰، ۷۳، ۵۷
کرسی ۹۵
کرنده (?) ۵۵
کره نای ۶۳

ل

لباس ۷۹
 لحاف ۵۸
 لشکریان (لشکر) ۵۹ بیعد ، ۸۱، ۷۴، ۷۳
 ۸۳ تا ۹۳، ۹۶، ۱۱۵ تا ۱۱۸، ۱۲۶،
 ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۷۰ تا ۱۷۳
 لعبت چینی ۳۲
 لك ۱۱۷
 لکی (کلفتی) ۴۴
 لوت ۱۶۱
 لوح منقش ۵۵

م

مال پادشاه ۶۵، ۶۴
 مال دادن ۴۷
 مال گرفتن ۴۹
 مالیه ۶۵
 مامیران چینی ۱۱۶
 مبصران ۱۷۱، ۱۵۷
 مت = مد
 محفه ۱۳۳، ۹۴، ۷۷، ۵۴، ۴۴
 مد (= مد) ۱۵۱، ۱۱۰، ۱۰۵، ۱۰۴، ۹۹
 مرجان ۱۴۳
 مرغ ۹۰، ۸۹
 مرغابی ۸۹
 مرکب ۹۹، ۹۵
 مروارید ۱۴۸، ۱۱۸، ۶۷، ۳۵
 مسجد ۴۹، ۴۶، ۴۵، ۴۳
 مشت زنی ۱۳۱، ۱۳۰
 مشک ۱۱۴، ۳۵
 معلم خانه ۱۴۲، ۱۲۹
 منیبات ۱۳۳

کفش منقش ۵۸

کلاته ۱۱۸

کلاه بارانی = کله بارانی

کلاه قلماقی ۱۷۳

کلنگ ۱۷۰

کله (کلاه) بارانی ۵۸

کمخا ۵۸، ۸۰، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۴۴

کمیشم ۱۶۱، ۷۹، ۵۷

کند سربی ۱۰۵، ۱۰۱

کوپال ۶۱

کوس ۹۱، ۸۷، ۸۶، ۶۳

کوس عدل ۹۱، ۹۰، ۸۲

کول ۱۱۵

کوه وار ۱۲۸ (کوهها وار)

کهنه دختران ۷۷

کیلله (مقیاس) ۱۱۸، ۵۲

گ

گاز ۱۵۷

گدائی ۱۳۰

گردگان ۵۸، ۷۴، ۷۳، ۹۶، ۱۳۰، ۱۶۳

گردون ۱۶۳

گزر ۱۷۰

گزر انداز ۸۳

گرز ۶۱، ۵۴

گرز زراندود ۵۵، ۵۴، ۴۵

گرز سیم اندود ۵۵، ۵۴

گرمه دارو ۱۱۹، ۱۱۶، ۹۶، ۷۴، ۷۳، ۳۴

گل بری ۱۶۳

گندم ۶۰، ۷۳، ۹۶، ۹۹، ۱۱۰، ۱۵۰، ۱۵۱

گوز = گردکان

گوسفند ۱۷۱

۱۵۷،۱۵۱،۱۴۸	مفتش = تفتیش
نقره جیلی ۱۱۵	مفتی ۱۰۵،۱۰۴
نگارخانه ۷۷،۷۰	مقراض ۱۴۴
نگارخانه چینی ۱۶۰،۳۸،۳۲	مقنن ۱۴۰،۱۳۹
نگاهبان ۹۱	منظر ۱۳۱،۱۲۳
نمایش ۸۴	موزه ۱۴۴،۵۸
نمک ۱۵۱،۱۱۶	مهر ۱۵۷،۹۹،۹۵
نوبتچی ۹۷	مهر خطای ۹۴
فی ۱۲۷	مهر کردن ۱۵۷،۷۹
فی بازی ۳۷	مهر یشم ۹۴
نیزه ۶۱	میتین ۱۷۰
نیشکر ۱۲۰	میخ آهنین ۱۰۲
نیلوفر ۱۶۲	میخ چوبی ۱۷۰
نیمتخت ۱۱۳،۱۱۱،۵۴	میخ شکنجه ۱۰۱
و	میدان ورزشگاه ۶۱
واپس ۷۷	میدانگاه ۶۲،۶۱
وازشدن (بازشدن) ۸۶	میران لشکر - لشکر
ورزش ۱۵۵،۶۶،۶۲،۶۱،۱۱	میل ۱۷۰،۱۳۵،۵۳،۵۱،۴۰
ورزش کردن ۶۱،۴۱	میل بانی ۱۰۹،۱۰۵
ورزشگاه ۶۱	میل ساختن ۶۶
وکیل نفس خاقان ۶۴،۵۶	ن
ه	نای ۸۷
هاون ۱۳۵	نجوم ۱۳۷
هشت هشت ۱۳۳	نخود ۱۱۰
هفت دربند ۹۱،۹۰	نخود زرد ۱۴۷،۶۷
هیزم ۱۵۳ تا ۱۵۱،۹۶،۷۴،۷۳،۵۷	نردبان رستی ۴۰
هیزم سنگ (زغال سنگ) ۱۵۲	نشان ۹۴
ی	نشان کردن ۱۰۸
یاقوت ۱۱۹،۱۱۸	نعل اسب ۱۷۰
	نقده ۳۴
	نقره ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۶، ۸۰، ۷۴، ۷۳، ۶۰
	۱۱۳، ۱۱۵، تا ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۳

یسلم ۱۳۹،۶۷،۶۶	یام اراابه (عراابه) ۹۶،۵۸،۵۷،۳۳
یشم (یشب) ۱۱۹،۱۱۷،۹۴،۷۹،۵۷،۳۴،	یام اسب ۹۶،۵۸،۵۷،۳۳
۱۶۱،۱۴۳،۱۲۰	یامخانه ۱۷۱،۹۶،۶۲،۵۷،۵۳
یوز ۱۴۴،۱۴۳،۸۰	یان ذنبین ۶۴
ییللق ۱۷۰	یان سمزن ۶۴
	یراق ۱۷۱،۱۷۰،۱۶۸،۱۶۳،۵۴

فهرست اعلام جغرافیائی واقوام و ادیان

الف

آق قاش (رود) ۱۱۹
اسلام = مسلمان و مسلمانی
اوجد ۱۱۹، ۸۹
اوزبیک ۶۷
اویغور (ایغور) ۱۱۹، ۱۱۵، ۷۹، ۶۷، ۳۹
اویغورستان ۶۷
ایران ۳۱، ۳۰

ب

بخارا ۳۱
بدخشان ۳۱

ت

تاتار ۶۷
تبت ۱۴۷، ۱۱۹، ۱۰۴، ۸۹، ۸۰، ۳۹، ۳۷ تا
۱۴۹
تبتان ۱۰۰، ۸۹
تبریز ۱۶۷، ۱۱۴
تبتستان ۶۷ (شاید تبتان؟)

ترسا ۴۹

ترکستان ۱۷۳، ۳۱
توران ۱۷۳، ۳۱، ۳۰

ج

جاده ۱۱۹
جندی فو ۱۱۴
جورجت ۱۱۹، ۸۹
جو ۵۱
جولان فو ۱۱۴
جیحون ۴۰، ۳۱

چ

چفتی ۳۹ (= چفتای)
چین (= خطای) در اغلب صفحات

ح

حیزا ۱۱۶

خ

خانبالغ ۹۸،۸۶،۸۵،۵۸،۵۵،۴۹،۴۳،۳۱
 ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰
 ختن ۱۱۹، ۳۹، ۲۷
 خراسان ۳۰
 خطا (= چین) در اغلب صفحات
 خنسای ۱۱۷
 خونان فو ۱۱۴
 خوی جو ۱۱۶

د

داس جو ۱۱۹
 دریای عمان ۳۱
 دریای مشرق ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۲۶، ۶۷، ۳۱
 دنک جو ۱۱۴، ۵۱
 دوشنگ سی ۱۰۰
 دی تنگ ۱۰۰
 دیلو ۱۱۵

ر

روم ۱۷۱، ۱۴۹، ۱۴۵، ۸۰، ۳۱، ۳۰، ۲۶

س

سالار فو ۱۱۶
 سکجو ۴۰
 سمرقند ۳۱
 سورجو ۱۱۴

ش

شن ۵۱
 شکمونی ۴۸، ۴۷، ۴۲، ۳۳

شنگ سی ۱۴۴، ۱۰۸
 شین بو (زندان) ۱۰۶، ۱۰۳، ۹۸

ظ

ظلمات ۱۴۷، ۱۴۴، ۶۸

ع

عجم ۳۱
 عجمستان ۳۰
 عراق ۳۰
 عربستان ۳۰

ف

فغفوریان ۱۱۷
 فو ۵۱
 فوکن سی ۱۱۶

ق

قبیجا ۶۷
 قراقورم (قره قوروم) ۱۴۷، ۶۸
 قره قوروم = قراقورم
 قره قاش ۱۱۹
 قزلباش ۱۶۷
 قسطنطنیه ۲۶
 قلماق (قلماقستان) ۷۱ تا ۶۷، ۳۹، ۳۷، ۳۰
 ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۶۷ تا ۱۷۴

قمچو ۵۷
 قونار او ۱۴۷، ۶۸

ک

کشمیر ۳۹، ۱۱
 کمبه خطای ۱۵۴
 کلان فو ۱۱۴
 کمبو (زندان) ۹۸
 کنجان فو ۱۱۴، ۴۹
 کنجو ۱۱۴
 کنگ زین (مسلمانی) ۴۸

منز استان ۱۱۴	کو ۵۱ کوتای ۵۱ کولی ۱۱۸ کولی استان ۱۱۹ کوه قاف ۶۷، ۳۱، ۳۰
ن	ل
نمطای ۱۱۵، ۱۱۴	لمصین ۱۱۶
و	م
وان ۱۲۰ وان دون ۱۲۰ وان سی ۱۲۰	ماچین ۱۷۴، ۲۹، ۲۷ ماوراءالنهر ۳۰ مسلمانان (= اسلام = کنگ زین) ۳۷، ۲۶ ، ۶۷، ۶۲، ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۳۹ ، ۷۱، ۸۹، ۹۲، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۴۳ تا ۱۵۹، ۱۴۵ مشرق ۱۴۵، ۱۴۴، ۳۷ مغرب ۳۶ مغول (مغولستان) ۶۷، ۳۹ مکه ۱۱۹
ه	
هن ۵۱ هند (هندیان) ۱۴۹، ۱۱۹، ۸۹، ۳۷، ۳۱	
ی	
یونن ۱۱۸ یهود ۴۹ ییلان فور ۱۲۰	

اعلام تاریخی

الف

ابوبکر (خلیفه) ۲۶
 ابو حنیفه شافعی ۹۲
 اسکندر ۶۷، ۳۱
 اسن تیشی ۶۷ تا ۶۹
 الغ بیل ۲۸

ب

بلمی ۱۵۵، ۱۴۱
 بوجین گزین ۱۳۹ تا ۱۴۱

ت

تیمور (امیر) ۳۹

ج

جم ۲۸

چ

چین خواخان ۷۱، ۶۷، ۴۸

ر

رستم ۳۱

س

سلطان روم ۱۴۹، ۱۴۵ (سلیم خان)
 سلیم خان غازی ۱۶۷، ۱۴۹، ۱۴۵، ۲۷، ۲۶
 سلیمان ۷۰
 سنائی ۳۱

ش

شکمون ۱۵۴ ← نیز به شکمونی در اعلام
 جغرافیائی نگاه کنید
 شین چین (محمد) ۴۲

ص

صارم کرد ۱۶۷

ع

عثمان (خلیفه) ۲۶

خطای نامه	۱۹۲
ل لوزی خان ۱۳۹	عراقی ۸۸ عطار ۵۰،۴۴ علی (امیر المؤمنین) ۲۶
م محمد رسول الله ۴۲،۲۵ میر تیمور ۳۹	علی اکبر خطائی (مؤلف) ۱۷۴ علی قوشچی (مولانا) ۲۸ عمر (خلیفه) ۲۶
ن نوح ۱۷۳،۳۲	ق قابیل ۱۶۹،۱۴۴
ی یوشعبان (?) ۳۱۲	ک کین طای خان ۱۴۴،۷۱،۴۸

فهرست اسماء کتب

کنز الحقائق ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۲، ۷۹ گلشن ۱۳۱، ۳۷، ۳۵	خطای نامه ۱۷۴، ۳۲ دریای ابرار ۸۷
--	--

توضیحات، استدراکات و اصطلاحات چاپی

ص ۲۵ س ۳ و ص ۲۷ س آخر - مراد از گلشن همان گلشن راز منظومه عرفانی مشهور شیخ محمود شبستری است که نام کتاب مذکور را در صفحه ۱۳۱ بطور کامل آورده است.

البته شیخ هم در یکی از ابیات مثنوی نام آن را گلشن آورده است:
دل از حضرت چو نام نامه در خواست جواب آمد به دل کان گلشن ماست
چو حضرت کرد نام نامه «گلشن» شده زاق چشم دلها جمله روشن
ص ۲۷ س ۱ - در نسخه‌های سلیمانیه و پاریس «سلیمان‌شاه» آمده است وقاعده و ظاهراً تصحیف سلیمان شأن است. شارل شفر بدون توجه به تصحیف چنینی استنباط کرده است که مؤلف اگر چه کتاب را به نام سلطان سلیم تألیف کرد ولی بعد یکبار هم آن را به پسر سلطان سلیم که سلطان سلیمان نام داشت تقدیم داشت و در خطبه به یاد او پرداخت. در حالی که سلطان سلیمان به نام سلیمان شاه شهرت نداشت. اشتباه شفر به ترکی و لیدی طوغان هم سرایت کرده است (دائرة المعارف اسلامی به زبان ترکی).

ص ۲۸ س ۲۰ - مراد از نسبت «شیری» در دنبال نسبت «قوشچی» معلوم نشد.
ص ۲۹ س و ص ۳۷ س ۱۳ - «قلندر از دیده گوید» جزئی است از مصراع‌ی که صورت کامل آن را در کتاب خلاصة البلدان از صفی‌الدین محمد حسینی قمی تألیف سکه ۱۰۷۹ دیده‌ام. آنجا ضبط شده است: «قلندر آنچه گوید دیده گوید» (خلاصة البلدان به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، قم، ۱۳۵، ص ۲۳۲).

ص ۳۱ س ۱۵ - طرف شرقی کشمیر و ختن، ممالک خطای است (صورت صحیح).
ص ۳۲ س ۱۵ - در باره نام کتاب که «خطای‌نامه» است یا «خطائی‌نامه» به‌مقدمه مراجعه شود.

ص ۳۹ س ۱۳ - «گویان» در صفحات ۴۷، ۴۹ و ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴ نیز استعمال شده است. این لفظ در رشحات عین الحیات فخرالدین علی صفی (ص ۲۷۵ و ۵۳۸) آمده است.

ص ۴۰ س ۶ - مراد از «حضرت خداوندگار» سلطان سلیم سلطان عثمانی است که مؤلف در عهد او می زیسته و در مقدمه خود به ذکر او پرداخته است.

ص ۴۰ س ۱۵ - دو آتش بردارند (صورت صحیح).

ص ۴۱ س ۱ - خرد و بزرگ آن ملک داروی توپ بسازند (صورت صحیح).

ص ۴۷ س ۱۸ - «در میان مردم ما» مکرر چاپ شده و زائد است.

ص ۴۸ س ۳ - «چین خوا» اسم پادشاه و علامت «و» در وسط آن نابجاست. نام او در صفحات ۶۷، و ۷۱ نیز آمده است: «چین خواخان».

ص ۴۹ س ۱۹ - هر رهی را راهروی دیگر دروست (صورت صحیح).

ص ۵۱ س ۹ - و چون جای مناسب یافتند خط نویسند (صورت صحیح).

ص ۶۴ س ۱۰ - «سر» غلط و «سه» صحیح است؛ «روز حرب سه مبر معظم» (صورت صحیح). همانطور که در ص ۶۵ س ۸ نیز ضبط شده است.

ص ۷۱ س ۴ - گت بادی می نیرزد نزد من يك دانهای (صورت صحیح).

ص ۷۷ س ۱۳ و ۱۴ - «مخفله» غلط و «مخفه» درست است.

ص ۸۰ س ۲ - خردجال و عیسی خبر یکی نیست (صورت صحیح).

ص ۸۱ س ۷ - غرق آهن و پولاد [و] مسلخ (ظاهراً صورت صحیح طبق ضبط ص ۸۴).

ص ۸۳ س ۳ - شاید «گز، اندازه»، بهر تقدیر گر انداز ترکیبی است که نظیرش هم درین کتاب هست: تیرانداز (ص ۵۱).

ص ۸۴ س ۱۲ - این نه صد چندین سپاه و لشکرند (صورت صحیح).

ص ۸۵ س ۱۶ - شصت و نه [درای] نواخته باشند (صورت صحیح تری است).

ص ۹۳ س ۷ - ماهی دوبار به دیوان نباید معاف است (صورت صحیح).

ص ۹۵ س ۱۳ - و در هر [یک] از آن دیوانخانه یک دخترست (صورت صحیح).

ص ۹۶ س ۱۰ - گرمه دارو [و] هیزم (صورت صحیح).

ص ۹۶ س ۲۲ - و شب و روز را از برای (صورت صحیح).

ص ۱۰۱ س ۲۲ - چو دریای یقین دانی که این است (صورت صحیح).

ص ۱۰۲ س ۱ - اگر درسجن میری بی خبردار به سجن کنند آنجا نگوئسار.

ص ۱۰۹ س ۱۷ - دعوی بر آن سر بکشد (صورت صحیح).

ص ۱۱۷ س ۱۳ - مراد مؤلف از اینجادر این مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه باشد.

ص ۱۱۸ س ۱ - حقا [آنچه] که آن جماعت گفتند (صورت صحیح).

ص ۱۱۷ س ۱۳ - مراد مؤلف از «اینجا» در این مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه

باشد.

- ص ۱۱۹ س ۹ - در نسخ فارسی جاوه در همه موارد و در ترکی «چاوه» است.
 ص ۱۲۳ س ۱ - در شب درختان روان [برورده] (صحیح می نماید).
 ص ۱۲۴ حاشیه ۷ - «مسالك» در بیت نه «مانك».
 ص ۱۳۰ س ۱۰ - يك درهم نقره را هفتاد پول می دهند (صورت صحیح).
 ص ۱۳۱ س ۲۵ - مصاریع این بیت در گلشن راز چاپ جواد نور بخش (تهران ۲۵۳۵) و چاپ قربانعلی محمدزاده (باکو، ۱۹۷۲) همانند نسخه های سلیمانیه مقدم و مؤخر و مصرع «و با هر ذره ای حق را تجلی است» در چاپهای مذکور «که در هر صورتی او را تجلی است» ضبط شده.
 ص ۱۳۲ س ۱۰ - زاهدان از کجا وما از کجا ما و دردی کشانی بی سرگو (صورت صحیح).
 ص ۱۳۶ س ۸ - به حکمت چرهاماس کی خواهی شده.
 ص ۱۴۳ س ۵ - در ترکی «صوباشی» آمده است،
 ص ۱۴۳ س ۱۲ - همراه صاحب [اسب] پیش پادشاه بفرستند: (صورت صحیح).
 ص ۱۴۴ س ۴ - در صفحه ۱۱۴ س... آهن جامهای زرین آمده: ولی چون هم در آن صفحه و در صفحه ۱۴۴ آن اصطلاح در ردیف رکیب آمده است علی الظاهر آهن جامه (رزه) درست می نماید نه آهن جام.
 ص ۱۵۷ س ۴ - که را زهره بود که نگیرد (صورت صحیح).
 ص ۱۶۷ س ۱۵ - نصرالدین غلط و نصرالدین درست است.
 ص ۱۶۷ حاشیه ۵ - اصطلاحی که برای این دسته از جلادهای عصر صفوی در روضه الصفویه آمده «چگینی» است. نصرالله فلسفی در کتاب شاه عباس جلد اول و دوم اطلاعات سودمندی در باره آنها از کتب مختلف به دست داده است. (جلد اول صفحات و جلد دوم)
 ص ۱۶۹ س ۱۲ - از دشمن زحمت بیشا بیش نباشد (در ستر می نماید).
 ص ۱۷۱ س ۱۴ - یا شهری معظم [باشد] ضبط به مرتبه ای است (صورت صحیح).
 ص ۱۷۲ س ۳ - [و] حصاری یا شهری سازند (صورت صحیح).
 اشکالات بازمانده

گیرنده (ص ۵۵ س ۱۷)،

بزررداری (ص ۵۸ س ۲)،

یوشعبان (ص ۱۱۲ س ۱۹)،

بوحکایت عجب و بنوادر غریبه چین ماچین بادشاهلریک احوالاتک و ولايتک و عساکرک
 و رعایاسن و قلملریک و شهر و قصبه لریک و جمیع قانون و قاعده لریک و مشلک و باغ و بوستانلریک
 و حوی دکنشالریک و خطای کوزالریک بیان و احوالاتی که باجمده مصنفین سید شهرت اولمشده

- باب اول خطایک بوللری و ملکیتک محافظت سی بیانده در . . . ۱۱
 باب ثان مختلف دینلری بیانده در . . . ۱۲
 باب ثالث شهر و حصار دیوانخانلری بیانده در . . . ۱۳
 باب رابع اول شهرده بولتان عساکرک قانون و نظاملری بیانده در ۱۴
 باب خامس خزینه و غلال و مهماتلری بیانده در . . . ۱۵
 باب سادس تخت و سلطنت و سرای و نشانیلری و خادملری بیانده در ۱۶
 باب سابع زندانلری و ملزیدن احوال لریک بیانده در . . . ۱۷
 باب ثامن الای و سلطنت لریک بیانده در . . . ۱۸
 باب ناسع ملک خطای قاج قسم اولوب و متاعلری بیانده در ۱۹
 باب عاشر میش و عشرتلری بیانده در . . . ۲۰
 باب حادی عشر سارند و نوازنده لری بیانده در . . . ۲۱
 باب ثان عشر بخوم و سار فون غریبه بیانده در . . . ۲۲
 باب ثالث عشر ضبط بلده سی بیانده در . . . ۲۳
 باب رابع عشر خطاط خانه و معلم خانه لری بیانده در . . . ۲۴
 باب خامس عشر اول بلده یه کلان اصحاب تجارت احوالی بیانده در ۲۵
 باب سادس عشر اول بلده نک قبایل بیانده در . . . ۲۶
 باب سابع عشر اداره ملک و اپینلری بیانده در . . . ۲۷
 باب ثامن عشر مسکوکات و صرافلری بیانده در . . . ۲۸
 باب ناسع عشر قوانین و قواننده دقلوی بیانده در . . . ۲۹
 باب العشرون البسه و تعظیم خانه لری بیانده در . . . ۳۰



برقام خداوند تبارک و تعالی جداست و منایش صف حضرت اعلا کو تاج هویت نبود بر سر طغر برداشته در حضرت اودست نما صامی و مجوسی و یهودی و نصاری	اغاز سخن بد که کند مردم دنا سر دفتر قانون کتخانه دانش منشور سلاطین مالک زود پیش شاهان جهاندار و سلاطین جهان بخش بر سده فرمایش نهاده بر تسلیم
---	--

سباس مبدیت اساس اخلاص لباس اول حکمرشاس حضرتنه که افتضطوا ان الله یحب
 المقسطین بیوروب جمهور امور معدلت سلوک مکار و اخلاق و مراسم قوانین و اشعار ابله
 غلبه و سبلم الذین ظلموا ای منقلب یقلبون بیوروب احکام حکام انامی غامر ظلم عقوبت
 انجاندن غلبه ابله عیوب عدل و احسان امن و امان ابله توامان و رابطه رفاهیت عالمیان
 اولمغنین ان الله یامر بالعدل والاحسان بیور مشدد قوانین بیاض صایف اخلا که مرقوم
 اولان همه موجودات دائره علبنده داخل و سواد مرکز خاکده مرسوم اولان کلیات و جزئیات که
 بر کار بر کار جگیتی شامل در خزان مشیت کامله سنده مخزن اولان جواهر اسرار امور
 علم شامل مفتاح اولوب دویبار ادات ماهره سنده مرکوز اولان مضمرات و رموزه مشاعل
 قدرتی مصباحدر و عنده مفتاح الغیب لا یعلمها الا هو یقادر در که لوح ابداع اوزره قلم
 قدرت و اختراع ابله نسخه مکونات و چریده قانون مکانی بر دمه سواد عدمدن بیاض
 وجوده کور و بطلان کارگاه کائناته انا قدرتی بر طرز ابله تحریرو بر مثال ابله تصویر
 اینشد در که وقت ایجاد دن ابد الابد دکن وجود هر موجود تقدیرینه مطابق و هر حکم

لازم الوفرع حکمت نبوده قضاسته موافق اولوب منشآت عالم صغری و کبری و مخزعات
جهان بست و بالاسی هستند مقول خرده بیان واله و حیران و مخیر سرگرداندر الاله الخلق
والامر تبارک الله رب العالمین و سلسله بکنانده جنس آدمی اغن مخلوقات بدوب نوع بنی
ولقد کرمنا بنی آدم موجبیه افز و اسعد و اکرم و امجد قلدی زمره انبیای اولو العزم
و فرقه اصفای صاحب جزئی اول نومک اعدل و اکمل و اول جنسک اعقل و افضل قلوب
مهربین لباس نبوت و خلعت رسالت ابله سرفراز و تشریف خطاب و انزال صحف و کتاب ابله
مناز ایلدی کلمات جامع لری واسطه سیله مناجی رشد و صلاح معین و مبین کورنیوب
برقوا آفتاب سنن لامعه لری رابطه سیله شاهراه فوز و فلاح واضح و روشن اولدی
صلوات الله علیهم اجمعین ما دارت السموات لعل الارضین و درود نامحدود و سپاس
نامحدود اول مقتدای زمره رسل و مسئله امور عقل و کل سلطان بارگاه اصطفای
بلبل خوشنوی و ما بنطق عن الهوی و مظهران هو الاوحی بحی بلند پرواز و هو
بالافق لاطی مکات بردار دی فتدی پوشنده خلعت لولاک و نوشنده رحیق
جام انا اعطیناک منبع لطف خدا و دلیل راه هدی اولان حضرت محمد مصطفی ک
علیه افضل الصلوات من الخایا مزار ربوه انوار سعادت لرینه ایشار اوله که ملوک
دین و پادشاهان عدالت ایین دن حامیان بیضه اسلام اولان مجاد کرام و اتحاد
عظامی جلباب السلطان ظل الله مآوی کل مظلوم یا غلیه و تخیر و کیفیت حسن
حاقبت بیور مشلردر فخره اخر تلرنده ان المعسطين علی منابر من نور برله تعبیر

بیور مشلردر علیه من الصلوات سماها و من التسلیات تمامها

محمد که افریش سایه اوست که ذیبت نه فلك بایه اوست فلك داخکبایش ناج ذرین
زعزت نعمها طه ویس فرشته در رکابش راه بوق فلك میدان اورا نیم کوب
کل خوشبوی ایز فیروزه کلشن شهبستان چهار شمع روشن طفیلش هر مه بود و هر چه باشد
کرامت پیش ازین دیگر چه باشد

و دعوات سعادت قرین بخوم اسان دین و کواکب برج تمکین اولان اعوان و انصاری احد
مختار و انخیار مجاهدین و مهاجرین و انصارک مرافق مغفرت مرا صندنه و لسو که هر بری
احیای قانون عدل و انصاف دن صدیق و صر و اطفاى کانون ستم و اعتساف دن عناف
و حیدر در اصحاب کالقوم بایم افندیم اهتدیم رضوان الله علیهم اجمعین علی ارواحهم
تحف الخایا من الله الذی خلق الیما با فکل کان منسوباً الیهم سلام الله بمسوحا علیهم

بعد عادت واجبا لوجود مطلق و سنت سنی حضرت حق بونک او زربنه جادیدر که هر یک
 تمهید قصرا حکام شرع نشیید و تأسیس اساس صل و فرج ایچون و صاحب قرآن عالمیشا نش
 وجودی واسطه امن و امان اولوب منشی جفا القلم و کاتب رفیع قدم منشور خلافت بالت
 بسط خاک بر باد شاه جهنمید جاد صاحب ادراک نامنه نجر بر و شطیر ایدوب انا جلالت
 خلایفه فی الارض عنوانله معنون و احکام قدر و جلالتی نص کرم تو فی الملك من نشاء
 ایله بدر من ایلوب اول زمره سر بر سلطنت و خلعت خلافت شکوانه می ایچون ضعیفای
 امت و رعایای ملته عدل و نداد و نداشت ایدوب دائما فاحکوا بالعدل مغموم کوش
 و هوش ایله استماع ایدوب و امر بالمعروف و ناهی عن المنکر جان و دلدن اتباع اتیم حمله و ارضندند
 بناء علی هذا بادشاه صاحبقران و بیجه زمین و زمان رعیت پرور عدل کسدر سلطان
 اسکندر منش خاقان سلیمان افریش ارسطو و لقمان دانش کجسر و کسری روش
 فریدون منوچهر بیش هوشنک شعار غضنفر ننگ را سفند یار دیار کیقباد اقتدار
 نظم روی سپهر ظفر ظهور و پناه هدی همجو فضا کا مران همجو قدر کا مکار قادر در هر
 انتقام قاهر کردون توان مفضل مهر اطمناع مقبل کیوان و قار نثر فالحمد لله الذی
 فضله علی اقوانه من السلاطین و زاده بسطه فی العالم و نجهیم صاحب الملكة الملكة مالک
 الملكة السجانیة الامرا المؤمنة بامر الله الدیان ان الله یأمر بالعدل و الاحسان شعر
 شهرا که ابرز کند یادی که یازده که با او کند یادی ازان دمه زده سواری گرفت
 بی شاهی و شهر یادی گرفت هناك ز عدلش بر ادا ده کشت پرو تاج و تحت بدر تا ز کشت
 ستم رازیان عدل را سو دازد خدا راضی و خلق حسنور دازد نثر السلطان ابن السلطان
 و الحاقان ابن الحاقان تاج بحق و الخلافة و الدنیا و الدین سلطان مراد خان ابن السلطان
 سلیم خان ابن السلطان سلیمان خان من الله سبحانه علی العالمین بادامه خلافت و سلطانه
 و مد علی كافة المسلمين ظلال عدله و احسانه و ضاعف ابادیه علی العالمین کا اضعف
 اعدایه من العالمین مصرع ویرحم الله عبدا بقول امین بیت از بزم عرش امین میکند
 چون دعای ملک و ملت میکند نثر مطیع انظار سعادت انار و مطرح محضات عدالت
 شعار بادشاه مری همواره سمت مرصی حضرت الهی و شرایع جناب رسالتنا همی
 در اوقات بهجت ایا نلر بنی همیشه افاضت خیرات و اشاعت مبرات صرف ایده
 کلمش لور احسن کا احسن الله لک لخواستی دمت شاهانه لرینه دین و فرض
 و واجب فرض یلوب دائما هست علیه لری تشبید مبانی دین و تمهید فوا عد بقی

و اتفاق بنیان دین اسلام و احکام شرع سیدالانام و نیت بلند همت خسروانه نری همواره
 عدل ساعه خبر من عباد سبعتین سنه سعادتته فائز اولوب بمحمد الله همیشه محبوب نسایم
 عاطفتلوی ایله باغ جهان معطر و جریان جویبار را قلمری برله کلزار زمان نازه و تردد
 و سائر سلاطین ربع مسکون و وارث ملک سلمان و افریدون و الحاصل قطب الملوك
 و السلاطین جمیع بادشاهان روی زمین اوزر لرینه بوفصل و افتخار بسد که جد بزرگوار
 شهر و قار خورشید اقتدار لرلی لیث معرکه مغازی ابوالفتح و النصر بیت محمد خات
 باراء سنیه که آمد فاتح قسطنطنیه نثر مدوح و مذکور سید انبیا و سید اصفا اولوب
 وارث ملک سلمان جشید قدر و کیوان ابوان واضع مراسم العدل و الاحسان بنم مناسم
 اولان مصراع شهر یار تاج بخش و والی کیتی ستان نثر لردن برسی قسطنطنیه ب
 فتح ایله کرکه ردیو بیور مثلرد در خدا الله سبحانه ملکه و سلطانه و واضح علی کافه
 انام الا یام بره و احسانه و لا زالت برایات سلطنته منصوبه علی قمه الثریا و اعلام
 اعدائه منکوبه فی تحت الثری صدمات نکبات کانون چرخ نکوهدن مصون و اصول
 دوحه کامرانیلری تغلبات فصول زمانی ایله امان ربانیده مرقی و مأمون و نهال
 عنزلری کنار جویبار سلطنت و عظمتنه برقرار اولوب قد نهای بشمار نامی و مغروس
 و بنیاد قواء دولت اباد لرلی اختلال و اختلاف قواء جهان بینیا د نامراد و چرخ تحت
 اباد بیدار دست نهادن سامی و محروس باد بکیمص و عجل المبعوث علی ارشاد الابد
 الی سبیل الرشاد نظم جهان در سایه او ارمیده جو مردم در سواد شهر دیده
 زمین زنبسان که شد در او اوجا که سرد کو بکدر اند سوز افلاک بدورانش
 بلند ورنک همراز بهم چون عاشق و معشوق دمساز شکار چشم اهو شیر پیشه
 بدور ش عشق بازی کرده پیشه ضراب را اگر در جلو ناز باخاری خلد از روی غلغله
 زمز کان سوزن ارد شیر خو نخواست برون ارد ز پای ناز کش خار چنین کر عهد این
 شاه جهانگیر خراب اباد عالم یافت تعمیر دل ویران مشتاقان رنجور محب بود که
 کیر بیت معمور الهی تابود افلاک انجم امیاد انام نیکش از جهان کمر اما بعد
 بوکتاب مستطاب صبر بن نقاب خطا و ختن و چین ما چین ملوک ملکین قانون نامه بد که
 زبان فار سبدن لسان ترکی عذب البیان ترجمه اولندی و اول دیارک بادشاه عالیمه ستان
 سباهلری اصلا قانون لرینه محالف سر مو تغییر و تبدیله قادر اولوب اگر بالفرض
 قصد ایله لر قانون لرلی و زره سلطنتدن معزول اولوب سلاطین عدالت اینیلری

اولادندن پادشاهلنه استحقاقی اولاد نلردن بریسنی تخت سلطنته کجوروب وزرا و امرا
 و رها یا و برایا مرو نهینه اطاعت ایدرلر و قانولر نده خاقان اولنلر اعلم خلایق اولنق
 کرکدر اول معزول اولان پادشاهک اولاد و انسا بلرندن مشاملری واردر و عزای
 سببندن جائز درکه اول آمده حاضر اولان صاحب مشورت وزرا و امرا به انتقام
 قصد ایده لرد یوا صلا بریسن غننه جلوس ایندیر میوب رجال و نسا دنجیع توابع لوا
 حقتی بر حصن حصینده جمع ایدوب و او زلرینه نغاندن مؤکملر قویه رق حفظ
 ایدوب و طشره دن بر کسنه ی اول جاعته جمع اولغنه قوم یوب مستوقا اکل و شرب
 و کسوه لرینی علی جار العاده تعیین ایدرلر تنبیه معلوم اوله که ولایت ایران
 و نورانده درت ملک و واردر که خلق مسلمانلردر اول ملک عرب ایچنی ملک روم
 اوچنی ملک مجستان ذکر اولشان اوج ملک ایرانده در بر ملک ولایت تورانده درکه
 ماورالنهر دیرلر و اولکجه مجنده در عراق و خراساندر بوللرنیک اکثری باب
 و علفدر و اولکه ماوراءالنهر در زمین فرخ و واسعد صوبی و علی و افرد و باغ
 و بستانلرد و در کمرلری و زراعتلری و سازا کاکیزر امور لری اقا و صوابله درود
 بیلا قدر تا سرحد خطایه و ارنجه ولایت خطائی خود کلیا زراعت اولنوب تا کنار دریای
 مشرقه و ارنجه اصلا بزراعت مقداری زمین خالی بوقدر در بیان تقسیم دنیا عاقله
 و شهر لکه سیانه دنیاده درنا کار در ریای مشرقه و ارنجه چکشندر جانب شمال دنیا
 طاعنسر و شهر سوز و کل صحرا در الاکوه قافک کنارنده بر دریا جیوب انک برکوشه
 صحرای قلماق نام ولایته متصل اولمشدر دیرلر که سدا سکندر انده در و اول بولدن
 زمان اسکندر دن جوق اول نفل ایدرلر که کوه قاف مخلوقا نندن انواع طیور باشلو
 و دوه و صکساد باشلو و سائر بونک امثال مخلوقا نندن اول بولدن ادی زاد شهر نرنیه
 کلنگلر امش و اول بولنده اولان شهر لکه اهالیسی انلرک صورتی در دیوار کرده
 نصویرا بمشدر و رسم و قاعده خطای بودر که هر قوم و جاعت که هر بولدن
 کلورلر اول کروهک صورتلرینی اول بولده کلیسارو بمجمع عظیم اولان محملرک
 در دیوار لرینده نقش ایدرلر و رسم داستان سیاوش قانی افر سیاب تورانیدن
 طلبا ایچون ایراندن تورانه عسکر چکوب وارد قده اول بولدن که کمتشدر و اول
 برلر که انشدر و نه محمله کد و نک و سائر جمیع اوضاع و اطوار نیک صورتحا و لیدار لره
 نصویرا ایدوب اندن غیری بر صورت با نللمشدر و جانب جنوبی دنیا هند در جمیع

جزایر لیبی عمان احاطه اینست در بنه تمام دنیا بی عمان احاطه ایستد در بیان فاصله میان
ایران و توران نهایت شرقی بمجده بر دیار وارد که همچون دیرلر آنک غریبی جانبی ایران
و طرف شرقی سنه توران دیرلر و آنکه مالک توراندن همچون جانبندن اولی بخارا و سمرقند
و جانب شرقی سی بدخسان و ترکستان در و طرف شرقی ترکستان چین ماچین و جانب شرقی
کشمیر و ختن مالک خطایدر کنار دریای مشرقه و ارنجه و اول دریایک نهایتند خبر
معلوم دگدر و اول دریایان بش میل مسافه مقداری خان بالغه یشتور و خان بالغ پای
تخت خطایدر و خطایدر حکمرایدیکی و لا یلوده اصلا خرابه یوقدر و طاعون
اولس و خط واقع اولس علاج ایدرلو و فزاندن آنک ملکنه اصلا ضرر و کزند کلبوب
دورادم علیه السلامدن بوزمانه کفیه قدر سلطنتلری بقا و زده در و سببی وضع
قانونلرندن بر زده و شه بخا و ایتد کزیموندر نظم خطای نامه را آغاز کردم
در کج معاف باز کردم سخن کوی زخویان خطای نباشد کارشان جز دلربائی همه
سیمین بران و نیک و فرجام همه بی موخلق نازک اندام همه چشمان زکس روی چون گل
همه نازک میان موئی جو سنبل همه خورشید رویان پری زاد نباشد مثلشان در ادبی زاد
همه شیرین زبان با ملاحظت همه طوطی مقال اندر فصاحت و بعده بو کتاب مشکین نقاب
بکوی باب اوزرینه وضع اولنشد باب اول خطایک بوللری و ملکک دور و خند
و دیواری و میلهای متصله و دیده بان متعدد لری بیانده در و برایکی ایلوق بولد
دشمن برکونده دار السلطنه خاقان بالغه و اصل اولور و عجایب بودر که اولقدر مسافه
بعیده دن اولکن مد و فتنی طایفه دندر بلورلو و اکاکوره دفنک تدارک کوردر لو
الباب الثانی اریان مختلفه بیانده در و دین محمدی صلی الله علیه و سلم عندلرند جمیع
ادیانند منقر و معظم و مکرمدر اگرچه انلر دین محمدی اوزرینه اولیوب شامکوف
نام شخصی بیغیر اعتقاد ایدوب و اندن جوق حواریات نقل ایدوب دوت بیک بیلدن
زیاده در که انک دین و شریعتی اوزرینه حامللوردر الباب الثالث شهرلر و حصارلر که
بنا ایتمشلوردر و وضع انسه لرو کوردر انک بیانده در و ترتیب محلات و بازارلری
و پاش خانه لری و پاسباقلوی و پادشاهلریک دیوانخانه لری و پام خانه لری تفصیلدر
در که انلرایچون بشفه و عربلرایچون بشفه ایتمشلوردر و اینده و بروند ایچون اسده
انواع منفعلر حاضر و همیا ایتمشلوردر الباب الرابع اول شهرلرده اولان صکارک
سبا هیلقد و دوللری و انلرینه نیادرلری و علی الدوام کند و بکریته ملازمتده حاضر

اولمقلقلری و مراتب ابله تابع اولملری و خریده قواعد و قانونلری بیاننده در الباب الخامس
اول شهرده قولان خزینہ لرالنون و کشیدن و زاد و زاده ایچون حفظ اولان غلال و کسرمه
و عتاب و فندق و فندق و جوز و لوز و ناصان و او دونه و ارغجه و دخل و خرچی بیاننده در
وهر سنه که پادشاه جانبندن ویریلور احسن اقبشه و ملون اطلسلر ویدرلر و سیریلور
و خزینہ لرك در دیوارلری و التي بیلده دوری تمام اولور الباب السادس تخت و سلطنت
و نشا نلری و مهرلری و خطلری و سزای و دیوانه و طشره سرایده اولان بکلرینک
دیوانخانه لری و ایجری سرایده اولان بکلرینک دیوانخانه لری و سرایلری که اشده
اولان قزلرک خادملری و اغالرید که ضبط ایدرلر و ایچ سرایده نقدربیک قزاقغلان
وارد و پادشاه خدمتی ایچون نقدر لاله عذار عذارلر وارد و مذکور سرایده
انلرک و غیرلری امورک ضبط و ربطی ایچون نقدربیک خادملر وارد و ملک خطانک
قزلری و اقربا مسندن اولان سلاطین عالی نژاد و خواقین صاحب اجماد و سائر وزرای
عظام و امرای کرامک قزلرک که دو خدقلری حینده ملک خطادن همان دایه سیله سرایده
نشو و نما بولغی لئما سایدوب مقبول واقع اولد قده اول سرایده مراتبه کوره فردا
فرما مسکن و مأوی لری اولوب بیود کلرنده هر بیلده برکوه نوروز کوننده عالی جمیت
اولوب ملک خطا قزلرک حضورینه کلوب جمعنه شمع اولوب بعده مرتبه کوره خلعتلر
و عطا و احسانلر ایلکه مکلرینه عودت ایدرلر بوا سلاطین و وزرا و امرانک و نیککه
بریسنه ایچو میسر اولور خاصه خطا پادشاهنک قزلری ضبطی ایچون و سائر سلاطین
و وزرا و امرانک خدمتیچون نه مقدار خدام با اعتبار وارد و طشره سرایک دخی ضبط
و ربطنه بمقدار خدام با احترام تعیین اولمنشد و سزای قیوسی حفظ ایچون بمقدار
عسکرجار وارد و ایچر و حولیده سرایک دورینی حفظ ایچون بمقدار با سبابت
تعیین اولمنشد و سزایک حد و مقداری و اوصافی و انده اولان عجیب قبولری و غریب
در بندلری و دلغریب گوشه لری و پادشاهنک انده اولان کوس مدنی بیاننده در الباب
السابع اهل زندان بیاننده در اولر ایچون بشقه و عورتلر ایچون بشقه مکان ایدوب
امور و مهمات زندان انلرک قانونده جمیع اوامر ملکندن مقدمدر زیرا که قتل نفس
هر پرده عظیمدر خصوصاً انلرک عندنده عظیمتر و اهل زندانک مهماتی صور مق
ایچون تعیین اولان بکلر دیوانخانه لری و زندانلرنده با غجه لری و بستانلر و مسند و قده اده
حبس ایدوب و سائر اهل جریمه مقدار بجه انواع سیاست تعیین اولمنشد رانلرک بیاننده در

فانونلره قتل و قصاص جارید و خاقان چین هر بیلده برکزه کند و نفس نفیسی بده فانونلری
 اوزره فان ایدنلری تغیش ایدوب مغنوللرک باشلرینی مشد و قلدره بشقه حفظ ایدوب و بیلده
 برکزه ارباب جرابدن اوج بیل مجوس اولنلری کروه کروه آزاد ایدرلر الباب الثامن سلاطین
 چین اهل جنبه بیلده برکزه تحویل چله زمستانده بیرام و طوی ایدوب و کلمجک بیلده
 اولکونده کیر و امر و خاصیه و لشکریه و اطراف و جوانب عالمدن کنن اچیلوه و سائر
معتبر ادملره کلی ضیافت ایدوب و خلعت فاخره لورکیدیروب رعایتلر ایتدیکی بیانده در
الباب التاسع ملک خطای اول ایکی قسم اولوب هر قسمک ادی و اول قلمک شهری
 و ادلری و هر قسده مسک و ریوند و قفقوری و ایغی و یاقوت و التون و کش و غیره
 حاصل اولان متاعک بیانده در الباب العاشر طوی و تعظیم و عیش و نوشلرکه اغاچلر
 اراسنده باغچه لوده بعض اغاچلری مروایله هراغوش ایدوب و بعض اغاچلرک
 شا هله بر وجهله تربیه ایدوب شویله موزون ایدرلرکه غنبد شمعدن اولوجهله ایتکه
 قادر اولوب صاحبندن کلیها ایله صاننن الورلر شکوفه و گلری وارد در انواع نعمتله
 و الوان الوان شیر ایلری که چله پرینچند اول مالکله مخصوصدر اندننیکر ولا یته
 اولماز انلرک بیانده در الباب الحادی عشر خرابات زنان و سائر خرابا تیلر و استقا
 یعنی یغور طلب ایلکی خرابا قیه مخصوصدر اول کسه لرکه التون و کش و املاک
 ضیا عی انده تلف و ضایع ایدوب و انلرک عاقبلرینی و سازنده و خواننده و رسن باز
 محبوبلرینک تعلیم خانه لرینی و مذکورلرک کوزللی الوده داما ن اولوب عقیفه
 و شیریه اولوب جمله سی سیاه و یازام چشمه اولوب و چشمه لریک لونلری سیخ و سفید
 و لطافت اندام و نازک ترکده بیعدیل اولوب و اصلا اول اقالیده دیوانه و مصروع
 اولد قلرینک بیانده در الباب الثاني عشر اول مالکده اولان سائر ملکتلرک عکسی
 و هنرهای عجیب و حلاهای غریب و طوب و صورت باز قللری بیانده در و اول دیارده
 علم نجوم غایت معتبر در و اول زمره نک کاملری داما جسد اولوب سنه ده برکزه
 خزیه تقویلو و یروب و تغییر وقت و ساعا قی حفظ ایدوب نصیحت و عبرتله یجون شاعلر
 و علامتلقویوب و شعر و معما و لغز که چیستان دیمکه معروف و مشهور در انلرک بیانده در
الباب الثالث عشر مقنن خطای وانی اولوجهله ضبط ایلک نه ایدی و بنجه بیل رعورت
 بادشاه اولوق و هنوز سرائیک اثری و بناسی و صورتی ظاهرا ولد یغک بیانده در
الباب الرابع عشر خطاط خانه و مدرسه لر و معلم خانه لر بیانده در و کجیه و کوندز لری

ساعت و درجه و دقیقه و زینہ قسمت اول باشند احصای اوقات بوقدر مخصوصا
 بادشاہلری ایچون وضع اولتان اوقات اول قسمتدن بر ساعت بقا و زہ بحال محالدا کریم
 بادشاہلری او یقودہ اولور سہ و یاندر لر لرنک بیاتندہ در الباب الحامس عشر
 اول کسنہ بیاتندہ در کہ طرف مغربدن یعنی مالک اہل اسلامدن قوروجا بنندہ
 کلورلور و نہ وجہلہ کلد کرینک صورتی وجواہر واقشہ وات وارسلان و بارس
 و قرہ قولاق کہ سیاہ کوش دیر لر مذکورہ پیشکشلرینی چکد کدہ خطایلرک انلرہ
 ایلدا کریم تعظیم و نکریملری بیاتندہ در الباب السادس عشر قلمباقدن ہر بل نوبت
 ایلہ کلوب بخششلرین الوب وانلرک ولایتندہ حاصل اولان متاع و شہرلرینک اری
 و تنکا د اول زمیندہ اولدینک بیاتندہ در و تنکا د کاف عجبی ایلہ برنوع دوزدر
 یورق ہندی دیر لر قیو بجیلرہ التون ارتک ایچون لازم اولور و تلین ایتکسہ
 لازمدر و ہمدیش بنو کینی کیدہ در قوردونی قیرر و اعراسنی کیدہ در مومر ایلہ
 مچون ایدوب ایچہ طولدیر لر و ولایت تبتک و مسکان تبت بر کوپک شخصندہ اولاند
 ظہور ایدوب انلرک معاش و پیشکشنی بادشاہ خطایدن اولوب و طرف ہند دت
 کلان کسنہ لرنک پیشکشلری و نوجہلہ اولد قمرینک سورتلری بیاتندہ در الباب
 السابع عشر ذراعت و مخططدن ہر نسنہ قیمتدار اولوب و شہرہ تہا سنک علاجی
 و درکما قمرینک نورانی اوور و نلرینک احوالی و دین و مذہبلرندہ کعبہ لرنک و حاج
 زوارلرینک صورت طوائف لری وار و عورتلرینک بوللردہ اولان ذکر و تسبیح و ریاضتگر
 و اول قومک اہل دانش و پیشلرندن بعضینک کثرت مجاہدہ و قلت اکل و شرب و نوم ایلہ
 دیدہ مشاہدہ لری بنو فوق اللہ تعالیٰ نوہا کثادہ اولوب بت پرستک کال نقصان عقل و متنا
 جہلندا ولدینقی ملاحظہ ایدوب اہل اسلامک طرز و روشلرینہ میل تماملری اولدینک
 بیاتندہ در الباب الثامن عشر التون و کش وار و عورتک جملہ سی صراف اولوب
 واتش بازلفی دخی جملہ سی بیلوب و بونلرہ متعلق سائر امورلرینک بیاتندہ در الباب
 التاسع عشر قانون و قواعد لرینی بر وجہلہ ضبط و ربط ایلشلرد کہ بر سوزی
 ایکی کورہ بیورمقی بوقدر تولیدی بوقاعدہ حالا اہل اسلامدہ اولیدی قوت قاعدہ
 و قانون خوفندن بر برینہ رحما یلیوب استمالری شول حدہ وارمشد کہ اول
 بابا سنہ بابا اوغلنہ شفقت ایتلر و والد و والدہ لرنک و اوغلور لرنک کودر لر قانون
 و قاعدہ لری موجبیہ اولاد و انسائہ مرحمتا یتیموب قانونلری خوفندن و ہر ایدوب

کند و لربالذات انتقام ایند کوریک بیانده در الباب العشرون نگارخانه چین و جامه و لباسه
ایند کوری کل تکلیف لری و جمع مالک حینه هیچ بر شهر و محله و بازار بوقدر که صورتهای
ایله منقش و معظم نگارخانه لوا و لایه و مونا لربنی نوجهله تجهیز و تکفین ایند کوری
بیانده در مثنوی این چهار تا چون زنی دان خو برو خویشتن اراید اندر چشمه شو
مرد را می پرورد اندر کنار مکرو شیوه می نماید بی شمار چون بیاد خفته شورا نا کهاست
زود کور دانه هلاکش در زمان بر تو باد ای عزیز نامور کر چنین مکاره باشی در حذر

باب اول در بیان راههای خطای

ملك خطاك ديار اسلام دن اوج بولي وار در جانب بدن بری کشیر و بری ختن و بری
مغلستان ختن و کشیر بولی اباد اندر ادم ادم او زینه صوبی و علفی و افرد و اما
مغلستان طریقك اونش كونك مسافه سی صوسر و علفسز در اما هر منزله ادم بوی
مقداری فازسه لر صوجیقار و بعضی محله در بر ذراع مقداری فازلد قده صوجیقار
اما مغول یعنی چغتای بولی واسع و لطیف بولد در امیر تیمور اول بولدن کنگه قصد
و غزیت ایدوب هر منزله بر قلعه یا مخه امر و هر قلعه ده بیک ادم تعیین ایتشکه زراعت
ایدوب غله جمع اید لونا که عسکرا اول بوله طارلق کوریه لر بومابنده اجل ایشد که
تخسرا ایدوب در ایدیکه حیف هزار حیف که خطای و ایغور و قلساق و تبت کبی کفاری
قویوب مالک اسلامه قلیچ حکم دیو حسرت ایله جان و یردی مثنوی انکه عالم داد در
زونکین این زمان شد تو بناروی زمین انکه بر چرخ فلک خو نیز بود کشت در خاک محمد ناجیه
و کنار چیدن سرحه خطایه و رنجه اوج ایلق بولد و هر کون بر منزل در تا در بند سکیوبه
و رنجه اول در بند ده بر قلعه حصین یا بمشدر در که غایبده مضبوط و متین و بوقلعه نالت
طشوره سنده جبب چوره بر عظیم خندق کسوب بعده بر دیوار استوار چکوب بار و
ایتمشدر در اندن بر نیجه ایلق یول دور ولایت خطایدن بار و چکوب هر شهر و حصارک
ایلدای منزلی اندن اولوب و متعدد دیده بانلر ایچون کوه و صحرا ده بلند و پست نمایان
اولمغیچون میللر وضع اولمشدر ابتدا می اندند که دیده بانلر اول میللر او زرنده
او نوروب هر طرفدن دشمن کوزلوب کوند وزده اولورسه دغان کچه ده اولورسه
اتش ایله میللر او زرندن بر ایلق دشمن خبرین بر کونده یتش دیروب و میلودر که دشمن
فتنی قومند در و علامت لری اولدر که مشرق طرفدن ایه براتش بقادر لرو اگر شمال طرفدن
ایسه ایکی اتش بقادر لرو اگر طرف جنوبدن ایسه اوج اتش بقادر لرو اگر جانب مغربدن ایسه

درت ائش بقادر و دیده بانلرک قوت لاموتی ماه بماء پادشاهلری جانبدن و بریلوب
و کیفیت حال دیده بانلری اهل زندان احوالندن بیان اولنور و کیمه و کوند و زده میللری
نوبت ایله حراست اولنور و چرسلا اسیلوب متصل جلارلو و اول میللرک زرد بانلری
ایبدن اولغلله دشمن کلدکده بوقادویه چکولرصولری و از قلوبی بانلرنده در و الت
حربلری طاش و تفنک و او قدر و تفنک ایله قورشون برینه اوچلرنده درت پرمق
ز هله ایله صو و برلش بولات بیکانی او قلا ترلو مثلا مذکور او قلا و کور فیله ایکنه قدر
اصابت ایسه هلاک ایدر و اول ولایت خلغنک کوچکی و سوکی باروت ایتمکی بیلوب
ائش بازلق اول دیارده تمام اولمشدر نجبه یوزبیک خلق اول دیارده وادایسره س
طوب و تفنک اتمق بیلورلو و لات حربک جمله سیله اراسته اولوب کیفیت و رزشلری سیرنده

بیان اولنور انشاء الله باب ثانی مختلف دینلرک بیاننده در

خاقان چینک اعتقادی بونک اوزرینه درکه خدای بریلور و کند و سنی دین شامکوف
اوزرینه اعتقاد ایدر وانی بنیغیر بیلور و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم اقدیم بزمه
سین جبین دیزلو دینلرنجه بهترین ادیان دیمک اولور و خاقانک ایچ سراینده سروز
عالم اقدیمک تصویرینی چکوب انواع جواهر ایله مرصع ایدر که اول صورتی بر تخت
دزین اوزرینه وضع ایدوب و بر لوح سیمین اول صورتک کنارنده قویوب و اول لوحده
نجبه یوزبیک سیاه نقطه لر اولوب و اول صورت متصل اول لوح اوزرینه ناظر اولغلله
چخانکه بر شخص اول محله کلوب لوحه متوجه اوله رق الینی دعایه قالد رسه لوحات
اوزرنده اولان نقطه لر کلیا محو اولور و دعادن فارغ اولوب البنی اشاعه ایتدر که
ینه اول نقطه لر حسابدن بجا اول لوحک اوزرنده ظاهر اولور و بو صورت اکا
تمیلدر که چون سید انبیا و سند اصغیا اقدیم حضرتلری مبارک بدرینی دعایه قالد رسه
اول نقطه های سیاه امت نامه اعماللرندن محو اولوب و دست سعادتلرینی یوزلرینه
سوروب ایتدر که دینه نجبه یوزبیک ریشان روزگار امتک فی الحال نامه اعماللری کیر و
سیاه اولوردی و خاقان چین هندلرنده و سائر شریف ایاملرنده صورتخانه مذکوره
کلدکده غایت تعظیم و تکریم ایله باشنی اوکنه که رک اول صورت تعظیم اچون کند و دین
و اینلری مقتضای ختم و دعواتلر ایدر مشنوی بعثت اوسر نکوفی بتان امت او
بهترین استان جوامد بر زمینان صد دعای بطلی در مجود افتاد خیالی بریده ناف پیدا
شد زرده ز مادر نیز آمد خسته کوده گفت یارب اتم ازا دکن چله راد حشر کن ازا دکن

گفت بخشید و تمام امت بلکه جمله از کمال حرمت مصطفی مدیقین فرجهات
 تاجدار پادشاه جاوداب :: فصل بیرون آمد خاقان چین هر یک از سرای خود ::
 و بیرون شهر خانبه لغده خاقان چین کند و حاصه عبادین چون بر مسجد بنا ایدوب و سیده کرکه
 زندان بگردن قله مستحق و نلری کورمک همچون اول مسجد و در و اول مسجد ده صورت
 یو قدر و درت دیوار و قله سنده کلام الله بن غیره شسته یو قدر ایت کریدن و اسماء
 اعظم بن مسلمان خطیله یا زیلوب و نقش خطیله جوان بن تربین اینشیر و خاقان اول
 مسجد طوافه کنک قصد اید کده بر کون اول اوج طور و صوم اوزده تخت روانه
 را کبا غر مسجد ایلر و بیجه بیک غرق امن لشکر پیاده فلجیون چکوب هدیگر لوله ملاعبه
 سیف ایدرک اهسته اهسته خافانک اوکنده کیدر لرو و فیلر قطاری النون عرب له لسه
 بغلیوب و عرب له ریوزینه منون اطلسدن پوششیر و انواع زینت لرایله ارایشیر ایدوب
 خاقان چینک اوکنجه باب باب چکر لوبیک مقداری بلکه دخی زیاده سازنده لر تخت خاقان
 چینک چپ و راستده انواع عجیب و غریب کزیده ساز لر نواخت ایدوب و خاقان
 کند و نک خاصگیلر لیه که تختی کتور لر سازنده لر صفا راستده یوریوب بر وجه لایله
 ساز لر بن نواخت ایدر لکه خاقان چینک کمال جذبه و لطافت لریدن نفس و جان و تنه
 الوداع دیمک استر و خاقان مسلمان لر دن هان ایکی کسنه بی اته بندیر اهل اسلامه
 غایت تعظیم و تکریم جهتندن باقی امر و وزرا و کل پیاده اولوب در بیک مقداری عادی
 کسنه لر هوبری پیاده یورید کده باشلری ایلر لیه برابر اولور بیت هر چند هزارش
 بود مردان اینچنین ده یک بیک بگزیده بودان شاه چنین بی خطایلر بود یاد دن واران دملره
 انلر عرض ایدوب معاشرت ایدر لرو اول عادیلر جمله زانده و وجه و جوشن کیوب خود
 مرصعلری باشلرینه قیوب از باقا بفرق مرصع امن پولاده مستغرق اولوب کند و لر بنی
 جمیع اسلحه جنک و حربله راسته ایدوب مذکور عادیلر دن بیک نفر کسینه عطا لر
 دکاننک تخمه سی کی زانده و فلجی مریان او موزلرینه قیوب انواع هیبت و سیاست
 ایلر خاقان چینک اوکنجه یور لر و مذکور عادیلر دن بیک مقدار دینی ادم باشی صورتده
 کر زلر کتوروب اصناف شوکت و سطوت ایلر ادرنجه یوریوب و مزبور عادیلر دن
 بیک مسلح صاعنده و بیکدانه صولنده منقش سجاقلر او موزلرنده و سجاقلر بیک
 یلما لر دن رنگارنگ فانوسلر اصوب و خاقان چین بو عظمت و ابهت ایلر مسجد
 وارد قده صافرا و لمخله سرو بارهنه تختدن اینوب استانه مسجد روی نیاز

درگاه نبیانه قویوب انواع نضرع و زاری ایله مناجات ایدوب دیرویکه مثنوی
 کوپیکه هرگز درش نثافت بهودرکه هیچ شد عزت نثافت من درین زندان هنرمانه باز
 زار زوی اب حضر درگذار خویش را سازیر چون سورتی میروم هر جای چون هر جای
 چون بدستارم زاب زنده کی سلطنت دستم دهد در بنده کی چون باشی استانه
 مسجد دن فالدیروب مسجده کیرر و لغظ خطای ایله سلام و یروب یوزینی کلام شریف
 ایلبری جاننه ایدوب صاخ ایاغی صول ایاغی اوزرینه قویورق برایاق اوزرینه طویوب
 نالهای زاری ایله اکیه رق جان و دلدن نظم نالم اورا نالها خوش ایدش وزدوعلما
 ناله و غم بایدش باش چون دولا ب نالان چشم تر ناز باغ جان نور وید حضر
 دیدک اب دیده سین رخساری اوزره جاری ایدوب الهی سن دانا ویناسن و سن
 بنی خلاق اوزرینه پادشاه ایلدک و بوقدر خلق خلق کلام امره حواله ایلدک
 و بن کندی قدر و سع عظم مقداری احتیاط ایله اجرا ایلدک باقیسن سن یلور من دیو
 بوابیات مضمونجه اظهار عجز و حیرت ایدردی از مہمچ الاسرار شیخ عطار مشعر
 منم مانده حیران درین جایگاه کدام باکگاه و کدام بیکناه کاشکی صد جا که بودی
 جاه فی خاشه روی بودی و شاه فی بودی محمود کفن تاب منی ناماندمی درین
 غرقاب منی در جهان چند آنکه جان می یافتی در جهان محمود کفن یافتی از همت
 بودکان شاه بلند اتشی در پادشاهی در فکند خسرو ویرا چون بسی خسران بدید
 صدهزاران ملک صد چندان بدید حق که جبار جهان در آمده است سلطنت اورا
 سزاوار آمده است نذر خاقان چین چون اول مسجد کلوب ذکر اولنا انقوالی
 دیدک اظهار عجز و افتقار کوسه قویوب نالهای حزین و کربهای انین دراز و زراعی
 بهای دلسوز و کدازی هر زمان تازه بانه صباح دن مشامه دکن نالان و کربان اولوب
 اخشام اولدقده باشی مسجد یه قویوب چاشت زمانته زمانته دکن اسلوب مگود
 اوزره سوز و نیاز لیل ناله و زاری لایوب بعد مسجد دن جنوب برکت ریاضتدن
 ملکتن کوزینه حقیر کوز و کوب و نظره هستند دار و کیر و لایتنی نه دونق قالمیوب و اثر
 ریاضت چهره سنده ظاهر و باهر و هلال مثال ضعیف و خیف اولوب بیت
 عشق هر لحظه برو چون زور کرد عشق شاهی شیر دل را مور کرد نذر بعد افطار ایدوب
 سلطنت نمهند او نوروب اول این ایله که کلدی کیر و اول طریق اوزره واروب
 شهره و سراینه داخل ولور کانه انک ملک و سلطنتی مثلادی اولوب اول سید بعضی

کسه لکه تمام روی زمین حکمرانی بشود دخی انلودن عدا بدر لر زیراکه اول بمثل که
انده وارد داندن زیاده اولوق میسر دکدر و خاقان چین و خلقنك اعتقاد لری انك
اوزینه در که انك مالکندن غیرى عالمده بر شهر اولیه و ولایت خطاده بو و لا یسرك
ادنی بیلر لزا اول جهت که اهل خطایه رسم و عادت دکدر که کند و ملکترندن چیمقوب
سائر مالک عالمی کشت ایدوب کوره لر و سیله لر و اعتقاد لری بونك اوزینه در که کدر
ملکترندن غیرى جمله عالم صحرادر و خاقانك فرماننده در چون خطایه صلح طریقله کلان
خلقنك اکثری و دشمنی صحرایلر در بوجهندن جمیع ناسی صحرای بیلر لر و خاقان چین
خدا پرست و دین شامکونی اوزره اولوب حکیم مذهبدر و بت پرستك کار جا فلاندر
دیو کتابلرنده مذکور در و جمیع وزرا و امرانك دخی اعتقاد ی بونك اوزینه در زیراکه
پادشاه انلوك قانوننده جمیع علومده اعلم علماء عالم اولوق شرطدر و وزرا و امرای
دخی شرطدر که عالم اوله لور دینلرنده و علم سیاقنده یعنی ضبط امور مملکه حکایه
خان خطایه برکون وزراسی جمیع اولوب دید بلر که اهل اسلامدن بزم ابله مخلوطدر
بنفای ایچنه علف بیگانه کی بونلری پاك ایده لم و بونلر مال دخی و بر مز لر که بیت المانه
نفع لری اوله مرقومونه خاقان چین اوج وجهله جواب و پردی بری بودر که بزم اجدادن
بوارده هیچ صرف همت ایجا مشلر در بزنجیه ایده لم ایچینی بزم حکمیز بونلرک ظاهر ندر
حالا بونلردن بر منکر احوال ظاهر دکدر باطنلرندن نه مصلحتیز وارد و اوچینی نویلر
بزه دخی انلوك دینی نصیب اولوب بزلرده انلوكی مسلمان اولیدق خاقانك بونك کی
بعضا احوال و اقوال و حرکاتندن فهم اولور که حقیقتده مسلمان اولوب زوال ملکتی
خوفندن ظاهر ایده میده رك پنهان طور زیراکه ملك رسوم قانون کافرغیلمضبوطدر
وست مننه ده پادشاه اولانك بابا سینه پادشاه چین دیر لر ایدی بعده اولان بوزمانه
کلجه طای خان دیر لر و مزبور پادشاه اهل اسلامه غایت محبت ایدوب ستم
تادیمنه کلجه اسلامدن پدی کسه صاحب منصب و لشلر در و کوندن کونه عزت
و حرمتلری زیاده و انقده در و دیوانخان لره مسلمانلر امراسی خطا بکری اوزینه
اوزینه تقدیر اولوب خادمان مسلمانانندن برجماعت مأمورلر دکده بش و قنازان
و قیوب اهل اسلام لباس و عمامه سیله خاقان چین نظر نده بش وقت نماز ادا ایدلر
و خاقان چین بو وجهله نماز و نیازدن غایبده خوشحال اولغله دین اسلامه لسان خطاییده
دین پاکیزه دیر لر و خطا بیلرک بلکه دو کلی کفار مشرق دین اسلامه میل کللیلری

وارد در اول قانونیکه خطای ضبط ایلشلدرد بر لرکه بو طریق دین شامکونیدرکه
 پیغمبر لریدی و انان طوغندی حینده یدی. قدم یوریبوب هر قد منده کله ورجانسر
 ظاهراولدی سوزده کلوب خلق دین حقه دعوت ایلدکه خلق فی اولدرمک استیواب
 هجوم ایندکلونده اول بر طاعه انارت ایتسیله طاع یار یلوب پیغمبر ایچنه کیردکه
 ینه طاع قیاندی و شامکونی نیجه زمان اول طاع ایچنده عبادت مشغول اولوب و کافولر
 طبرزه سنده مترصد اوله یلرکه جقدقه اولدره لر و مذکور مدت مدیده در نضکره
 برارسلان صورتده ظهور ایدوب اول خلق اوزرینه هوم و هجوم ایندکه خلایق
 اندن قاجدیلر اولدخی خلق بیتدن چیقوب بر نیجه مدت غیابدن صکره ینه ظهورده
 کله رک خلق حق عتقاد ایندیکی دیننه دعوت ایلدی و اندن جوق حورق عادات نقل
 ایدر لر عاقبت خلق انک دیننه کیروب و کتابی قبول ایدرک انک شریعتی اوردن عمل
 ایتدیلر و انک ظهوری زمانی تاریخی بوزمانه کتبخه که ۹۹۹ در درت بیک ییلد
 متجاوز اولوب حالا انک امتی دینی تغییر ایتشلدرد بعضیسی پرت و بعضیسی
 اقباب پرت و بعضیسی ماه پرت و کاه ساله پرت اولوب زمان سابقده بهودرتما
 دخی واروب اول دیارده نوطن ایتشلدرد و قانون خطای بونک اوزرینه درکه
 اطراف وجوانیدن قنچی کروه که کلوب بزخا قان چینک تحت حایه سنه کیروب
 بود یارده ساکن اولوق استرزدیسه لر جانب حکومتدن اگر ایدی قالمق استرلایسه
 محل کومسترسین دیوامر اولور یوق اگر حیلله ایلله بر مدت اوتوروب ینه کیمک
 قصد یله کلد یلرایسه اهل اولان انلرک مرامنی فهم ایدوب اقامت رخصت ویرمز لر
 و اهل اسلامدن حق کسه لو وارد درکه پادشاه خطایه واروب انده متمکن و متاهل
 اولوب قالمشلدرد و بر شهرکه کتبا قو در لر او نوز بیک مقداری مسلمانلر انده مقیم
 اولشلدرد و هر کروه که خطایه نوطن ایچون کله لر انلردن مال و خراج المزلر بلکه
 پادشاه جانبندن منصب و بخشش ویردلو و خان بالنگه خاقان چینک پای تختیدر
 انده مسلمانلر ایچون درت جامع بنا ایلشلدرد و ساثر مالک خطاده پادشاه جانبندن
 طقسان جامع و مسجد بنا اولوب و هر طائفه ایچون پادشاه جانبندن برلر و مکانلر
 وضع اولوب هر کروه که بشقه مکانلری و علامت و نشانلری اولغله بیتوقف واروب
 انده نزول ایدر لر مشنوی چون بملک چین روی ای نیک ذات صد هزاران خلق بیسی
 جمله مات قدمهای مختلف بید و دروست هر هی در هر وی دیگر دروست هر یک

گوید که اسلام این است هر که جوید غیر این ره گمراه است ان یکی گوید که اسلام این بود
هر که جوید غیر این بی دین بود باز بعضی حکمتی در ساخته در حکمت را نمین برداشته
باز بعضی راه خود کرده بیان زره تقلید داده صد نشان باز بعضی بت پرست و بی خبر
بی خبر از راه دور از راهبر سر بسرا از راه بی راه آمدند از ره حق کور و گمراه آمدند
از مسیح الاسرار شیخ عطار فرید الدین قدس سره باز بعضی مؤمنان ره شدند از طریق
راه حق که شدند باز بعضی صادقان ره شدند از طریق دوقی که شدند باز بعضی
واله و حیران شدند اندران دریای بی پایان شدند گروند در راه حق ماشق شو
راه حق را از زمان لایق شوی و هر کس فتی بدیده اولور سه اخردینده اولاف تعیب
وانکه عداوت ابلزلر فقط جمیع ادیانک عالمی و عاقلوی دین اسلامی محسین و پسند
ایدلر و هر یک که تحت لواء دین محمدی به داخل اولسه اول کسینه بی هیچ بر کسینه منع
ایتمیوب بلکه پسند و ترغیب ایدلر الباب لثالث شهر و حصار لری بیانشه در
و تر تیلری بود که اد فی حصار لرینده بشیوز خانم و ملق کوکدر و بو حصار فر بنده
بر شهره تا بعد که انک ادی هن در و اوون هن بر شهره تا بعد که اکاشن دیرلر
اوون شن دخی بر شهره تا بعد که نامی کو در و او کو کذک بر شهره ملحقدر که
اسمی کوتای در و اوون کوتای بر شهره تا بعد که جیو دیرلر و اوون جو دخی بر شهره
منسوبدر که نامی دنک جو در و اوون دنک جو بر شهره ملحقدر که وقو دیرلر که
مصر جامعدن عبارتدر و قانون خطای بود که هر قلر و ده بر امین و بر مقفش
وارد در که دائم تقیش و نقص او زره ۲ ولوب نه یرده حصار و یا شهر نا ابللک
مناسب و معقول ایسه باد شاهه عرض ایدرلر باد شاهه بی اولنه حق محل ایچون
مهندس و بنالو تعین ایدر و مرقومون اول محله و ادوب شویله کشف و غمین ایدرلر که
فلان وقت باشلند بی حالد نقذر زمانده و ققی ای و کونده تمام اولور کلوب
باد شاهلرینه بویله خبر و بروپ اکاکوره باد شاه طرفدن اوستادر لریکیدوب
مرقومونک مدت تمهینه تکمیل و تمام ایدرلر شویله که تمهینلرند اصلاحطا اولمز
و بنا المده کلری شهر و یا حصاری مربع طرح ایدوب و دیوار لری بی طیارقدن نا ایدلر
و برج و بار و لری بی طوب طاشیله دولدر و ادوب و حصارک یوکسک بر حلقه کی دیرک
مثالنده بر دیرک دیکوب و مذکور در کلک و سطنده بر کیله و اوچنه بر شنک شکل
وضع ایدرلر که اندن شهر خلقنه تنبیه و اعلام اولنور که بونده بر کیله تحصیل ایدوب

بر شك صرفا بلك ناكه معا شرايده بيله سز بعده ديوان پادشاهی طرفدن اولور محله لر
ويا زار لر و خمس خانه لور و دكانلر غایت لطیف ترتیب بيله طرح ایدوب بنا ایدر لر
شویله که بر کسه اول شهرک قیوسندن کیروب بالا سنه کشته محله لری و خانه لری
و دیوانخانه لری کزوب کمال ترتییدن صایمغه قادر اولور زیر غایتده هندسه اوزده
بنا ایتیلورد و اول شهر یا حصار ایچونکه نقدربك خانه در اکاکوره هر شهر دن و جمع
اهل صنعتدن شهرک وسعنه کوره ادر تعیین اولنوب و هر شهرک قریب و بعدنه کوره
شهر لر دن چیقوب شهر جدید غریبلرینه و بر کونده جمله سی بردن اول محله و اصل
اولمالری امر اولنور و اولکونده جمع تعیین اولنان خلایق بر برده جمع اولوب
جمله بردن شهر مذکوره داخل اولور لر و شهر خالی ایکن مالا مال اولوب و هر
یکمه کزک امتعه و اقشده دن و سائر لوازماتدن مطلوبی اولور ایسه اولکون
شهرک دکالرنده موجود اولور بعده چون خلق انده موجود اولوب محله لر
اولور و دكانلره قور ایدله لر اولری و دكانلری پادشاه جانیندن انلره اهور
بها ایله فروخت اولنور و انلر که صانعون المغنه قدر تلری یوقدر تر حرا اولنوب انلره
اوجوز کرا ایله و بر لر زیر شهر و ایچنده اولان اولور و با زار لر و دكانلر و کار بان
سرایلر پادشاه جانیندن عمارت اولنمشدر و هر دروازه نك بالا سنده عظیم
کوسلو و چاکلر وضع اولنمشدر و با سبالر مؤکل اولوب اخشا مدن صباحه قدر
نوبت ایله با سبالر دن او تر نفوس متصل چاکلری چاله ذوق حراست ایدر لر و بیشجی
نوبته صباح اولور و هیچ بر بر یوقدر که با سبالر دن خالی اوله و هر شهر
و حصارک دیوانخانه پادشاهی لری وسعت و قسمته اوتوره حق والیرک منصب
و پایه لرینه کوره پادشاه جانیندن کندی و خدمتکارلری ساکن اوله حق قدر
خانه لر بنا و انشا اولنوب خلوفه و طله لری رخى جانب خاقانیدن تعیین اولنور
و ضبط و ربط امرنده مرا سمند مرسوم اولندیغی وجه اوزره حراست مملکت
و ضوابط اموال و سائر عایا و برایای رعایتده اهما مالا کلام ایدر لر و خاقان
خطاییدن سیر و شکار و مجلس شرب مختار لری اولیوب همان هنگام طعامده
برایک بیاله تجر ایدر لر زیر قانونلورده مست لایعقل اولمق کناه عظیمدر و ضبط
مهمانده شویله ترسان و لوزاندر لر که مبادا خدمتلورده بر قصور و غفلت واقع
اولوب ناکاه بر حال ایله منصب لریدن عزل اوله لر زیر عزل ایله خلاص اولیوب

اکا حبس و قتلدن یکی سیاسته مستحق اولور لر بری امر اولور که عورتی و قیزی و سائر
 اقربا سیکه عورتدر لر خرابانده او طوره لر و او غلیری عسکرا اولوب مدت عبرتورنده
 هرگز بر برلینی کورمیه لر تا نام و نشانلری یوق اولوب خانمالری خراب و یاب اوله
 قانونلری بومرتبه ده باریک برهولدر غایت خوف و خشیتایله امورلرنده مقیم
 اولدقلرندن یکریمی بیلده برکسه یه بوسیاست واقع اولمز بعده اول دیاره سفر
 ایدن کسنه لردن و معتمد علیه ادر ملردن منقولد کرا وچ ایدن زیاده سرحد خطایه
 داخل اولوب هر منزلت بر شهر یا خود بر حصاده ایدی جیع لوازم وارز و من انده
 حاصل اولور ایدی هر کیچه ده و کوند زده بیان و صحرا ده نزول ایلک واقع اولوب
 متصل شهر و آبادانلق ایدی و هر ایک منزلده خاقان چین جانبدن کاربان سرایلر
 یا بلشدن که شدت شتا و حدت کرما واقع اولور ایسه اینده و روندن اول محله
 کیروب ارام و راحت اوله لر هر کاربان سزایده اینده و روندن ایچون پادشاه
 جانبدن نان و نعمت کور مسافره کیت دیمک یوق قدر اکور برای انده مجاور اولسه
 و اکور بعض مراحل و منا هلدن خوف دشمن واقع اولسه انده حاضر اولان مالدار
 ادر ملر بر قلعه یا خود بر عالی میل بنا ایده لر که انده دیده بان و پاسبانلر ساکن اولور
 حفظ و حراست ایده لر و بعده واقع حالی و ایند کلری مصرفی خاقانه عرض ایدر لر
 خاقان مندار اولوب اولمخلده منعم کسنه لر و ارایسه عتاب بلکه عقاب ایدر که
 نیچون بوزمانه کلجه تأخیر ایدوب یا همد بکز و یا بکا عرض ایتد بکز دیو و اول بنا ایدنک
 مصرفی بلا قصور ادر اندنصکره حالته کوره منصب و یا بخشش و بر لر اول
 ادر ملک منصبی و یا خاقانک عندنده حرمتی دایما ترفی ایدر فصل و اول شهر
 و قلعه لر که اینشلورد و ایدر لر اینده و روندن مثلاً برایجی و بار مسافرا ایچونکه
 حکمر و نشان ایله کلشلورد حالترینه مناسب مکانلر ایدوب ادم اسفرلرایسه
 و اکرات و قاطر و ارابه طلب ایدر لر ایسه کفایت مقداری و بر لر و هر کز امراء
 خطای و خطایا که هر ملک و دیاره که کیدر لر اولورک انلری و اوج نفر د نفیری
 کدوبه متعلق کسه لری اولماز نقددر عالی مقدار و صاحب قفار میر معظم و سردار
 محترم اولسه ده هر مراحل و منازلده جیع تنعم و تجلی پادشاه جانبدن مقدار بنجه حاضر
 و مهیار و هر کز امراء خطایه بنمز و عربیه یو کلرینی یو کلنلر لرنه انکات و دوه و قازنک
 قستدن اوله لکن قانونلریدر که زمان قدیمدن بویله وضع اولمشدر امیر لری محفیه

کیروب الی مقدار قوی هیکل و توانا کسه لر تعین اولوب نوبت ایله محفه بی کتور لر
 و کندوبه قوشلان عسکوک بعضی التون یالدرلی و بعضی کوش قایل کوز لرلی لرینه ملونوب
 دارانله هسته هسته یوردرلو و بعضی لوشیر فریمان کبی عمل زواندور و سیم اندور و قیلیری
 عریان ایدوب اوموز لری برانده طوته رف و کیلیری رنگارنگ سجا فلر و سجا فلر اوجنه
 انواع الوانله ملون فانوسلر صا غنده وصولنده کیدرلر اکر یولده کیمجه ایریشویه فاقو سکر
 یا قوب نورنده یوردرلو بولردن غرض مقصود همان عرض تجلدر بوخسه منزل کیمیه فالق
 محالدر بوخشت و ایت ایله محفه بی منزل بمنزل ارقه لرنده کتوردرلو و صندوق و سائر
 رحمت و اسباب لرینی دخی ایکیشر کسه چوب اوزرینه اصوب اومور لرنده فالدره رف موی
 الیهک اوکجه یوردرلو بو عظمت و شوکتله هر منزله که ایدر لول امرک مرته و مقادیر
 پادشاه جانیندن دیوانخانه لرا و ملغله نزول ایتدکده خوابکا هی ایچون برخت واکا کون
 جامه خوابی ملون اطلسدن و تختک اوکده منقش حریر لردن برده لر اسیلوب و سرائیک
 طشره سنده انواع تزیین ایله برنیرخت اولوب کندونک جمیع اسباب عبش و عسرف
 و خدم و حشمت دخی کلیا لوازمی انده حاضر اولوب و اول شهره اولان اکابر و اعیان
 مراتب و مناصبرای وزره موی الیهک پادشاه جانیندن کلدیکی جهتدن اکا تریکه کلوب
 تقطیم و اکرام و توقیر و احترام ایله رسم خوش آمدی اجرا ایدرلو و بعد زمان اول ولایندن
 منسباخر و یا عزل ایله کیدر ایسه ده بنه هر حال تقطیمی واجب بیلوب اکابر و محافظ
 مملکت بزجاج منزل برابر کیدرک اندن و داع ایدوب کیر و عودت ایدر و متولی اولان
 امیر کبیر هر منزله کلدکده اوکده اولان منازل نه منصب ایچون کلدیکی اعلام ایدر
 و اول قوم دخی انک حدنه کوره تقطیم و تکریر ایدر اول شخص دخی جمعی و دارائی ایله
 منزل بمنزل کیدرک خانیا لنگه دارا السلطنة خطایدر بر فرسخ فالدره اول شوکت
 و حشمت کیدر و جمیع اسباب و رختی کرا ایله عربه لره یوکده رف کندو دخی اجر
 ایله برات باخود بر قاتره سوار اولوب اظهار ذلت ایله شهره داخل اولور و فاقو لرنده
 شویله در که هر نقد رسوای معظم و سپه دار محترم اولسه ده خانیا لنگه کیدرکده تقطیما
 یکسواره اولوردر و اول خادم لره که خاقانندن بر امره مامور اولوب سرایدن جقسه لر انلرنه
 پامالی رکون اول چقار و پای دیکلری انواع نقوش ایله مزین بر لوجدر که مامور اولان
 کسه نک مأموریتی انک اوزرینه یا زیلور و مذکور یالردن چنانکه برانه سی دیوانخانه خاقان
 جقسه اهالی شهر چله خبردار اولوب هر کس اولکون سک خوک و مرغلین خانه لردن

با ظهیر رق شهرک زوقاقلرینی سیلوب سپوروب نظه ایدر و ذکرا و لثان خادملر که
 پایلر صاحب مالک ضبط و ربطنه قادر و محترم و محترم کسسته لرا و ملخه اهل بله واقف
 اولد قلرنده انواع زیب و زینتله دکا نلرین و زوقاقلرین تزیین ایدرلر و اول میر معشیره
 خدمت ایچون تعیین اولثان خدام برکون اول پاک و مفرج لباسلر کیوب سربدن حقارلر
 و کوره کوره اولوب کیمی زانندود و کیمی عظیم کورزلری باشلری و اوموزلری و وزره
 قویه رق و کیمی زردسته کورزلری ارفه لرینه بند ایدرک و کیمی سجاقلری با مشند
 ترتیبله تعبیه ایدوب و کیمی للرنده کنوره رک و کیمی زانندود تیغلی عریان
 اوموزلرنده قویه رق و کیمی اظهارسیا متایچون عظیم چوبلر و بند و زنجیر قالدن قور
 و کیمی زربفت و ملونا طللسلریله اراسته و پیراسته تخت اطرافده طوردرلر و الماصل
 انواع انعام و درلر و صورت و زینت ایلر مزین اولد رق سواى خاقان قوسنده نوجمله
 فرمان فیضا صادر و جاری اولور دیو حاضر و منتظر اولوب طوردرلر تا که اول خادم سراید
 جیقوب اول تخت روان اوزرینه اونوره بعده عساکرم قومه ساعت نجوی مقداری
 های و هوای تمام ایلر انک اوکجه یور دیوب شویله برکسبه نک کلب و بامر غی طشده ده
 کورنسه صاحبی کتوروب تمش چوبا و درلر و حبس ایدوب قانونه رعایت ایتوب
 مخالفت ایندیکچون و حکومت ملکنه کیدن مذکور خادملر بو عظمت و شوکت ایلر
 هر منزل و شهر و اصل اولد قلرنده اول شهرک اهل قلمی و صاحب علی تعظیم تمام
 و اکرام و احترام ایلر استقبال ایدرک اول کسه یی شهره کتوروب پادشاه ایلر کلری
 عزق اکا دخا ایدرلر و اول مامورلرک امر و مالکه امر و نیلری غایده جاریدر و اول
 مامورک پاییکه برات و امرنامه سیدرتنکیم ذکر اولندی معتبر ادملر ایلر کند و دت
 ایکن اول منزل اول کیدر و اول شهر خلق غایت اضطرابه دوشرلر و زاده و سائر
 امتعه و اقشله لرینی اظهار و نخلرینی زان ایدرلر و حرامی و مفیدلری قاجوب
 متغلبه اولان حکام و سردارلر نرسان و لرزان اولورلر زیرا که ظلمه جانبنه غالب
 و مالدن اوتوری میل و محابا اولجنوب جزا و سزای نه ایسه اجرا اولنور و اول
 مامور هر شهر و قصبه یه که داخل اولسه منادیلرندا ایتدیررکه مظلوملر کسونسور
 و نیم ظلم ایتدیه اعلام ایتسونلر و قانونلرنده بعدا لندا اگر مظلوملر کلوب حاکمین
 عرض ایلرلر ایسه کنکار اولورلر بعده اول مامور غایان شهری طلب ایدوب کند و دت
 اول کلن مفتشدن کلدیکی زمانه دکیمن واقع اولان ظلم و عدلی کمال احتیاط ایلر تعقیب

و شخص ایدوب و کند وک دخی معتمد علیه عا زلری وارد که مخفی وله رق شهری نجس
ایدرلو و اول اجلدن کسینک حدی یوقد که امور یخفا ایدوب بلان سویله لر بوموال
اوزره مأمور لردا مظلومی ظالمدن البور لر مالک چینک اباد و معبود اولمست
بر سببی مذکور مفتش لرد که امانت و استقامت اوزره متصل رعایا و برابانک جمیع امور
اعلام ایدوب خاقان چینه خبر ویر لر اول جهندن بر امور مخفی و مستور قالمیوب
اکاکوره نذا رک ایدرلو و اول مأمور مفتش لرد اکثری مسلمانلرد که خاقانک عندنده
او غلندن عز یزد و مذکور لدن برینی برملکنه حکومت کوندر سه اول تجمل و تعظیم
ایله واروب بریجه مدت حکومتدن صکریه یرینه اخری مأمور اولسه اولگسه ینه کاک
اکرام و احترام ایله منزل بمنزل جمیع مال و منالیه سرای خاقانیه داخل ولوب مال
و جاهنه متصرف و خاقانک خاص خادم لردن اولور فصل یام دیوبسته یه دیر لر
استیجال ایله بریردن خبر و نامه التک ایچون بعض منازله اتلر و قاتر لر سلسلر
اول اتلره یام اسب و اول منزخانه یه یا مخانه دیر لر ولایت خطاده عادت بویله در که
اینده و رنده ایچون غایتده تکلف و زینت اوزره یا مخانه لر بنا ایتمش لرد و تجارت لر
اول دیاره وارد قلرنده اتلری عزت اکرامله اول یا مخانه لره ایدر لر و اسباب
و متاعلر ایچون دخی مکلف بنا اولمش و وسیع محلاتر اولغله اشیا لرینی عرب لر ایله اول محله
چکر لر زیر اخطا ولایتک اکثری زمین صحرا اولغله اسباب و تجملات لرینی دوه و قاتره
یوکلتمیوب عرب یه تحبیل ایدر لر و اطراف وجوانیدن اول ولایت واران تجارت لر ایچ
رسمنده و ادر لر زیر تجارت و سیرانی طریقیه واران اصلا بلده لرینه قویما ز سر
و تجارت لر سر حد چینه یقین وارد قلرنده اوزر نفر اولوب بوجانیدن کتور دکلی
متاعلرک بعضیسنی خاقانه پیشکش ایدر لر و اتلرینی خود مطلق پادشاهه برکدار
ایدر لر و خاقان جانبندن هدیه لری قبول اولنوب هراون نفره بر مکان قیین ایدر لر
و تقدیم ایندکلی هدیه لری یازوب مرقوموندن اون ویا بکری تقریبی کریمی ولایت
اولان خانباغه ارسال ایدوب باقی قلان جاعتی اول کونلک بول چین ولایتی ایچنده
کتیو اولور شهر اولغله اتلری اول شهره کتوروب وجه مذکور اوزره یا مخانه لره
مربوط اولان مهمانخانه لره اوزر نفر مسافر و یروب اسباب معیشت و سایر لوازمات لرینی
دخی ماه به ماه میری طرفندن ویر لر و خان بالغه کیدن کسلره جانب سلطنتدن
اطلس و دیبا و تافته و سایر امتعه زیبا دن بخشش و افامدن صکریه بعد الزمان

پیشکشترینک بها سیدی با الزامه ادا اولنور و اوج اولدقجه دخی بوکسه لرت
 کملونیه رحصت وریلز بعد خانالغدن جیقوب سرحدده اولان رفیقترینک یا لترینه
 کلجیه قدر ایکی جاعتک دخی تعینات ولوا زمانلری میری جانبدن وریلور مثلاً اون
 نفره کونده برقیون و برشنک پاک و کفایت مقداری برنج و یاغ و اودون و اون و ساژ
 اسباب طهارلری طوز و بیرینه و ارنجه بالنکیل وریلور و سردارلرینه ملون
 اطلسلرایله اراسته و پیراسته و ایچنده اطلس اوزرینه صریمه ایله غایت لطیف
 اشکانش برقات نفیس جایخاب ایله برتخت و تبعه سته دریف و کفا و اطلسدن
 و حیردن البسه لر و یرلر و بونلر ملک چیندن جقوب کتد کلرند و مرقومونه خاقان
 طرفدن وریلان اسباب انجاملرینه بر احد تعرض ایتوب همان خراج نامیله ادم باشنه
 قرق در هر کشلور لر فصل مرقومون کتد کد نصکوه مثلاً یوز و ایکوز ادمه ایچی
 نامیله بر تیار دخی کسه اکا دخی زیاده سیله عزلر ایدوب جامه خوابلرینی منقش
 اطلسدن و سرموزه و کفنلر و رکارتک اول دیارک کپه کلرند که اجهویه عالمدر
 یغور لظلور و ولیند بور کلوی وریلوب و سردارلرینه التون زخت ایله مزین
 برات و ایکی جوان کاکل بریشان خطا مجبولری انک ایکی رکابنده مز رکش لباسلر
 ایله و اللرنده ایکی التون بتسی ایچنده عرقی ایله ملو ایکی فغفوری صراحی احداث ایدوب
 و اسبابلرینی تمجیل ایچون کفایت مقداری عرب لر و یرلر و انک خدمه سیدیخی
 خدمتینی رؤیت ایچون برابر کید لر و مرقومونک بالکلیه لوازمات و تعیناتلری خاقان
 طرفدن ادا اولنور و بعض ثقات ناسدن مسعودر که یوز کون مقداری خطا
 و لا یننده هر کون بونجمل ایله اراسته اوله رق بول کتدک اصلاً منزل صحراده
 واقع اولدی دایماً بر شهر و باحصاده نزول ایدر ایدک و جیج لوازم و مهماتلر برینده
 موجود اولور ایدی عودتده دخی جیج امور میزده هیچ برخل و زلل واقع اولد
 : : باب رابع اول شهرلر ده حفظ و حراست ایچون قولان عسکرک یاننده در : :
 جیجیسی از باناسر عرقی از لواوب طوب و تفنک و ساژالات و اسباب حربله اراسته
 و پیراسته ددر و هر برینه ایده برمد پاک برنج و برمد بخدای و یکومی درهم کش و یرلر
 و انلری باژار و محله لوده خلقک کودینه قارشو یرلر ده طبله ایله باخلو و لووب سیم
 و غلفلری میری جانبدن وریلور و اگر برینک اتی تلف اولسه سیاستا یوز دکت
 اودوب بعد بیه جانب میریدن برات و یرلر فصل سباهیق ایبن و دررلری تمام

مالك خطایده دارالسلطنة اولان خانبا لغد نظیری نقد علفه خور لشکری واریسه
هر صیاح بکلی ایله امن و بولده مستغرق اولوب و تمام آلات و اسباب حربله اراسته
و مزین اوله رف معین اولان ایوان میداشنه حاضر اولورلو و ایکی صف چکوب شویله که
ایکی دشمن بر برینه مقابل اولدقه نعره لر او روبرو الات حربی نیجه عمله کورد لر ایسه
بونلورخی بر برلرینه جان سنانا نه حمله ایله جنک ایدرک بری برلرینه اندن بقوب بند
واسپراید لر همان قله قصد ایتمز لچا کسوار دلاور لشکری ظاهر اولان ترقیلر و زیاده
مرتبه لر و بر لر و وقایع حرب تمام اولدقه نصکوه اسیر لک بندک کشاد ایدر لر و بویا بینه
شکسته و زحمار اولمقدن پاک اینزلر ذرا بیلر نده عیب دکدر و شویله ملاحظه اولنکه
روی زمینده خطا عسکری کی چشت و چاپک و سلاح شور و دلیر و دلاور بر طائفه
یوقدر اسلوب مذکور اوزره اولان جنک و قتالی اویون عدا دیوب هر کون حاکم
بوضوال و زره در و زحمار اولنلرک یاره لری ایوا و لجه اویون کیر میوب جلع بینه
حاضر اولور لوجه سیکه چشم قبیله در هر کون و رز شوی بو طرز اوزره در و لشکر
کشکده ضبط و بر بطوری بر مرتبه ده در که بر ساعت بخومیده الی بیک عسکر جمیع
سلاح حربله اراسته سوار اولوب حاضر اولور لرباعث و داعی اولدر که هر کون
اسلوب مذکور اوزره میداندن خانه لرینه کد کلرنده سلاح لرینی چیقادوب انلرینی
طویله لرینه با غلد قد نصکوه دیوان اسباب لرینی کیوب پیاده اوله رف بکلرینک
قبوسنه کوب روز و شب قیمن اولنان خدمت لرنده حاضر اولور لر عاود دکدر در که
بر ساعت تأخیر ایده لر معلوم دکدر که بو بخلین لشکر کشاک و مد و کشاک ده خواهد
وقا فو لرینی حفظ و حراسته خطا قومی کی بر طائفه اوله بلا تشبیه اسلام شریعتی
بویله رعایت ایله لر رعایت بار یله جله سی بلا شک اهل ولایت اولور لر دی بیت
رعیت نوازی و سر لشکری نه کار بست با زیجه مرسوی و خانبا لغد هر محسو
دیوانخانه ده حاضر و واقع اولان اموره ناظر اولور لر و بلا عذر بر کون ترکه قادر
اوله لر و ترتیب و قاعده دیوان خاقان محسنده ذکر اولنور و جله مالک خطاده هیچ
بر شهر و حصار یوقدر که بشیک اون بیک بکچم بیک و با او تو ز قرق بیک و الحاصل
اکل بش بیک اکثری الی بیک عسکرون خالی اوله و ذکر اولنان عساکر امر اولننه
بر ساعت بخومیده الات و ادوات حربله اراسته و پیراسته سوار اولوب حاضر
اولننه مقتدر لر در و سیر و شکار مطلق فانونلری دکدر و علامات و مرا ت

لشکری بود که هراون نفر کسنه نک بر توغی و برجه سی اولوب و هراونوز نفرک اوج
 جبه سی و بر منجاغی اولور و هر بیک کیم سنک سردارینه بر قزل توغ و ایکی کوس سزای و ایکی
 نفر و ایکی سیخ تعین اولور و جمیع عسکری بوقانون اوزده مرتب اولوب الی بیک
 عسکره بشیک توغ و ایکیک سباق و یوز کوس و یوز سرفای و یوز نفر و یوز
 سیخ و الی قزبل علم و بر عظیم صاری سباق و بشیک طوب و الی بیک تفک که هر بر
 سپاهیه لازم در و یوز کرا و لئان جمله الات حرب الی بیک عسکر کدد و عساکر خطا
 اوز ایکی قیدر مذکور عسکرا نیک بر قسیدد که حد ند نفیری خاقان چین خزینه سنک
 ملوفه و تیار اولور و امر سنک مراتبی او نباشی به سیجن و یوز باشی به یا یخو
 و سر هزاره میخود بر لر و اوز بیک کشینک سردارینه جوخو و بکرمی بیک عسکرک
 ضابطه یان سرن و اوتوز بیک عسکرک امیرنه سرن و قز بیک دلاورک سرنکونه
 یان دین و الی بیک سپاه سپه دارینه دین دبر لر و جنگ کونک الی بیک عسکرک اوج
 امیر معظم و مشیر محترم لری اولور و انلرک برنجینه طیکن و ایکنجینه دو قاتک
 و اوچنجینه دین طیکن دید کلری خاقان سزایندن چقه بر ما مورد که خاقانک
 ارغل مقامنده اولوب نفس خاقانک و کیلیدر و بر فیده اولان جمیع شهرلرک ضبط
 و ربطی اکامتلقد و دو قاتک دیوان خاقانده بر محشم و مشیر مقهدر که جمیع
 امرای اهل قلمک مقدمیدر و خزینه نک ابراد و مصارفی و جمله حسابی اکامتلقد
 و ان دایما محبوس کبی حفظ ایدلر و اول کسه نک زن و فرزند و اولوب کندی
 طواشیدر و انک اوزرینه مامورینه طواشیلردن بر سردار با احترام و امین واجب
 الاکرام و اردر انک جمیع امورینه ناظر در و اما حاکم دگدر و بوقدر احتیاطه سبب
 مال پادشاهی بر اسراف یا تامل خوفنددر و طیکن ایله دو قاتک عوام خلقند
 اولوب بوقدر مراتب عظمایه و اصل اولملری کند و اختیار لیله الت فوالد و تناسل و
 قطع ایدوب سزای خاقانده استقامتله خدمت ایدوب و دو قاتک انواع علویه
 کامل و ما هر خصوصاً علم حسابده غایت فاضل اولخله اول مرتبه به و اصل اولنددر
 طیکن و اول خادم ناظر و دو قاتک فوت اولدقدنیک انلرک اولاد و انسا بلری
 اولدقدن مال و املا کلری تکلیله خزینه به فالور اما دین که الی بیک لشکری
 سر عسکریدر اول عسکرک ضبط و ربطی کلیا اکامفوضد و انک اولاد و انسا بی
 و اردر فوت اولدقدن مال و منالی او غلربنه و یروب میری جانبندن دخی مراتب

و مناصب و پروردگار مالک خطا اونی یکی قسدر هر قسمی الی بیک مبارز دلاور و دودوهر
 قسمنک اوج میرمهتر و معتبری وارد بری اول خادمدر که شهر لک جمله ضبطی کا متعلقدر
 اکا اصطلاحات نکرده طوکن دبرلو ایکنی اول میرمحمدر که ضبط و حساب مالیه اکا نموند
 اوچینی اولشکر کش عدو کشتدر که روز حریده اول عسکوک ترتیب و تعبیه سی و ظهوره
 کتورد کلری مبارز و مجاهد لری مقابله سنده مرانب و مناصب و یرمک و افهام و احسان
 اینک انک رای دلپذیرینه مربوطدر نکر ذکر اولندی و لشکوخطای اعدا ایله جنک و حرب
 اینک نادر واقع اولور لکن عسکوک و سودار لرینی اصلا بیکار قوماز البتدر برایش ایله انلری
 مشغول ایدر بایشرو و یا بر حصار بنا ایتدیر هیچ اولماز ایه شهر و یا حصار لک اطر فلرینه
 یکیدن خندق قازدیر لر و اعتقاد لری بونک اوزرینه در که اگر عسکری بیقید و بیکار
 بر افسق نیجه فتنه لر حاصل و آشکاره اولور فصل قواعد حری لری بودر که چون لشکر
 عدو مقابله کلوب بر منزله نزول ایده لر اونی دقیقه ایچنده اطر فلرینه عظیم بر خندق
 قازوب و عرب لرینی دخی دائره لرینه چکوب حصار ایدینور لر و جنگلری غایت کراندر
 و ذکر اولندیغی وجه اوزره طایبه لرینی یا بدقدنصکوه طولی لرینی دخی غایت هندسه
 ایله دشمنک کلک و فرار ایده جنک طریق لرینه ترتیب ایدوب و تفننک انداز عساکر دخی
 تفننک لرینی طولی دیروب حاضر طور لر مقدم اهل اسلامدن طولی ره ایش و یرمک
 انلردن در بعده یدیبوز بیک عسکر بر جاققله ایش ایدر لر جمع صحرای عالم سپاه ایله
 مالامال اولوب کوه قاف مثالی مقابله سنده طور سه لر تاب اور و مقاومت اوله مزاسر
 فصل اهل اسلامک اول قوم اوزرینه نصر تلری بو طریق اوزره در که خطایات
 عسکری فونوب کوجرا بکن عساکر اسلام بردن هجوم ایدوب خطایک اردوسنی پریشان
 ایدر لر و یرا عسکوخطای یوم محاربه ده استحکامات لرونن جعفر لرانک ایچون عساکر
 نصر نماز اسلام جد و جهد ایدر لر لشکر خطایه استحکام ایتدیرمدن جمله سنی براغوردن
 طوب اولوب هجوم ایده لر نیجه که اهل اسلامدن قلبا قبادشاهی اسن تیشی نام بسر
 پادشاه بنام بو طریق ایله ظفر باب اولدی صورت حکایتی بودر که حضرت اسکندر که
 مشرق جانبندن دامن کوه قافده سد چکش در اولطرقه صحرای فیچاقده اسرای
 قلماقدن اسن تیشی نام برامیر دلیر التمش بیک کزیده سرور و مبارز دلاور عسکو
 طفر رهبر خروج ایدوب وجه مذکور اوزره ضرب تبر و شمشیر ایله بعض ملکتلری
 غورستان و مغستان بلده لرینی فتح ایدوب تارینج هجرتک سکر یوز المی در دند چپن

خوار ز نام خطا سلطانك اوزرینه هجوم ایلدی و خطا عسکری طایفه با یمنه یا خود
 مهمات عرب لرینی اطرافلرینه حصار ایدمکه قوم یوب خطا عسکری میدانده ایکن عظیم
 جنگ و جدال و حرب و قتال ایدوب بنایت الملك المتعال خان خطای اسیر و دستگیر
 ایدرک طوقوب مملکت کندی و اول دریا کی لشکر خطای سر و باقلدی زیر اجنت
 قانونده قاچق ایلد اولمک بردر مثلاً اگر بوز بیک نفر جردن قاچسه جمله سلك بونین
 او درلر و قانونلرنده شوبله مسطور درکه و لای نلوندن بر حصیر مقداری بیر دشمن
 المورالور ایه انك اوزرنده جیع عسکرهاک اولمق کرکدر بعده امیر اسن تیش
 خاقان چینی صحرای قلما قله قراقریم نامنده اولان شهر معتبره کتوروب خطا پادشاهی
 انده اولان بازرکان معتبرانه سزولر شهر نشینلر سز و سز شهر لویمک ایچنی بزدن ابو
 بیلور سز دیوب انلره تسلیم ایلدی انلورخی خان خطای انواع عزت و حرمت ایلد
 پرورش ایدرک تحت مثالی بر مسند ترتیب ایدوب و رنگارنگ لباس فاخر لکیدیوب
 هرکون کونا کون اطعمه لر ایلد ضیافت ایلد رک بر مدت کجکدک نصکره برکون مذکور
 پادشاه با عدل و داد خان خطایه قرین و یروب داماد ایلدی و بعده ملک خطا نك
 وزرای اعظم و امرای محشم و رؤسای عزیز و محترم لرینه رسول ارسال ایلدی که
 بن خاقانی او غلغره قبول ایدوب و قیزی اکا و یروب کندیده یقین ایلدم و بشدی مردم
 بودر که انی ینه سزمه کوندره بر سز رخ کاکان پادشاه لغنی تسلیم ایدوب تاج و تختی
 مقرر قیلوب اطاعت ایلد سز و وزرا و امرای چین بو خبری ایشند کلرنک جواب ایتدی لکه
 بزانی شه نکرو پادشاه لغنه قبول ایتمز زیر اجنت بر کشته در اگر طالعی سعد اوزره
 اولیدی بویله دولتن دوشوب اسیر و افتاده اولمزدی حالا بز قانون و قاعده
 اوزره صاحب سعادت لردن برینی پادشاه لغنه قبول ایدوب اطاعت ایتدک دیوانه ی
 پادشاه قلما قله کوندر دیلر امیر رخنی بوجوابی ایشیدیمک زیاده غضبه کلوب خطا بیلره
 خبر کوندر دیکه حاضر اولمک که واردم انشاء الله تعالی اگر حق شایکافضت و نصرت
 و پر سره جزا و سزاکری کور سز دیوانها ایدییمک وزرا و امرای خطا بو خبری ایشیدیمک
 سابقا وقع اولان حرب مقاتله یی ملاحظه ایدوب بوشدید دن غایت ترسان ولرزانت
 اولدی لر بعد از ان وزرا و امرای و سار صبا ند تدبیر مشاورت ایدوب کند ولری نصب
 ایتد کلری پادشاهی دفع و دفع ایتک صد دنده اولدی لر و حیل و خدعه ایدوب خاقان
 عرض و اعلام ایلدی لکه درون سراپده در دخی قلعه ده اولان با غله رنگارخانه بهشتا سا

وقصر تلك فرساوار در كه صور مجاشب وساثر ترتيب غرابی تما سنده عقول خردان حیران
 وسوگردان در دیو توصیف و ترغیب ایدیمك خاقان اول باغی تفرج و سپران اینكه طالب
 و راغب اولوب و اول سوایده سردارا اولان خاد ملره سراخبر کوندرد پلرند بیدر و مصیبت
 بودر كه خاقان اول باغه کیرد كه جمیع قبولری قبا یوب خاقان حبس ایدیه سز چون خاقان
 اول باك تو صیغك و لیجیده اولان مانند ولدان و حورانك تفریقك ذكر اولان نكارخانه ك
 ذوق و تماشا سی قلبیده نقش با غلیوب خواص خدمیله اول باغه عزیمت ایدوب ذوق و صفایم
 مشغول اولد قله باك قبولری بی اوزریدن بند ایدوب سخت مقابله سنده برخانه زیر زینیه
 حبس ایدرك محبس مذکور ابغی بریمك صحنی صفاق قدر پیغمه بر اقوب خاقان چینی
 حاصه کیلری اول باغه محبوس ایتدی لر حده خاقان قدیم لری بی نه اوزر لری نه خاقان ایدنكم
 راضی اولوب ایچی کوندرد کمرنده خاقان مذکور الای و سلطنت ایله قلعا قدر حرکت ایدرك
 خا بنا لغه کلوب بنه تحت سلطنته جلوس ایلدی وانك زمانده مسلمانلر كل عزیمت و حرم تلر
 اولندی حالا سنه شصانه ده اوغلی کین طای خان نام پادشاه سپهر احتشام و اهل اسلام
 انك ایام عدالت انجا منده فایته استرا حده در لر و خرب مذکور در نصکره پادشاه
 خطاء کند و نفسیله حربه وارمشد لازم اولان محالره عسکر کوندرد و بالطبع اهالك
 خطای اصلاحك مائل دكلرد در اگر دشمن ظاهر اولسه مال و یروب صلح اولور لر و کیسه
 ایله بلا ضروره حرب ایتك استملر انك ایچون جمیع عالم ایله صلح اوزره در لر اول سندل
 خاندانلرنده نیجه بیک بیلدر كه سلطنت برقرار اولوب و لایتلری خرابلق کورمشد و اول
 دیارده اصلا طاعون اولمز و ملک لرنده اولان خلق و کور عسکری و کور شهری جمله سی
 اسم و رسمیه دفتر لرنده قید اولوب خارج از دفتر بلده لرنده برکسه یوقدر و جمعیسنك
 حال و مقدارینه کوره قییلری واردر ماه بماء یا سنه بسنه میری جان بندن حقلوی
 و بریلور و وزرا و احرانك و ساثر اهل مناصبك مقدار لری نه کوره خدمت لرنده ادر قیین
 اولمشد و کیجه و کوندرد خدمت لرنده میقم اولور لر مثلا بر شهر ناسدارك بیک و یکری و قوز
 بیک عسکرک سوداری عزل و یا قوز اولسه یا نلرنده کند و لری نه متعلق درق بشکسه
 بولغله سودار مذکورک برینه اخری نصبا و لجه انلردن بری نظارت ایدر و جمیع خلق
 خطای خاقان طرفدن و ضیفه خور اولد قلدن اول بلده ك و ذرا و امارا سندن
 برکسه پاره ایله کندینه ادم جلب ایتكه قادر اولما زلر بودی بر تدبیر عظیمد كه
 پادشاهلری و وزیریه عصیان ایدوب خروج ایتكه قادر اولما زلر —

باب خامس شهلولنده اولان معادنن التون وکش وبریخ و قورشون و غیره و قماش دیز
 و سائرانلرک امثال امتعه دن و غلال و فواکهدن بریخ و بغدادی و ادبه و سائر خوب و الما
 و ارمود و اوزم و انار و غاب و فندق و فندق و جوز و لوز و غیره اصنافلریله و لایزلرنده
 واقع اولان امراضک ادریه لرندن مخزون اولنان خزانن بیاننده در ✽ و هر شهر طرفه
 صمان و اودون طافلوکی پشته پشته جمع اولنوب و بونلرک اوزرنده قوش مانی بر شکل
 و هیکل عظیم ایلیوب غایتده یوکسک محله نشانن ایچون وضع ایلمشلردر جمع شهر خانی
 طشره دن کلان کمنه لر نیجه فرسخ بولدن اول شکل کوررک اکو حاجت لری و ادایسه کلوب
 الورلو و اول صمان الی ایده بر جمع عسکوک آلمرنه صرف اولنوب تمام اولور بجه برینه بر
 اولقدر دخی بغلور و اودون و صمان جمع عساکره و اینده ورونده بر هفته ده برکوت
 و بریلور و بریخ و ادبه و بغدادی و حیویات سائر و فواکه تر و خشک هر شهرده انبار بار ✽
 جمع و حفظ اولنور و جمع لشکر کفا طری مقداری هرایده برکوه و فواکه ایکی کوند بر صرف
 اولنور و الی صورتده کلان بازرکا نلره اوج یینه دکن بریخ و بغدادی وات و عرق
 و غاب و جوز و سائر دانه و فواکهک انواعدن و بریلور و صساکوه دخی کذالک و بریلور
 ذکر اولنان خزن اینه کلری امور الی بیلده برکوه تمام اولوب برینه بر اولقدر دخی جمع
 اولنوب دایما بومونوال اوزره صرف اولنور و خاقان چیندن انعام و احسان التون
 وکش و دیا و احلس و سائر اقمشه و ملبومات و هر جنسک اعلا و زیبا سندن اعطا اولنور
 و هیچ شهر و حصار یوقدر که بوانبار لرا اولیه و لای تقطع بوا سلوب اوزره جمع و صرف اولنور
 و بوجع اولنان مال و قماش و البسه و فواکه و حیویات و غیره کنه کارلر جریمه سندن حاصل
 اولور زیر ادر مقابله سنده التون وکش المیوب بوقدر بیک انبار اول دیارده جریمه لر دن
 اداره اولنور ✽ باب سادس خاقان چینک تاج و تخت و سلطنتی بیاننده در ✽ خاقان چین
 ضلالت ایین اگر چه سلطنت سلیمان و اسکندر یونانی لق دعوا سزا یدر تخت خاقان
 چین اول التوندن اولوب و کروالتوندن بر صورت اژدها بیجا بیچ اولوب احاطه ایتشد
 و انک باشی و چنده خاقانک نشا نکا هی اولوب عرضی مقداری اون ذراع و ارتفاعی الی
 ذراع اولوب درونی مجوفدر فصل سرای خاقان چین بدی حصار در که هر بری و یکرند
 محکم و استوار در و هر حصارده باغ و بستان و بنخان و دیوانخانه و نگارستانلر بنا اولمشد
 و انده ساکن اولان قزلو و خادملر که وارد در طبقه طبقه عاد تلوی اوزره ترق ایدر لرو
 و چله خادمان سرای بدی بیک باکره قزلو و اون ایکبیک جوان توانادر و انلردنکه

خدمت خاقانه کلورلرخدام با احترامدن اوچيك دشغزان سعادت اخترلردن اوچيك
هركون نوبت ايله خاقان حين صحتنده مشرف اولورلر و بعضى قزلكه خاقانك بابالريك
خدمتنده اولمشلوردن و انواع رعایت ايله سرای خاقانیده قالمشلوردن قانوللری
اوزره درت بش بیلده برکوه خاقان ایچون ولایت جینده باکره و پاکیزه قزلر جمع ایچون
خادملر ايله کشت و کزار ایدرک خاقانه لایق حورامثال عذرالوردن بولده قلمرنده
غایت نعظمیلردن محفه لره اصناف دینت ايله تعجیل ایدوب شهر بشهر منزل بمنزل
انواع عزت و حرمتله خاقانك سراینه کتوروب خاقانك والده سته یا همشیره و حاکم
نسیم ایدرلر بعده یکان یکان اول بری بیکر چشمه جاد و وهلال ابر و نازنین قزلری
عرض ایدرلر و طبقه لر بنجه تزیین ایدوب قابلیت لرینه کوره ترقی اولوب رعایت
اولنور و بومنوال اوزره استخدام اولنور و انلرک ایچنده مقبول اولیان قزلری اول سرایه
پیرا اولان خاقونلره بخشش و انعام و احسان اولنوب انلر دخی مکان لرینه کوند رلر
بیت هوشب بمنزل و هوشب جانی چون زورق اشکسته بدریاقی و اول سرایده
اولان خدام با احترامك جمله سی مالک حسن و جمالدر و خادم لره اولان رعایت و سنا
خلقه اولمز بوجمندن اهلای بلده غایتده جمال و باکمال اوزره اولان افریا و اولاد لرینی
رباست خاطر ایچون حین طفولیت لرنده خاقانه خادم ایدرلر و بونک کبی امر شروع
ایتک مرادیتسه لوقانوللری بودرکه شهر لرنده اولان بکلرینه وار و با اولاد و افریا لرینی
عرض ایدر و اندن اجازت نامه الوب خادم اوله حق کسنگ الات رحولیتنی قطع و طهر شے
ایدوب معالجه و تیمار ایدرک صحت بولدقده شهر لرنک امیری اجازت نامه لرله خاقان
سعادت شهارک پای تخت وادوب سرایده سردار اولان خادمك اذنبه امر لرینی
اولاد لرله خاقانه عرض ایدرلر بعده اول کسده نیجه مدت سرای بیرونده اولنور
خدمت ایدوب کماله درون سرایده اولان اغالره کسب استخفا قایلدکده ایکنی
سرایر داخل الوب انده دخی نیجه مدت خدمت ایلدکده اول خادم لردن کال امانت
و دیانتلو و زیاده زکات و مناتلو بر خادم رفوقی تخت تربیه سته الوب نیجه مدت
قواعد و قانون و احوال ضبط مملکت و جمیع امور سلطنت معلوم اولیجی طبقه اولیک
برنک محل محلول اولدقده انک یرینه نصبا و لنوب بعده زکات و خدمتی مقابله سنده
تدریج ايله ترقی بولور و هر طبقه نك مراتبی و معین کاری وارد در فصل ایچ سرایده
اولان طبقه اولك خادم لری باغلرک و بستانلرک پرورشی و سایر موری خدمتنده

تعیین اولنشلورر ایکی طبقه خادم لرنیک مشغولیتلری بودر که شکوای قصه لرنی وسائر مکاتیب که
 اطراف عالم دن کلور انلری ایچم و ادخال ایدوب جوا بن چقادر لر و کثرت قصص و مکاتبه محله ده
 ذکر اولنور اوجینی طبقه خادم لری ایکی طبقه دن معتبر لر در و انلرک خدمتی ایچ سرایده
 اولان دیوانخانه لردنه تعیین اولنان دختران سعد اختران ایله او توروب واقع اولات
 قصص و مکتوب لری ترجمه و احتصار ایدوب حضور خاقانه قزلر تقدیم ایدر لر و خاقان
 چینه عرض اولنان عرائضه با قوب نشان ابتکله کیجه و کوند زده وقت تعیین اولنمشده
 شویله که بر ساعت ترک و تأخیره مجال بحال دوجون خاقان اول خطره نظر ایدوب
 مضمونی معلوم اولدقده مقبول اولانک اوزرینه سرخ ایله خط چکرکه علامت قبولدر
 مقبول اولیانه خط چکمز خاقانک امر و وزرا سیله ظاهر سولیشسی بوددر که براسر
 عظیم واقع اوله که مشا و ده کلمات واقع اوله و اون ایکی قسم ملک خطانک طمشده ده
 اولان اون ایکی دیوانخانه لرنکی ایچ سرایده دخی بعینه دیوانخانه لر وادر و بیرون سرایده
 اولان دیوانخانه لرنک هر برنده طغوز وزیر صاحب تدبیر وادر ذکر اولنان مقبول
 قصه و کتابلو خاقان حضورندن ایچ سرایده اولان وزیرایه جوقوب طشره ده اولان
 قتی دیوانخانه دن کلدیسه ایصال اولنوب انلردخی نوجمله فرمان اولدیسه اکاکوه عمل
 ایدر لر در دخی سرایده اولان خدام با احترام ذکر اولندیقی اوزره اول سرایده اونایکی
 ملکک ایچون وضع اولنان دیوانخانه لرنک بر طرفدن خادمان معتبر و بر جانبندن دختران
 سعادت اختران باشلرینه غریب و عجیب مرصع تاج با ابتهاج لری قیوب و لباسهای انواع تمیل
 زربفت و خطای کتفا و اطلس لری کیوب و میا نلرینه بشدن کبر لر با غلیوب ایکی جانبندن
 انواع زینتایله تخت روانه بنه رک دیوانه کلوب مرل تیجه بر لور تیجه او نور لر و هر
 وزیرک حضورنده بر دختر معتبر و ایکی جانبندن ایکی خادم سعادت اختر او نوروب
 و قمارنده اغالر و قزلر صف صفا ولوب طور لر و اول سرایده اولان دفاتر
 کوروب اجمالک البوب فرستایله فحوا سنه مطلع اولنوب صواب اوزره ضبط و ربط
 مالک ایدر لر بشینی سرایده خزان و دفاترین ملک چیندر جواهر ذواهر و سیم وزر و
 زربفت و مساسر و اطلس و کتفا و پای برک و تافته و سائر تافته و امتعه اند جمع و مرف
 اولنور و اول سرایده بعض خادملر و قزلر التون و گمشدن اولان کورچیلری و سائر خزان
 حفظ و ترتیبه تعیین اولنمشدر و اصل و ترتیبی ذکر محله ده شرح اولنور و اول سرایده
 ارسال خانه لر وادر که انده ارسال و پلنک و بیر و پارس و سیاه کوش و سائر در نه

یعنی یونانی جانور لرصف صف ترتیب اولنوب بسلر لر و سکان نیت دیکله معروف کلا بکه
هربری هیبت و صلابتده ارسلانه برار کلوب چنک ایدر لر دیار رومده بواق دید کلو ری
کلاب انلردندر که خطاطا غلزنده حاصل اولور الیخی سراید اوان ایکی بیک وانلر ک
هر برینسک مقدار لجر حجه مکانلری و معین خدمتلری واردر بدیخی سراید خاقان
چنک کند و عیالی و حاصه کیلری و لور و اول سرای یدی قلعه در که بری بری
ایچنده اولان جمله سی قزلر و خاقانده تغیری برار کن یوقدر و اول سرائک بلند لکی
بر سر تپه ده در که مرغان بلند پرواز کر که در که اوزرندن کچه بله لر و غرضنی دخی روی
زمینده کیمسه کورمیشدر مکر که سدا مسکندد معادل اوله دیر لر و اول حصار ک طشره
واظرافنده بیک با سبان خانه واردر و هر پاسبا نخانه ده اون نفر کیسه اولوب جلد می
اون بیک نفر در که دیوار سرای حصار یدی حفظ و حراست بذر لر انلردن ماعد که
دیوانگاه تختی محافظه ایدر لر انلر دخی مرد بهادر در که جمله سی بولاد و آلات حرب
مستغرق ارقه ارقه به و پروب اولر و واحدن اخر صباحه دکن المرنه فانوسلر
ایله محل محل وضع اولتان چاکلره اوره رف کشت و حراست ایدر لر و حصار لر
اوزرنده دخی معین طلبلر واردر و کللر ک دخی دراپلری واردر و بوللر با شنده
عسکخانه لکه ترتیب اینشلور در هر برینک معین صدالری اولخله نوبت بنوبت
اول وضع اوزره چوبلر ایله اوردقلونده درلودر لوصدا و اوازلر ظاهر اولوب
صباحه دکن بومسوال اوزره حراست ایدر لر توصیف و تعریفه قابل دکلدر و بود کور
و تعیین اولتان احتیاط و پاسبا نلر خوف دشمندن اولیوب همان ضبط مالکک غایت
تجمل و قدرتی اظهار و اشعار در و اول قلعه صفت سرائک درت جانبنده قبول واردر
و هر قبوسنده یدی در بند بنا و هر قبو و در بند جوانی بر امر ایچون تعیین اولمشدر
بر در و در بنددن اون ایکی قسم مالک چنک محصول کلور و اول قبو و در بند کثرت محمود
مرض و تسلیمنده که عرب لر ایله کلمشدر ریجه مدت انتظار چکر لکه حتی نویملری کلوب
خرنیه تسلیم ایدلر و معین اولان جوابک مصارف و جیب اولد یواندن صرف اولنور
و اول سرائک برقبوسندن عریضه لور کتور و ب جوان چقادر لر بودر بند ده دخی
کوس عدالت قولمشدر و برقبورندخی خاقان چین بیلده بر و یا ایکی کره نخل عجیب
و سلطنت غریب ایله چقبوب دیوانخانه لوی کشت ایدر ک احوالترینه تأمل ایلیوب
ینه اولباب و در بند دن خاصکیلر ایله مکاتنه عودت ایدر و اول در بند لک دیوار لری

یو کسکلکی شول مرتبه ده ددکه بالا سندن پرتا و اوقی اشمز و خاقانک یکدیکی قبول بولاد
خطا بیدن د و کلمشدرکه نظیری روی زمینه کورلما مشدر و ایچر و ده اولان
در بندلرک هر بریسنگ او کنده بنیان منبعی فقر زمینه سسکه و اصل و بروج رفیع
اوج هواده اسمان هفتینه مشاکل بر حصار بنا اولمشدر و اوج طرفه ایچ سزایک
غریب و عجیب قبولی و در بندلوی وارد و اول در و در بندلرده ستاره های آسمان
حد دی رنگ برنگ فانیوسلر او نیخته اولمشدر که بالا لرده و نصف الیلده جمیع وزرا
وامر او د فتر دار و اهل قلم صاحب رفو و سایر اهل دیوان اول قبولک طشره سنده
حاضر اولوب خاقان چینگ قدومه منتظر اولورلر که اهی اولور که خاقان جمیع کاندید
اول دیوانه چقار اولوقت مأموران دیواندن کیم بولمنزایسه بعد العزل بند و زندان
رخمی مستحق اولور و نقل ایدرلر که ستمه ده برکزه خاقان عادتدن مقدم اول
صباحده دیوانه چیقوب وزرا و امر و سایر حضوری لازم اولان دواندن او چینگ
کشی بولمنخله خاقان امر یله جمله سیادی عزل اولوب حبس اولندی و خاقان اکثر یا
دیوانه طلوع افتادین اول چقار و بوقدر خلق اولدر و در بندلرده خداوند کارلر نیک
قدومه انتظار چکرلر و در بانان و چاوشان هان اظهار قدرت و اشعار جزئی بچوئدر
اول دیوانه حاضر اوللرک جمیع منع و تأدیب و تعلیم و ترتیبه احتیاجلری بوقدر و اهل
چینگ خواص و عوامی غایبده ادیب و معلم اولوب خرم و عزت و سایر آداب و رعایت
نظیرلری بوقدر و چندان هزار خلق سید و شکارخانه لرده عیش و عشرت بلبلوب
خاقانک هیبت کامل و سیاست شاملی خوفدن هوان و زمانده حضورنده ایام اوزره حاضر
بولوب زده قدر نقطه زهوه لوی اولمز بوسورتده منع و تأدیب در بانان و چاوشان
برخی قالور و اول در و در بندلر امر و لشکری بی متعلق و مخصوصدانی خلق ماخلق الله
تمام سلاح حربله اداسته اولوب کروه کروه و خیل خیل مرابله بجه کبر و ارقه ارقه
و بره دك اینیلری اوزره یرلور برنده طور در و اول در و در بندکه خاقان چینگ تختی
اول جاننده ایتمشدر حفظ و حراست ایدرلر و ایجا عتکه نگهبان تخت خاقان و در
و در بند و دیوانخانه لر در اوزن بیک کمسنه ددکه در بانلردن و طشره سزای حفظ
و حراست ایدن لشکوردن خبری و اول در و در بندلر که اطراف و جوانبده واقع اولمشدر
جمله سنگ حراستنده از پاتا سزالات حرب و ضرب مستغرق الی بیک نفر تعین
اولمشدر که کجه و کوند زده بر ساعت خدمتلرنده اولماغه احتمال محالدر و خاقان

چنین سعادت قرین دیوان گیوان ایوانه چاقا اراده ایتدکده ابکی فانوس لعلین
 والتونیدن مرصع جواهر ایله برکرمی وطشت اقبابه ز دین اول خدمته تعیین اولنات
 خادمان عزت همین ترتیب و ابیلری اوزره انواع تزیین ایله اوچینی دربنده کتودر لر
 واندن قانولری اوزره خاقانک اونور دینی تختی وکنده قورلر و درینچی دربندک
 اوزرنده الی نفر ادم و بر رئیس و معتبر ادم واردر که کوسلر چالار لر وکنند مانند
 سقفدن زنجیر ایله اصلش معلق برچاک واردر که اول چاک چالماچون در تیوز
 خادم تعیین اولنشد و بر بولک کی دبرک کی چوپی صنعت ایله فرق ادم یره چکر لر
 وکوس چالئر نوبلرین تمام ایتدکده اول چوپی یرندن بوشاندر بوب زور قوتله
 اول چاکه کلوب طوقوند قده بر صدا پیدا اولور که خانباغ شهرینک جمله خلقی اول
 صدایا یشید و بیلور لر که باد شاه عالیجاه تخت صدالته جلوس ایتشد و اولک
 چوب درایه کلوب طوقوند قده خادملرینه صنعت ایله اولکی مکانه چکر لر و خاقان
 چنین اولدینی بیلدن قالعوب تخت مثال محفه سنه سوار اوله رق کر سنی سلطنتی
 اوکنه کلنجه چانک مذکور التمش طفقو زکره چالور و خاقان اول التونیدن اژدها
 پیکر تخته چغوب او تور دقده بر دخی چالوب یش نوبت اولور و خاقان تخته جلوس
 ایتدکده اول دربند لر که خاصه خاقانه متعلقدر بیکبار اچیلور و اول قبولر
 زاننده هیبت عجیب ایله صدالر و انواع سیاسی و مهابتی مشتمل و خوف و خشیتی
 مشعر و اژه لر صدالر و ظاهرا اولور خانباغ خلق اول کوسلر و اول دارای و قبولر
 اچلدینی صدالر دن معلوملری اولور که خاقان تخت عدالت عوانه جلوس ایتشد
 و هر دربندده اول سکر عدد بیلان صورتنده اوزر قولاچ فلاحین یعنی صبا نیچی
 بار و دایله بلان خلقه خلقه اولوب ترتیب اولنشد در جمیع خلق دیوان بادشاهی
 کورد کلرنده برا و غور دن آتش یردکده طوبلر کی یا نق صدالر ظاهرا اولوب
 اندن جمیع اهل بلده متنبه و خبر دار اولور لر که اهل دیوان خاقانک یوزنیکور مشلور
 و شهر خلق خاقانک یوزنیکور مکه متعسر لورد اول جهتد که انلر که دیوانه متعلق
 بر حاجت لری اولد بجه دیوانه دخول ایده من و نقل ایدر لر که بخش تاییه دکیانملر وارکر
 خاقان چنینک یوزنیکور ما مشلر در و خاقان سید و نماشای صحر ایلد ایتسه شهرک
 جمله خلق دکانلرینی قبا یوب بنهان اولور لر ادا ب و قانولری بودر که اگر خاقان
 شکا رایچون صحر ایله جغسه اتفاق خلق اوکنده اندن دوشسه و یا شکار ارنجه

ات صالحه بوی صورتند کنه کار اولور و باد شاهلقدن معزول اولوب اولادندندخی
سلطنت منقطع اولور زیرا خلاف قانون کندودن صادر اولدی دیرلر ولایت خطانک
اکثر شهولرنده خاقان زاده لرایجون انواع زیب و زینت ایله سرایلر ترتیباید و بـ
دیوارلرینک یوزلرینی سرخ و سفید و زرد و سبز و قفقوری چینی دن و جاملرینی
زبرجدن ایدرلر و اول شهولر قبه خانه لوی حاصلنی اول شهزاده به تعیین ایدرلر
و بعض برکناه ایله خانلقدن عزل اولوب شلندن سلطنت منقطع اولان خاقانلرک
اولاد لرندن واردر که غایت فقیر لکلرندن رنجبرک ایله اوقات کچور لر و قحانکه
مخالفت قانون ایله برخاقان عزل و یا بلا و لد فوت اولوب سلطنت خالی اولسه
اولوقت قدیر معزول اولان خاقانلرک شلندن اکمل و افضل وارشد و ابجد لایق
تخت و تاج برخاقان زاده و ارایسه اتی کوسئ سلطنته جلوس ایتدیره رک کند بلیونه
خاقان ایدینوب خدمت و عبودیتنه دامن در میان ایدر و خاقان دیوانه چقماق
اشناسنده اطرافده انواع سازلر چالورلر و اول نایلرک الحان غریب و ساز سازلرک
اواز عجیبه هر نفس جان تندن الموداع ایتک استرو اول قیوس و ارغنون مثاف
اوازه لیرک اشناسنده کوچه اوازی کی بر کریمه طبل اوازی صادر اولور مشویه که انک
استماعی کرامتند اول سازلردن حاصل اولان ذوق و نشاط و سوز و جودی
هیج و افنا ایدر و اول طبلک زشت اوازندن خان چینه نیبه قصد اولور که زنهار
بونجل و عظمت و حشمت و ابهت مشافهه سندن سلطنته مغرور اوله که بونلک
عقبنده موت واردر که بونشاط و جودی خوار و بمقدار ایدر و اول سماع
خاقان جنبه مخصوصد که ماسوای سرای سعادت انماره بالهنزاد کای ایتسه ل
هلاک اولور لر چون خاقان اول هیت و عظمت ایله دیوان کیوان ایوانده تخت
از درها یکر ملک منظر به جلوس ایده ول در بند لوده اولان ایل و ایمان و لشکر
ظفر ایشی و اطراف و جوانب دن کلان ایچی و رسولر و پیغمبره اجازت اولوب
مرتبه لرجه کروه کروه متعین اولان مکانلرینه و ایلرینک جلوس کرجا تبا هلس
اسلامدن کتلره معزز و مکرم اولغین تخت خاقان اوکنده ایکی اوج قدم مقداری
جمع خلفدن مقدم علوی لر و اولور دضکده تبت خلق بیکه قلاق عهد خو و جب
بعده کروه کروه هندیلر و سائر مالکدن کلان خلافت کروه کروه نوع نوع جنس
جنس لبا سلر کیوب و درلو دیلر و واردر که دیار و مدن کلان اصلا ایشتمشد

و خاقانك صاغ طرفنده و زنا و امرا و اهل علم و سائر صاحب نعتيم و گير بر لشكر ظفر
 در هر وصول جانينده اعيان اهل قلم و صاحب رقملري او تور لر و خاقانك تحق
 اردنده اهل سراي خادملر و خادم صورنده بعض عاقله و كامله قزلبطور لر و همچ
 كسه نك يوزي بوقدر كه خاقان دائره سنده اولانه نظر ايده و امراي مالك خطايدت
 طلب منصب و جاه و اطراف و جوانب عالم دن كلان ايجان صاحب انتباه مرا بنجه خاقان
 او كنده صف صفا و لوب كند و لر بن عرض ايد لر و اول ديوان اسكند ركيوانك رفلرند
 نجه بيك سرخ بای و سرخ منقار زاغ و چيلير و اور دكلر و طوطي و قزلبير و صاحب
 الحان عنديب و هزار دستانلر و سائر غريب عجيب الوانله مرهان و انلرك مقابله سنك
 صف پلنكان و هزيان و پيلان طور لر و اول قوشلرك ففسلوري سراسر زديفت ايله
 پوشيده در واكل و شربلوي ظرفي رنكين فغفور ي چينيلور دند و خاقان ديوانني مانند
 ديوان سيلما في ابتدايكنه ر سبب هر صباح و رواج اول مرهان ديواننده حاضر اولد قلد
 و ذكر اولنان يدي دربندك اولنده اولان و سائر نكه كوس عدل وضع اولمشدر و اول
 كوسلرك مؤكل و نكهايلوي و اردر بر كسته بير حاكم و اخر طرف دن ظلم اولسه مظلوم
 كلوب دربند اولده اولان كوس عدلي بر كره ضرب ايدر ايكني دربند كوس مأموري
 ابشتن كده اولدخي ايكني كوسي ضرب ايد ركذ لك بوم نوال اوزره كوسلر اوريله رق
 يدنخي كوسكه خاقان حضورنده در ضرب اولند قده خاقان در حال اول مظلومي جلب
 و حالني تفيش و تفحص ابتدايبر و اگر اول مظلوم ديوان وقتنده شكوا ابتدايه اگر
 و زرا و امرا نك عقل زائل اولوب بعضيلري مدهوش و بيهوش و بعضيلري خوف دن
 هلاك اولور زيرا اگر شكايات نلردن ايسه بند و حبس و قتل دن هرنه مستحق اولور
 ايسه قانونلورنده اصلا ميل و محابا اوليوب في الحال جزا و سزائرك بولور لر و بوجملله
 مرحوم مؤلف كتاب ديركه بوا مورده مبالغه اوليوب انجق واقع حال در حكايه
 بركون امرا دن برينك ديوانده حضور خاقانده كمر نيك جب و راستي قزلبير بره و دستك
 در حال نكهايبان ديوانني طوند بلر و اول غايت صاحب تدبير كسه اولخله خاقان
 مرحمتنوان شفقت و مرحمت ايدوب كناهني عفو ايلدم ديوا اشارت ايلد كده خادمان
 اول اميري بوقلد يلكه بيجاره نك اولدني برده خوف دن جاني چيقوب هلاك اولمش
 و زرا و امرا نك كوس عدل اولد يفتن خوفناك اولد قلرينه سبب بودركه كوس
 عدل امرا دن ظلم كور دكلري وقت اوريلور كه بنم حق عدل و داد اوزره كورلد ي

دیک اولورو اول کسسته که کوس عدلی اور مق اسز کوس اوکنده ایکی دیز او ز رینه
 او توروب اور و اول کوس بگیلوی اول کسسته بی حفظ وربط ایدرلو بعدد بربری
 اردندن کوسلر اور یله رق خاقانک مسمو ع اولد قده در حال خاص خاد ملرینی
 کوندروب اول خاد ملر اول اد مک احوالت صوروب اقوالک یا زلرلو اول مسکینک
 خطنی الور مجرد قولنی خاقانه عرض ایتمز لر خطن المایجه بده اندن کفیل الووب صالیو پرورلر
 اگر ضانی یوغیسه حبس ایدرلر زیر اول کسستک احوالی مهمات کلیه دنده اولخله اول
 جهتمدن حفظ اولنور و تذکوه بی خاقان چین جابنه عرض ایتد کلرنده بالذات او قیوب
 احوالی تعلیش ایدر کر قولنده صادق ایسه اول بکلر کنا هلرینه کوره حبس و غزل
 و قتل اولنور ایتیلرنده اصلا میل و محابا بوقدر تمامت ملک چینده بر احد قانونلرنده
 بر جزئی نسنه بی ترک ایسه جمله سی توابع ولو احقیه حس و بنده چکلوب جرائمین
 الورلو بعده هر مانعه نک جداجدا ترجا نلری وارددر و مسلمانلرک مصالحه ایچون بر مبر
 معتبر تعیین اولمشدر و ایلچیره اجازت و عطا و احسان و یرمک و قن کد کده مرفومک
 زباندن و زجانی خاقانک حضورینه واروب عرض و نیاز ایدرلو خاقان چین دخی هات
 خطاب ایدوب معلوم اولدی دیو جواب و یر رایج سرایده اولان وزرا و امر و سائر
 انده اولان خاق خان خطا یدن بوقدر کلام ایشیدرلر بوکله دخی کوبایا خلا یقه لسان
 اولدیفنی بیلدر میکیوندر زیر و وزرا و امر ایله مکالمه ایلمک قانونلری دکدر و خاقان
 حضورنده خطا اظهار ایتیب لازم اولان اموری بشقه محله تخریر ایدوب عرض
 ایدرلو و سرائیک بر جابنده عرض و جواب ایچون مخصوص بر در و بند واردر که ذکر اولند
 و گاه اولور که خاقان اوچتی در بنده تخت قوروب او تور و ذکر اولنان وزرا و امرا
 و اطراف و جوار بندنی کلان ایلچیان و عسکریان خیل و حشملریله کروه کروه درینچی درینه
 کلینجه صف صف اولوب طودرلو و خاقان چین ایچر و دن ترتیب مذکور او زره در و دریند
 ستمک اولان تختده او تور و رشویله که نه خاقان خلق و نه خلق خاقانی کوردرلو و امر نک
 اللرنده قیل دیشندن معول منقش تحت لری اولخله اول اتاده یوزلرینه طوبو بجمه سی
 بردن صدا و از غریبایله تعظیا بقره بلند اوردرلو بعدد صوت جبرایله امیر کبیر ندا
 ایدوب عرض ایدر که اطراف و جوانب عالمدن بیحد و عدل و ایلچیان و سائر مساکر
 ظفر مأثر حالاً بادشاه عالمینا هک درگاه سعادت اشتباهلرینه حاضر و انعام و احسانلرینه
 مظهر و یشکه ناظر درلر دیو خاموش اولور درون سرایدنخی خاقانک تختی اوکنده

برخاهم بلند و از همه لایم خاقانی اولدی دیونند ایدوب ساکت اولور بعد هر مصلحت
ایجاب نه ایسه خاقانک امر و اراده سیله رویت اولنور و اگر خاقان دیوانه برگره جعفر
ایسه معاقدرا کرا و چکمه ترک ایسه کنه کار اولور و انلرک اینده کناه عظیم ترک
قانوند ر شویله که خاقانندن اوج کناه صادر اولسه خاقانلقدن عزل اولنوب ذکر
اولندی و وزیر بعد مدت مدیده خاقانلق محلول اولنه قدر نسلندن منعطف اولوب
وجه سابق وزیر اول شهزاده لوندن بعض شهرلر و سرائلرده محصول خرابات یله معاش
ایدن لوندن بر علم و افهم و عقل و فضیلت کتوروب خاقان ایدرلر و کندودن خلاف
قانون و قویله معزول اولان خاقانلر بعد العزل قادر دکلردر که مخالفت ایدوب
وزیر و امر و لشکری کند و به تابع ایدوب عزلدن خلاص اوله بیه و جیح پادشاهلرک
و وزیر و امرانک و جمهور خلقت اقدام و اهتاملری بونک اوزرینه جاریدر که انلردن
خلاف قانون برکاد ظهوره کلمه اول سببنددر که جمیع خلق برکناه ایله معاف اولورلر
خاقانندن اوچکناه صادر اولیجه عزل اولمز لر فصل خاقان زاده لر و وزرا و امرا
خاقان چینه ایکی جهندن مخالفت قادر دکلردر بر سببی بودر که جمیع لشکر موجود
اولوب خارج ارددن بر کسه یوقدر هر چند شهزاده معظم و میر مجرم مخالفت
و ضد ایسه لریا نلرنده ایکی اوج کسنه قالمز ایکنی سببی بودر که خلاف قانون اطاعته
ذره قدر زهره لری یوقدر قانون اوزرینه انا اوغلن و اوغل اناسن قتل ایدر
اینلرینه مخالف بر فوت صادر اولسه مابینلرنده مشهور اولان تواریخده مسطوردر
درت بیک یلدر که لاینلرنده طاعون و بریر خراب اولیوب و عساکری بینده فتنه
و فساد و قوعوبلما مشدر و اعدا مکلرینه کلوب دخنه و پر مکه قادر اولیوب دخیله
ایده مدیکی قانون و قاعده لرینی نهایت مرتبه ده حفظ و حراست ایند کلرند و چون
مالک خطای اون ایکی قسم اولوب هر قسمکیشم قاشندن ال ایبرسی کی مهر لری
واردر که اوزر لرنده زرد ها صورتی نقش اولمشدر و مهر لری سرخ رنگه اوریلوب
و کاغذ لری حبر و لمغله اون عدد برای بربری اوزرینه فیوب بر مهر باصلد فده
جمیع سنه نشان حاصل اولوب کفایت ایدر و تعظیم نشان و مهر خاقان اول مرتبه در
اگر خاقان تماشایه و ساثر خصوصه دخی نوعا سیره گمش اولسه و باخود سیرنده
مخالف امور کورده و اول امورده بحضور اولسه و یا اون ایکی قسم مملکت چینه
میسوس اولان خلقت قانون لری اوزره طلاق لازم کلمه مدبر مالک اولان وزرا

وامرا مأزوند در که الملوك خلاصی بجون خاقانه عرصا حنیاج اولوب احكام يازه لم
 واول مرسوملری تخمیل ایدوب و تعظیم و تکریمچون ایکی خالی حصه دخی ملون اطلسلر
 ایله اور تولرینی تربین ایدرك اکا الحاق ایدوب برآیکوز نفر معتمد علیه کمسنه لرایله
 کوند در لر و اول کمسنه لر بحسب سلك شیر و منزل لرینه وارد قلرنده انده اولان اوام
 واکا برما نتیجه قارشو جوقوب معین اولان مکان لرینه تعظیم و تکریم ایله ایندیر لر و هر
 شهرك امرا سنك مقدارینه کوره که خاقان چین طرفدن دیوانخانه لر بنا اولمنشدر علی
 الصباح اول شهوده اولان امراء سلطنت و اعیان دولت دیوان لرینه جمع اوله رق احكام
 قضا احکامی اجوب حکم اولان امور ی بلا تاخیرینه کتور لر و هر دیوانخانه ده اوج
 میر صاحب تدبیر وارد در که بری حاکم شهر و بری امین و بری مال میرنیک قبض و صرفه
 مأمور در و هر بری برندن خوفناك و ترسناك اولوب خیانت و تقصیر زهره لوی
 یوقدر که ارتکاب اید لر زیر خاقان جانیبدن هر پرده جا سوسلر و غماز لر تعین
 اولمنشدر که برکیجه ده تقصیر و خیانتلوی و صیانت و دیانتلوی اشن علامت لری
 اشارت لرندن خاقانك معلومی اولوب مأموران جزا و سزایینه کوره عزل و قتل
 و دولت و سعادت بولور لر بوطریق اوزره ددون بیرون سرایده اولان دختران
 و خادمان و سایر امرا و اضا بطان بری برلندن ترسانلر در و اون ایکی قسم ملک خطا
 بیرون سرایده هر قسمه برر دیوانخانه بنا اولنوب بیرون سرایده دخی انلر کی
 برر دیوانخانه لر وارد و هر پرده بر دختر سعادت اختر مفتش و حاکم و ایکی
 جانیلرندن ایکی خادم معتبر تعین اولنوب صاغ طرفده اولان امین و صول
 جانیلرنده اولان خادم لر دیوانخانه لر دفاتر نه ناظر اولوب علی الدوام دفتر لر
 و بادشاه جانیبدن مهر و دوات و قلم و التون کرسه لر اوزره طور و ب و ذکر
 اولنان اون ایکی قسم ولایتک هر برنیک مهر و خطی برکونه در که اهل بیلور لر
 و جمیع مالک امور و تدبیری اول اون ایکی فز لر انده در کویا مالک خطایه اول قزلو
 بادشاه در دیشک جائز در و بیرون سرایده رأی جهان ارا اولان دیوانخانه لرك
 ضبط و ربطی التی و در بر فلا طون نظیر منشری مشیر ارسطوند بیلرك رأی
 و تدبیر لربه متعلق و مفوضدر بری ضابط قانون مالک خطایدر و بری
 بریغ و بغدادی و ارب و فوکه تاز و یابسه و مهمات و ذخائر و علائکه مالک
 جینه ضبط و صرفا و انوراکا متعلق و مفوضدر و بری مأمور معادن و اتم

و بری ضابطه جمیع عسکر و فخر رهبر در و بری مالک چندینده انشا اولنان شهر
و حصار و دیوانخانه و منزلخانه و سائر مریه متعلق ابنیه لرا و زرینه ناظر در و بر
مالک کرده اولان جمیع بحسب لک و زرینه ناظر در و مومحالیهم سنده بر کم کند و
متعلق دیوان لک امور بنی علی وجه التفصیل دفتر ایدوب ایچر و دیوانخانه ده اولان
کند و نره متعلق اولان حکام با احترامه ابصال ایدر لرا نلر دخی بطریق الاجال
یادوب خاقانه عرض ایدر لرا و خاقانک اول سال فرخنده فالده واقع اولان احوال
معلوم اولور زیرا هر منظر ایچون خاقانه کرات و مرات ایله صدور بولان امور
عرض اولخله زیاده کسب معلومات ایلمشدر و یکجه و کوندزده خاقانه ایچ وقت
تقسیم تقسیم اولنمشدر بر قسی عیش و نوشه و بر قسی خواب و استراحت نه
و بر قسی امور مملکت ضبطی ایچون خط و نشانه و در ما اوزرینه حکومته مخصوص
عیش و استراحت نه تخصیص اولنان وقت خاقانک اختیارینه موقوفدر کرات
عیش و عشرت و کرات استراحت ایلیه اما وقت سلطنت و حکومتی کدکه هیچ
تاخیر و تقصیریه اقتداری و محبوب اگر خوابده اولسه دخی ایقاظ ایدر لرا
وقت معین فوت اولسه مصالح عباد تاخیر اولوب ترک قانون لازم کور و اول
کون نوبت و خدمته اولان خدمه لرا خاقانی و یاندر مد قلی ایچون کتکار اولور لرا
و خاقان چین بر ایده اوچکوره بو وضعی ایدر سه قانونلری اوزره سلطنتند
معزول اولور و وزرا و امر خاقانلر نیک غایت عدلندن بر کناهنی عفو ایتمه لرا
جائزدر و اما سائر امر و حکامدن بر کناه صادر اولسه مأخوذ و معاف و مرتبه
و منصبلرندن عزل اولوب بند و جلیمه مبتلا اولور لرا اگر خاقان بعض وزیر بر تدبیر
بر کناهنی عفو ایلمه جائزدر اما نادرا لوقوعدر پس خاقان و وزرا سی قانونلرینه
بو مرتبه ده رعایت و صیانت ایتمکد نصکره سائر خلق نه حد لری وارد رکه
مخالفت ایده لرا اول جهتند رکه نیمه بیک بیلدنبور بلده لری اصلاحی کوریمو
کوندن کونه معذور و ابادان اولمقد در باب سابع مالک خطانک زندانگر بایات
خانبا لغد ایکی زندان وارد رکه برینه شین بق و برینه کسبو دبر لرا یکی زندانک
محنت و حقوقی محنت و شدید اولخله اندر صانع خلاص اولان نادر در اوکی
زندانک شدت و مشقتی اندر حقیقتد رکه اکثری سلامت و زده چقار لرا هر یکی
زندانک عوز لرا ایچون بشقه مکان وارد ر و هر شهرده زندانلر اولوب کناه لری نه

کوره معاقب و معاقب اولور و هر زندانك او كنده بر دیوانخانه اولوب هر كنهكارك گناه
 انده ثابت و الزام ایدرك کیفیتي خاقانه عرض و تقریر ایدر لر بعد امر خاقان ایله قید
 و بند ایدوب حبس ایدر لر و سابق ذكر اولنان اون ایکی قسم ملك جنك هر بر قسمی
 ایچون خانبا لغده مخصوص بر زندان و بر زندان دیوانخانه میانشا اولنشدركه
 گناهك ایجابنه کوره هر قسمك كنهكار بی اول قسم ایچون خانبا لغده تخصیص اولنان
 زندانه ارسال ایدر لر و اول زندانده هر كسك جرمنه کوره طبقه و عذاب لر تعیین
 اولنشد و اهل جنك اعتقاد لر ی بونك اوزرینه دركه مشرفدن مغرب قدر روی
 زمین خاقانك حكمنده اولوب اندنضری پادشاه یوقدر و میز کور زندان دیوانخانه لر
 هر برنده اوج میرمحترم و مشیر محترم تعیین اولنشدركه نقد و مجر کلور ایسه
 انلك حضورینه کلوب اسم و رسم لر ی تحقیق و جرملرنك حد و مقداری تعیین
 و ابتدای دخول لرین و تاریخ عمر لرین و کال مرتبه صورت و علائق لرین تحقیق ایدوب
 اول كسه لر ی معین و مستحق طبقه لرده حبس ایدر لر مثلاً رجال و نسادن بری جنك
 ایلسه انلك قوم و قبیله لریدن اون نفر مقداری كسنه لرك بویونلرینه ذخیره ایدوب
 حبس ایدر لر و هر كوره طریق لر ی اوزده قنق دیوانخانه ده حبس اولور ایسه كناه
 مقداری سز و جزا سن بولد قده بیه اول دیوانخانه دن خلاص اولور و انا كوره
 كروه مجرملر داخل اولوب بر طرفدنخی اطلاقی لا زمكلا نلر ناد اولور لر و مالك خطایه
 اولان مشیر و میراندن برینك حدی یوقدر كه پادشاه معین اولان جریمه دنغیر
 بر در هرا له لر و اول كنهكارك و سایر اول كسه ایچون حبس و انلك نوا بندن اجه
 النیوب كناهنه كوره برنج سفید و معاقب اولان نوا بندن بغدادی و دار و الور لر
 فصل و ملك چینه قاعده و قانون لرین و امور بلده لرین خبر الموق ایچون كسیدن
 كسه لر دن نقل اولنور كه اون ایکی كسه رفیق اوله رق خانبا لغده خاقانك
 حضورینه وارد رق قضاء د فیلر میزك بر بیا هل ثبت قومندن بر یسیله نزاع ایدوب
 كنهكار اولدی اول كنهكارك جریمه بون بزیكنا هلر بدخیر بنده چكوب حبس ایلدیلر نه ایسه
 بر فولرینه حق جل و علی حضرت لرینك عنا یقی معین و ظهیر اوله رق مسافر اولنلر انكینه
 ایتك و جریمه الموق قانونلرنده اولیوب اون ایکی قسم ملك چیدن بزلری دوشنك می
 دیملكه معروف طبقه كوندردیلر و مسافر دن حبس لا زمكلا نلر قانون لر ی بونك
 اوزرینه ایشكه التون و كشش و سایر متاع دن یویدن بر نسنه یه مالك دكلد دیو

د فخر لویه قید ایدوب اسلامال و متاعلویه تعرض ایتمزلرا بیش و مرقومون نقل ایدر لور که
کنهکار اولدیغیزده بزه تقیین اولان مکان اولن ابکی قسم خطا زندانک و اخرند ایدی
وزندان مزبورک اولندن کبروب معین اولان مکانه و ارنجه وسعت و طولندن بوریلوب
بیطاق اولدی و زندانلرک بویک قیوسندن داخل اولد فکه که کرا اولدینفی و زره ابکی
نوع نوع دیوانخانه لرینا اولمشکه مجرملرک کمالرینی انده تعفیش و تفحص ایدرلر و هر
دیوانده امیرلرک بری امیر کبر در که دیوانخانه نک صدرنده او نوروب احوالی علی
ال تحقیق معلومات ایدینور و ابکی امیر با نوقیرک بری مشارالیهک صاغده بری صولده
اونوردرلو و متوالیهما نک صاغده کیسی امین وصولده کیسی کاتب دیواندر و مشارالیهما
اوجید و زرا و امرانک اعدل و اکرم و افضل و اعلیدر و حکایت ایدر لور که اولامیر لره
مصلحتلرندن فارغ اولد قلرنده عیش و نوش و استراحتلرچون با غلر و باغچه لره
وبستانلر و سایه دارا جالرا لنده و زملرچون لطیف صفه لره و اولکلرند و واسع
میدانلر و جنت مثال مکانلر وضع ایتمشدر و فصل و هر کون صاحبین دیوان خاقانده
مصالحلرین کوردکد نصکده هر امیر و وزیر مصلحتلری و وزینه کیدر لر امرای
زندانی دیوانخانه لرینه و ادوب زندانلرند اولان کنهکارلری دیوانخانه لرینه کتوز
احوالی تفحص ایدرلر و هر بریک مراتبجه کینه شکینه و کینه طایق اوروب بولا یتلره
اولان سیاستلر خلا فی بوغازینه قورشوندن کران طوقلر کچوروب و کینیک بوغازینه
تابوت مثال تخته لر و ایا قلرینه قورشوندن کران بوغازلر اوررق و کینیک صاحبندن
اصوب اللربنی و بر مقلربنی اتله اوررق ایا قلربنی قزعین کوبه صوفرلر شویله که
سختی عقوبتدن بیهوش اولوب کورنلر ملاک اولدی قیاس ایدرلر و بزرلر زندانک
دیوانخانه لرینی و باغ و بستانلرینی و امراء زندانی و کروه کروه خلق دیوانخانه لره
کنوروب و بعضیسی چقاروب و کیمسته شکینه ایندکلرینی کوروب ترسان و لرزان
کیدرک بر دیوانخانه یه یشدک که جمله زندان دیوانخانه لرینک مقدم اولوب و انده اولان
امراء خواص خاقان چین ایمن بزرلر دخی سابقا خاقانک حضورینه واردیندن بزرلر
خواص عدا و لنوب اول دیوانخانه ده اولان وزرا حضورینه کتوروب اونور تدبیر
و مسافرا و اولانلرک یاننده مردیان صحرا ی و روستای عدا و لنور و کند و لرک
قومی کبی انلردن ادب و حرمت و قانولرینه رعایت مأمولک ایتمزلرچون امر سنک
اوکنه و ادوب او توررق دست و پا میزه بندلر او روپ حبسی نه ایلمتدیلر و حبسخانه

قبوسنه وارد یغزده اوزر یغزده سلاح بولغا مق اوزره ارا بوب حبسخانه یه ادخال
ایتدیلوکه حبسخانه نك ایکی طرفنه کوه کوه خلقی نخته لره با غلیوب چارمیخه چکرلر
وکشی الی وایاغی بندده ایکن صا چلرندن اصمشلر و بوجدا بلورنصکره یوزی
اوزرینه نخته یاتروب وایقورینی کوکسلری اوزرینه چکوب بعد یوزار شئوت
مقداری برنجیر ایلده دخی با غلورلر صانور سنگه مسینه لرینک کسلری شکست اولدی
اول پیماره لرك فریاد و فغانی بر مرتبه ده درکه قیدر اولماز و بعضیلرینی بند و زنجیردن
ماعادا صند و قلمه وضع اتمشلر و کفی بالله شهید بوا مورده مالعه یوقدر بیان واقعدر
صند و قلمه حبس اولنانلر بدر و مادر لرینی قتل ایدنلردر و اول صند و قلمه اوج کونله
وغایت هست و تنک اولوب یوکسلکی بوز راع مقدار یدر و صند و قلمه لرینی اجدیلر
ایچندن بند و زنجیر ایلده بر شخص ظاهر اولدیکه بند و زنجیر اولدینی بیر ییقلوب
اول صند و غل مقدار ی ملاحظه اولسه کویا اول شخصک جمیع اعضا سنک عظمی
لحم اولمشدر که اول صند و غه صغمشدر بونک کی مهیب صورت مشاهد سند جانم
بدنمزدن و دایمک مرتبه سنه واردی بودر مانده لریدخی ذکر اولدینی اوزره بند
و حبس ایتدیلو و بش کوندانصکره خاقانندن امر و اراده اولدیکه بند و زنجیر میز رفع
اولوب زندانه خالی قوبالر زیر انلر بیایانی صحر یلدر بونک کی عقوبتلری بلزلر
و طاقت کورملر دیش فصل و بخر مثال زندانلردن عورتلر حبس اولدینی ییره
باقیور بولک اولمخله اندن دریا نلرک بریسنه سوال ایتدک که زندانه نمقدار
محبوسه عورت وارد جواب ایتدیکه حالا باد فتر اون ایکیک عورتدر مصنف
ایدر بودر مانده لر یکریمی الی کون محبوس قالدق و هر کون کوه کوه خلقی چقادرلر
ایدی و خا با لغ طرفندن حق تغیشده املر کتوروب سیاحتخانه لرده کنا هلرینه کور
عقوبتلر ایدر لردی و بوبیکنا هلر اول شدت غذا بلر مشاهد سندن مشویله
اندیشه ایدر ایدک برلوردخی بو محبسده هلاک اولور و زو خا با لغ شهرینک بوبیکنا
اول مرتبه ده درکه کلهکار اولدیغزده بر گونه دیوانخانه یه وارد و بر کون تغیشده
قالوب فریادی کون زندانه کیرمک ممکن اولدی و خلاصه قریب اولدیغزده بنزی
مقتلرینک حضورینه کتوردیلر و مقتیلرینک دیوانخانه سیدخی زندانه در بوقدر
عالی کشت و کذار ایلدک هرگز اول مقتیلرک مکانی و باغ و باغچه و بوستانلرینک مالانی
کورمدک و لطافت و طرا و تیدخی خاطر دن فراموش اولمز و مومی الیهک حضورینه

وارد قدح خا نبالغ طرف قدن بازیلان حرم و اققرار نامه لری میز مفتیلرینه عرض ایتدیلر که
 سجاد ه مثال برکا غد خطای اوزره خط خطای ایله فلان کسسته جنک ایدوب و رفیق لری
 جرمنه اققرار ایدوب اول مجلد بولند قلمری اجلدن حبس اولندیلر و اول مفتیلر می
 واختیار لری اولوب و جمیع مناصبلرینه داخل و واصل اولوب ضبط مالکده تحصیل
 و تکمیل علمی و عمل قانونلرنده فائق اولخله اول مقامه لایق اولمشلردوزی رخطایلرینه
 بند و حبس و قتل نفسدن عظیم امور یوقدر چون اول پیران کار دیکه و روز کار
 کیدرانیده مکتوب اتمیزی کوردوب احوالمنزه واقف اولدقه اگرچه ظاهر اسزک جریمکز
 یوق اما هرا هکمز بدخوا اولخله نیت قومندن برینی خطا ایله اوروب هلاک ایلش
 و قانونغز اوزره سزک بریکز سیاست برشک و یا برمد غاری و برمک واجب اولمشدد
 و اول قاتل اولان کسسته اوج بیل حبس اولوب بعد قتل اولنور و سزخی اولزمانه
 دکیمن بریره کنیکه قوما یوب حبس ایدر لرمفتیلر بوا سلوب واقع حالی یا زوب سدا ی
 پادشاهه کوندردیلر ایرتسی جواب کلدیکه قاتلی حفظ ایدوب رفیق لرینی اذاردیده سز
 ذیرا خا نبالغه جزئی و کلی امور خاقانه عرض اولنور اما خان بالغدن غیری شهر لردکه
 حکومتی خادملره تفویض اولمشدد اگر امر جزئی اولسه حکم ایدر و اگر کلی اولور ایسه
 البته خاقانه عرض لازمدر و بعض زندانلر که بند و عقوبتدن خلاص اولسه لرم
 با زاد باشلرنده و سائر کذدر کا هلرنده کمنک بو یونلرنده قورشوندن اخر بند لرم
 و کمنک بو خازینه تحته لرم و کمنک اللرینه و یا قلمرینه دمن بوقا غولر و سائر انواع عظیم
 مبتلا ایدرک سیاستلرینی خلقه اظهار ایدر لرم و اخرنده هر برنیک چه لاق ارقه سنه
 یوز دکنک اور لر لرم اگر عورت ایسه طوفی اوزرندن اور لر و جریمه لری بچون
 کنا هلرینه کوره براق مد پرنج یا بغدادی و یا دارو الور لرم اگر فقیر اولوب جریمه
 و برمکه قادر دکل ایسه اجر ششز برنجیه بیل پیل بانلق و یا با سبانلق و یا سائر
 خدمتلرده استخدام اولور لر و مدت بدل جریمه لرتمام اولد قدح غرضخانی حاکم
 و والی اولان کسسته به کوسرتوب مطلع اولد قلمرنده ینه سیاستا یوز دکنک
 اوروب بعد اذاردن خطی و بر لر خطا یلرک جریمه لری بوا سلوب اوزره اولوب
 النون و انچه الحق عادل لری دکلدر و مجرملر که کنا هلرینه کوره جزا و سز لری
 بولد قدن صکریمه چار سولرده و کذدر کا هلرده اولان عسکانه لرا و کمنک اول
 کرمقادر لری کرده کرمه حقا رب کنا هلرینه شهید ایتد کلمرنده اول معنوبت دیکه لرم

بوخا تئوری کورد کده شاد اولور لوز براكه خلاصاق نشانیدر وغایت کنهکدار اولان
 زندانیان هر کون مقدار لرینه کوره اشکجه واجبا و لمشدر صف صف چقاروب
 و هر کوهی اون ایکی دیونخانیه که انلر ایچون اعدل و اکل وزرا و امرایقین اولمشدر
 بحرلری نوبت ایله مومی الهمک حضورینه کتوروب احوالری تفتیش اولنه رق
 اوز لرینه واجب اولان شکجه و عذابدن جزا و سزالری و بریلور و بریلده که اون
 ایکی ایدر هر برینه ایده برنوبت دوشوب ناکه اون ایکی دیوانده اولان امرانک
 حضورلرنده هر سنده ده اون ایکی کره احوالری تفحص اولنه رق اقرارلری ثابت
 اولوب یازیلور و بوتکوردن مراد احوالی مستور و مخفی قالمیوب محفوظ اولور
 و قافونلرنده اهل زندان خصوصالری جمیع امور ملکندن مقدم طو توب خاقان
 مقبل اول جانبه نکواندر ولایت چین سکنا سندن نقل اولنور که بزم زمانم زده
 شبن بره نام بر زندانده شکجه و شدت بند و کثرت عقوبتدن برکونده اوج نفرکسه
 هلاک اولدی و قافونلره تلف نفسه خاقان دن خط کلک کوکدر و مزبور لک و فاقه
 خبری خاقانه وارد قده غضبه کلوب وزرا و امرا به ایچور دن خط خاقانی چقد بیکه
 مهات اهل زندانده اولقدر اهامال و امهال ایدر سزکه برکونده اوج کسه هلاک
 اولور بو عتابدن عقاب خوفن ایدوب جمله وزرا و امرا بالاتفاق زندانلره کلوب
 احوال مجوسانی تفحص ایدرک بعضیلونیک بند و زنجیرلرینی تخفیف و کینک عذابنی
 تأخیر و طعاملرینه دقت و زیاده ایندیلور و اهل زندانک اکل و شرپ خاقان
 جانبندن اولوب کونده برکوره و برلر و حین اکده قید و بندلرین دفع ایدوب
 و قضای حاکم ایچون کونده ایکی کره رخصت و برلر بجه یه مکانلرنده حبس
 ایدرلر و زندانده اولانلرک توابی طشره دن مجوسلره طعام کتورمک جائزدر
 اما هر برینک ظرفلری حکام اوکنده علامتلر یله معلوم اولوب ادخال و اخراجنه
 کلی تفتیش و تفحص ایدرلر و خاقانه جمیع اهل زندانک ایده بر رجال و نساند اعم
 و رسمی و سایر جریم و جنایتی تفصیل اوزره عرض اولنه رق خاقانک معلومی اولور
 و خانبالندن غیری جمیع ممالک اهل زندانلرنیک رخا احوالری خاقان چینک
 معلومیدر سبحان الله نوجهله ضبط قانوندربوکه در تبیک بیلدن زیاده ملکترین
 خلل کلمیوب دشمنلری و لاینلرینه ظفر یولما مشدر ظاهر بودر که شاهدن کدایر
 و انچه کسه قافونلرینه ذره مقداری ترک و تأخیر قادر اولمديغی ایچوندر

فصل اول کنا هلوکه واجب القتل در انلرک نفیثیچون خاقان بالذات ییله بیک دیوان ایدوب اول خونیلری اونرا و نر جلا دلر الیرنی طوته رق حضوه کتور لیر و مر قوملر کنا هلوکینه اعتراف ایدرلر انکاره اصلا بحالری یوقدر اولجهتد که اهل جینک جهلا سی خاقانه غایت تعظیم و تکریملرندن حاشا خدا در دیو اعتضاد ایدر لر و خاقانک ظاهرا بو حاله رضا سی یوقدر زیر اکنده منی خدا پرست ملاحظه ایدر اما کفره خطا دیرلر که بزه کورنمزا و جیوز نکوی وارد و حالاکه برسی کورینور خاقاندر و اول او جیوزی خلق ایدن برخدا در که الله در اول سببند که اهل خطا دن قاتلر و سائر کنهکارلر ابتد کمری جرمه خاقانک معلومیدر دیو انکار ایده مزلر و خداوند کارلری بواور سیاستی ملکه انفعدر دیو سکوت ایدر و اهل جنه نک انکاره بحالری اولمدینک برسییخ بودر که اون ایکی دیوانده محاکمه ده اوج ییله دکین هر ایدر بحالری و اقرارلری خاقانه عرض اولغله انکار ایده مزلر خصوصا خونیلر ایچون ییله برکن خاقان دیوان ایدوب اعترافلری اوزره خطلرینه قلم سرخ ایله علامتاید و اوج ییل نما منده مزبور لرک قتلرینه حکم ایدر و نیجه بیک جمع اولنان قاتلرک باشلرینه قول عللر ایله علامتلا ایدرک کروه کروه سرای خاقاندر چقاروب قتلکا هلوکینه کتوروب قتل ایدر لر و اهل جین کندولرینی علم دیا ضنده ماهر طونوب تقویملرنده قتال و قحط عظیم واقع اولور دیو بویله بدارک ایدرلر که و مصنف ایدر تاریخ هجریک طغوز یوز ایکینی سنه سی بر اول ولایت اولوب مالک جینک روشنگیسی نامر قسنده عظیم قحط و بجد خلق تلف اولدی بعد ازان حکمت اوزره بر علاج ایتمکچون اولزمانده اولان حکمت شناسان و عقلا و فضلا جمع اولوب رایلری بونک اوزرینه مقرر اولدی که قتلر واجب اوللری کوندز قتل ایتمیوب کیجه هلاک ایده لوب بعد تمام ملک چینده برکچرده حد و عددن افزون نیجه یوز بیک ادری درلو درلو شکرلر ایله قتل ایلدیلر خصوصا خانباغده بر جمعک اعضا لرینی بند بند ایردیلو و بفرقه نک بیولرین اوروب و برجامتک اللرین و ایا قلرین کسوب و بعضیلرینک دریلرین یوزوب و کمنیک بوغازندن اصوب و کمن چنگاله اوروب و کمنی پاره پاره ایلوب و کمنی سرنگون اصوب و الحاصل هر برینی برسیا مسئله قتل ایلوب

صباح اولدقه خلق تماشا به جوق بوجا نلری مشاهده ابتدا کله جمیع خلقه خوف و حشمت کله رکه اکثر ناس فعل فساد دن رجوع و فراغت ایدوب نصزع و زاریه مائل اولملریله باذن الله تعالی وقت اسوده اولدی و نقل اولنور که کجک قتل زمانده اولک سنه نك عشری مقداری ادم هلاک اولدی و عجیلری بودر که بور قدر بیک هلاک اولان ارمینک باشلرینی بشقه بشقه صندوقله قوبوب و اول کسه نك کندی و بدرینک اسم و سنی و شهر و محله سنی و کنهانی و قاج سنه حسیله اولدینی و هر ایلده قنی دیوانخانه تعیش و ولوب هر ییلده خان چین اوکنده نه نوع کناه ایندیکنی اعتراف و اقراری یازیلوب حجت اولدینی او صند و قه لره قویوب او توز بیلده دکن حفظ ایدر لر شایده اول مقتوللرک تعلقاتدن برکسنه کلوب بنم بابام و یا او غلوم و یا برادر و یا اقربا مدن برسی ناحق یره قتل اولنش دیود عوا ایدر اسیه اولوقت خاقانک امر ایلده اول مقتولک باشنی بولوب حجت مرقومه ایلده کنهانی اثبات و مدعیلری الزام ایدر لر و جمیع خلق اول کسه نك بیکناه قتل اولدینی بلور لر بیده اول باشلری خزینه دن اخراج ایدوب دریا به الفا ایدر لر خطانک بو مقوله عجایب و غریبی حال بیاندر و اوج سنه ده بر مجوسا و لنکردن زندانی بوشا لوب قتل لازمکلافی قتل و اطلاق لازمکلافی اطلاق و جریمه و برمه قدرتی اولیا نلری مقدار بنجه خدمت میریده استخدام و بعضیلری کناه لرینه کوره چار سولرده و یول باشلرینه و در بند خلقه موجب عبرت و لمیچون شکیجه لو و غریب عفو تیلر ایدر لر باب نامن اهل خطانک سنه ده نوجهله عید ابتدا کله بیاتنده در اهال چین بیلده برکوه فصل شتانک نماینده عربده بیل باشنی محرر اولدینی کی انلرک دخی بیل باشنی و ماللرینک تحصیل حساب اولزمانده تمام اولخله تمام مالک چین خلق عید ایدوب برای مقدار کجه و کوندز سوز و ساز ایلده متصل عیش و نوش و صحبت مشغول اولور لر و خاقان چین ایوان سزاید بر عالی صغه او ستنده تجل تمام ایلده التوندن بر مزین تحت اوزرینه او نوروب جمیع وزرا و امرا به حضور خاقانده حاضر اولخله اجازت اولور بو قدر بیک بیکلو و بیکلو نکارنک اطلس خطا بیلر ایلده مزین و اداسنه بعضیلری اصغر و کیمی احمد و کیمی زیتوف و کیمی الماسی و سائر الوائله کروه کروه قاعده لری اوزره بری برینک یاننده او نوروب اطراف عالم دن کلان الچیان و سازمنز و محترم اولان خلافته دخی اجازت و فرمان اوله رق اول دیوان ثریا مکانه حاضر اولور لرسو

و خاقان رخی او لکون دیوان کیوان ابوانک تزیین و تحسینی اضعاف ایدرک ما شند
 دیوان اسکندر صاحب یونان اولوب او لکون جمیع وزرا و امرا و سائر جوانان
 کلان اچیلری و اکابر و اعیانی ضیافت ایدر و او چچی در بند سرانک بر جاننده خاقان
 چینک ولی عهد اولان او غلنک بر دیوانکاهی وارد که بیلده او چکره خاقان حضوریه
 اولان امرانک دیوانه جمع اولورلر و سائر اکابر و اعیان خاقانک دیوانده حاضر
 اولد قلمی مثل لوانک حضوریه حاضر اولورلر صاحب کتا بدن منقولدر که
 بزم زمانمزه خاقان فوت اولوب حضوریه وارد بغیر اول پسر خورشید طلعت
 عطار د فطنت پدرینک تختة جلوسایتدکه واقعه سنه سید انبیا و سنده اصفا
 اکمل النبیاء اقدیمز کوروب حضور سعادتلونده ایمان ایله مشرفا ویش او باند قده
 حجره سنک دیوانده یثیل خطله کلمه شهادتی یازلمش کور مسیله اولزمانده
 خانبانده علماء اسلامدن بر عظیم الشان و ساطع البرهان کسسته اولخله اول
 ذات شریفی جلبایدوب اسلامی اظهار و اشعار ایلش یرشی وزرا و امرا
 خطای ایشیدوب مشارالیه ایلدیکم خلاف قانونمردردید کلرند خاقان
 عدالتنوان انلره ظاهرانه سنک قانونکره مخالفتم یوقدر و بنم سنک باطنکره
 اولان خلاف قانون حکم وارمیدر سز رخی بنم باطنده اولان امورده دخلکر
 اولسون دیدکده بوجوابله جمله می اسکات و التزام اولدیلر باقی اموری
 محملنده ذکر اولنور و نقل ایدر لکه پادشاه اولوب قانونلری وزر دیوانده
 حکم و حکومتد نصکوه حلوتنده بر نیم تخت اوزره تواضعا بر زمان ایاق اوزره طوروب
 بعد حضرت حقه نیاز ایدرک بحکم ایدوب حرمی جانبند کیدر ایش دیوان خلقیدن
 بعد محملریه کیدر لر ایش اول پادشاه عالمناه زمانده غایت عدلندن سائر خاقانلرک
 خراش و دفاتندن زیاده بر کریمی التون و بر کریمی کموشدن یکومی خزینه بنا اولوب
 اچیلریه دخی کومن عا مشلری کی زنجیر لرایله التون و کموش اسیله رق مال مال ملو اولمش
 باب ناسع ملک خطانک اون ایکی قسمی تفصیل و بیانده در مصنف ایدر ملک چینک
 اون ایکی قسمندن بر قسمنده ایکی ای بوریدک قسم اولنه سنلسی دیرلر بو قسمک
 شهرلرینک ادی کچنان قو و کچنوسوجو و دنک جو بواج شهرده مسک حاصل
 اولور غیری شهرلرده اولماز وینه بو قسمده جولان قو و کلان قو و حو نان قو بو
 اوج شهرده داوند اعلایا اصل اولور و حندی قو و حیدی قو و بیلا قو و بو شهرلر

اول قسمه بول اوزرنده واقع اولشدر و اطرافده اولان شهرلر بجد و بیاباندر و هر
شهرده مصر جامع وارداتی شهری تبریز کبدر ابکی قسمه نزارستان دیرلر و اند
بحایب جینی لر و طبلر و التون و کش و پرخدن غراب طاسلر و صخلر و تپسیلر
و صراحیلر و انی بیلر ایدر لر که کوپنلر حیران اولور لر و بوقسک بر مشهور شهری
نمطاید که بای تخت ملک چیندر فغفور چین و خاقانان اقدمین و سهندا هان پیشینه
بای تخت اول شهر ایدی و شهر مذکوره به چار با حیوان گیرمز بوکلرینی عرب لر بوکلر و ب
بیاده ادملر و اول شهرده فغفور چین و خواقین پیشینک تاج و قنلری عادت
اوزره برلرنده طور در و هر صباح اول شهرده اولان امر و اعیان اسلوب سابق
اوزره اول تختک اطرافده جمع اولوب طور لر اکر بکون ترک ایتسه لر جلدی
کنه کار اولوب امراسی معزول و سائر کبراسی کبی قتل و کبی حبس اولنور لر و حالاً
بای تخت اولان خانبالغ تاریخ هرنک سکزیوز قرقنده بنا اولمشدر و انشاسته سب
بودر که دشمنلری اولان قلماق طائفه سنک اول محل کذرکا هلری و لغله انلری
منع و دفع ایچون خانبالغی بنا و بای تخت ایتمشدر و زیر اهل چین کسیه تعصب
ایدوب ضرر قصد ایتملر همان حکمت اوزره بلده لرین حفظ و ضبط ایتکه اجتهاد
ایدر لر ایچینی قسم ممالک خطایدن خانبالغدر و مذکور شهرک ایچنده طرف
شمالیسنده بر ارماق وارددر که ایکی میل مقداری طول و عرضی وارد اهل چین
اول نفری قمرندن هندسه ایله شویله فاز مشلر در که اندن او توز د کومز
یوریدر لر و برور و رخانه تحصیل ایدوب خاقان چینک اول یدی حصارده اولان
سرا بلرینه و اطرافلرنده اولان خانه لرینه کیر و ب بعد خانبالغدن جقوب جو اینده
اولان باغ و بوستانلری سوار دقدن صکره اطراف ملکته در و ان اولور و خانبالغ
لفظ غوریدر اهل چین لسانده ادی دبو در که بای تخت دیملر اولور و اول
ملکته متاعی کشدر و چینک معدن سیم اول مرتبه ده کثرت اوزره در که اکر
مالک ربع مسکونده کشر حاصل اولسه خطا معدنلرنده اولان کمونشک ربعی
کفایت ایدر ایدی و مالک چینده ذکر اولان معدنلر و امتعه و قماشلرک کثرت
خانبالغده در و مذکور معدنلرک و متاعلرک اصلی خانبالغنه قریب دی تنک
نام برشدر در و او دون یرینه طاش بقار لر دیدکلری شهر خانبالغدر که
زنجبیل و مایلر جینی و کبابه جینی و سائر ممالک انتساب اولان ادویه لر

اول شهرده ذراعت اولنور و در بنی قسینه هیزا دیرلر و اول قسینک شهرلری مشهورنیک
 اسینه جو جو سالار فودیرلر و اول دیارده فقل و قزقل و بلیله و سائر معتبر ادویه لر
 و دار و لوجوق اولور اما طوز غابنده قیمتدار اولوب بر درمی بر درهم کوشه
 صانیلو و بنی قسینه قوکنسی دیرلر درلور اولوس و کنیا و کاندن نازک قاشلر
 و سائر ملبوثا ندن چینه نسبت اولنور متاعلر انده حاصل اولور و البنی قسینه
 لمسین دیرلر که طول و عرضی اوج ایلق بولد که بوقسینک جمیع خلقی اسکی معدن
 و فغفوری ایشلر و اصل فغفوری غاینده لطیف بر بیاض طاشند که لطافتنه
 نهایت یوقدر و اول طاشی اون کی سحق ایدوب ایجه الکدرن کچوردرلر و بعد یکپاره
 طاشدن بر برینه متصل اوج حوض اولوب دفعه اول دوکمش طاشی نقاشلرک
 بویا از دکری کی حوض اولده صوایله ازوب کالیله حل اولدقده اوزرینه صو
 طولدروب متصل ایجه زمان فارشدیرلر بعد اندن ایکینی حوضه سوزلر انده دخی
 عادتلری اوزره ایجه مدت طوروب و مالشربوب بعد اندندخی صاف ایدوب
 اوچینی حوضه سوزلر و انده تا صوبی جکوب بالحق کی و لنقد بر اوقور بعد
 او بالحنی دخی دائما لنکدرلر ایچنده بالدر کی مدت مدیده سلایه ایدرلر و اکثر زمانه
 اول بالحنی بابالوی سحق و سلایه ایدروب کماله ایریخه عبرلری کماله ایره رک فوت
 اولوب اولاد لرینه میراث قالور بعد انلر عمله کنوردرلر و قیش فصلنه ایتدکری
 فغفوریلرک اوزرنده اول فصلده اولان چیمکدرک صورتن تصویر ایدوب و بهار
 اولان بهارک و الحاصل فصول اربعه ده اولان اذهارک شکلی نقش ایدرلر و ذکر
 اولدینغا وزره اوج حوض مرا نتیجه صاف ایدوب حوض اولک بقیه سنده قلات
 بالحقندن ایتدکری چینی طبق و کاسه ارنی و ایکینی حوضدن ایتدکری میانه و اوچینی
 حوضدن ایتدکری غایت اعلا اولور و بعض فغفوری وارد که برنده بیک درهم
 صانیلور و بعض جنسنی التوز ایل و زن ایدرلر انک کی فغفوریلری سائر دیاره
 جفا رملر و فغفوریده اوج خاصه وارد که بشندغیری هیچ بر جواهرده یوقدر
 بری بود که ایجه هر نه قوتلسه زهر و دردی نخته سوزیلوب صاف اولور ایچینسی
 بودر که اسکیمزا و چینی سی بودر که الماسدن غیری هیچ بر شنه اتی خراشید
 و تأثیر ایتمز و الماسی آنکه تجربه ایدرلر و انک ایچنده طعام بیک و شراب ایچمت
 عسل و ادراکی زیاده ایدر و طبیعتنه نافعه و هر نقدر قالدک اولوب ایتدکری

نقش کوز کسه اشه با چراغه و با کوشه طوئد قه نقشی ظاهر اولور و بدیخی قسنک
اولکی شهریه خنسای دیرلر که اول شهری بو و لا بتدن اونیش کسه کور مشلور در انلردن
برسی نقل ایتدیکه اون شهرک بیوکلکی اول مرینه ده در که کنار شهر دن بر صباغ سمی
ایدوب بوریدک اخشام اولد قه نصفه کلوب قونداق ایرتسی فالقوب مغرب و قته
شهرک اخرینه نزول ایلدک اول جماعت دخی بونک کلای صحیح در خطانک اکثر شهر لری
بو منوال وزره در و خانایع خود شهر عظیم اولدینی وصف و مقداری سابقا ذکر
اولمشید و خطا بیلرک باندن شهر لرنیک بیوکلکی و کوچکلکی عدد حساب اجمد کیدر
و خلقت غلبه و کثرتن سوز بوقدر و سکزیخی قسنه بونن دیرلر که ربع مسکونک نابنده
واقع اولمشدر ایک طرفی دریا بر جانی بر در که ایک ایلق مسافه مقداری خندق کسوب
دیوار چکشلور در و سیمی اولدر که زمان اولنده اول دیارک حکومتی غیری حاکمه
متعلق اولوب حالا اهل چین اول بلده فی شخرا ایدوب ضبط ایشلور در و اول
دیاردن کثرت اوزره اعلا وادی انجو خصوصا لوه لاله حاصل اولمشله
غایتده ارزان اولوب شویله که خانبالغه پردر هر وزندک اولان انجولو لوه
اوج در هر کوشه صانلر و قره جانینه اولان برلر ده دخی با قوت و فبروزه و ساز
جواهر معدنلری حوق اولد یغندن انلر دخی غایت اوجوز در و ممالک خطانک
طغوزخی قسنه کول دیرلر و اول ولایت غایت معمر اولوب شویله که اد ف
بازرکانک سرمایه سی یوز بیک در هر اولوب و کاه اولور که اولد یارده اولان
بازرکانلر بریلده حکام چین اولان سلاطین خزینه سندن اخراج اولان عساکر
خطایه نیجه تافته خام ملون اطلسلر و هر کسیه یه بیلده اوج کره کیدر دکلری
اوجر جامه زر بفت و ساز افسنه احسان ایلدیک و نیجه بیک فلماق خلفه و جماعت
هند و مسلمانلره که عددده از و غزنه معزز و مکرم و بخشش و انعامه سائر لرندن
زیاده ویرلکه محترم اولوب و نیت و ایغو و اوجد و جورجت و ساز نیجه
بیک خلقت مناعلرینی کولستانه کزوروب اندک اولان بازرکانلره سائرلر بعد اوله
مناعلری اهل هندک شوق جانیندن کلان بازرکانلر اولور و اوننجی قسمی جان در
و اول عظیم بندر در که جمیع هندک بندر لرندن اکامتاع کلور و ملک چین بندر لرنیک
جله سی اول بندر ده محتاج در زیرا طرف جنوبی و مغربی ولایت هند متعلد رحبیع
امته هند خانبالغه اول بندر دن کلور و ملک چینک اون برنجی قسمی جن در که سابقه

سرحد چین ایدی حالا سوحد اسلامدر و ایچم و ده اولان شهرلری خاقانه متعلقده
 و انده حاصل اولان متاعك اعظمی بشم طاشیدر و خشنده ایکی شهر و اردر که برینه اق قاش
 دیر لر اندن بشم سفید حاصل اولور و دیگرینه قره قاش دیر لر اندن بشل و سیاه حقار و قشك
 اول شهرلر ك صولوی طاشوب بملك نزول ابدكده اون كوند نصكره نهر مذكوره نك كاردند
 بشم دوشورلر و قانونلر یخه بيوكلری پادشاهه مخصوصدر خرده لری جمع ایدن كسنده لوكد
 ویشك معدنی غایتدر كورمش كسنه یوقدر نقل ایدر لركه اهل المهدن برینه كشف
 اولوب خبر ویر مسكه حیواندن اولاد طوغدی بی کی بشم دخی اول دبارك طاخلرنده
 اولان طاشلردن ظهور ایدر و طوغدی بی زمانده ناله لر ظاهر اولوب كوزدن باش
 اینی کی حقار و بره دوشد كده اب و هوا تا نیردن قدرت و فرمان حی و منان ایلدماش
 اولور و ممالك خطایده اندن معتبر بر جوهر یوقدر و ملك چينك اون ایگنی قسی نهایت
 انقطاع عرضده که دریای مشرق كنار ایدر و انده ایکی شهر معظمه و اردر که برینك
 ادی وان سی و برینه وان دون دیر لر و اول ایکی شهر ك بيوكلکی خانبالغ کبیر و انده
 حاصل اولان متاع شكدر و كشرق اول مرتبه ده در که اوج در هر كوشه بر من عراف
 و بر لر و اول ولایت غایتده اسیدر * باسالماسو اهل چينك صحبت و طوی و انلت
 ترتیب و تعظیلری بیاتده در * اهل چينك صحبت و طویلری کی تنظیم و قیلملری مثال
 هیچ بر اقلیم خلقه مبسرا و لما مشدر و صورت عشرت لرینك ترتیبی بودر که كرك
 طشده ده اولان باغ و بیستان و كرك بیستان سرایلرنده اولان مكانلر ك برجا نبلرنده
 مثال سرو و ارغوان موزون فلانلر ديكوب بر طرفنه انواع كللر و شكوفه لر وضع
 ایدر ك و بونلر ك مقابله سندن رنگارنگ صندالیه لر فور و با صاف نعمت و میوه لر
 و صراحی لرله اراسته و خوبان خطا بیلوك سازنده و نوازنده و كوینده لر یله پیراسته
 اولوب اوقات فراغت لرنده صحبت لرنه مشغول اولور لر و اكثر سازنده و خواننده لر
 حسن با كره دختر سعدنا خنر لر در خصوصاً خواننده لری داوودی الحان اولمیلر
 اصلا تعلیم ایدر بر لر اول جهت نكه هر اموری حكمت اوزده ملاحظه ایدوب علی
 الخصوص مجلس شوبه لایق اولان حسن روی و خوب اواز در که زیب و زینت و یره
 قطعاً خوبی روی خوبی اواز می برد هر یکی به تنه ایل چون شود هر دو جمع دیکجای
 كار صاحب دلان شود نر بحال لرنه كروه كروه خلق اول تربین اولان صندالیه لر
 اوزرنده اول موزون دراخلر و چادغافلر و رواقلر که كل و میوه لرله برینا اولمیلر

سایه لرنده و توروب سازنده لرم ساز لریله و خواننده لرمها و از لریله و رقاصه لرمها و لریله
صحت و عیش و نوشه مشغول و لورلر و دنیا جت کافرا ندر دید کلمری خدمتگر طوی
چینا ندر و اول ولایت و زمی لریک مره سی یوقدر اول مسیدن مجلس لریه اون در لور عرف
و شراب قورلر و جله سی بر خند ندر و سرای خا قانک ایکنی قلعه سنده اق مرمر دت
حوض لرینا و لوب اوستلری ورتلشد در ملک چنیک اول ایکی قسمندن خا بنا خه کلان
جمله خلق مشرب لری انده در و نیجه خاد ملر و سرایلر ده اولان قزله و نیجه بیک
امل و کبرایه اندن و بریلور و اول بریخ شرابنک خاصیتی اولد که بدنی مبرد و تندرست
اید و تعظیم و ادب اهلای چین شومرته ده در که کویا ادب و عزت و حرمتکه جمیع خلق
عالمه تعظیم اولمشدر انلرک مردان و زنانده ورتلشد در ادب و حرمتلری بومرته ده در
باب الحادی عشر خرابات و خراباتیلریا شده در ممالک چنیک هر شهرنده مفسده عوزتلر
ایچون باشقه محله لور و در اقلی بشر التیور اورد و مزبورده لور اکثر بکمر قزایریدر که
بدر لرندن در لور لور کنا اهلر طاعه اولوب قانونلری اوزره حبس و قتل و لوب
او ظلملری و برادرلری ادا بیایه ده عسکری اولوب عورت و قز لری بی جزا خراباته
سوردر لرنده نصکره اول کنکار اولان وزیر و یا امیرک ارکان جماعتی خاقون
جماعتی کورمز و اول بکمرک خا نمانلری و نیجه خراب و بیاب اولوب نام و نشانلری
ذکر اولنان کنا اهلرک انوا جمعی بود که خا قانندن صادر اولان امری اول حیده حاضر
اولان انسانندن نوما سترایتکی قصد ایدوب خلق براز کیدوب خلوتده حکمی جنایتکه
جرت ایده و یا خود شکایتیسی اولوب و یا خیانت ایتمکه اندیشه ایده و یا خراباته
اولا عورتله مجالسه ایتمش اوله ذیرا خرابانده اولان نسوانک روی زمینده حسن
و جالده امثاللری یوقدر ذیرا جمله سی وزرا و امرا قز لری و همیشره لری و عوز تلری
ابلیس و شیطانک و سوسه سیله اختیار لری الدن کیدوب خصوصاً ایام جوانی
اوله بی اختیار عاشق اولوب اول مفاسده ارتکاب واقع اوله و ذکر اولنان کنا هنرک
بعضیسی شهر خلقندن دخی ظاهرا و لسه کندولری حبس و قتل و لوب عورت
و قز لری و قز اترند اشلری اسیر و دستگیر اولوب مانیلور و اوغللری و قراداشلری
عسکرا و لورلر فصل استسقا قانونلرنده خراباتیلره مخصوصدر سببی اولدر که
اون ایکی قسم ملک چنده اولان وزرا و امرا لا ینقطع احوال و لایقی خاقانه عرض یدوب
و متصل جوابلری کندولره و اصل اولور و اتفاق بریده یا غمور یا غمسه و یا قار

باغوب قاج کون طور سه و با قاج کره باران اولوب و هر باغوبور باغد قده ندر زریمن
 زراعت اولغنددر و سائر احوال رعایا و برایا دایما خاقانها اولوب جوانی التوز اتفاقی
 بریده باغوبور باغدیضی خاقان عرض ایسته لر خاقان چیدن خط کلور که استسقا ایدک
 و استسقا خرابانده اولان زمانه مخصوص در و خرابانلرک استسقا محلی اول و لا پتده
 اولان کلیسا لوده در و انده اولان خرابانلر استسقا به غزرا بته لر جمع نوازع ولوا
 حقلرینه وصیت ایدوب الوداع ایدر لر زبراکه اول طائفه راتیه اولغله واجب القتل
 اولوب و انلرک قتل حکمت اوزره در و برجاعت دخی خاتلر اهل و اولار ایدر که انلرک
 دخی استسقا می مقبول اولوب باران اولسه نیجه بیکی قتل حبس اولور زبراکه اول
 قومی خراباته سور دکلمی زمانده شرط اولغند که اگر قبول اولر ایه اول ولایت
 حاکمی انلردن دیلدیکی قدر قتل ایده و اول زمانده انلره اولکلیساده اولان اوقافدن
 برهیز طعام و بر لر حیوانا تندن اکل ایتمکله نصفیه تحصیل ایدر لر دیو اعتقاد ایدوب
 تا زمان معصوده دکن حالری بومنوال اوزره اولوب اول زمان جامعدن برهیز ایدر لر
 و استسقا به حقد قلمی اوانده اول پت رویان هزاران ترس و بیم ایله نالان و کربان
 و سوزان و لرزان اوله رق الوداع کتان اول محله روان اولور لر بیت می دهم
 صورت تغیر میگذارم می سو تابوشند روزن ماه خراباتی دیگر نذر و صورت
 و طوطی استسقا لری اول جماعتک خاشاک و سازنده لرندن برکوهی و نور و ب
 ساز لرین چاله رق و کوبنده لری دخی اون ابکی مقاصد علم موسیقی سوز و ساز ایله
 عمله کنور و برقا صلیر دخی اصول ایله طاق قلمی طاق اولغنه بازیه های محبب و لهیت
 غریب کوستر لر بعد برکوه دخی قالفوب بتا و کنده باز لر و رقص لر اظهار ایدر
 انواع زار بلیق ایله یوز لرین بره سور لر و بوا سلوب اوزره جوق جوق کیر و ب
 چقار لر و نیجه زمان ترس جان و تندن نه میک ونه اویق و اویق کیچه و کوند زار بلیق
 جاشوز و ناله های دل افروز ایله نظم مازادم در دل بخواستیم تاجها فی را
 برادر استیم بونوع زار بلیق لری اول مرتبه ده ایدر لر کتا و هاب فی طلت و خلا ق
 بی منت اول در دمند و مستند بیچاره و اواره لرک احوالنه مرحمت ایدوب دعوت لرین
 اجابت ایدوب مانند میل عز مر باران بر مرتبه ده کثرت اوزره اولور که طاغیر کمی
 سبیل کلوب نیجه شهر مظلومی خراب و بیاب ایلر و حکمت شناسان چین در لر که اجابت
 استسقا ناله جاشوز ایله اولور اول سبیدن خرابانلری جمع ایدوب انلری قتل ایله

فور قودر لر انلر دخی خوف حیاة و جانندن از دل و جان اء و زاری و ناله ایند کلمند
 حضرت ایند منان و اول حی مستهان انلرک نادانلغه ایند کلمری کذا هلمینه با قیوب
 باران احسان ایدر اگر انلرک دعا لری مقبول اولمیب یا غمور یا غسه و یا خود خط
 اولسه و یا از یا خوب اکثر اشیا بهایه حقسه اول خرابانلرک اکثر یسن قتل و تلف
 ایدر لر فصل و کوی خرابانده اول قومک اولاد لر یچون معل خانه لر بنا اینملر در که
 انده و خرمه بیکولرینه سازنده و خواننده لك و بر خورشید فرلرینه ر قاصلق
 و عیب و غریب او یونلر تعلیم ایدر لر و اول خورشید روی سنبل موی بری زاد
 و خور و انزاد لر خیل خیل ساز لرینی بو یونلرینه جایل ایدوب و صراحی و ساغر لرینی
 مدام مدام ایله طولدیر و ب اللرینه الوب نظم جمله موسیقار زن بر بطن سرای
 لحن داو و دئی ایشان جان فدای نثر رقص کزان شور و شیوة بی پایان ایله جوق
 جوق مانند قلندران چاک کریبان اولوب بازار لرده سیدان ایدرک عشا قلیرنیک
 سیم و زرین و سائر اتمعه و دیورین الوب تماشای کدسته قد و تازه کلبک خدلر یله
 عشا قلیرنی دلشاد و بر نشاط ایدر لر اما خاندن علوفه خور اولان اهل مسند
 خراباقی دختر لر ایله صحبت و عشق ایده مز لر اگر طو نیلور لر ایه فصاحت در دیو
 قتل اولور لر خرابانلر دره تلف مال و منال ایدر لرک اکثری اهل صرف و بازار کالرد
 و هر شهرد خاقان جانندن عرب لر و معتمد کسسه تعیین اولنشد که مال و منال لرک
 خرابانده تلف ایدوب غایت فقر و فاقه دن بازار و محله لرده هلاک اولانلری
 کتور و ب دریایه انلر لر زیر املکت خلق اولار و انسا بلری اول قباحته مالک اولنق
 خوفدن سیاست قصه ایدوب اول کسسه لره اصلا مرحت ایتیمیب برجه و بریمکن
 اچلقلرندن هلاک اولور لر و بعضیلری غایت فقر لرندن باشلرینه و بدلرینه کهله
 دوشوب اکیشر کسسه بر بر یله اتفاق ایدرک خلق اوکنده و کثوب ضرب مستند
 ایله باشلرین یاروب و یوزلرین شیشر لر اوله که دکانلرده اولان بازار کالر بر در
 مقداری نسنه و بره لر و با وجود او جو زلق بر مرتبه در که بر در هر کموشه بنش
 بول و بر لر و بر بوله بر کاسه طعام و بر لر و بول و جو زلقه کوده اول قومه زده
 مقداری مرحت ایتیمیب اصلا نسنه و بر مز لر بو مسیدن ناچار اولوب هلاک
 اولور لر و اول اتفاق ایدن حریف لر غایت جو علرندن صاحب دکان اولنر حضور
 اولقدر حالات ایدر لر که قتلدن غیری مفارقه درمان اولیه و اگر اول ساللردن

بری دکانلری اوکنده هلاک اولسه صاحب دکانین معاتب و معاقب اولوب کلی عزامت
چکرلر اول جهنم البنده بر مقدار نسنه و بر لر شویله که عطا لری بر دانه بخود و یا برجه
فندق و یا فندق اولسه دخی راضی اولورلر و اول جاما عتک بعضیسی غایت غیر تندت
و کزت قلندن التي بالجفه سوروب اکا بردن هر کیمه راست کلورسه اندن احسان
طلب ایدر اکرا اول کبار نسنه ایدر سه جانبندن اولقدر بخصت واردر که جا سه
ولبا سلسرینه اول بالجفی سوره شویله که بر دانه فندق و یا فندق و بر سه راضیدر و بر سه
انوان رسوا ایدر و اول کسنه جانی فورقوسندن ایتمندر دیرلر بوسیدن برایکی کوه
ایلسه معذور درر که زیاده ایلسه هلاک ایدر لر و نقل ایدر لر که بر کون بر کسه اول
فقیرو لر نرینک باشنه بر لکن صبیحا کل دو کدی بعد صلح اولد قلندره اول کسنه
بر دانه جوزه راضی اولدی و اول ولایتده عادت بودر که بعضی سفینه اصنافلر اویله
صکوه کار و کسبلرندن فراغت ایدوب خراباته وارد لر و خراباتیلر دخی اصنام مصورکی
مذهب لبا سلسرایله کندولرین تزیین ایدرک مشتری شکارایتک ایچون شاه نشینت
و پنجه و قصر لوده او توروب داملرینه کرفزارا و لالری باغ جان مثالی لطیف
مکانلره کتوروب رقاصلر و خواننده و سازنده لریک جمله سی کروه کروه و خیل خیل
قار شولرینه کلوب اطلس و کتخا و سائر اقسنه خطادن بستر و بالینلرایله مزین و مجلا
تختلر و زرینه جلوسا ایدر یروب عیش و عشرت ایدر لر کلام کلشنی شراب و شمع
و شاهد راجه معنیت خرابانی شدن اخرجه دعویست شراب و شمع و شاهد عین
معنیت که با هر زره خضر اجملیست اول زهره جبین و حوران زاد سازنده کوبنده
و اول پری زاد سیمین بدن رقاص و ساقیلرک اول حینده صادر و ظاهر اولان حرکات
و سکتا لریک توصیف و تعریفده لسان سریع البیان و قلم و زبان عاجز و سرگرداندر
و اهل چینک خصوصا لطافت طبیعتلری بوندن معلومدر که جا نابا زلریدخی حسنا
و جیلده قولرد فصل اول خرابانده اولان معزول و زرا و املا و سائر کابر نسنا
و کیمه لری و سائر مالک چینک نسنا طاعنه سی عقیفه و لطیفه و سیمین تن و سدر و
قد و رکش چشم و شوخ شنک شیرین زبانلور و اول قومدن اصلا قوه باغر و صاگر
و کورک کوزلو کیمه یوقدر جمله می نهال قد و لاله خد و اهو چشمه دلر و نقل ایدر لر که
اول دیارده تسخیرجن اولور مش از جمله و قبله بر صورت عریان اولوب صویر کرش
و صودن چقد قله انوان بر تقدیمی محله بولوب ادرکن لباسی بر غیر می برده

کوروب ولبا سنک یا تنه بر شخص ظاهرا ولوب عورته خطاب ایتمشکه بن دیومر که سکا
 عاشق ولوب بونجه وقت سرگردان اولدم وشمذی اکر زوجگی ترک ایدوب بنی قبول
 ایدرایسک اسبابی بربربر و بندن سکا کلی مال دنیا حاصل اولور عورتیخی خوفند
 ائکه عهد باغلیه رق اسبابی کیوب و فوج حالی زوجنه کلوب خبر ویرد سکا
 مر سوم رخی خوفند عورتی طلاق ایلدی و اول عورت دیوایله خانانعه اولوب
 خانون دیو واسطه سیله بعض بعید محظوره واقع اولان مغباندن خبر ویرمکه خلق عالم
 اوزرینه جمع اولوب وهرکیم برما دایجون سوال انسه برعجبا وازظا هراولد رق
 کسه فهم ایدم یوب اول عورت ترجمه ایدرایدی و کثرت شیوعندن شول حاله وادیکه
 عورتک خانه سنده تخت بندلور قوریلوب و اول دیوک مکاننه دخی برتخت قیین ایدرک
 اوکنه برده لر کجوب از زمان ایچنده خلقدن بجد سیم و ذر حاصل ایلدی بعد بعض
 افرایسی جمع اولوب خانونه نصیحت ایتدیلر که اکر قضا یا اول دیو سکا غضب ایدر
 ایسه حاصل اولان نقون و اجه بی سندن الور مصیبت بودر که سن بومیلنی اسباب
 املاکه صرف ایله که الماعه قادر اولمیه دید کلرنده خانون دخی انلرک کلاملرنی قبول
 ایدرک اول باره بی املاک و اسبابه صرف ایلدی اتفاق برکون دیو خشنه کلوب عورتک
 نقد رنقد و اسبابدن جمع ایتدیکیشیا وادایسه جمله سنی لوب و خانه سنک وصاقون
 الدینی باغ و بستانک درو دیوارک و انبارک قلع و جمع ایدرک خراب و بریشان
 ایدوب کندی شویله که باغ و خانه سی اصلا تیار و زراعته قابل اولمیب تلف اولمیش
 انجن اول دیارده بو وجهله اصلا مصروع اولماز باب المانی عشر اول دیاره
 مخصوص اولان هنرهای عجیب و علاجهای غریب بیانند در اول دیارده حیوانات
 سکوندن برقاش دوزلر که وصف و تریفنده قلم نکتته بیان عاجز ونا تواند و غریب
 علاجلرندن بری بودر که براد مک قلبند بر مرض اولسه سینه سین چاک ایدوب مرض
 اولان محلی بولور لر اکر زرد ابسه شیرتغه ایله و یا سائر علت ایسه الات ایله انوب
 بنه اول کسه نک محده سین و یا باغ صغین محله وضع و کمال هنر ایله زخمی دیکوب
 علاج و مرهم ایتمسیله باذن الله تعالی اول المدن خلاص اولدی و اول دیارده بونک
 کبی بجات و غرائب مشیر بچیسادر فضل اول بلده ده طوب اوینامق خرابانیلرک
 کاریدر و طوبلری صبرک قاووغنی یعنی ابدانی و فوزوب و اخرینی باعلیوب طوبی باشد
 ایدرلر خراباند اولان ماه جین دختر سعادت فر نیلر خلقه اولوب اول طوبی اورتبه

کتور لر و صنعت ایله ایاق لر یله اصول اوزره اوره رق اوینار لر شویله که برافاز لر که
 طوب بره روشه و باد اثره لرندن حقه و صورت بازلق دخی انلره مخصوصدر مثلا
 ارسلان و قبلان و سائر حیوانات صورتلرین دوزوب کیر لر و ذکر اولنان برنجیلر
 هینکه اغزلرک و بجه لرین اچوب بر لرینه حله ایدرک غریب اصولو ایله عجیب اوینلر
 کوسر لر و اول کوره اوینلرین تمام ایدوب حقدقه صورت اخرایله بر فقه دخی کلوب
 اوینار انلر دخی حقدقه بر نوعی دخی میدانه کیر لر بر یومنوال اوزره بی نهایت صورتلره
 کیره رک الیری و ایاق لر یله انواع باز یلو کوسر ووب اصولدن چهار لر حاصل کلام
 ایندک لری حرکات و مسکناتک حقیقی کور مکه موقوفدر تعریف و توصیفی قابل تعبیر
 و ممکن هر یر دکدر فصل و علم بخوم عند لرند غایت معتبردر و اول علیک افضل
 واکلندن درت نفور کسسته بی اولکی سرائیک طبقه لرندن باغ و بوستانلرندن اهل و عیال لر یله
 بشقه بشقه مکانلرده انواع عزت و حرمت ایله جمیع لوازمات و مهمان خاقان جانیبندن
 و بر طبق انلر محبوبس کی اصلا طشند به چهار لر و اول نوروز ده که آفتاب عالیشان
 برج حله نقل ایدر اولوقت انلرک هر بر یسی بر تقویر چهار ووب خاقانه عرض ایدر لر
 و خاقان اول زمانده اولان حکا و فضلا و سائر بنجین جمع ایدوب اول تقویم لرک اقوال
 و احکام لرندن متفق علیه اوله رق بر شیخه زینب و ترجیح ایدر لر بعد خاقان جانیبندن
 اول تقویمک یازنلسنه امر اولنوب کاتلره و یریلور و هر کاتب اون کاغذی بر بری
 اوزرینه قویوب تقویمی یازر و کاغذ لری حریردن اولوب غایت لطیف و نفیس اولغله
 بر کاتبک کتابندن نفیس اوله رق اون کاغذه تأثیر ایتمسینه بر کاتبک بر یاز مسیله
 اون تقویر چهار و اون کاتبدن یوز شیخه و یوز شیخه دن بیک رساله یاز یله درق
 بومنوال اوزره بر هفت ده بر خزینه تقویر طولار بعد علما و وزرا و امرا
 و سائر اهل قلم و اون کشتی به حاکم اولنلره بر تقویر و یرلک امر اولنوب مکتوب
 اولان نفا و یر عمر به لره تحمیلان قالم چینه تقسیم و منشور اولور و اول ولایتک
 خلقی وقت و ساعتلرینی غایت حفظ و حراست ایدوب وقت فوت ایتور و نصیح
 و سیاست عالم ایچون عبرت لر و مشاع خلقه علامت لرایه ووب و شعر و معاولنزه
 دخی واقف و مشغول و الحاصل هر چند زیاده سیله عالم و ماهر در لر
 باب ثالث عشر بر وجهه قانون لری ربط اولمسنک سببی بیانشده در زمان
 اوائلده مالک چینک سلطنتی محلول اولوب و سلطنته مناسب رجالدن کسه

بولیمیوب ناچار خاندان خاقاندن لوزی خاتون نام برخا توفی خاقانه ایتدیلسر
 واول زمانده حکمندان بوجین کزین نام بر حکیم ذوفنون اولمخله خاقانه به کلوب
 اکو اجازت ویررسن سنک جانبدن حکمت و سیاست ایله الکه نری ضبط واداره
 ایده بوردیدکه خاقانه دخی اول حکمه رتبه وزارت ویروب امورملکتی اکا نقویض
 ایلدی و حکیم مذکور تدبیر ولایت عقل و فراست ایله مشغولی اولوب تمام ریب
 وزینت ویردی بو ائشاده برطاع اوزرنده اول عورتک وزرا و امرا و سائر عساکرنیک
 صورتی طاشه یونوب و عورتک صورتی دخی التمش زراع طاشدن کسوب و یاننده
 اشک صورتده بر دیو ظاهر اولدی واول حماد صورتک اولان دیو کلوب ظاهرده
 عورتک جماع ایدوب بعد زمان اول خاتوندن صورتی ادمی وایخی و قولاغی خسر
 شکنده ایکی الی بومولی برا وغلان طوغدی بعد اول اوغلان اوچلرک اجد قد
 برانده برچوب برانده براره کاغد اول کاغده یازلمش که اولدرمک و سوزمک
 و دوکک اولزمانده اولان حکما قیدر ایلدی لکه ضبط مالک چین بواج و جلکک
 اولدرمک و سوزمک و دوکک در بونلر ایله بوجین کزین مالک چین ضبط ایلدی
 فصل بوجین کزین شاکر د لریله عرب لره سوار اوله رق اطراف مالک چین دور
 ایدوب هر ولایتک دخل و خرجی رؤیت و حکمت ایله قانونلره وضع ایدرک ضبط
 مالکده کزرنک اتفاقا قار شهروک محله لرینی عرب لره ایله کزرنک یوللر اوزرنده اوغلان
 جامور دن اولردور مثلر ایش حکیم خطاب ایدوب دهمشکه اولر بکری یقن تا که
 عرب لره کسبون انده اولان برزکی اوغلان جوابا یتشکه عجبدر که حکیم حکمت اوزره
 اوزره مالک کشت ایدوب عدالت اوزره قانونلر وضع ایدرکن عربی خاندن
 دور ایتیمیوب خانه یی عرب به یه دور ایتک بیورر دیدکه انک کی حکیمی بر جواب
 با صواب ایله ملزم ایلدی واول حکیم مدت مدت ایالتک چین ولایتی مضبوط
 اولوب اندنصکره خلق عاجز قالمخله وزرا و امرا جمع اولوب دیدیلر که اولنر طریق
 و اسلوب ایله ضبط و ربط ایدردی اعیان ولایتدن بری انک بردفقا قانونا مری
 و ارایدی اول قانونا مریه موجبه ضبط ایدردی دیدکه اول قانونا مری ی نقد
 تنقیش و تفصیل ایتدی لری ایه ده بولندقد حکیم اوغلنی دیوانه احضار ایدوب
 سوال ایتدی لرا وغلان زره ده در بلم دیوانکار ایدمجه سیاست طریقیله یوزدنک
 اور دیلرینه اقرار ایتدکه مومی الهم اکر اقرار ایتزایسن سنی محابت شکجه ائشه

هلاک ایدر زدید کمرند و غلان جان خوفندن با بامک مقبره سنده مدفوند دیو
 اقرار ایندکه وارید رینک قبرینی اجوب کتور دیدیلر او غلان دخی قبردن قانوننامه
 کتور و وزیرایه تسلیم ایندکه او قودیلر اول قانوننامه ده یاز مشکه مالک
 چینی ضبط ایتک استیایلر بود فزده مکتوب اولان قانون اوزره عمل ایدوب
 اصلا مخالفت انجسونلر بود و فزیه نیم قبرمدن اول کیم جقار رایسه انی قتل ایتک
 کرک دیو و سیت ایلش قانوننامه یی جقاران حکیم مزبورک او اهل و املغه بدرینک
 و صیت امتنالا فی الحال قتل ایدیلر بعد اول قانوننامه اوزره عمل ایند کمرند
 جمیع ولایت مضبوط اولوب ذکر اولنان قانونلر اول فیلسوف دوفونک تدبیر
 اختراع و ایجاد بدرکه نیجه بیک بیل اول مالکده تبدیل و تغییر اولیوب علی حاله
 جاریدر باب رابع عشر تعلیم علوم ایچون بنا اولنان مدرسه لر بیانه در جمیع
 ممالک چین علم سیاق ایچون معلم خانه لر و کدولره متعلق اولان علوم ایچون
 مدرسه لر بنا اولوب بناسی و سائر خرج و مصارفی خاقان جانبدن اولوب
 سائر کسسته لر اول بنا لره انجه صرفه ایتک قانونلرندن دکلدر و اول مکانلرده
 کسب کال ایدیلر اولاد امرای اهل قلندر ضبط ملک و قانونلری علمی تحصیل
 ایدوب بلکه حقیقت ضابط مالک چین انلردر روز شب اون قومک حرکات
 و سکنا نلری ساعات ایله تخصیص و لیشند خصوصا ذکر اولندیغی وجه اوزره
 خاقانلرینک اوقافی کیجه کوندزده تعیین اولنان قسستدن بر ساعت تجاوز ایلک
 رسم و عادت دکلدر ضبط اوقانلری بر مرتبه ده درکه خاقانلری اگر خوابده
 قسستدن تجاوز ایتک مراد ایتسه قومایوب بیدار ایدر لر زیر اخط و نشان ایلکه
 فرصت فوت اولوب امور ملک معطل اولق لازم کور حقا که خاقان چین و وزیرا
 و امرای صاحب این امور ملک ضبطده و سائر رسمولری ربطده جد و اجتهاد تام
 و اهتمام تمام ملری هیچ بر مالکده میسر اولما مشدر و اولماز باب خامس عشر اطواف
 و جوا نبدن کلوب کیدن در ملک احوالاتی بیانه در اول کسسته نرکه اهل اسلامدن
 فوری جانبدن کلور مطلقا ایچی نامند کلور لر زیرا انلرک عندند کوبدن و یا شهردن
 کلان کورک صوباشی و کرک پادشاه کرام و کرک خواجه و غلام برابر در زیر اکت و ملک
 و شهرلرندن غیری عالمه شهر ولایت یوقدر دیو اعتقاد ایدر لر و جانب برزد
 کلان لورک معتبر هدایا لر محمد که اول ولایت غایت مقبولدر الماس وات و سیوف

واصفیات و شب و میجان و ارسلان و قیلان و یارگیر انبرد اول سرحدده اولات
لشکر و برلر و اعلا التلک بانلرینه خانبا لغه یوز منزل بردن تعظیم و توقیر لچون ادملر
قوشوب صاحبیلرله درگاه عالمبناه خاقان چینه کوندردلر و هراته اوانیکی خدمتکار
تعیین ایدرلر انلردن التی نفری رنکارنک فانوسلری رنکین و منقش نیزه لسه
باغلیوب التلک صاخ و وصولنده یوردلر و باقی قیلان التی نفرک اوچی باشه و صاخنه
واوچی قوبروغنه و حشکبسنه خدمت ایدرلر و اسهلانک اوانات اعتباری و یارس
وسیه کوش ارسلانک نصفی اعتبارلری وارد در مثلاً هدیه می ارسلان اوله اونوز
صندوق مال و یرلر و صندوقلرله اطلس و کیمیا و پای برک و سایر امتعه یه داشر
لباس و اوزنکی حتی مقرص و بیجا و ایکنه به و ارنجه و یرلر و قیلان و قره قولاق
کتورنلره ارسلانک نصفی مقداری احسان وات کتورنلره عشری مقداری انعام
ایدرلر و اول کمسنه لرک هر پرینه ذکر اولنان پیشکشلردن ماعد بر قاتر یوک
اطلس و کیمیا دن قماش و یرلر و بربری اوزرینه رنکارنک اوج خلعت و یرلر که
برسی ایکی کمسیه خلعت اولور و ذکر اولنان خلعتلری مست و با پوشه و ارنجه
بله انعام ایدرلر فصل و خطایلر نسل و اولاد قابلد ندرکه قرناسی هابل قتل
ایتدکه حضرت ادم علیه السلام قصاص لچون قابل قتل ایتک قصدا یتدکه قابل
قاچوب چین ارضنه واردی و انده متکن اولوب بعد زمان اولاد و اناسی اول
ولایتده بی حد و حساب اولدی الان فی هذا زمان کین طای خاقان حضرت سید
انبیا و سندا صلیا محمد المصطفی علیه الصلاة والسلام افندمری واقعه سنه
کوردیکی انک قلبی چقاروب یودی و بنه برینه قویوب اکا ایمان قلعتین ایلدی
بعد بیدار اولدقه سراپک دیوانده بشل خطله کلمه شهادت بازمش کوروب
خاص خدمه سی اولان اهل سراپک جمله سنه و قویجالی بیلدر که اهل سراپک
جمله سی بی توقف ایمان کتوردیلر اگرچه انک ابا و اجدادی نیجه بیک بیل کفر یقینه
سلطنت سوردیلر ایه بوکا غایت عدلندن سعادت و سلطنت اخرت ده نصیب
اولدی و بیرون سراپک اولان امرا و وزرا سنه خطایزوب واقعه سبندن خبر
و یروب دیدیکه بوقدر بیک بیلدر اهل مشرق ظلمات کفر ایچنده قالمش حالاسه قلبسه
نور ایمان درخشان اولوب نسل و اولاد دفعور چینه بوسعادت بکا میسر اولدی اگر
سرکدخی کمال عقل و دانشک و ارایسه بودولته نائل اولوک دیدی و زرا و امر و سایر

اکابر و خبری ایستد که معییر اوله رق جواب باز دیلور که سنک اجداد عالی نژادک هیچ
 برسی مسلمان اولدی و قانونمزه یوقدر که خاقانمزمسلمان اوله خاقان و زراسنک
 خطلرن او قودق جواب ایندیکه معلوم اولدیکه سنلر قانون بلنر ایش ستر زیر
 بزمر اجدادمن سنلر ظاهر یکز ده اولان اموره قانون وضع ایدوب باطنکرده اولان
 احواله قانون قوما مشدد سنلر دخی نیم باطنکرده اولان خصوصه بر وجهله دخلکنر
 اوله من دیدی چون وزرابوکلای اشد که خوفلرندن ملزم واسکات اولدیلر زیراکه
 امرایه بر مسئله ده قانون بلنک غایت عظیم کناه در شویله که خاقان اولکاه مقابلنده
 استه سه قتل ایلر قانونلرنه مخالف دکلدر بوسیدن و خوفلرندن امر و خاص وعامت
 جوق کسنه لر مسلمان اولدیلر و کفارشوق شهر و صحرا بلرنیک دین اسلامه میل
 تماملری وارد و جمیع خلق چین خاقان پرستد لر نته کیم سابقا ذکر اولندی ایدی که
 بعض جهلای قوم غایت تعظیلرندن حاشا نکریدر دیو طیارلر ایدی چون خاقانلرنیک
 دین اسلامی قبول ایندیکه خلقه شایان اولدق اکثری خاقانلرنه تبعیتا مسلمان
 اولدیلر و اهل خطایک دین باینکه مشرفلره مساعدت اولغله اصلا تعصب و خصومت
 یوقدر همان جد و جهدلری امور دنیویله قانونلری ضبطنه در باب سادس عشر
 قلماق قومک بیانده در قلماق قومک انواعدن گروه گروه هر یل بکری بیک مقدار
 ادم کلوب و خاقانه پیشکشنلرن چکوب بخشنلر الورلر و هدیه لری بیر واسیدر و اول
 ولایت حاصل اولان مناع سبوردر که قلماق صحیلرنده شکار ایدر لر و شکار دیدکلری
 طوڑ که بوق هندی دیرلر قیو جمیلره النون لهمله مک و تلین ایچون لازم اولور اول
 دخی قلماقدن کلور و اول صحرا ده ایکی معظم شهر و ادر در که برینه قراقودم و برینه
 قورنای اری دیرلر و اول شهر ده اولان خلقک جمله سی بازرگانلردر و نقل اولور که
 خلکات اول جانبک شالینده در فصل قوم تبتک و کلیرنیک بیانده در نقل ایدر لر که
 سابقا بت خلق چین طاعلرنده ساکن ایدیلر و اول قوم صحیل کنارلرنده برکوه ایدی
 ایدی زمان وائلده خطا خاقانلرندن بری اول طاعلری اول قومه عطا ایلدی
 سببی بوایدیکه و قتیله چین خاقانلر برنیک اوزرینه بر قوی دشمن کلوب کزرت
 عسکرندن مقامتدن عاجز اوله رق ناچار قارشو حقدی ایکی عسکر بر لر یله صفلر
 مقابله اولدق طاع جانندن برکلب هنر مثال میدانده کلوب خاقان عسکرینه
 یقین کلوب ادم کی زبان فصیح ایله خاقانه خطاب ایدوب اگر دختر سعدت اخترینی

بکار بر رسن شندی دشمنك باشنی سكاكتوره یو خاقان دخی غایت مجتهدن رضا
 و یروب عهد ایلدی و اول کلب شویله عظیم الجثه ایدیکه هر قولاغنی قلغان کی ایدی
 همان اوج درت کره صحرایوب دشمن عسکرینه پیشدکده هول و هیبتندن لشکر عدوا و اوندن
 قاجد قلمزنده بر ضرب ایتمسبله پادشاه عدونك باشنی بدندن قویاروب خاقانك اوکته
 کتوردی خاقان دخی باخوفندن و یا عهدنه و فاسندن و عیدنه و فایدوب کریمه سنی
 اول کلبه تسلیم ایلدی کلب دخی دختر خاقان الوب طایغ جانبنه روانه اولدی و دختر
 مذکورہ نك اول کلبدن جوق اولادی ظاهرا ولوب بعد زمان اول کلب هلاک
 اولدقه قزی خانه خبر کوندروب واقع حالنی و اولاد و احوالنی اعلام ایتدکه
 خاقان کلی انعام و احسان ایدوب اول طایغی اول قومه تمليك ایلدی حال تب خلقی
 اول سک ایله دختر خاقانك تسلندندر و اول کلب مسعود ایدی دیرلر و اول جنس
 کلبلر اولور که ارسلان ایله جنك ایدرلر و تب خلقی انلری کوچکدن شکار ایدوب
 تربیه ایدرلوکه تا که انسان ایله مواسست ایله که خاقانه پیشکش کتوره لر زبیرا
 غایتده معتبر هدا یارلرندندر و پادشاه عالمیناه خلیفه روی زمین سلطنت دوم
 حضرت تلوینک دخی درگاه عالیجا هلرنده اول کلبردن وارد که اینه ساماق
 دیرلر اما اصلی ذکر اولان کلبردن در که و لا یلرنده شکارلری مسک هولربدر
 فصل هندیلرک و هدا یارلرک بیاتده در اول قومک معتبر هدا یارلری فیل و زرافه در
 و اول و لا یلرله کلان خلق صورتده عورته مشابه لردد و بزیری قومادیلرکه انلر ذاتا
 اری عورتی بله لر زیرا اوزلرلرنده نکا هانلر وارد که جمع اولوب الفت ایتکه قومازلر
 باب سابع عشر ذرا عتلمی بیاتده در مصنف ایدر یوزگون مقداری ولایت چینک
 ایچینه کندک طایغ و صحرا سنی بالتمام ذراعت ایدوب طاشلق و قوطق اولان محله
 بله عرب لرایله طوپراق کتوروب ذراعت ایتشلر خلاصه بر قارش بر ذراعتدن خالی
 کورمده و اول ولایتده چار بالری صحرا یه چقار میوب خانه لرنده بسلرلر و ایکی اوج
 ای مقداری کندیکمز بوللرک ایکی جانبنده متصل اغاجلر دگشترلرلرک سایه سنکه
 یور میوب اصلا اوزریمزه کونش طوقومندی و جمیع مالک چینک ذراعتی منبور ایلدر
 اگر منبور یا غسه فخط اولور و فخط اولدقه خاقاندن علاج ایلک دیوار و اوده
 وارد اولور و علاجلری بودر که هر کنشی زاد و زواده مسندن کندوب کفایت مقداری
 رابلغنی الیقویوب با قیسن خلقه بیع ایدرلر اگر برکسه برکونك زیاده الیقور سه قتله

مستحق اولور زیر هر نقد غلال بیع و شرا اولور ایسه میری طرفندن دفع اولونوب ضبط
 اولونشدر اکر بو احوال دن غلال دفع اولور ایسه فقرایه اشیار باد شاهیدن حاله کور جاری
 تعیین ایدوب وسعت اولان یرلره وارک دیرلر اکر بو طریق ایله دخی دفع و دفع اولور
 ایسه جیب و لابته احکام ارسال اولور که هر کسه که یوزمت بغدادی کتور رسه
 بکری نفر منصب و یرینور بوا سلوب اوزره نقد زیاد کتور رسه اکاکوره پایه
 و مقدار بولور بجه اطراف و جوانبدن اولقدر غله کلور که ولایت مالامال اولور
 ججه ینه حکم ارسال اولور که بسدر اتق کتور مک دیوتنبه اولور فصل
 و شهرلر دن حریق واقع اولسه اوج وجهه دفع ایدرلر بری بوکه با سبائلر کیجه
 فانوسلر ایله ذکر اولان چاکلری چاله رق کوزلر اتش واقع اولسه فی الحال
 سونیدر لر ایکی جی بودر که هر اوده هر کیجه وافر صولر حاضر ایدر لر وای
 اول کسه نک حاله که صوب اولیوب اتش ظهورند در حال دفع اولیه اول کسه ی
 اولاد و انسابیله اتشه یقارلر اوچنی و جی بودر که اتش خوفندن محله و بازارلرینی
 بر برینه متصل ایتمیوب مابینلرینی انفصال اوزره بنا ایتمشلر ذر شوبله که زیاده
 حریق اولوب سونیدر مک امکان اولسه اتش متصل اولیوب دفع اولور فصل
 اول ولایت برجنس طاش واردر که اودون یرینه یقارلر و دکر منلری بنا سنک
 قانون بودر که دکر من تحت طاش دوشلر اوسته قومازلر برکسه دکر من
 اوسته طاش قوسیه خلاف قانون ایلدی دیو اولدر لر فصل اهل چینک
 بلا تشبیه صورت حج و طوافلری و اول بولده چکد کلری زیاضلری شوبله در که
 درت بیک بیلدن مجاوز پیغدا اعتقاد ایتد کلری شامکونی زمانده بر عظیم کلیسا
 بنا اولونشدر انک طوافنه کیدن خلق اول طریقده عجیب ریاضلر و غریب حله لری
 چکرلر و اخر ریاضت و کمال مجاهده لرینک نهایتی بودر که اول کلیسایه قریب
 بر طاع واردر که اول طاع کسرنده ادم اولوغی کبی بر میخ وضع اولونشدر
 اول کسه نک که ریاضتی کماله یئتشدی اول میخه براب باغلو و براوچنی کندی
 میانه باغلیوب اول ایب ایله اول میخ اوزرینه چقار و ایی بلندن چوزوب
 یره براغور و هزار خوف و حشیت ایله انده اولور اکر اشاعه و یا یوقادی
 باقسه کوری قرار یره دوشوب بیک پاره اولور اکر اول میخ اوزرینه قرف
 کون مقداری او بوسوب و خوف ایتمیوب او تور رایسه گزنت ریاضتندل اوچنه

قدرت کلوب اول طاع اوزرینه وارر واندن نره یه مراد ایتسه پرواز ایدرواگر
اول میخ اوزرنده اوتورمغه قادر اولمیوب کندویه اونیوغلبه ایدرسه دوشوب
باره باره اولور واول طانغه نك بدئلرنده همان دری وکک فالور واکل وشریلری
بعضاد ویرلری صوابله قینا دوب ایچلر واول جاعتک رباحئلری برمرته ده درکه
بیمویا ایچمیوب و اوبوما قدن برچویه دونوب اوج کون اوج کیه ده برکم نفس
ویروب ذکر اولنان ادویه ایله قینا مش صویا ایچمیوب نه حبس نفس ایدر و بعضیلر
شوبله ورزش و عادت ایدر لکه نفسلرینی ذکر لری بولندن جقاد لرلر باب نل من
عشر مسکو کالتوی بیانده در اول دیارده ایچه رینه قطع قطع کاغذ لکسر لر
واوزر لینه سکه مهرینی اوروب بلده لرنده صرف اولور نو فکمه مذکور کاغذ
اعتبار لری از نسه حکم وارد در اولور که اسلوب قدیم اوزره صرف وخرج ایدر
بعده یکک حدی وارد در که بیع وشراده مخالفت ایده واول ورقه لر صرفند
باره لنوب ضایع اوله راضی اولور لکه اول مابئلرنده رایج وروان وله وخالص
النون وکشلرینه بودیاردلر ده اولان رسوم اوزره سکه ایتمزلر همان میزائلری
اوزره باره باره کسوب عیار بنجه خرج ایدر لر و اصطلاحلرنده یوز بیک انک
یوز بیک سیرد برلر هر سیرد یکلری اون درهم کشند واول ولایتک ار
وعوزلری باجمعهم صراف و مبصر لر در مابئلرنده اون نوع ایچه صرف
اولور جمیع سنک قدر و مراتین یلوب اکاکوره بیع وشرایدر لر واولولایتک
محله و بازار لر جمیع امور ایلله اراسته و پیراسته اولوب خصوصاً اشبازلقه
خور و بزرگ لری و مردوزن ماهرا ولوب باروت دوزر لر باب ناسع عشر
قانونلری حفظ و حراستی بیانده در اول باب ده برمرته ده اعتبار لری وارد در که
بدر ببردن و ببردن سر موخلاف قانون بروضه کورسه لوفی الحال حکامه
عرض ایدوب خلعت و بخشش الور لر اگر اول فعل موجب قتل ایه ده کتمه ایچمیوب
افشا ایدر لر و حفظ و حراست حرکات و سکنات خصوصاً کاتنه برمرته ده در که
کوچک و بیک برایشی یکی کوره سور مق و بر سوزی یکی کوره سولیک بو قدر
و قانونلری دکلر کنه کار اولور لر و ترجمه ایچمیوب جزا و سزاسی اوزره اتفاقاً
ایدر لر بران تأخیر و لغا ز باب عشر دن نکار خانه لری بیانده در جمیع مالک
چینده هیچ شهر و محله و بازار بو قدر که صورتهای عجیب ایلله مسور و منقش

نکارخانه لر اولیه مثلاً تمامت ملك چینه بر حولی یوقدر که مقداریه کوره کارخانه
 وضع اولنا مشا اوله و خابا لغده هر طائفه ایچون فراده انوع اطعمه و میوه
 های رنگارنگ ایله ملون اوج سماط چکیلور و اطرافنه سرای خاص خاقاندن
 سازنده لر و کونیده لر و اول شهرده لعبت باز لر حاضر اولوب اول انشاده
 درون سرایدن برخادم مهتر و بیرون دیوانخانه ده اولان امراء لشکر دت
 برامیر معتبر انوع نچالات و میانلرینه یشب کمر لر باغلیوب اول سماط لک
 اوزرینه حاضر اولور لر و یشب کمر لر دن چقاروب النودن انوع جواهر
 ایله مرضع کمر لر قوشانه رق سماط لر اوزرینه طوروب مهالنم عیش و نوشه
 اجازت واکل و شوبه اشارت ایدر لر و سازنده لر ساز لک الوب و خواننده لر
 اوزرینه در ناک ایله ناله لره اغازوباز بکر لر کروه کروه انوع اصول ایله
 جلوه لر ایدر لر بوساز و سوز و صحبت لرائنا سنده اوزریناشنه همقدح و همزاد
 اون دخنر نیک اخراطلسه های ذریفتلره مستغرق کاکلر نی پدیشان وزلفلر نی
 خلقه خلقه ایدر لک اول لعبان چین و اول نچخه های نوباره و نور سیده کللر
 مکفته اولوب انوع اصول ایله رقص کنان اول میانه کلوب اون ابکی مقام
 ویکری دت شعبه اوزره باز یلر ایدوب شویله که اهل مجلسک سرور و نشاطلرند
 فریاد و فغانی اسانه برابر اوله رق بو اسلوب اوزره دختر لر مجلسدن چقدقه
 اون دت یاشنده اون دانه محبوب خورشید طلعت ملك نهاد و قمر بهجت
 حوری نژاد انوع لطافت و ظرافت ایله مجلسه کلوب انوع اصول لر ایله رقص
 ایدر لر انلرک حلاوت نظاره لری و حرارت سماع و طراوت عذار لری کور مکه
 و ایشککه موقوفدر قلم و زبان ایله تحریق و تقریری ممکن دکلدر فصل و اول
 ولایتک اوج سننه وارد که اندن اعلام کرجنده اوله بر عبادر که کوچک
 الما معذارنده در و طعننک لذتی قابل قیبر دکلدر و ایکی چچیک وارد که بری
 کوکنار و بری نیلوفر و هر بر نیک بوکلکی کوچک صحن مقدار دیر و هر بر نیک
 یوز پیراخی و سکسان طقسان رنگلری وارد و اهل چین اکا بر نیک لباسلرند
 کلی تکفلری وارد و شویله که هر بر نیک ایکی اوچبوز ققائلری وارد و وقتائلری
 دکشدره رک اونوزرق سنه کیرلرینه کهنه اولوب بکی کبی طور فصل
 و مونالرنیک تمهیز و تکفینده رسوم و اینلری بودر که کندی جیائلرند مقبر لک

حاضر ایدر لر موبله که کمی مثال بر عظیم سنه یا بوب ایچنی طبراق یله طولدر لر
 و سیک و بلند لکه مناره کی بنا ایدر لر و متانت و لطافت اولو لایند نغیری بریرده
 اولیوب و هیچ بر دیار خلق انک کی بنایه قاردر کلردر و هر نه که بوکتابه ذکر اولمشدر
 اکثری عبرت و حکمتدر و سابقا ذکر اولمشدیکه فیجه انلر ولایت چیک کذر کا هارنه
 دشمنده اولان خندق لری در و نند سیر و سفر ایدوب کتدک فیجه بیک بیل بوقدر
 عسکری ایشلری اولدینی وقت معطل اوتور سوب عسکر لینی خندق قازمغه صرف
 ایتشلردر و ایدر لر طول و عرضی مقدار ایدو کی حد و حصردن بیرون اولدینی
 ظاهر و با هر در فصل مالک چیک توار یخندن منقولدر که اون اوج بیک ییلده
 ولایت چین بوکماله ایرمشدر زیر کیجه و کوندز بلکه هر ساعتده در حصردن لرنده
 محسوب و مضبوطدر مثلا بشیوز یله بیک بیل دیرلر زیر انلر کیجه و کوندوز
 بشقه حساب ایدر لر ذکر اولان اسلوب اوزره بیک ییلرینه بر قون دیرلر و اصل
 بنای چین اون اوج قرن اولوب بر قنلری حسابجه بیک بیلدر دیرلر دلیل لری
 بوکه مالک چین اون اوج قسما اولوب هر قسمی بیک ییلده معبور اولمشدر
 دیرلر و اول ولایتک معبور اولمشک اصلی بودر که اول حالده خطایلر از
 اولغله برکوشه دنیای اختیار ایتدیلر زیر که هابلی قابل اولدر دکه کافر اولتو
 اولادی دخی کافر اولدی و حضرت ادم علیه السلام قابلی واولادی قتل ایتک
 قصدا ایتدکده خوفلرندن قاجوب مشرق طرفه کتدیلر و غایت خوفلرندن وسط
 ارضده تمکن ایده مبوب تا انقطاع عرضیه یعنی ارض چینیه که جانب مشرق
 و جنوبی دریا و غری و شمالی صحرا در و اول محله و ادوب قرار ایتک مراد
 ایتدیلر و اتفاق ایلدیلر که بزه مسکن و برجای حصین لارند دکه اوزریمزه
 اعدا کلدکده ظفر بولیه و تدبیر ایلدیلر که ابکی حانیمز دریا و ایک طرفه صحرا در
 دریا جانندن خود دشمن کله مز جانب بردن کرکدر که خندق قازوب بنا
 ایده لم اگر دشمن کلور ایسه مالزمه و کشت و کزار مزه و کار مزه فرصت
 و ظفر بولیه لر بونک اوزرینه کنار دریادن ابتدا ایدوب طولی اوج ایلق و عرضی
 بر ایلق مقداری مسافه خندق کسکه و دیوار یا مغه باشیلوب بر قون دکه انلرک
 حسابجه بیک بیلدر اول زمینده خندق و دیوار و شهر و حصار لر بنا ایتکه
 قدر لرنی صرف ایدوب اول اقلیمی معبور و آبادان ایلدیلر قرن نانیله دخی

بومنوال اوزره اوج ایلوق طولی و برایلق عرضی برجانبی دریای مشرقه و برجانبی
دریای غربیه متصل خندق و دیوار چکه رک و اینجی شهر و حصار بنا اید و بیا اول قرن
دخی عمر لرینی نك بناسنه صرفاً بیلدیلر قرن ثالث دخی اسلوب سابق اوزره خندق
و دیوار و حصار و شهر اعمار و انشاسنه بذل مقدرت ایدیلر و لکن بوقرنه صحرا
خلقی جو خالوب بعض وعداوت اظهار ایتلمر یله جنك و جدال و حرب و قتال لازمکدی
قرن رابعه اهل جنك اول قسمه و لایینه قلماق نام صحرا بیلر مستولی اولوب وطن
ایتمشلا ایدی و اول قومی اول دیاردن ازاله ایتک لازمکله بنجه یوز بیک لشکر مهیا
ندارک ایدرک جمیع مصارف خاقان جانبدن اولوب هیچ بجزئی نشه بی بازاردن
المغه احتیاج اولدی و فی زمانه اینه حاضرا اولان معتقد علیه مسافر لرندن
منقولدر که اول لشکر و تهیه و تدارک لرینک بعضی صورتی مشاهده ایدک انجمله
اتفاق بریره حصار انشا ایتکه کندیلر بجد و عده به لره بیل و کولنک و قازینه
رکورد و طوب و تفنگ و سایر اسلحه جنك بوکندیلر که عسکرک اطرافده کویا شهر لر
روان اولور لر و قلماق خلقی بیلدیلر که مکان و وطن لرینه طبع ایدوب کلور لر
و اول قومک خطا بیلر یله جنك و جدالده مقاومت ایدر مزلر زیر قلماق قومک تیر و کاند
غیری الات حربی اولوب و اولقرینک بکا فی دخی انجنددر و اولقرینک فعلی کذلک
طعام بشرد کلری ظرف لر دخی اغا جنددر زیرا و لایتنلرند و دمر و باقر معنی یوقد
و طعام بشیرمه جنك اولد قلدنر اول اغا جندن اولان دستلرینک اینجه ات ایل
صوبی قویوب بعد و افرطاشلری اشته قزدیروب اینجه براغور لر اول حرارتدن
انلری بشروب و اول طعام لرینه ترکی جوش دیرلر و اهل قلماقک البسه لر
سمورنددر قیش کورکنی اینجه یازین طشره سنه کبرلر و بستر و بالینلری
قیون در دیندن و لباس و قیصیلری دخی قیون بوکندن اکر لر و اینکه عندلرند
شویله قیتلوردر که برایکنه بی برقیونر صانون اولور و قلماقه ات و دوه و قیون
و سایرهایک حسابی یوقدر و اکلری اهو و صحرای ات و دوه در که انلر کدخی
حد و حسابی یوقدر و خطا بیلر قلماق مالنه طبع لر یوقدر ایا برلرینه طبع ایدر
که اراضیلری غایت مین و لطیفدر بر جریبند بر شنگ را اعتدن سائر دیار ده
اولان قرق شنگ مقداری غله حاصل اولور چون لرلرندن بعضیسنه قصد
ایتدکنرند اسلوب مذکور اوزره تدارک ایدوب بحساب عسکرله اول محله

و ارب قانونلری اول محله بر شهر عظیم و یا بر حصار چمکدر فی الحال ایکی اوچگون
ده باجقندن بنا ایدوب و اطرافه خندق کسوب و در و دیوار لر وضع ایدر لر و کفایت
مقداری عسکر قیوب و ایچنده لشکر ایچون عمارت لر و بازار لر و محله لر و حویلر
ور یوانخانه لر و کلیسا و بائخانه و مسافرخانه و جمیع اهل حرفدن شهری مالامال
ایدر لر و از زمانده اسلوب مذکور اوزره بر شهر بنا اولمقدرد و دیوار لر طراقدن
اولد یغنددر و اول دیوکار ادم صفت عسکر قاعده لری بودر که بر منزله
کلسه لر و انده اولکجه یا تمق ایجاب ایتسه البته بر شهر و یا بر حصار فلک
استوار بنا ایدر لر اگر هیچ ایشلری اولسه اول منزل بی نشان قوماز لر هیچ
اولمزیسه دور لشکر طفر رهبره خندق کسر لر اگر اول منزل طاشلق ایتسه
عسکر لر نیک اطرافه طاشلری جمع ایدوب دیوار مثال ایدر لر و یا خود بلوک
بلوک طاشلر یغادر لر که بعد زمان اول محله هر کیم کلسه بله که اول منزله سابقا
لشکر خطا ترول ایتشددر و هولناک و ادیلر ده شهر لر یا تمق و بر ابلق خوقا ک
یر لر ده خندق لر کیم خطا بیلر کار ایدر و در یا جانبدن که اطل فی النی ایلر
بولددر هر منزله شهر و حصار متصل اولوب و جمعیتسندده لشکر و جمیع مهمات
و اسباب جنک حاضر در اگر بر جانبدن عد و ظاهرا و لسه جواب و بر لر و لشکر
خطا نک هر قسی اهل قلما قایله ایکی اوج سنه ده بر حرب ایدوب بر مقدار بر لر بی
الور لر و الدقلری محله در حال شهر و حصار لر بنا و خندق لر کسوب ضبط ایدر لر
و اهل اسلام حسابی اوزره بشیوز بیلر که خطا بیلر اعتباری اوزره بیک
بیلدر هر قسک اعمار بنه سعی ایتشلر در و الله اعلم بالصواب ملک چینک
اون ایکی قسنی بیان ایتدک اون اوچجی قسنی رخ قلمباقدن الدقلری یر لر در
ذکر اولندی حالا بوزمانده زمین قلمباقی اول جماعته خطا بیلر تنک ایدوب
و خاقان چین ایله صلح و شرط ایلدیلر که بعد زین خاقان چین قلمباقی زمینه
قصه ایلیمه لر سیمی بودر که قوم صحرایو خالوب هر بیل علفرا رایچون خطا بیلر
کروه کروه ایله عظیم جنک و جدال ایدوب قیل و قالدن خالی اولماز لر اگر اول
فرقه نک مابینلر ندره واقع اولان حرب و مقاتلات بیان اولنسه سوز دراز و ملاک
خاطر کوش انداز اوله جخندن کنار اختصار اختیار اولندی و اهالی چین دیر لر که
بود بارک ابتدا بناسندن نیجه بیک بیلر در که اصلاح ابلق کورمدک و طوفان

حضرت نوح علیها الصلوٰۃ والسلام بزم ولا یتمزہ واصل اولمدی وخطا ما لکنک
 وراسنہ اولان اراضی کلیا خراب وویراندر و امور مملکتہ بزم ضبط و ربط و قانون
 وقاعدہ مزہج برما کہ میسر اولما مشدر دیور عم و اعتقاد ایدر لحقاکہ امور ضبط
 مملکتہ انلرک نظام و قانونلری کبی کوریلوب الیشیدلما مشدر و هیچ برقرندہ حرامی
 قلا اولندیغی مسہوج اولما مشدر زیر اعات نادرا الوقوعدر بالغرض بر محلہ

قطاع الطريق پیدا اولسه فی الحال دفع و رفع یعنی قتل ایدر لر
 و الحاصل اولولایک بحایاتی و ضبط قانونلر

غرایاتی نقدر تقریر و تحریر اولسه

بنہ مختصردر واللہ اعلم

بالصواب

نشوی زان بس زبلل سرکدشت

ساقی بنوان چوساغر مای

چونکہ کل رفت و کاستان درکدشت

مجموعہ مجموع کالست دروی

اشیونوارنج چین ما چون شیخ الحسانوایغ شہنشاہ
 طوق خانم غامرہ استیج کامر لا یکر لطف و عارفانہ کاهلہ
 انا حلیہ حضرماتونہ علاوقہ طبع و تمیل
 اولندہ بیک بکون شہنشاہ جازا لکھ
 ادا خندہ چخا مبدین
 اولمشدن

۱۲۷۰

۲۴

